UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228860

UNIVERSAL
LIBRARY

ایرانی که من شناخته ام

تألیف

موسیو ب نیکیتین

ترجمه و نگارش

فره وشی (مترجم همایون سابق)

بامقدمهٔ دانشمند شهیر معاصر

جناب آقای استاد ملک الشعراء «بهار»

ناشر

کانون معرفت-تهران - لاله زار - تلگرافی معرفت «تلفن ۳۲۴۳۷

حق چاپ و اقتباس محفوظ ومخصوص کانون معرفت است

شرحی است که استاد بزرگوار جناب آقای
ملك الشعرا بهار راجع باین کتاب مرقوم فرموده اند

یکی از کتب خواندنی

چندروز قبل کتابی که تازه درسلسلهٔ انتشارات کانون معرفت ترجمه و طبع شده است بدستم رسید .

اینکتاب در ۳۲۵ صحیفه بقطع کوچك و ظریف با حروف و کاغذ مرغوب منتشر شده واز کتبی است که خواندن آن برای هرجوان ایرانی از جمله ضروریات است - تاریخی است مربوط بآغاز مشروطه خاصه سالهای ۱۹۰۹-۱۹۱۱ و میتوان گفت ازابتدای مشروطیت تا استعفای رضاشاه پهلوی را دربردارد .

مؤلف یکی ازجوانان خاورشناس روس وازنجبای پتروگراد و از کارمندان فاضل ولایق وزارت خارجه روس تزاری است موسوم به (ب. نیکیتین) که تحصیلات خودرا درورشو و مسکو و پتروگراد درر شتهٔ حقوق و عربی و ترکی وفارسی وفرانسه خاصه ادبیات فارسی و شناسائی ایران بپایان برده ومدتی هم دراستانبول تحصیل میکرده ودر بالکان و ترکیه گردش کرده وبالاخره در ۱۹۰۹ برای مرتبهٔ اول ازلنین گراد (بقول او: پترزبورغ) ازراه داخلهٔ روسیه و بحرخزر وارد ایران شده ازطریق رشت باصفهان رفته وپس ازچندی بروسیه برگشته است ودرین سفر نخستین ارمغانهای تاریخی را بخوانندگان کتاب خود ازحرکت دموکراسی گیلان وقزوین و طهران صفهان وقدری ازشخصیت رؤسای این حرکت مرحوم «سپهدار تنکابنی» مرحوم «سرداراسعد» و «صمصام السلطنه» و «ضرغام السلطنه» وقدری حالات روحی محمدعلی میرزا وپیشرفت ملیون (بقول اودموکراتها) و شاهی «احمدشاه» بیان میکند ، وهمچنین مقدماتی شافی وکافی ازمعاهدهٔ ۱۹۰۷ بین روس وانگلیس - واردشدن قوای نظامی روس بدون حق و

عدالت بداخل ایران بقصد تصرف مملکت و تحریکات سفارت انگلیس و دیگهای پلووماژوراستوکس معروف انگلیسی نقل میکند و حتی یکجا صریح میگوید که دولت روس تزاری بنا بپیشنهاد دولت انگلیس درشمال ایران قشون وارد کرده است تاکلنی اروپائی تبریزوامورتجارتی را که در خطر افتاده است حفظ کند(ص۳۹).... از عجایب انستکه در خلال انتقادی از جنبش پیش از وقت دموکراسی در ایران و چین چنین میگوید : من معتقدم ایران باید پادشاه ایرانی با اقتداروطن دوستی داشته باشد مانند رضاخان وچین رئیس جمهور عامه پسندی مانند چیانکایچیك!...(ص٤٢)....

ازهمان اوقات که دراصفهان بکارهای قونسولگری مشغولست اقرار میکند که حکومت دراین طرفها ـ شمال ایران ـ قونسولهای روس است !...

درپائیز ۱۹۰۹ به لنین گراد مراجعت میکند ـ و رسماً وارد وزارت خارجه میشود ـ درین فصل شروحی از سیاست بالکان ونزاع بلغار وصربی با عثمانی ها بیان میکند ـ همه جا روزنهٔ افکارسیاسی او وسیع و روشن و گفتارش صریح و دلچسب است واز ابتدای کتاب خواننده خودرا با مردی متمدن ومؤدب بشردوست میانه رو منصف وحقیقت یاب روبرو می بیند.

درماه نوامبر ۱۹۱۱ بسمت منشی ومترجمی کونسولخانهٔ رشت که آن روزها زیرچنگال بی رحمانه «نکراسف» نامی قرار داشت مأمور گردید ولی درفوریه سال دیگر ۱۹۱۲ بهمراه خانم فرانسوی خود که زنی با سلیقه وبا ذوق وبا اطلاع بوده است برشت وارد میشوند.

بعد از ورود برشت بتدریج رشتهٔ اختیارات را در دست میگیرد و بالصراحه اقرار میکند که دولت روس تزاری شمال ایران و منطقهٔ قسمت خودرا ملك طلق خود دانسته تصرفات مالکانه میکند ـ و درضمن همین داستان است که خبرقتل عام روسهارا درتبریزورشت وغیره(دومورد اخراج مسترشوستر) مینویسد ودرتمام این قضایا مثل یکمرد بی طرف وبشردوست صحبت میکند که خواننده نه تنها عصبی نمی شود بلکه ازوجدان این مرد پر بدش نمی آید . سپس میرسد بداستان مرگان شوستر وروابط دوسفارتخانهٔ انگلستان وروسیه تزاری ومظالمی که دربارهٔ ایرانیان آزادیخواه ازطرف دو دولت ظالم ارتکاب شده و بعدهم میشده است !...

مؤلف هرچه درقوهٔ جوانی و ذوق ونشاط شخصی وعلمی خود دارد درین فصل- یعنی درایام توقف درگیلان بخرج میدهد - ازتمام جنبه‌ها واز هرطرف-زیروبالا پشت‌وپهلو درون وبیرون وحتی قواعد روابط بین مالك وزارع و سنن وقواعد دیرینهٔ دیگرمنجمله رسالهٔ حاج سید محمود مجتهد بحث میکند و نتیجه بآنجا میرسد که شما بخوبی می‌بینید که مأمور روس بامر دولت خود وبا معاهدات قدیم ومقررات ازقبیل مداخلهٔ کونسولها در محاکمات اتباع داخله که یکطرف تبعهٔ روس باشد وسایرقضایا واختیارات وزورآنهاوناتوانی مأمورین ایرانی درایران چه میکند وچه قدرت فرعونی و سلطهٔ قیصری را داراست ؟!

مؤلف ما درپائیز ۱۹۱٤ سال اول جنك ازرشت احضار میشود - اما درین فصل دلکش که ذکرآن گذشت هر کس میتواند نشانهٔ یك ملت بی گناه را که دچاردوغول سیاه ودودزدسر گردنه‌شده است وبا کمال‌مردانگی (یعنی تا ورود ناصرالملك وبستن‌درمجلس دوم) مقاومت میکند درك کند واز بیانات ساده وبشردوستانه‌ای که جسته جسته‌ازخلال‌اقاریرمؤلف‌تراوش می‌نماید این حقایق‌را مزمزه کرده ودرست بفهمد !

این مرد درمدت اقامت خود درگیلان که تا حدود تنکابن‌وازطرفی تا طوالش دراختیارداشته بقول‌خودحکومت بلکه سلطنت میکرده است - زیرا کونسول روس همه‌کاره بوده و مرجع تمام‌کارها اوبوده است ...

درتابستان‌سال ۱۹۱٤ باو اطلاع‌دادند که بسمت منشی کونسول‌ژنرالی تبریز منصوب شده است بالجمله تا بروز جنك بزرك بین الملل در رشت متوقف بوده ودرماه سپتامبر حرکت میکند وبرای رفع بیماری مالاریاو گذراندن‌مرخصی به پطرزبورغ (لنین‌گراد) میرود .

درمراجعت ازپطرزبورغ (لنین‌گراد) وارد تفلیس شده وشرحی از تاریخ گرجستان و علل محو شدن استقلال آن مملکت میدهد و بالاخره اشاره‌ای بژنرالیسیم استالین میکند ومیگوید امروزه امپراطوری‌تزارهابا ارادهٔ یکنفرگرجی اداره میشود (نویسنده ازروسهای سفیداست‌ودرپاریس اقامت دارد وباآنکه میداند در روسیهٔ شوروی حزب حکومت میکند باز ارادهٔ استالین را پیش کشیده است !...)

مؤلف درصفحه ۱۸۸ تحت عنوان : تعرض قشون روس در آذربایجان- این مطلب را با فعالیت عناصر انقلابی قفقاز که در وقایع ایران در سال ۱۹۰۵ دستی داشته اند مربوط میداند و مینویسد ما مردد بودیم که باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم و یا آنکه از سرحد تجاوز کرده در خاك ایران بفعالیت نظامی پردازیم... بالاخره در موقع عزیمت من از پطرزبورغ شق ثانی را ترجیح دادند !

اینجا مؤلف از صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰ ببعد داستان های مهم و مهیج از مداخلات قوای روس و ترك و کرد و آشوری و جلو و غیره در آذربایجان که خود او همه جا حاضر و از عمال عمدهٔ عمل بوده است نقل مینماید و تاریخ ایران و مداخلات روس و دسایس انگلیس را بخوبی روشن میسازد تا روزی که خود کونسول ارومیه (رضائیه) میشود - اطلاعاتی که او از حالات ارومیه میدهد معنی ضرب المثل ایرانی (بیچاره ارومیه) را که خودش هم دارد از یادها میرود برای ما تازه میکند و میرساند که چه صدمات و لطماتی در نتیجه مداخلات میسیونرها و ملل گوناگون کرد و آشوری و ترك و ارمنی و مسلمان بر سر مردم ارومیه از مسلم و ترسا وارد شده است چنانکه در صفحه ۳۱۲ گوید از قراری که معتمدین محلی میگفتند در این کشمکشهای روس و ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران در ارومیه و قراء اطراف آن از مسیحی و مسلمان بقتل رسیده اند !

بالجمله در این فصل سیاست اطراف دریاچه ارومیه و ارومیه و سرحدات روس و ترك و اشاراتی که از تهران باو میشود و بالاخره تا جائی که انقلاب شوروی میشود و اختیار قوای روسیه در ایران بدست انگلیسها می افتد و سپس مؤلف از ارومیه برشت میرود و با میرزا کوچك خان از طرف پیچاره خوف فرمانده قوای روس که میخواسته است با قوای ژنرال «دنسترویل» از رشت بگذرند و ببا کو بروند بعنوان سفارت ملاقات کرده و اینجا هم قسمتی از داستان جنگلی و میرزا کوچك خان را از روی کمال بیطرفی وصف میکند .

☆☆☆

بالاخره میگوید مسیو براوین کونسول اردبیل دعوت انقلابیون را پذیرفت بمن هم گفت داخل دعوت انقلاب شوم و نشدم ... مدتی در تهران

میماند صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱ ودرماه ژون ۱۹۱۹ باتفاق مسیو اتر از راه باکو - باتوم بطرف پاریس عزیمت میکند ، این کتاب را هم در پاریس نوشته واستعفای رضاشاه را ازسلطنت نیز دربردارد !

☆☆☆

چیزی که مرا باوجود کسالت شدید و انزوای قطعی و محض وادار بنوشتن این مقدمه نمود حسن ترجمهٔ این کتاب وصدق لهجهٔ مؤلف کتابست .

مؤلف جائی که بزبان اواست نیازگفتن حقایق چشم نمی پوشد- اشتباه زیاد دارد - واگر میخواستم آنها را شرح بدهم این مقاله کتابی شده بود (۱) -اما چیزی که عیب ندارد وسراسرهنراست ترجمه کتابست.- که بخلاف بعض کتابها که آقای معرفت چاپ کرده اند ذرهٔ نقص ندارد-قلم آقای فره وشی (مترجم همایون سابق) بقدری شیرین ولطیف وزیباست که براستی اوبود که مرا باین فعالیت (ازلحاظ خودمن باید فعالیت حساب شود) باوجود نهی شدید پزشك وادار کرد - امیدوارم خسته نشوند وباز هم ازین کتب مفید ترجمه فرمایند .

☆☆☆

---

(۱) منجمله دربارهٔ سیاست خارجی رضاشاه ازلحاظ سادگی ونیك بینی که مؤلف دارد، بسیارخوشبین است وازآن نیك بینی ها یکی درآخرین صفحهٔ کتاب اشاره باستعفای رضا شاه ازسلطنت وحملهٔ بریتانیا بایران است که میگوید : «استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلوماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلوماسی درطی سلطنت ۲۰ سالهٔ رضا شاه مکرر بشکست برخورد (؟) که مهمترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت در سال ۱۹۳۲ میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد»...(ص۳۲۵س۱۷-۲۰) وما امروزشك نداریم و بیقین میدانیم که اعلام الغای امتیازدارسی ودنباله- هائی که پیدا کرد مبتنی بریك توطئه وتبانی مفصل دیپلوماسی بوده است که شمه‌ای ازآنرا برخی ازرجال دست اندرکاردرمواقع رسمی فاش نمودند و یکی ازابتلائات بزرك ما امروزبرابری با همان توطئه وهمان دیپلوماسی وسعی درجبران وبازیافت آن است !!!...

کتاب (ایرانی که من شناخته ام) از کتب بسیارمفید تاریخی است که با منضم گردیدن بتاریخ پروفسور براون که تازه چاپ و ترجمه شده است لازم بوداین کتاب نیز ترجمه شود .

من از کنج انزوا بمؤلف محترم ومترجم فاضل این کتاب تبریك میگویم ومردم را بخواندن آنکتاب تشویق مینمایم .

تهران دیماه ۱۳۲۹ـ م . بهار

تقدیم بهمسر عزیزو
باوفایم که شریك رنجو
آسایش ودرتمام مراحل
زندگی ومسافرتها یار
مددکارمن بوده است .
ب . نیکیتین

ایرانی که من شناخته ام

نگارش
موسیو ب ـ نیکیتین
قونسول سابق روس درایران

ترجمه
آقای فره وشی (مترجم همایون سابق)

مادام و مسیو نیکیتین

مقدمه مترجم کتاب

بسمه تعالی

شرح مختصر زیر برای آگاهی خوانندگان محترم کتاب است

سال گذشته دوست ارجمندم آقای صنعتی زادهٔ کرمانی که دارای آثار قلمی زیادی هستند بعزم گردش مسافرتی باروپا کردند وایامی را در کشورهای فرانسه وسوئیس وآلمان وانگلستان بسر برده بیشتر اوقات خودرا بدیدن کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرك وآثار علمی و ملاقات خاورشناسان مشهور صرف نمودند از جمله بامسیو. ب نیکیتین خاورشناس نامی ونویسندهٔ این کتاب که فعلا رئیس قسمت اقتصادی تجارت خارجه بانك فرانسه است وزبان فارسی راهم خوب میداند آشنا شدند.

مسیو نیکیتین که شرح زندگانی او بعد ازاین مقدمه نوشته شده اصلا اهل لهستان ومدتی درایران ازطرف دولت روسیه دررشت و ارومیه سمت قونسولی داشته وپاره‌ای ازشهرهای دیگرایران را نیزدیده است. مشارالیه مشاهدات خودرا بصورت کتابی تحت عنوان ایرانی که من شناخته‌ام بزبان فرانسه بقلم آورده است.

آقای صنعتی زاده راجع باین کتاب ونقل آن بفارسی بانویسندهٔ معروف آقای جمال زاده مذاکره ومشورت میکنند ایشان اظهارمیدارند که من این کتابرا قبلا خوانده‌ام ونظر باینکه مطالبش راجع بایران است درترجمهٔ آن بفارسی زیانی ندیده بلکه مفید میدانم وقرار براین می‌شود که با اجازهٔ نویسنده نسخهٔ آن برای ترجمه بتهران فرستاده شود.

بالاخره کمی بعد آقای جمال زاده نسخهٔ ماشین شده را از نویسنده گرفته توسط استادشهیرجناب آقای ملك‌الشعرا بهار بتهران فرستادند و آقای صنعتی زاده نظر بسابقهٔ دوستی ترجمهٔ آنرا ازنگارنده خواستار شدند بنده نیزدرخواست ایشانرا پذیرفته بترجمهٔ آن پرداختم واکنون باهمت وسرمایه آقای حسن معرفت مدیر کانون معرفت کتاب چاپ وتقدیم خوانندگان میگردد.

موسیو نیکیتین درمدت مأموریت خود در ایران بمطالعه پرداخته و مطالب سودمندی را یادداشت کرده است مخصوصاً رقابت تاریخی دول مقتدرهم جوارمارا خوب روشن میسازد وچون در هنگام جنك بزرك در ارومیه قونسول بوده کشمکش ها وزدوخوردهای حزن آورروس وترکیه واغتشاشات طایفه آشوری و کردهارادر آذربایجان بخصوص درارومیه که همه بزیان ما تمام شد بتفصیل شرح میدهدودرهرحال تصورمیکنم مطالعهٔ کتاب او برای هم میهنان عزیزخالی ازفایده نباشد

درخاتمه تذکارمیدهد که نگارنده فقط بترجمه پرداخته وهیچگونه تصرف واظهارنظری درمطالب این کتاب نکرده است وقضاوت در صحت وسقم مطالب آنرا بخواننده وامیگذارد. تهران آذر ۱۳۲۹ فره‌وشی

شرح زندگانی نویسنده کتاب

موسیو ب. نیکیتین (B. nikitine) در تاریخ ۱۸۸۱ ارار مسیحی درلهستان قدم بعرصه حیات گذارده وپس ازپایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه ازسال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰ دردانشکده لازارف مسکوودانشکده سن پطرزبورغ که ازضمائم وزارت امورخارجه روسیه بود به تکمیل السنه ملل خاوری پرداخت. استادان اودرمسکوعبارت بودند از پرفسور کرش (Korch) وبارن. ر. استاکلبرك (Baron. R. Stackelberg) ومیرزا جعفرمحلاتی ومیرزا عبدالله غفاراوودرسن پطرزبورغ پرفسور و. آ. ژوکوسکی Joukovski. V. ۱ ومیرزارضاخان ایرانی

درطی سنوات تحصیلی درایام تعطیل برای مطالعهٔ احوال و اوضاع ملل خاوری مکرربخارج بمسافرت ومأموریت رفت. در سال ۱۹۰۵ در قسطنطنیه درمؤسسهٔ باستان شناسی روسی کارمیکردودرسال ۱۹۰۶ بپاریس مسافرت نمود ودردانشکده السنهٔ خاوری حیه برفع نواقص تحصیلی پرداخت ودرسال ۱۹۰۷ ببلغارستان رفت وباژون ترکیها تماس گرفت و در ۱۹۰۹ بسمت نایب قونسول باصفهان مسافرت کرد و پس از مراجعت از ایران با دوشیزه فرانسوی مادموازل ح. لری (H. Leroy) ازدواج نمود.

دربهار ۱۹۱۰ وارد وزارت امورخارجه روسیه گردیدودرسال ۱۹۱۱

درمسابقهٔ دیپلماتیك پذیرفته شد ودرهمان سال بسمت چاپارمخصوص حامل اخبارمأمورمسافرت به برلن وپاریس ولندن گردید ودر سنوات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ درایران درسرویس قونسولگری های روسیه رشت وتبریزوارومیه وساوجبلاغ وتهران بکاراشتغال داشت وبالاخره درتابستان ۱۹۱۹ایران را ترك وبپاریس رفت که در آنجا تاکنون بزندگانی ادامه میدهد و بامور بانکی اشتغال دارد یعنی دربانك فرانسه مدیر تجارت خارجی وسرویس مطالعات اقتصادی وعلمی است. علاوه برشغل رسمی ریاست وعضویت چندین انجمن علمی را درپاریس دارد ازقبیل انجمن آسیائی وانجمن مطالعات ایرانی وانجمن آثارمادی ملل ومؤسسه بین المللی تاریخ طبیعی انسان و آکادمی دیپلماتیك بین المللی وانجمن خاوری لهستان و کمیسیون خاورشناسی آکادمی علوم نژادشناسی وغیره .

ازآثارقلمی اومقالات متعددی است که درروزنامه های خاورشناسی ودیپلماسی ومجلات اسلامی وروزنامه آسیائی ومجلات لهستانی وآنسیکلوپدی اسلام وفرهنك دیپلماتیك انتشاریافته است. رسالاتی نیزراجع بانجمن آثار مادی وانجمن مطالعات واطلاعات اقتصادی وغیره نوشته است.

بعلاوه کتاب پرفسور و.بارتولد(V. Barth old)را که درموضوع خاور شناسی در اروپا و روسیه نوشته و کتاب پرفسور. ژ. کاپانویچ (J. Gapanovitch) هردورا ترجمه کرده و کتابفروشی پایوآنهارا چاپ ومنتشرنموده است .

راجع بایران نیزرسالاتی درموضوعهای مختلف انتشارداده است از قبیل : ملت ایران ومطالعاتی راجع برمانهای تاریخی ومباحث اجتماعی و ادبیات ایران معاصر - افشارهای ارومیه - طوالش - رشت - والیهای اردلان - فرقه طاووسی - مهماندار کنت گوبینو - ماهیت اقتصادی ایران وغیره. ازاینها گذشته مقالات زیادی درروزنامه های یومیه ومجلات غیرخاوری نوشته است

در۱۹۲۶ بگرفتن نشان لژیون دونورودر۱۹۱۳ بداشتن نشان شیرو خورشید ایران افتخارحاصل کرده است

در۱۹۳۱ نیزانجمن جغرافیائی تجارتی پاریس نظر بفعالیت هائی که مشارالیه راجع باقتصادآسیای روسیه وممالك مجاور شرقی بعمل آورده با اعطای مدالی اورا سرافراز کرده است

*

مقدمهٔ نویسندهٔ کتاب

تاریخ تکرار میشود . ایرانی که من از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۹ باوضاع واحوال آن شناسائی حاصل کردم کاملا درتحت نفوذ روس وانگلیس امرار حیات میکرد . ایران امروز نیز درمرحله‌ای وارد شده که شباهت کاملی با همان مراحل پیشین دارد . یعنی بازهم همان علل همان آثار را تجدید می کند ایران پیوسته درمیان دوهمسایهٔ نیرومند درفشار است .

مادامیکه روسیه برها کردن قفقاز (مخزن نفت، مانگانز) و آسیای مرکزی (پنبه و انواع فلزات) تن در ندهد و انگلستان از هندوستان (مخزن آدم و مواد اولیه) دست نکشد کشورایران همیشه گرفتار این فشار واین اوضاع ناگوار خواهد بود .

گفتیم که تاریخ تکرار میشود . البته این تکرار درخطوط برجستهٔ آن است . جزئیات متغیر است و تصادفات سیاسی رنگهای دیگری بخود می گیرد . همانطور که به بهانه اتحاد نظامی ژرمن و ترك واعلان جهاد ترکان عالم اسلامی مشتعل گردید وتصرفات نظامی ومداخلاتی در کشور باستانی ایران بعمل آمد بازهم بهانه های دیگری شروع ببروز کرده است.

بهرحال تصور میکنم مطالعهٔ یادگارهائی که من درایران از این اعمال دارم وبقلم آورده‌ام درموقعیت فعلی این کشور خالی ازفایده نباشد.

درست است که درفاصله یکربع قرن ایران نوینی ایجاد شدوتوانست استقلال خودرابدست آورده وابراز لیاقت نمایدواززیر فشار رقبهٔ بیگانگان بدر آید ودارای صنایع و طرق شایستهٔ ارتباطی واستحکام مالی و سیستم قضائی غربی گردد و بطورکلی در تمام شئون خود پیشرفت حاصل نماید ولی این عمل حشر ملی واحیاء بعد ازموت هنوز درمیان نشو وارتقاء خود باقی واز درجهٔ کمال دور است .

این ترقیات درخشان که در ایران پدیدار گردید کاملا مربوط به

نفوذ و اقتدار شخص پادشاه جدید بود اما باید دید که آیا این اقتدار که برای رفورم و استحکام ایران لازم بود و بعمل افتاد ممکن است با این پیش آمدها که بمنظورخلع سلاح وتعطیل تمام‌اهرمهای این کشورازطرف بیگانگان بروز میکند بازهم ادامه داشته باشد ؟

این خود مسئله بسیارمهمی است که انعکاس آن ازسرحدات ایران‌هم خارج شده و باید دراین موقع مطرح گردد و تمام ملل خاوری بآن توجه داشته باشند .

ایرانی که من شناختم کشوری است که من نسبت بآن مهروعلاقه‌پاك ومخصوصی دارم این دلبستگی بایران پس ازتحصیلات عمیق خاورشناسی درمن ایجاد وراسخ گردید و برای اینکه برسانم چگونه من باایران مواجه شدم یك قسمت ازدورهٔ تحصیلی خودرا در اول این کتاب نقل میکنم وپس از همین دورهٔ تحصیلی بود که من بدون طی برزخی بلافاصله در اینکشور وارد شدم البته کسان دیگری هستند که باقلم وبیانی رساتر ازمن‌ایران‌را باآنهمه مناظر زیبا وگذشته تاریخی و چیز های دیدنی ومطالب فهمیدنی تشریح خواهند کرد . من در این کتاب فقط بشرح اقامت و مشاهدات خود پرداخته‌ام وبسی‌خوشوقت خواهم‌شد که خواننده ازاین‌یادداشتهای من‌نسبت بایران مهروعلاقه‌ای بروز دهد .

درخاتمه تذکار میدهد که ازنوشتن این مقدمه سالها میگذرد وفعلا اوضاع بین المللی بکلی‌دگرگون شده وایرانیان نیز بسیاست خارجی‌قدیم خود وتوازن نفوذ روس و انگلیس چندان توجهی ندارند و اخیراً هم با امریکادوستی‌پیدا کرده‌اند از صمیم قلب‌خواهانم که این وضع جدیدضامن استقلال واقعی ایران بوده و موجب اشکالی با روسیه هم جوار نباشد و ایرانیان وروسها همیشه در دوستی خود باقی بمانند .

ب . نیکیتین

فهرست مندرجات

فصل	عنوان	صفحه
۱	قسمت اول دورهٔ آموزش	۱
۲	آغاز تحصیل درمؤسسهٔ السنهٔ شرقیه	٦
۳	فواصل بین صحنه های تحصیلی	۱٦
٤	تحصیلات ضمیمه آسیائی	۲۸
٥	اصفهان	٤۳
٦	مراجعت بسن پطرزبورغ	٥۸
۷	ورود بوزارت امورخارجه	٥۹
۸	امتحان دیپلماتیك	٦۲
۹	قسمت دوم-اشتغال بکار	٦٥
۱۰	نفوذ روس درایران	٦٦
۱۱	تصرفات نظامی روس درایران	۸۲
۱۲	فعالیت قضائی	۹۳
۱۳	امور ثبت وانشائی وتجارتی	۹٦
۱٤	وظیفه سیاسی قونسولخانه	۹۷
۱٥	آرشیوهای قونسولخانه رشت	۱۰۹
۱٦	خاورشناسان درخاور	۱۱۳
۱۷	ورود آقای کرستووتس	۱۱٤
۱۸	هیئت قونسولی رشت	۱۲۰
۱۹	زندگی اجتماعی	۱۲۱
۲۰	منظره گیلان	۱۳۲
۲۱	زندگانی روستائی	۱۳٤
۲۲	گردش درمحوطه قونسولی	۱٤۰

۲۳	مطالعات خاورشناسی	۱۵۹
۲٤	ترقی ایران درقرن نوزدهم	۱٦۷
۲۵	آخرین شاه سلسلهٔ قاجار	۱۷۱
۲٦	عقیده عمومی روسیه نسبت بایران	۱۷۵
۲۷	عزیمت ازرشت بروسیه	۱۷۹
۲۸	تهیه مقدمات مسافرت به تبریز	۱۸۳
۲۹	تفلیس پایتخت گرجستان	۱۸٦
۳۰	تعرض‌قشون روس درآذربایجان	۱۸۸
۳۱	ورود به تبریز	۱۹۰
۳۲	منصوب شدن‌بقنسولگری ارومیه	۱۹۷
۳۳	اوضاع سیاسی و نظامی درآذربایجان	۲۰۲
۳٤	فعالیت قونسولی درارومیه	۲۱۳
۳۵	مسئله کرد	۲۲۹
۳٦	تشکیلات نظامی مسیحی	۲۳٦
۳۷	تبدیل سلاح بلباس‌قضائی	۲٤۱
۳۸	عزیمت به تبریز	۲۵۵
۳۹	مسافرت باکاروان ازتبریز بقزوین	۲۵۸
٤۰	در جبههٔ ایران- رشت وجنگلیها	۲۸۹

عکسها

متأسفانه عکسهای کتاب خوب ازچاپ بیرون نیامده و روشن نیست لذا توضیحاتی راجع بآنها بشرح زیرداده میشود.

ص	شرح
۵٤	مدعوین دراسب‌دوانی‌دربسترزاینده روداصفهان
۱۰۹	رشت - محل امتیازآلئینکوف برای‌بریدن‌چوب‌جنگل ازراست‌بچپ۱-دوبوا۲-کارگذار۳-ب‌نیکیتین٤-سردارمنصور
۱۱۰	بندرانزلی(پهلوی)
۱۱۱	رشت - قونسولخانه روس درزیربرف

۱۱۵ ازراست بچپ۱- مادام نیکی‌تین۲- قونسول‌اصفهان
۳-خانم قونسول
۱۲۵ رشت- خانه قونسول روس
۱۳۶ رشت - دستگاه ابریشم کشی ۱-میرزاعیسی‌خان‌فیض
مادام وموسیو نیکی‌تین
۱۳۸ رشت - رودبار
۱٤٦ طالش - قصرسردارامجد
۱٤۸ آق اولرطالش
نشسته ۱- مادام‌نیکی‌تین۲- بوکدانف‌خاورشناس
۳- موسیو نیکی‌تین
۱۵۸ دهکده کلشتردر کنارسفیدرود
۱۵۹ درخت سرومشهورهرزبیل نزدیك منجیل
۱٦۱ رشت - چغام بین رشت وانزلی
۱۹۱ سالارالدوله‌هنگام تبعیدازایران ازراست‌بچپ ۱ - سالارالدوله
۲- موسیو نیکی‌تین ۳- افسر روسی
۱۹۸ مارشیمون و مسیو نیکی‌تین
۲۲۰ ارومیه - مجلس پذیرائی
از راست بچپ۱-دکتر پاکار امریکائی ۲-لابری‌امریکائی ۳ -
مسیو نیکی‌تین ٤ - جناب‌سنتاك‌اسقف کاتولیك ۵-مادام‌نیکی‌تین
٦-جناب سرژ اسقف روس ۷- ژنرال ریبال‌چنکو
۲۲۲ زن کرد از طایفهٔ جلو
۲٤۲ یکی‌از باغهای ارومیه
۲۹۳ اولین هواپیما که بایران‌آمده است
دروسط‌ازراست‌بچپ م. نیکی‌تین. م. کوزمینسکی.مفاخرالدوله.
مادام نیکی‌تین
۲۹٤ هواپیمای کوزمینسکی
۳۱٦ سفارت روس در زرگنده

ایرانی که من شناخته ام

قسمت اول - دوره آموزش

فصل اول

تحصیلات متوسطه من در ورشو

وقتیکه فکر میکنم چگونه خاورشناسی بمن الهام شد درصورتیکه هیچ نوع مقدمه‌ای دراین باب برای یك محصل که ازاهالی ورشو و فاصله زیادی ازخاور داردفراهم نبود وبعلاوه درخانوادهٔ من هم آثاری از گذشتگان وجود نداشت که برای من سرمشقی باشد وتوجه مرا نسبت بخاور جلب کند وبتحصیل آن حاضر وراغب سازد می بینم دلایل چندی هست که مرا پس از تحصیلات متوسطه وادار باختیار رشته تحصیلات عالیه خاور شناسی کرد اگر چه تأثیر این دلائل یکسان نبود امامن حیث المجموع همه درخاطر من یك نقش قطعی را بازی کردند.

چون بازمنهٔ طفولیت خودمراجعه کنم می بینم تمام کتب ابتدائی قرائتی من بزبان های لهستانی یاروسی بوده کتب رمان و نمایشنامه هائی که مطالعه کردم اولین وسایلی بودند که مرا آشنا کردند بجنگهای لهستان باشبه جزیرهٔ کریمه وبااتحاد باآن برضدطوائف قزاق وبیابان ها وسرحدات چمن زار را درنظرمن مجسم میساختند که کشورلهستان را از بحراسود جدا میکردند یعنی همان نواحی که جولانگاه طوائف تاتار بوده اند و نیز باجنگهای قفقاز و جنك مقدس وجنگهای باترکن و بلغارستان و بالکان وغیره آشنا شده بودم(۱) وعلاوه بردروس رسمی تاریخی که درمدرسه آموخته بودم ساعات دوستانه ای هم باشوالیه های لهستانی و بیك های کریمه و کوهستانیهای مغرور داغستان بصحبت میگذرانیدم وعملیات عالی همتانه سربازان روسی که پرچم ما را بکشورهای دوردست برده بودندمیستودم ازاینها گذشته تفاصیلی را که کارازین Karazine راجع بفتوحات روسیه درآسیای مرکزی نوشته بود بدقت مطالعه

(۱) مؤلف نام مؤلفین کتبی که خوانده است بقلم آورده اما چون برای ما ایرانیان متضمن فوائدی نبود ازدرج آن هاصرفنظرشد.

کردم. خواندن این صفحات مرا بعالم تازه ای وارد کرد و موجب بیداری حس کنجکاوی طفولیت من گردید. معهذا خواندن این اوراق آن اندازه در من تأثیر نداشت که بااشتیاق یك راه قطعی برای تحصیل اختیار کنم زیرا که این نوشته هارا همسالان وهم کلاسهای من نیز میخواندند وازاین وقایع ومسافرتها وسرگذشتهای تاریخی لذت میبردند. پس لازم بود که کسی باصدای رسا ازخاور وملل آن وجاذبهٔ که مسافرین را بطرف خود میکشاند برای ما مفصلا صحبت کند ومارا ازآداب وعادات واخلاق خاوریان کاملا آگاه سازد. متأسفانه هیچیك از پروفسورهای تاریخ وجغرافیای ما این سیم را باوتماش نیانداختند تنها معلم زبان فرانسه ما موسیو شارل نیرود (M.Charles Neyroud) که از اهالی لوزان سوئیس بود واعتراف میکنم که شخصاً باین آموزگار آموزش وپرورش ابتدائی بسی مدیونم وهمیشه سپاسگذار او هستم گاه گاهی احساسات مرا نسبت بخاور تحریك میکرد.

موسیو شارل درتمام نواحی آسیای روسیه مسافرت کرده و در کشور های مجاور دریای مدیترانه بسیاحت پرداخته بود وازآنجا ها حاصل فراوانی ازمشاهدات دقیق خود بارمغان آورده که همه دارای حیات بود ومجموعه ای هم ازعکسها که از امکنه و اشیاء جالب توجه برداشته همراه داشت و بما ارائه میداد.

درمواقعیکه ، افعال بیقاعدهٔ فرانسه را خوب صرف میکردیم وقطعات منتخبه را درست میخواندیم واشعار حفظی را بروانی جواب میدادیم نشاطی باو دست میداد ودر عوض باندازه یکربع ساعت از شرح مسافرتهای خود مارا محظوظ میساخت گاهی ازشکوه و زیبائی مساجد سمرقند و زمانی از فعالیت اهالی اسلامبول وزندگانی اعراب بدوی که درحوالی دمشق هستند صحبت میکرد وشاگردان باسکوت کامل گوش میدادند و کلاس که مرکب ازچهل نفر پسران کوچك بود دراینموقع رفتار واخلاق پسندیده ای را نشان میداد. من اعتراف میکنم که درهمین لحظات فراموش نشدنی وگرانبها بود که رفته رفته گفتار این آموزگار درخاطر من نفوذ کرد وسخنرانی او بهتر و بیشتر از هر کتابی تصاویر خاور را درذهن من مجسم میساخت ومثل این بود که من خاور را دارای گوشت واستخوان می بینم. بعبارة اخری من خاور را با چشم میدیدم که دارای حیات است قطارهای شتر کاروان وتجاری که درعقب دکانها روی زمین نشسته و آجرهای کاشی مینائی رنك مساجد وتاریك وروشنی امکنه همه را عیناً مشاهده میکردم بتدریج احساسات من نسبت بخاور زیادشد و میل مفرطی بدیدن این

آثاردرمن ایجاد گردید بطوریکه‌آرزو داشتم که فوراً دراین‌محیط غوطه‌ور شده ودر این جمعیت باشم و از نزدیك باین درویش گوش داده و صحبتی که برای این‌مردم حیرت زده میکند بفهمم وداستان های دلکش‌الف لیل را از دهـان اوبشنوم ودرهوای خنك ونشاط‌آوراین‌مساجد بی‌سروصدااستراحت کنم

این تأثرات شیرین طفولیت با پیشرفت تحصیل وسن من موجب تولید عامل‌دیگری شدند که عبارت بودازمیل‌آزمایشهای شخصی

ازطرفی‌هم انتقال پست پدرم بشهر ادسا موجب آن شدکه من در مدت سه‌سال تحصیل ایام تعطیل را دراین بندردریای سیاه که درآستانه کشور ترکیه وآخرخطوط کشتی رانیهای متعدده‌است بسربرم. آمدورفت ملل‌مختلف ورود کشتیهای بزرك که از تمام بنادر مدیترانه شرقی میآمدندموجب اشتغال حواس‌من‌شده‌واحساس میکردم که طوائف شرقی همه در آنجا هستند و من بآنها نزدیك شده ام مسافرین همه ازشرق میآیند وهوای‌آن نواحی دوردست را باعطریات ومصنوعات خاوری همراه آورده اند و نیز میدیدم که در این بندر ترکها و عربها وسیاهان و هندوها همه مشغول فعالیت هستند و من در کنار آنهاگردش می کنم یعنی همان سند بادهائی که دربحر احمر واقیانوس هند دریانوردی کرده‌اند صدای مخلوط زبان های کشورهای مدیترانه دراین بندر ادسا بگوش من برمیخورد .

دراین سنوات که مقارن بود با ۱۹۰۰ و۱۹۰۲ مسیحی من هنوز از آستانه کشور قدمی بیرون نگذارده و حتی موقعی هم دست نداد که بتوانم اقلا بقسطنطنیه که بسی شایق دیـدار آن بودم بروم همینقدر موفق شدم که دو دفعه بکریمه مسافرت کنم یکدفعه بهمراهی‌دوستانم که‌در آنجااملا کی‌داشتند رفتم ودفعه دیگر با دونفر از همسالانم به سباستوپل (Sébastopol) رفته و از آنجا پیاده به یالتا (yalta) رفتیم دفعه اخیر من خودرا کاملا درمیان مسلمانهای تاتارمیدیدم واحساس میکردم که‌دراطراف من لهجه‌ترکی تکلم میشود . درباغچه سرای قصرقدیمی خوانین کریمه را سیاحت کردم این مسافرت درموقع آخرین تعطیل مدرسهٔمن رویداد. پس‌از آن‌با صرفه جوئیها وازوجوهی که ازتدریس شاگردان ابتدائی عاید میشد وخرج سفر فقیرانه‌ای که پدر ومادرمان بما دادند توانستیم با رفقای خود مسافرتی بکنیم بنابراین درتابستان ۱۹۰۳ از ورشو بمسکو و ازآنجا به یارو-سلاوی(yaroslavi) رفتیم وبعد بکشتی‌نشسته درروی رود ولگا بطرف پائین راندیم وبشهرهای نیژنی (Nijni) وقازان وسامارا (Samara) و ساراتو (Saratov)

وحاجی طرخان و بالاخره بقفقاز رسیدیم واز آنجاراه معروف نظامی گرجستان راپیاده پیمودیم که واقع است بین ولادی قفقاز وتفلیس .دراین‌شهر اخیر که پایتخت گرجستان است مختصر توقفی کرده وبعد رفتیم بطرف شهر باتوم که در کنار بحراسود واقع است درهمین ناحیه بود که اولین نخلستان ونارنجستان را زیارت کردیم و بمسافرت ادامه دادیم تا رسیدیم به دیر آتس جدید (Athos)درنزدیکی سوخوم قلعه دراینجا موضع حیرت‌آور ونشاط انگیزی را مشاهده کردم که هیچوقت ازخاطرم محو نخواهد شد اینجا کوهستان مشجر رشته جبال قفقاز تشکیل باغ بزرك بهشت مانندی را میدهد که مناظر بسیار زیبا وجالب توجهی دارد . آخرین مرحله مسافرت‌ما باز کریمه بود از آنجا هم مجدداً به یالتا رفتیم که سابقاً خرابه های پانتیکاپه (Panticapé)(۱) یونانی وآثارطوائف سیت‌را(Scythes)(۲) دیده بودیم پس ازآن بسیاحت داخله این ناحیه پرداختیم و بچادر داغ صعود کرده در چشمه آب یخ معجزه آسای‌سئوق‌سو(۳)استحمام کردیم وجنگلهای‌وسیع‌یایلا(Yaïla) که بسیارجالب توجه بود باناحیه‌ای که سکنه‌آن یونانی بودندتماشا کردیم‌و بقایای کلیساهای‌قدیم و باغچه‌سرای را دوباره بتفصیل از نظر گذراندیم‌و بقصبه‌قارائیم(karaïm)و چوفوت‌قلعه‌Tchofoutوسایرمواضع که‌دارای‌ابنیه‌وآثارقدیم بودندرفتیم‌مانند کاچی قلعه وچرکس کرمن Tcherkesse-kermen ومانکوپ‌قلعه که‌در آنجاآثار ونشانه‌هائی از طوائف گتGoths وعیسوی ومسلمان‌دیده‌میشوند ونیزمنازل وقصوری را دیدیم که در سنگهای آهکی حفر کرده بودند این آثار قدیمی مجموعه ای بود که شناختن آنها معلومات تاریخی زیادی لازم داشت که ما فاقدآنها بودیم اما البته بندرت سیاحانی‌مانند ماراپذیرفته بودند که بانظر دقیق و کنجکاوی زیادی بتماشای آنها بپردازند هرگوشه ای را بدقت از بالاو پائین بازرسی‌میکردیم‌این‌امکنه‌زوایای بسیارقدیمی‌هستند که‌قرون عدیده زمان را دیده واکنون جزخرابه های پرازخاری بیش‌نیستند .

این مسافرت نیز باعث شد که من با رغبت و شوق مفرطی بمطالعات خاورشناسی خود ادامه دهم لغاتی چنداززبان‌تاتاری حفظ واصول‌صرف‌ونحو آنرا تا اندازه‌ای فرا گرفتم .

---

(۱) مهاجرنشین یونانی (۲) ملل قدیمی وحشی که اغلب‌چادرنشین بودند درشمال شرقی اروپا وجنوب غربی‌آسیا

(۳)کلمه ایست ترکی بمعنی‌آب سرد .

بدینطریق من درقلب روسیه و روی رودولگا و بعد درممالك اطراف آن ازقبیل کریمه وقفقاز وارد بعالم خاوری شدم بدون اینکه معلومات درست ومکفی از تاریخ والسنه خاوری داشته باشم همینقدر میدانم که اشتیاق من بورود دراینطریق روز بروز زیادتر میشد . ازطرفی هم آثار خاوری در تاریخ میهن من ازحیث جغرافیائی یك اصل انفکاك ناپذیری بود .وخلاصه اینکه همین احساسات باعث شد که پس ازخاتمه تحصیلات متوسطه ازپدرم درخواست کنم که مرا بمسکو بفرستد تاوارد تحصیلات خاورشناسی ملل مسلمان بشوم وبروم بمؤسسه لازارف که مخصوص تعلیم السنه شرقیه است .

اگرچه پدرم دربدوامرقدری متحیر ومتفکر ماندولی پس از آنکه باو گفتم که ممکن است ازاین راه نیز آتیه درامور دیپلماتیك واردشوم از نظر مهری که بمن داشت بدرخواستم رضایت داد که درسن بیست سالگی ازاودور شوم وگفت ممکن است پس ازچندسال خدمت دروزارت خارجه دوباره بخانواده برگردم وباآنها تماس حاصل کنم .

فصل دوم

آغاز تحصیل درمؤسسهٔ السنهٔ شرقیه

دراین جا من نمیخواهم راجع بمادر رضاعی خاورشناسی خودم یعنی مؤسسه لازارف زیادصحبت کنم‌همینقدر اشاره میکنم که‌این مؤسسه‌مربوط است بزمان کاترین دوم ودرآغاز فقط یتیم خانه وپانسیونی بود برای اطفال ارمنی که‌لازارف نامی ازاهالی جلفای اصفهان تأسیس کرده بود. خانوادهٔ لازارف نظامیان وکارمندان اداری برجسته‌ای برای کشور روسیه فراهم کرد ونسبت بهموطنان بی‌بضاعت‌خود نیز خدمات بسیاری کرده است. باری این یتیم خانه کم کم توسعه یافته‌وسرانجام‌تبدیل‌شده بود بیك آموزشگاه‌متوسطه که درآنجا علاوه بر برنامه‌عادی چند زبان شرقی‌هم‌درآن تدریس میشد وطبیعی است که زبانهای ارمنی وگرجی هم بایدتدریس بشود زیرا که شاگردان این مدرسه اکثرارمنی‌هاوگرجی‌های‌قفقاز بوده‌اند.در سال ۱۸۷۰ دولت‌روسیه باین فکرافتاد که تعلیم السنهٔ شرقیه را از برنامه تحصیلات متوسطه جدا کند ودانشکده‌ای ایجاد کرد که دورهٔ آن سه سال بود ومخصوصاً درآن خاورشناسی تعلیم میشد وشالودهٔ کلاسهای‌مخصوص‌مؤسسه لازارف بدینطریق ریخته‌شد وشاگردانیکه دارای دیپلم متوسطه بودند درآن پذیرفته میشدند این کلاسها برای تشکیل کادرهای اداری قفقاز وبطورکلی برای ایالاتی که سکنه آنهامسلمان بودند اختصاص یافتند. بعضی ازاین شاگردان‌هم پس ازخاتمه تحصیل بنابرشورای معلمین وتوصیهٔ آنان‌درمؤسسه‌عالیتری درسن‌پطرسبورغ‌وارد میگردیدند که‌از ضمائم وزارت امورخارجه بود ومن بعدها به تفصیل ازآن صحبت‌خواهم کرد تعلیمات مؤسسه لازارف صورت عملی داشت وبشاگردان زبان وتاریخ خاور مسلمان راباید میداد ومقصد آن تربیت خاور شناسان علمی نبود بلکه مقصود پرورانمن کارمندانی بود که‌بتوانند منافع زیاد روسیه را درخاور وکشورهای مسلمان هم جوار تأمین کنند. البته این خیالی بودبسیار عالی اما در واقع بطوری که بایدوشاید بنتایجی که ازآن منظور بودمنتهی نگردید. یك عده ازشاگردان که در این مؤسسه لازارف وارد میشدند مقصودشان این بود که

زودتر بوسایل سهلی دیپلم گرفته درخدمات دولتی داخل‌شوند زیرا که‌درا‌ینجا دورهٔ تحصیلی سه سال بود در صورتیکه در سایر مدارس عالیه ودانشگاه میبایستی چهارسال صرف وقت کنند تابتوانند درکارهای دولتی دخالت نمایند بنابراین کلاسهای مخصوصه لازارف بمؤسسات تعلیمات عالیه شباهت داشتند که عدهٔ قلیلی درروسیه بنام لیسه وجود داشت .

بسیاری ازشاگردان‌دیپلمه مؤسسه‌لازارف دارای شغل اداری‌میشدند که هیچ مناسبتی باخاورشناسی نداشت بعلاوه عدهٔ شاگردان دیپلمه هم‌خیلی کم بود مخصوصاً آنهائیکه دیپلم درجه اول رامیگرفتند و موظف بودند که‌تزی را هم ارائه دهند و کسانیکه باخذ دیپلم درجه دوم نائل میگردیدند بصورت ظاهر دارای همان مقام درجه اول بودند اما حق ورود بمشاغل عالی‌را نداشتند بلکه بایددرمقامات پست‌تری‌دراشل‌تابلوی‌مقامات که‌ازز‌مان‌بطر کبیردرروسیه معمول بود وارد شوند وترقیات‌آن برطبق قدمت خدمت‌حاصل میگردید . باید اعتراف کرد که‌بااین حال مؤسسه‌لازارف اشخاص مهمی را بوزارت کشور ووزارت فرهنك ومخصوصاً بوزارت خارجه تسلیم کرد که‌ازآن جمله است زینویو Zinoviev که بمقام سفارت اسلامبول رسید . ذکراین تفاصیل برای تعریف وضعیت عمومی مدرسه ای که مرا درماه اوت ۱۹۰٤ پذیرفت بی مورد نبود . در این موقع سی‌نفر باشلیه‌جوان که از تمام زوایای کشور پهناور ما وحتی ازخارجه آمده بودند پذیرفته شدند درمیان ما عرب ارتودکسی هم بود ازاهل فلسطین ماهمه بطور یقین باور داشتیم که چماق مارشالی درکیف مدرسهٔ ماهست یعنی اطمینان‌داشتیم که پس از خاتمه‌تحصیل مقامی را دروزارت خارجه اشغال‌خواهیم کرد اماطولی نکشید که تقریباًحالت یأسی بما دست داد واین درس عبرت راهم پرفسور زبان عربی آ. کریمسکی A.krimsky بما داد.این پرفسور عالیرتبه هیکل‌جالب‌توجهی‌نداشت‌ولی‌دارای معلومات زیادی‌بوداومارا در کلاس برای اولین درس پذیرفت وصحبت‌مفصلی کرد که بسیار یأس‌آور بود .

او بدون ملاحظه بما گفت برای چه اینجاآمده اید ؟ تحصیلات خاوری مخصوصاً زبان‌عربی که اساس‌معلوماتی شما باید قرارگیرد بسیارمشکل‌است وبایستی درآغاز توجه ودقت زیادی بآن داشته باشید واگر چنین توجهی را نداشته ودراین فکرهستید که زندگانی‌تحصیلی شمامطبوع واقع‌گرددومانند محصلینی باشید که منظماً درسر درس حاضر نمیشوند وفقط روزهای قبل از

امتحان با کتاب تماس میگیرند از حالا بشما میگویم که عاقبت بدی خواهید داشت و با پشیمانیهای تلخی مواجه خواهید شد زیرا که ابداً موفق نمیشوید که برطبق برنامه ما جواب دهید پس بکسانیکه در این فکر نیستند وفقط بامید دریافت دیپلم باینجا آمده اندمن صادقانه نصیحت میکنم که چون هنوز وقت دارند بروند بدفتر مدرسه ومدارك خودرا پس گرفته بدانشگاه بروند بعلاوه سلمنا که شما سرانجام دیپلم خوب یا بدی را گرفتید آیا با آن چه خواهید کرد؟ زبان عربی بدردشما نخواهد خورد مگراینکه باآن سگهارا از خود دور کنید. خیلی کم اتفاق میافتد که معلومات شما بحالتان مفید واقع گردد پس تاوقت نگذشته بروید واوقات گرانبها راتلف نکنید.

البته خواننده تصدیق میکند که پذیرفتن شاگرد بدینطریق که آثار ملاطفت ومهری در آن دیده نمیشود جز یأس و بی اعتمادی بمقدرات آتیه انسان چیزی اضافه نخواهد کرد اما صحبت کریمسکی برای ما مفید واقع شد ومدلل کرد که ازساعت اول - اگر میخواهیم در تحصیل موفق شویم - لازم است اقلا بخودمان بگوئیم که عجالة باستثنای نام شاگرد هیچ تغییری در اوضاع تحصیلی ماروی نداده است وخواب دیدن ما که باانوفرم کبر وغرور بفروشیم و دراجتماعات خلاف اخلاقی داخل شویم و به تحسین آرتیست ها پردازیم و درکارخانه آبجوسازی سرگرم شویم جزخواب دیدن چیز دیگری نخواهد بود و خلاصه آنکه هر کس برحسب وسیلهٔ که دارد بایددریك زندگانی تازه‌ای وارد شود و شاگرد بانظم وترتیبی باشد. لازم است فوراً با تصمیم و عزم محکمی بکار پردازیم و اقلا شالوده بنای خود را ریخته داخل شویم درروز این زبان عربی هولناك - که بقول یك مبلغ مذهبی که کریمسکی برای ما حکایت کرد - تنها فرشتگان ممکن است آنرا تکمیل کنند وهمینکه با صرف ونحو عرب وترك وفارسی آشنا شدیم که باید آنهارا درسال اول فراگیریم تصور میرود که دستمان باز شود و بتوانیم بموضوعهای کمتر کسالت آور بپردازیم وبمتونی برخوریم که اجازه دهند با قدمهای محکم در روایات و اخبار وعقاید وسلیقه خاورمسلمان داخل شویم.

بدینطریق من تصمیم قطعی بتحصیل خاورشناسی گرفتم و البته آنرا مدیونم بدلائلی که بطوراختصار ذکرشد نسبت بجاذبهٔ که خاور در من ایجاد کرده بود وهم چنین مدیون هستم باحساساتی که نباید از نظر دورداشته باشم یعنی رضایت پدرم که بدون هیچ شرطی مطابق میل من رفتار کرد وفقط نظرش بموفقیت من در کار و مراجعت بسن پطرسبورغ بود که در آنجا نیاکان من

بواسطه فعالیت نام شرافتمندانهٔ تحصیل کرده بودند .

اکنون میپردازم بشرح ایام شاگردی و اوصاف معلمین خاورشناس وطریقه تدریس آنها : مدیرمدرسه‌متوسطه‌و کلاس‌های‌خصوصی‌مؤسسه‌لازارف پرفسور وزولدفدرویچ میلر بود . Vesevold.Fedorovitch.miller

این مدیرما مردی زبان شناس وطوائف شناس بود که نامش‌بواسطه مطالعات دراحوال ملل قفقازمر کزی اشتهاری داشت این دانشمندبزرك روح بینظیری داشت و آنچه را که ما توانستیم بیشتر از سایر نسل های محصلین در او مشاهده کنیم این بود که سالهای اقامت ما در این مؤسسه تطابق پیدا کرده بود بانهضت انقلابی ۱۹۰۵ درروسیه و بواسطه نفوذ این مدیرمهربان ما بیش ازیك نیمه‌یکسال‌تحصیلی‌را تلف‌نکردیم آنهم‌بواسطه اعتصابی بود که در غالب مدارس عالی‌روسیه‌روی داده بود و مدرسه ما هم مانند سایر مدارس نتوانست دراین مدت‌کم از اعتصاب بر کنار باشد بخصوص که دراین انقلاب طبقهٔ جوان محصل جوش و خروشی داشت نظر بسرپرستی همین مرد بود که ما توانستیم تحصیلات خودمانرا خاتمه دهیم بدون اینکه در صف ما تخلیه ای حاصل‌گردد درصورتیکه در سایر مدارس عناصر جلو افتاده از مجازات دولت معاف نمیشدند من نمیتوانم در این جا وارد شوم بتفصیل این جنبش زیرا که از حدود کادری که من برای خود اختیار کرده ام خارج است دراین هنگام محصلین مدرسه ما بدودسته تقسیم شدند یکدسته مخالف انقلاب ودسته دیگر با آن‌همراه‌شد وخواستند بدینوسیله حالت روحیه‌خود رابه‌دولت نشان دهند وهمین باعث شد که بمدرسهٔ ما بانظرجدی نگاه نکردند در حین کشمکشها وزد وخورد های مسکو دستهٔ مسلحی ازمحصلین مؤسسه لازارف تشکیل یافت آنهم نه برای اینکه برود درسنگر ودوش‌بدوش‌کارگران جنك کند بلکه برای این بود که درموقع بروزحوادث درمقابل جمعیتی که دراین ایام شوم ـ که شاید بوسیله عواملی تحریك شده ـ ومحصلین را مانند شکار های واقعی بخاك سیانداختند ازما دفاع کند .

ما درمدرسه آمیولانسی هم داشتیم برای مجروحین این جنك داخلی وهم‌یکدسته ازمحصلین که ازراه انسان دوستی‌شغل‌پرستاری اختیار ودرمعرض خطر پاسبانان واقع میشدند زیرا هرنوع کومکی که به یاغیان میشد درنظر عمال دولتی ازجمله اعمال انقلابی محسوب میگردید .

من نتوانستم از ین مختصر جمله معترضه خود داری کنم که روشنائی مرموزی دراوضاع تحصیلی پرهیجان ما میاندازد وهمین مختصر برای‌توضیح

اعمالی که من بعد ها بآنها اشاره خواهم کرد کافی است .

خلاصه نظر باینکه مدیرما ازدانشمندان بزرك معروف بود میل داشت که سطح تحصیلی موسسه را بالا ببرد و بهمین جهت دروسی هم بما میداد که خارج از برنامه تعلیمات عملی بودند ازجمله تاریخ قدیم خاور را تدریس میکرد ویك درس آزاد زبان سانسکریت هم میداد من ابتدا در این درس نام نوشتم و مدت سه ماه هم در سر درس حضور مییافتم ولی مداومت در آن برای من امکان پذیر نبود زیرا که تحصیل سه زبان مسلمان وقت مرا در سال اول گرفته بود پرفسور میلر مذکور که در میان سایر کار هایش ریاست شرقی انجمن امپراطوری آثار وابنیه قدیمی را هم داشت شاگردانش را تشویق میکرد که در آن انجمن وارد شوند ، البته این یك ابتکار بسیار مفیدی بود ومادرهرماه ساعات نشاط آوری را در این محل تاریخی بسر میبردیم که موسوم بود به (Palata maluty. Skouratova quai Bersenev) (۱)

انجمن آثار وابنیهٔ قدیمی درهمین جا تشکیل میافت وما با کمال آزادی فنجان های چای را با آبلیمو صرف میکردیم صرف چای از ضمائم عادی بسیاری از اجتماعات روسیه بود واجازه ورود دراین انجمن برای ما بمنزله امتیاز خاصی بود و بسی خوشوقت بودیم که دراین موقع با پرفسورهای خودمان ارتباط پیدا کرده وازصحبت های آنها لذتی میبردیم درسال دوم تحصیلی بواسطه پیش آمد غیر مترقبه ای من توانستم در کارهای این انجمن سهیم شوم . توضیح آنکه قونسول بورگاس(۲) Bourgas مهراستوانه ای شکلی که روی آن چندصورت انسان وخطوطی دیده میشد برای پرفسور میلر فرستاده بود این مهر دست بدست درمیان اعضای انجمن میگشت بعضی خیال کردند که خطوط آن گلاگولیك اسلاوی باشد Glagolique (خطوط الفبای قدیمی روس) من نیز آنرا بنوبه خود تماشا کردم و فوراً بنظرم رسید که باید این حروف از خطوطی باشد که در مملکت صبا در عربستان جنوبی معمول بوده است زیرا که شبیه آنها را در روزنامه آسیائی پاریس دیده ورونوشت کرده بودم پس جرئت خود را باهر دو دست گرفته وعقیده خود را اظهار کردم و برای اثبات رونوشت خود را که در کتابچه یادداشتهایم بود بحضار ارائه دادم معلمین از اظهارات من خوشوقت شده وهمه تصدیق کردند که شاید حدس

(۱) نام منزل یکی از پیشخدمتان ایوان مدهش بود که درمجادله ایوان بانفوذ بزرگان حتی اعدام آنها شرکت داشت این منزل درمسکو محفوظ وخاورشناسان درآن جلسه ای دایر کرده بودند .

(۲) بندری است از بلغارستان در بحراسود .

من درست باشد و حضوراً بمن مأموریت دادند که در این باب تحقیقات لازمه را کرده نتیجه را بآنها اطلاع دهم بدیهی است که این یك کار قابل توجهی بود که بمن رجوع کردند و پس از چندی بآنها اطلاع دادم که این خط کتیبه‌ایست از خط عربی جنوبی و معلمین از تحقیقات من اظهار رضایت کردند ولی باید اقرار کنم که اینکار اولین و آخرین کار من در این انجمن بود .

پرفسور میلر برای درس آزاد سانسکریت و همکاری ما در کارهای کمیسیون آثار و ابنیه قدیمی خاوری که دو ابتکار علمی بودند یکنوع مسابقه‌ای هم ترتیب میداد یعنی همه ساله راجع بادبیات و تاریخ خاور موضوع انشائی بمحصلین میداد و هر کس بهتر مینوشت بگرفتن مدالی مفتخر میشد .

در پیش ذکر کردم که عربی بتوسط پرفسور کریمسکی تدریس میشد و علاوه بر این تاریخ خاور مسلمان را هم تدریس میکرد که عبارت بود از تاریخ های عرب و ایران و ترکیه پرفسور کریمسکی پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه مسکو و مؤسسه لازارف اقامت ممتدی هم در کشور های عربی کرده بود و راستی از مردان تارك دنیای واقعی و جز بدانش و اطلاعات علمی و تخصصی خود بچیز دیگری دلبستگی نداشت او در یکی از منازل محقر زیر زمینی مؤسسه درمیان کتابهای خود زندگانی میکرد اصلا از اهالی اوکرانی و عشق زیادی بموسیقی داشت اشعار و غزلهای بزمی هم بزبان مادری گفته بود یاد ه‌ای از محصلین با اینکه زیاد از او میترسیدند گاهی او را مسخره کرده و نام عنکبوت باو میدادند برای اینکه همیشه در زیر زمین تاریك درمیان کتابهای خود غرق شده و مانند عنکبوت زندگانی میکرد اما اگر درست بتحقیق شخصیت او بپردازیم باید اعتراف کنیم که آدمی بود بسیار ربان و حاضر خدمت بعلاوه بعالم مطبوعات و کتب آشنائی کاملی داشت مخصوصا راجع بتمام کتب مربوط بمسائل و موضوعات خاوری اسلامی که در آنها متبحر و بی نظیر بود گذشته از تدریس و ترویج علوم و صنایع و ادبیات که در درجه اول مشاغل او قرار داشت کارهای دیگری هم میکرد و در واقع در زیر بار مشاغل زیاد خمیده شده بود از جمله کارهای مهم او تهیه و تدارك کتب درسی تاریخی لازم بود که تا آنزمان در روسیه وجود نداشت و شاید غریب بنظر آید که تا آنزمان در روسیه کتب درسی تاریخی اسلامی تألیف نشده باشد باوجود تنقیداتی که نسبت بکتب او شده و شاید هم بواسطه عجله او در اینکار بوده خاورشناسان روسی باید از این دانشمند متبحر قدردانی و تشکر کنند که بواسطه فعالیت خستگی ناپذیر اقلا شالوده اینکار لازم را برای مارپخت

پرفسور کریمسکی تنها عربی دان و اسلام شناس نبود بلکه در وطن پرستی هم نظیر نداشت راجع بوطن خود او کرانی فعالیت زیادی بروز داد و بزبان او کرانی کتب ومقالات زیادی نوشت بعلاوه درجنگ، سیاسی هم دخالت داشت و اگر اشتباه نکنم در موقع حوادث ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ در تحت بیرق حزب مشروطه خواه دمکرات عملیات مهمی انجام داد خلاصه دروس کریمسکی برای من ارزش زیادی داشت و بعدهم روابط شخصی وخصوصی درمیان استاد و شاگرد برقرار شد چیزی که بیشتر مرا مجذوب این استاد کرد احساسات عالیه او بود ومیل شدید او که این احساسات را در مانیز ایجاد کند ودقت مارا متوجه سازد بزمینه علمی که تازه در روسیه شروع شده بود و من در خاطر دارم که از بیداری مسلمانان روسیه هم اظهار خوشوقتی میکرد یعنی بیداری که همه جا در روسیه میان ملل مختلف آن تازه بروز کرده بود. کریمسکی برای تدریس زبان عربی معاونی هم داشت که نژاداً عرب ومیبایستی تلفظ کلمات عرب را بما یاد بدهد نام او میخائیل اوسی پوویچ عطیه بود (Ossipovitch) وسالهای زیادی از اقامت او در مسکو میگذشت همین عطیه ما را با الفبای عرب که مشترك است در زبانهائی که ما باید یاد بگیریم آشنا ساخت اوقات ما در سه ماه اول تحصیلی به تلفظ وصوت کلمات عرب و حفظ ضرب المثل های عربی مصروف میگردید.

همین طریقه در تعلیم زبانهای فارسی و ترکی نیز معمول بود یعنی ما از طرفی تئوری واز طرف دیگر پراتیك داشتیم دو نفر پرفسور هم مأمور تدریس تئوری و ادبیات ایران بودند یکی پرفسور کرش (korch) ودیگری استاکلبرك (Stackelberg) این هردو عضو آکادمی ودر میان مسکو وسن پطرسبورغ رفت و آمد داشتند پراتیك زبان فارسی بوسیله میرزا جعفر ومیرزا عبدالله تعلیم میشد شخص اخیر در سال سوم لهجه و لغات سارت (Sart) (۱) آسیای مرکزی روس را نیز بما یاد میداد برای تدریس زبان ترکی معلمی داشتیم که اصلا اهل ترابوزان ومدتی قونسول ژنرال یونان بود بنام استاور والوتروویچ ساکو Stavro Eleverovitch Sakov که تئوری تدریس میکرد و تسرونیان (Tserounian) ارمنی اهل قسطنطنیه پراتیك بما یاد میداد دو نفر پرفسور هم بنام خالاتیان ارمنی وخاخانوگرجی دروس غیر اجباری را تدریس میکردند. خیال میکنم که تابلوی هیئت تعلیمی ما تکمیل یافته باشد معهذا نباید فراموش کنم که پرفسور وسلوسکی Vesselovsky ما را اوادار میکرد بمقایسه وضوعات

(۱) قوم مسلمان و ترك زبان ساكن در آسیای مركزی روس كه فعلا جزء جمهوریت از بكستان محسوب میگردد.

ادبی روسی وخاوری وموسیو پوتیر Potier مقایسه ادبیات روس و فرانسه و موسیو نرسسیان مارا به آنسیکلوپدی حقوقی آشنا میساخت .

دراواخر تحصیلات من کرسی زبان ترک واگذار شد بیك جوان ترك شناس موسوم به ولادیمیر آندرئی ویچ گردلوسکی (Veladimir andreievitch gordlevsky) او نیز مانند کریمسکی دارای تحصیلات خوبی بود و پس از فراغت از تحصیل دانشگاه مدتی هم در ترکیه ماموریت داشت.

البته من آن شایستگی را ندارم و بسی دور از آن هستم که بتوانم در باره لیاقت هیئت استادان مؤسسه لازارف قضاوتی بکنم وجز اینکه تشکر خودرا بآن ها تقدیم کنم کاری ازدستم ساخته نیست . اگر من نسبت بزبانهای مسلمانی معلوماتی دارم همه را از آن ها اخذ کرده ام وتشکر من از آن ها بیشتر برای این است که باگشاده روئی ومهر مرا متوجه بمسائل اسلامی و جمعیت مسلمانان کردند واین خودیکی از شرایط اولیه لازم خاور شناسی بود که برای من حاصل نمیشد مگر آنکه بااعتماد زیادی با این جمعیت تماس طولانی داشته باشم وهمین شرط اساسی بود که مارا وادار کرد که باروح باز وخالی از هر اندیشهٔ قبلی در عالم اسلامی ومسائل مربوط بآن وارد گردیم البته این ایمان وایقان بمنزله یك درس گرانبهائی بود که منظره مسلکی ومذهبی نداشت بلکه ایمان در آن مستتر و مضمر بود همانطور که مانند ضمیر مستتری در استادان غیر خاوری ماهم وجود داشت اینها همه کوشش داشتند که با همان نیروی مستتر ومعلومات زیادی که دارا بودند مناظر مختلف تمدن اسلامی و تجزیه عناصر متجانس آن را درخاطر ما مجسم نمایند واین عمل بیشتر بوسیله استادانی که اصلا شرقی بودند صورت میگرفت که دارای دوجنبه بودند یکی جنبه عملی که از تأثیر شخصیت آن ها حاصل میشد ودیگری جنبه علمی که بایك میل مفرط وحوصلهٔ زیاد بما تلقین میکردند وتمام این تعلیمات ازاین نظر بود که مابتوانیم بسهولت در آتیه شرقیان را بشناسیم و از احوال آن ها آگاه شویم وخودمان را هم بطوریکه هستیم بآن ها بشناسانیم .

بطور کلی یك اتمسفر خاصی درموسسه لازارف مارا احاطه کرده بود عدهٔ کمی بودیم که همه هم فکری داشتیم در تمام این سه کلاس بیش از یکصد نفر محصل وجود نداشت که همه همدیگر را میشناختند و پرفسورها هم از نزدیك مراقب رفتار ما بودند . از طرفی هم کوچکی محل موجبات روابط باطنی و صمیمیت را درمیان ما ایجاد میکرد ودریکی از کوچه های تنك مسکو بطوریکه

قبلاهم ذکر کردم کلاسهای مخصوص ازمدرسهٔ متوسطه جدا ولی دارای عمارت مخصوصی نبودند بلکه درسمت چپ همان منزل قدیمی که مطابق اسلوب کشورروس در مسکو در نزدیکی میدان لوبیانکا Loubianka بناشده بود قرارداشت عمارت اصلی بوسیلهٔ طارمی قشنگی از کوچه جدامیشد حیاطی داشت وایوان مدخل عمارت هم دارای ستون هائی بود که درسر هر ستونی دوشیر سنگی خوابیده دیده میشدودر پشت آن هم باغی بود این سه کلاس باخوابگاه درطبقه دوم واقع شده وسالن ناهارخوری درطبقه تحتانی بود که میتوانستیم بابهای کمی درآنجا غذابخوریم رویهم رفته برای کلاسهای مخصوص بیشتر ازچهار یاپنج اطاق وجود نداشت باستثنای کتابخانه قشنگی که مخصوصاً برای مؤسسه ساخته شده بود در فاصله دروس دالان های این بنای کوچك پراز جمعیت میشدودرموقع تنفس بزرك همه میرفتیم باطاق بزرگی موسوم به چای نایا (Tchaïnaïa) (سالن چای خوری) ودر آنجا استکان بزرگی ازچای با ساندویچ میخوردیم یکنفر سوئیسی بنام پلی کارپ Polycarpe که سابقاً یکی ازافسران جزء گارد بودازهمه پذیرائی میکردو از نسیه دادن باشخاص کم پول هم مضایقه نداشت دیوارهای این سالن از نمونه های خطوط خوب عربی قاب دار زینت یافته بود اینها همه آثار قلمی یکی ازهمشاگردان مابود که ترقی زیادی نکرد و بدون گرفتن دیپلم ازمدرسه بیرون رفت.

درمیان شاگردان عدهٔ زیادی ازاهالی اوکراینی بودند و غالباً اتفاق میافتاد که دایره وار نشسته بآواز خواندن میپرداختند گاهی نیز شاگردان دیگری بآن ها ملحق شده وآواز دسته جمعی میخواندند کریمسکی هم درموقع رفتن باطاق خودنظری بآن هامیکرد وازدیدن آن هاچندان ناراضی نبود و شاید فقط مقام پروفسوری مانع بود که در نزدما توقف کند .اماعطیه که تقریباً سمت ناظم کلاس هارا داشت گاهی میآمد وپدرانه بما نصیحتی میداد آن هم در موقعیکه هیئت مازیاد درخواندن افراط میکرد . سالی یکدفعه مادر روزجشن عطیه برای تبریك بمنزل اومیرفتیم میز مرتبی ازشیرینی وانواع خوراکی در وسط اطاق بود که مادراطراف آن ساعت های مطبوعی میگذراندیم تشریفات پذیرائی را خواهرش حفیظه وبرادرش که محصل طب بود بعهده داشتند . میرزا جعفرمعلم قرائت فارسی ما که مردی باهوش وبذله گو بود گاهی مارا در منزل خود پذیرائی میکرد دراین پذیرائیهای خصوصی وگرم و بدون تکلف معلمین مانیز حضورداشتند ویك صمیمیت صادقانه ای درمیان مابرقراربود .

اگر بگویم که ماهمه مانندیك فامیل واقعی زندگانی میکردیم شاید

اغراق نگفته باشم در انقلاب سال ۱۹۰۵ مدرسه فیدلر (Fidlere) که در نزدیکی آن عطیه منزل داشت در زیر آتش توپخانه قرار گرفت با این حال روابط متقابل ما با آن قطع نشد زیرا که طبقهٔ جوان نمیتوانست از این انقلاب بر کنار باشد در پیش‌هم اشاره کردم که بواسطه فهمیدگی مدیرما پرفسور میلرهیچ - گونه اتفاق سوئی‌مابین ماوهیئت معلمین روی نداد .

اگر بخواهم به تفصیل بشرح زندگانی تحصیلی خودم‌درموسسه‌لازارف درجریان سالهای‌پرآشوب بپردازم سخن‌درازخواهد شد بنا براین از شرح آن خودداری کرده میپردازم بفاصله های سخنه نمایش که در میان تحصیلات من پیداشد یعنی‌سه مسافرت بخارج که درهنگام تحصیل‌درموسسه‌لازارف برای من پیش‌آمد .

فصل سوم

فواصل بین صحنه‌های تحصیلی

این مسافرتها در هنگام تعطیلات صورت میگرفت و بواسطه اختلالهای فراهم شده از حوادث سیاسی صورت غیر طبیعی پیدا کرد در سال ۱۹۰۵ من توانستم سفری بقسطنطنیه بکنم و در سال ۱۹۰۶ بایتالیا رفتم و در سال ۱۹۰۷ بفرانسه و بلفارستان

مدت توقف من در قسطنطنیه سه ماه طول کشید و باشکالی هم برخوردم زیرا که پرفسور میلر سفارشنامه‌ای به پروفسور اوسپانسکی (Ouspensky) نوشت که مرا در مؤسسه خود بپذیرد. این پروفسور بیزانس شناس معروفی بود که در آن وقت سمت مدیریت مؤسسه آثار و ابنیه قدیمی روسیه را در پایتخت مملکت عثمانی داشت. اوسپانسکی برای من شغل باجری در کتابخانهٔ مؤسسه معین کرد و من در آنجا با یك منشی بنام پرفسور پانچانکو Pantchenko کار میکردم این پرفسور مولف کتاب مهمی بود که در باب ملودوول های Molevdovules بیزانس یعنی مهرهای سربی اداری نوشته بود. مطالعه این مهرها تا اندازه‌ای تشکیلات اداری ایالت بیزانس را روشن کرد یك منشی دیگری هم در آنجا کار میکرد بنام پرفسور لپرت Leppert جوان دانشمندی هم بنام موسیو شمیت Schmidt در این میسیون ماموریت داشت و یك نقاش بنام موسیو کلوژ kluge در آنجا مشغول کارهای نقاشی بود من با این شخص اخیر رابطه پیدا کردم و درحالیکه مشغول بود بنقاشی از روی نقاشی های دیواری قهریه جامی (kahriyé-Djami) که یکی از کلیساهای قدیمی بیزانس بود مسافرتهای خودرا در آسیای داخلی برای من شرح میداد و من درحالیکه نظرم بمقواهای بزرك نقاشی بود باندازه یکساعت و گاهی بیشتر بصحبت‌های او گوش میدادم بعلاوه غنائم ممتاز هنری زیاد نیز از آسیا باخود آورده بود من در این مؤسسه روزی دو الی سه ساعت بیشتر کار نمیکردم و بقیه اوقاتم صرف گردش میشد یکی از ترك شناسان هم بنام گردلوسکی Gordlevsky در این میسیون مشغول مطالعه بود ولی غالب اوقات در اناتولی بسر میبرد و کمتر بقسطنطنیه میآمد و بمن نصیحت میکرد که از اینمدت استاژ

خود دراین شهر استفاده کنم منهم کلاه فینه برسر گذارده ودر شهر اسلامبول گردش میکردم داخل جمعیت ها میشدم و بدقت بصحبت های آنها گوش میدادم وسعی داشتم که مکالمات آنهارا بفهمم و نیز بصدای کسبه که کالای خودرا عرضه میداشتند دقت میکردم ابتدا چندان خوب نمی‌فهمیدم اما بعدها کم کم بصدای آنها آشنا شده وتا اندازه ای گفتگوهای آنهارا میفهمیدم غالباً ناهار را در حوالی قرنی الذهب درمهمانخانه های کوچك اسلامبول موسوم به لقانطه صرف میکردم علاوه براینکه در آنجا با دادن پول کمی غذای خوب ومقوی میخوردم در صدد بودم که با یکی از اشخاص مجاور میزم صحبت کنم در اینجا بیشتر کارگران دهقان اناتولی وارد میشدند وزبان واقعی ترکی را که چندان با لغات عرب وفارسی اختلاط نیافته بود صحبت میکردند زیرا که زبان اهالی شهر ومخصوصاً زبان ادبی آنها دارای لغات زیادی از فارسی و عربی است بعلاوه باین سیستم برلیتز کوچه گردی قناعت نکرده درنزد معلمی هم درس میخواندم توضیح آنکه گردلوسکی بمن ویکی از رفقایم که اوهم از مؤسسه لازارف آمده بود ملائی را از اهل بسنه معرفی کرد که با اجرت خیلی کمی درنزداو درس بخوانیم ملا بمنزل ما میآمد یعنی درپانسیون کوچك آلمانی که واقع بود درمحله پرا ومتن کتاب ترکی را میخواند و برای ما معنی میکرد و با کمال میل وانس بود که در گردشهای خسته نشدنی مادر محلات ترك شرکت میکرد و قناعت داشت بیکی دوفنجان کوچك قهوه شیرین که باهم صرف میکردیم واگر گردش تابعدازظهر طول میکشید در بین راه میسیر (ارت) میخریدیم و بجاویدن آن مشغول میشدیم این میسیرهای گرم ونمك زده را کسبه دوره گرد میفروختند و داد میزدند هایدا میسیر چوق سیجاق (آهای بلال خیلی گرم) و راستی ما ازخوردن آنها لذت میبردیم.

خلاصه ما درشهر اسلامبول زندگانی منظمی داشتیم و در روی بسفر واسکوتاری وسان استفانو (۱) که درحوالی آن پانچنکو ویلائی اجاره کرده بود گزش میکردیم ودرویش های دوره گردموسوم بمولوی را میدیدیم وافسوس میخورم که نتوانستم در نمایشات قره گوزها حضور پیدا کنم زیرا که این نمایشات درشب تشکیل میشد وازطرف قنسول خانه بما دستور داده شده که در این نوع جاها ونمایشات شبانه داخل نشویم و بالاخره نباید فراموش کرد که ما محصلین روسی بودیم واز مسکو در سال ۱۹۰۵ باین شهر آمده بودیم واشخاصی بودیم که درنظر پلیس عبدالحمید مظنون واقع میشدیم

۱ - یکی از محلات اسلامبول است

در موقع سلامی ما بتوسط سفیرروس اجازه حضور یافتیم امـا در وقتیکه سلطان ازسلام برمیگشت یکنفرارمنی بمبی بطرف اوپرتاب کرده بودبنابر این پلیس بتفتیش پرداخت وروزی هم بسراغ ماآمد وما مجبورشدیم که از (خفیه مأموری) یعنی مفتش مخفی تأمینات که برای استنطـاق ماآمـده بود ملاقات کنیم اوازشغل ودلیل اقامت‌ما دراین شهر پرسشهائی کرد وماتوانستیم با چندگیلاس کوچك (راقی) (۱) که باهم صرف کردیم اورا مطمئن سازیم که مقصود ما مسافرت علمی است وقضیه بخیر گذشت زیرا که قونسولخانه‌هم صحت گفته های مارا تصدیق کرد وازشرپلیس مخفی خلاص شدیم کمی بعدهم درقسطنطنیه هیجانی‌رویداد و خبر رسیدکه ملاحان کشتی زره پوش‌پتمکین شورش کرده وبطرف سفر میآیند بعد معلوم شدکه این خبر صحت نداشته و چون کشتی بکنستانتزا(۲)رسید یکعده‌ازکار کنانش تسلیم بمأمورین رومانی شدند وچندنفر که باعث شورش بودند بطرف دریا فرار کردند .

بهر حال من از این مسافرت استفاده کرده و توانستم بطریق عملی بزبان ترکی آشنا شوم درصورتیکه دربدو ورود باین شهرچیزکمی از این زبان میدانستم بعلاوه توانستم بطوریکه‌مقصوداصلی من بود با ترکهامعاشرت کنم مخصوصاً تماس باتوده که مرابارروحیات وافکاروخصوصیات‌زندگانی‌آنها آشنا ساخت من دراین اعتراف تنهانیستم کسان دیگری هم با من هم عقیده هستند وثابت کرده اندکه ترك واقعی آدمی است بسیارساده وصادق خیلی مهربان وخون گرم حتی درموقع‌جنك نیزحس رأفتی دارد البته اعمال خجلت آوری‌هم ازآنها نسبت بمسیحیان‌سرزده‌است ولی مربوط بانهانیست‌بلکه از خصوصیات فرماندهانی است که تغییر راه داده‌اند . دهقان آناتولی همیشه در نظرمن یك‌حریف شجاع وقانون‌دان وبا عدالت جلوه کرده و هیچوقت من با نظرعداوت باو نگاه نمیکنم اگرچه دراین موضوع عقاید مختلف است ولی من‌اعتراف میکنم که ترك دارای فضائل مردانگی‌بس محکمی‌است وعنصری است بسیارعالی وقابل ترقی‌وشایسته آن است که مملکت بااساسی را تشکیل دهد فقط بایدمقدرات و شرایط زیست دهقان آناتولی را اصلاح کرد . شاید لطافت طبعش کمتر ازایرانی باشدزیرا که‌لطافت طبع ایرانی‌حاصل یك‌تمدن درهم‌ریخته‌ایست‌معهذاترك‌عاقل‌است‌ومنتهای‌طاقت‌و تحمل‌رادارد. موجودی‌است بانظم‌و بخاك‌میهن‌خودعلاقه مندوهمیشه‌با شهامت و باحس‌وطن خواهی از خاك خود دفاع کرده است .

۱- مشروبی‌است ۲- یکی‌از بنادررومانی

تعطیلات ۱۹۰۶ من قسمتی در ایتالیا گذشت و قسمتی در فرانسه در اینجا من بوقایع این مسافرت بسیار مفید به تفصیل نمی پردازم و فقط شمه‌ای ذکر میکنم که مربوط است به تحصیلات خاورشناسی من در مدت اقامت پاریس فرصت را مغتنم شمرده نام خودرا درمدرسه السنه حیهٔ خاوری ومدرسه علوم عالیه بطور مستمع آزاد ثبت کردم درمدرسه اولی به تکمیل دروس سال سوم زبان ترک پرداختم ودروس علمی را نزد موسیو باربیه دمینارد Barbier de Meynard آموختم ودروس عملی را نزد موسیو سوانجان Sevindjan که قاری آن زبان بود و در مدرسه سربن Sorbonne تعلیمات عربیرا از موسیو درنبورگ Derenbourg فرا گرفتم واین اولین تماس من بود با استادان خاورشناس فرانسه که همیشه یادگاری آمیخته باتشکر واحترام از آنها در خاطر دارم در مدرسه السنه منتظر دانشمند بزرگ موسیو باربیه بودم که اجازه حضور در کلاس اورا بگیرم موقعی که باو نزدیك شدم ودرجه معلومات ترکی خودرا باو گفتم و شرح استاژ سال قبل اسلامبول را نقل کردم دست پدرانه‌ای به پشت من زد و با تبسمی بمن گفت (قولاقلیز آچیق دیر) یعنی گوش شما باز است مقصودش این بود که شما ترکی را خوب میفهمید و رفت بطرف عمارت خود و کتابی از کتابخانه مخصوص خودش برای من آورد و آن از جمله کتابهائی بود که برای مطالعه بشاگردان خود میداد این استاد چون سمت مدیریت مدرسه را داشت درهمانجا منزل کرده بود راستی که من از لطف ومهربانی او خجل شدم خلاصه اقامت من درپاریس بخوشوقتی گذشت زیرا که استادان خاورشناس پذیرائی ملاطفت آمیزی ازمن میکردند یعنی همان دانشمندانی که من بعضی از کتب آنهارا دیده بودم . تصور یك فامیل بزرك بین المللی خاورشناس برای ثبات من درخاور شناسی تأییددرخشانی بود پس ازسالهای ممتدی که من توفیق یافتم بورود در انجمن آسیائی بازهمان روح ملاطفت را در نزد اشخاص بزرك خاورشناس فرانسوی دیدم که از آنجمله بود پرفسور سنارت Senart وسیلون لوی Silvain Levi و پلیت Pelliot اشخاص مذکور رؤسای این مجامع علمای متبحر بودند در کنگره های بین المللی خاورشناسان که در ۱۹۲۸ در آکسفورد oxford و در ۱۹۳۱ در لیدن Leyden تشکیل یافت ومنهم افتخار حضور داشتم بازهمان روح ملاطفت مابین افراد آن برقرار بود .

اشتغال من در پاریس موجب آن شد که بمتدهای تعلیمات خاور شناسی فرانسه آشنا شده ودرضمن معلومات خودم را درزبان های ترك وعرب تکمیل ودرعین حال زبان فرانسه خودرا نیز اصلاح کنم .

دراین گردش های موقع تعطیل سفرمختصری هم بتونس کردیم یعنی

هنگامیکه در ایتالیا بودیم یك قسمت از راه میان ژن Genes و پرتوسان مریزی Porto San Maurizi را پیاده پیمودیم و از شهر ناپل رفتیم بتونس و افریقای شمالی فرانسه را باختصار دیدیم پس از بازگشت بپاریس هم من رفتم بیك گوشه نشاط آور هوت ساووا Haute Savoie که در آنجا یکی از رفقای همدرس من مزرعه کوچکی در کت دیت Côte d'hyote داشت

لازم است بطور جمله معترضه اضافه کنم که تحصیلات متوسطه من در شهر ورشو انجام یافت و یك همدرس فرانسوی هم داشتم که در لهستان تولد یافته و پدرش از اهل ساووآ و در ورشو معلم زبان فرانسه بود و در همان ایام تحصیل من با یك فامیل فرانسوی مأنوس و معاشرت صمیمانه داشتم و رفیق من راجع به ایالت هوت ساووا داستانهای نشاط آوری نقل میکرد بعلاوه با همین رفیق تحصیلی که نامش رنه ب René.B بود در سال ۱۹۰۳ در روسیه بقفقاز و کریمه مسافرت کردیم که شرح آن گذشت و مصاحبت او برای من لذتی داشت مخصوصاً که پس از چند سال دوباره بهمراهی او بگردش پرداخته و با وطن کوچك پدرش آشنا شدم هوت ساووا محلی است بسیار خوش منظره و طرب انگیز در منزل موسیو کتابخانه خوبی بود من در آنجا بکتابهای مفیدی برخوردم از جمله کتاب بزرگی بود که در قرن هفدهم آداب و رسوم سفرا را شرح میداد و من از مطالعه آن استفاده زیادی کردم .

در سال ۱۹۰۷ بایکی از رفقای همدرس مؤسسه لازارف که دیپلم گرفته و میبایستی در آتیه نزدیك بوزارت خارجه وارد شود تصمیم گرفتیم که مسافرتی به بلغارستان کرده و برای اینکه این کشور را خوب بشناسیم قرار شد قسمت زیادی را پیاده سیاحت کنیم

من قبل از رفیقم از راه دانوب بشهر روسچوق که میعادگاه ما بود رسیدم و در انتظار او چند روزی را غنیمت شمردم که بسیاحت شهر پرداخته و کمی با زبان اهالی آشنا شوم برای دیدن شهر مراجعه کردم بمدیر مدرسه روسچوق که تحصیلات خود را در روسیه کرده بود و با و گفتم من در رشته خاورشناسی تحصیل کرده و بآثار گذشته ترك علاقه مندم او مرا معرفی کرد بدو نفر جوان ترك که از همین مدرسه فارغ التحصیل شده بودند نظر بمهربانی و همراهی این دو جوان نه تنها توانستم تر کهائی که در روسچوق مانده بودند به بینم بلکه توانستم بدون ملاحظه ای بمیان ژون تر کهای شهر نیز بروم . مرکز اجتماع آنها در کتابخانه و سالون قرائت خانه زبان ترکی بود ریاست این باشگاه را آدم بسیار شریفی بنام محمود افندی داشت که شغلش کفاشی

بود ساعات زیادی با مصاحبت او بسر بردم گاهی در کتابخانه وگاهی در تاکستانش که درحوالی شهرواقع بود وصحبت‌های ما اغلب دورمیزد دراطراف مقدرات ترکهای روسیه عکس بزرگ کنگره مسلمانهای روسیه زینت بخش کتابخانه بود ودرمقابل آن عکس تولستوی دانشمند روسیه دیده میشد در خاطردارم که جوان ترکی از معلمین مدرسه روسچوق یك کتاب لغت کوچك ترکی وفارسی بنام (تحفه وهبی) بعنوان یادگار بمن داد .

دراین ضمن همسفرمن هم بروسچوق واردشد شبی هم محمود افندی مارا دعوت کرد بمجمع دراویش شاه ظلی که تکیه‌ای دراینشهرداشتند این شب تماشای خوبی کردیم وبسیار بماخوش گذشت .

مرشد آنها نظر بتوصیه محمود افندی ما را بامهر و ملاطفت پذیرفت و بمحصلین خاورشناس روس حوش آمد گفت دراین مجمع یکنفرهم بود که بما با نظرخوبی نگاه نمی کرد بطوریکه بعدمعلوم شد ملائی بوداز کوهستانیهای قفقاز که در نتیجه مشاجره با مأمورین دولتی مجبور بجلای وطن شده است پس ازعبادت دسته جمعی دراویش که در این مجمع اخوت صورت گرفت یعنی ذکری که با صدای بلند درستایش الله به‌تندی تکرارمیکردند وما دراطاق مجاوراز شیشه ها ناظر آن بودیم صحبت شروع شد وقهوه آوردندمرشد هم درمرکز دایرهٔ دراویش درروی پوست گوسفندی نشسته و گاهی ازروی ملاطفت شیرینی‌هائی آمیخته بعطر نعناع بما عطامیکرد مانیزداخل صحبت شده از تحصیلات خودمان درمسکوذکری کردیم و کوششی که مسلمانان درروسیه برای تشکیلات خود کرده بودند شرح دادیم وچون صحبت از تحصیلات قرآنی خودمان کردیم حضار بحیرت فرورفتند مخصوصاً وقتیکه دیدند ما آیاتی چند از قرآن را هم برای آنها ازحفظ خواندیم درهمین موقع بود که ملای مذکور در فوق هم بمیان افتاد و نمیدانم در چه موضوع مذاکره میکردیم که او بهیجان آمده وخواست اظهار فضلی کرده باشد وعباراتی را نقل کرد که نسبت بارسطو میداد ومیگفت این عبارات بزبان یونانی است ما ابتدا ازتبحروم راتب فضل این ملای کوهستانی تعجب کردیم و از او تقاضا کردیم که مجدداً عبارات را تکرار کند تا یادداشت کنیم ودرموقع فرصت بدقت مطالعه کرده ودرملاقات بعدی دراینباب بااوصحبت کنیم ولی چون روز بعد بمدرسه رفتیم و با پرفسور یونانی بتجزیهٔ آن یادداشت پرداختیم معلوم شد که عبارات ارسطوی ملامخلوط نامفهومی است ازلغات عرب وچندکلمه یونانی قدیم وخالی ازهرگونه مطلب ومعنی است . اقامت ما دررسچوق خاتمه یافت وملاهم دیگر بسراغ مانیامدو

قضیه او باعث تفریح وسرگرمی محمودافندی گردید باری یکروزصبح تصمیم بحرکت گرفتیم وبا قلبی فشرده ازدوستان ژون ترك روسچوق اجازه مرخصی گرفتیم ورفتیم درجریان تابستان همین سال بود که دراثرفعالیت ژون ترکها رژیم دولتی ترکیه تغییریافت .

چون ما قصدداشتیم که از روسچوق بقسمت شمال شرقی بلغارستان برویم مخصوصاً درنواحی دلی اورمان Deli ourman قبل از حرکت دوستان رسچوقی ما برای راهنمائی خان هائی را (مهمانخانه ترك) بمانشان دادند که درآنجاهامنزل کنیم مانیز نصایح آنهارا پذیرفتیم وهمیشه بمهمانخانه های ترك وارد میشدیم واین مسئله باعث سوء ظن پلیس بلغارستان شد واز اولین منزل ما در رازگراد Raz grad تحت نظر بودیم کشمکش هائی که در اینولگردیها با پلیس داشتیم داستان جداگانه ایست که از شرح آن صرفنظر میکنم زیراکه نتایج وخیمی نداشتند ومن مجبورم باختصار بکوشم زیرا که این تفاصیل جزء یادگاریهای شخصی من است و برای دیگران فایده ای ندارد درضمن این نقشهٔ مسافرت بلغارستان ، ما دومنظور خاصی هم داشتیم یکی آنکه بفهمیم حالت روحی بلغارها نسبت بروسیه چگونه است و دیگر آنکه معلومات خودرا نسبت بعناصر ترك بلغاری تااندازه ای تکمیل کنیم و بواسطه همین دومنظور بود که مادودفعه ممالك بالکان راازنظر گذراندیم وپس از استراحت وتوقف مختصری درصوفیه رفتیم بدیرسن ژان دوریلو Saint gean derilo درروديس Rodeps که درسرحدمقدونیه واقع است. راجع بمنظوراولی درصحبت هائی که درصوفیه باچندنفرازادبا وپرفسورها کردیم برای مایقین حاصل شد که دیپلماسی روسیه دربلغارستان انگشتی بساز نزده است که احساس مهری نسبت بملت روس داشته باشند (البته در نزد سالمندان بیشتر ازجوانان) یك نوع بی اعتمادی در مقابل نقشه های دولت روس تولید شده بود انتشار مدارك محرمانه در پطرسبورغ راجع بضمیمه کردن این کشوردرسال ۸۰ هنوز ازخاطرها فراموش نشده بودمخصوصاً دردیرریلو یکدرس علم الاشیاء سیاسی هم بما داده شد توضیح آنکه رئیس طوایف چته های بلغار بما پیشنهاد میکرد که باوملحق شده برویم بمقدونیه ما ازاوپرسیدیم برای چه ؟ برای جنگیدن باترکها ؟ -آری وهم چنین باچته های یونانی وسربی اگربآنها برخوریم اماما دعوت اورانپذیرفتیم (۱)

(۱) مقصوداین است که من بچشم خوددیدم که چگونه دربالکان طوایف

بقیه در پاورقی صفحه ۲۳

نتایج ازمایشات بلغاری ما نسبت بموضوع خاورشناسی کمتر صورت فریبندهٔ داشت . قبلا هم اشاره کردم که چگونه در رسچوق موقعیت بما اجازه داد که داخل شویم درمحیط پرمهر ژون ترکیها که بااعتماد ازما پذیرائی کردند و توانستیم فعالیت این میهن پرستان را که درتدارك تغییررژیم کشورخودهستند از نزدیك مشاهده کنیم . خلاصه مسافرت در دلی اورمان همه جا برای ما مفید واقع شد و توانستیم با ترکها مکالمه کنیم مخصوصاً در دهکده ها که با مختار (کدخدا) تماس میگرفتیم و او ما را در خـانه ـ های سکنه جـای میداد در ضمن گردش روزی هم دچار طوفان و رگبـاری شدیم در حـوالی دهکده چرکس نشین توضیحاً اضـافه میکنم در موقعیکه بلغارستان هنوز یکی از ایالات ترکیه بود یکدسته از قفقازیهـا چون از زندگانی در تحت رژیم روسیه نـا راضی بودند از موطن خود صرفنظر کرده و به بلغارستان مهاجرت کرده بودند و هنوز هم در آنجا زندگانی میکردند هیچ مقدمه‌ای موجود نبود که میزبانان نسبت بما مهمانان ناخوانده و تصادفی مهربانی و ملاطفت نشان دهند اما در هیچ محلی مانند منزل آنها از ما پذیرائی بعمل نیامد . یعنی چون رگبار و طوفان شروع شد مـا فرار کرده و باولین خانه دهکده که برخوردیم وارد شدیم اتفاقاً دراطاقی داخل شدیم که کوهستانیها بقول خودشان برای پذیرائی قناق (مهمان) تهیه می‌ـ کنند ، پس از بهتی که از ورود غیر مترقبه ما برای آنها حاصل شد ، بهـ آزمایش حضار آن اطاق پرداختیم و از قیافه آنها فهمیدیم که این جمعیت ترك نیستند ، احتیاجی نبود که ما علت ورود خودمان را بآنها اظهـار کنیم طوفان زنجیر گسیخته علت را بآنهـا میگفت بعلاوه رسم مهمان نوازی این کوهستانیها را که من همیشه با نظراحترام بآن نگاه میکنم درموقع گردش سال۱۹۰۳ در قفقاز دیده بودم آنها میگفتند که مهمان از طرف الله برای ما فرستاده میشود معهذا لازم بود بآنها بگوئیم که ما چه کسانی هستیم واز کجا می‌آئیم و منظور ما ازحضور در این گوشه بالکان که از هرشاهراهی دور افتاده و برای سیاحان مجهول مانده چیست ؟ کم کم صحبت شروع شد البته ترکی حرف میزدند و طرفین از این برخورد خرسند بودیم چرکسها با توجه و تحیر بگفتار ما گوش میدادند ما راجع بتحصیلات خود درمسکو و

سرب یا بلغاری ویا یونانی با ترکها میجنگیدند بطوریکه یکنفر کشیش که رئیس آنها بود مرا بادوستم دعوت میکرد که همراه او برویم واین خوددرسی بود که سیاست بالکان راخوب درنظرماروشن میکرد .

مؤسسه لازارف صحبت میکردیم بما گفتند که آیا علاوه بر صحبت خواندن ترکی را هم میدانید یا نه ؟ پاسخ دادیم که کاملا میتوانیم بخوانیم و اگر شما کتاب ترکی در دسترس داشته باشید گفتهٔ مارا قبول خواهید کرد

جوانی از آن میان بلند شده و از طاقچه کوچك اطاق کتاب بی جلد چاپ سنگی از چاپهای معمولی قسطنطنیه بیرون آورده بما داد پس از باز کردن فهمیدیم که منظومه معروفی است راجع به کوراغلو .

خلاصه صحنه جالب توجهی برای ما محصلین خاورشناس تشکیل یافت و ما با صدائی رساتر از آنچه در مقابل پرفسورهای زبان ترکی که رفتار و حرکات این پهلوانرا میستودند شروع بخواندن کردیم . سفرهای جنگی این پهلوان در روایات و داستانهای عمومی اناتولی و قفقاز و شاید دورتر یعنی در جاهائی که ترکی حرف میزنند مشهور است البته ما در این صحنه کاملا فاتح واقع شدیم و توجه و مهر مستمعین را بطرف خود جلب کردیم چون شب سر رسید و ما نمی‌توانستیم برویم آتشی در بخاری روشن شد چراغ فقیرانه‌ای‌هم اطاق را روشن میکرد غذای روستائی فراوانی برای ما آوردند که پس از پیاده روی زیاد روزانه با اشتها و لذتی خوردیم و مدت زیادی از شب را ما دو محصل روسی بـا چرکسهای ریش نارنجی و بینی منقاری که از زیبائیهای جالب توجه شهر های مسکو و قسطنطنیه خیلی دور بودند صحبت کردیم و بسی مضحك بود کسانیکه بما تکلیف خواندن کردند عموماً از خواندن و نوشتن محروم بودند بنا بر خواهش جوانی که کتاب ترکی بما داد الفبای عرب را روی تکه کاغذی برای او نوشتیم فردا در موقع عزیمت ما تمام اهالی دهکده دور ما جمع شدند خواستیم وجهی بعنوان خود بدهیم اما آنها با اصرار از گرفتن امتناع ورزیدند وقواعد و رسوم مهمان نوازی خود را نسبت بقناق (مهمان) بیان کردند و ما را تا بیرون دهکده مشایعت کرده بهترین راهرا نشان دادند . ای مردمان شجاع که میدانم هرگز این سطور را نخواهید خواند محبت و مهر طبیعی شما پیوسته در خاطر ما محکوك مانده‌است همینقدر میگویم الله بشما خیر دهد

البته دیگران که حرفه خاورشناسی دارند تحقیقات عمیق‌تری خواهند کرد . در اینموقع لازم بود ما از این نقل مکانها و ملاقاتها استفاده کرده خصوصیات تلفظی و غیره را در ضمن شرح داستانهای عمومی از دهان خود ترکها یا چرکسهای دلی‌اورمان اخذ کرده و یادداشت کنیم و من اعتراف میکنم که در این مورد تقصیر کرده‌ام و تقصیر من هم بزرك بوده است اما

ما در ابتدا این مقصد علمی‌را درنظر نداشتیم بلکه بدون نقشه قبلی ازروی سادگی تفحصاتی میکردیم و در صدد این بودیم که احساسات زنده حالیه را درك کنیم و شاید هم منظور ما درصورتیکه روح علمی نداشت‌چندان بد نبود تماس ما با ترکها و چرکسها در بلغارستان اقلا این‌فایده را داشت که کاملا احساس کنیم ویقین حاصل نمائیم که عالم‌مسلمانی که عناصرآن برحسب تقاضا های تاریخی پراکنده و دور ازهم واقع شده‌اند اجتماع بزرگی‌است که همیشه هم‌فکر و دارای یك حس مشترك روحانی است چنانکه یك ملای قفقازی بطوریکه قبلا گفتم در میان دراویش رسچوق چنین احساس میکرد که در منزل خودش زندگانی میکند و تصمیماتی که دراولین کنگره مسلمان های‌روسی گرفته میشود امثال محمود افندی را بیطرف نمیگذارد که شغلش کفاشی و در بلغارستان رئیس ژون ترکها میباشد . این عناصر پراکنده در آنوقت پست و تلگراف بی‌سیم نداشتند معهذا اخبار اسلامی بسرعت درمیان سلولهای لاهور و فاس و قازان و قاهره و غیره انتشار پیدا میکرد و این قضیه امروز هم بهمان‌صورت واقعی خود وجود دارد. گمان‌میکنم مسلمانان گفته‌های مرا تکذیب نکنند مخصوصاً راجع به رلی که اسلام‌روس بازی کرد مسلم است که این عملیات بدون برنامه قبلی و بدون دستور محرمانه یك مرکزی هرچه باشد و بدون تشکیل نیروئی انجام یافت وفقط بواسطه سیستم عروق شعریه که در روی نقشه خاصی اثرات ارتعاشی غیر مرئی دارد قسمت های مختلفه اسلامی بهم مربوط میشوند . بیداری مسلمانان روسیه درسنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بلاحرف در ترکیه و ایران اثرات محسوسی از خود بروز داد و در نتیجه همین تأثیر بود که این دو کشور نقش انقلابی خود را بازی کرد برای اثبات عقیده من همان تطابق تاریخی نهضت های خروج از قیمومیت در روسیه و ترکیه و ایران کافی است . من باز هم در موقع خود در این باب مفصلا صحبت خواهم کرد . بهرحال کوشش ما در تماس گرفتن با طبقه عوام مسلمان در بلغارستان بی‌نتیجه نبود چشم ما بطوریکه هیچ انتظار آنرا نداشتیم بخوبی متوجه منظره عالم اسلامی شد و این خود یك درس عملی با ارزش و مهمی بود برای فعالیت آتیه ما .

از نقطه‌نظر خاورشناسی‌ملاقات‌خوشی که‌درصوفیه‌با پرفسور Grzegorzski برای من دست داد نمیتوانم بسکوت بگذرانم . این پرفسور اهل کراکوی Cracovie و از ترك شناسان عالیمقام بود و نسبت بما مهربانی زیادی کرد وآنچه را که راجع بروح اخوت خاورشناسان درپیش گفتم دراینجا نیز

ثابت وظاهر بود این دانشمند محترم کشور بلغاررا در نهایت کمال می‌شناخت (رجوع‌شود بکتابش Rok przewrotu) این پرفسور چندین‌سال درآنجا اقامت داشت و مشغول مطالعه بود مذاکرات من با اومتمم‌بر بهائی شد نسبت بکتاب پرفسور چکی Scheque ارچك Iretchek که‌من آنرا در رسچوق مطالعه‌کرده بودم. تشکیل دولت بلغار از حیث خاور شناسی دارای نکات سودمندی است بلغارهادرقرن پنجم مسیحی ازوطن اولیه خود که‌در کناررود ولگا بود مهاجرت کرده آمدند به بالکان هنوز هم بقایای پایتخت آنها بنام ولیکیه بلغاری VélikiyéBolgary موجودومعروف است روسهادرطی تاریخ چندین‌دفعه بااهالی کنار ولگا تصادم و کشمکش داشته‌اندقسمت غیرمهاجر ملت بمرور زمان درطوایف تاتار مسلمان مملکت قازان مستهلك گردید وقسمت مهاجر نیز در بالکان بحالت اسلاوی درآمده ودر تشکیل‌مسیحیت بیزانتین وارتودکس Byzantino-ortodox روس وهمچنین درزبان‌روسی رل‌مهمی‌بازی کرد بطوری که جنك‌روس و ترك برای آزادی‌درسنوات ۱۸۷۷ و ۷۸ منتهی‌شد بروابط طولانی‌روس‌و بلغارمادر بلغارستان شرقی دردرهٔ گشو Guéchovo خرابه‌های اولین پایتخت بلغاریها رادیدیم که در بالکان‌موسوم است به‌پرسلاو Preslav و بعدهم‌درادامه گردش درتیرنو Tyrnovo پایتخت دوم آنها را تماشا کردیم صوفیاباسردتس Sredets پایتخت سوم‌آنها محسوب‌میشود. این‌موضوعات تاریخی راگرز کرزسکی برای مانقل کرد و نیزمنظرهٔ روابط لهستان و ترك رادرخاك بلغارستان بمانشان داد مخصوصاً جنك وارنا varna که درآن‌پادشاه لهستان لادیسلاس Ladislas مقتول گردید پرفسورمذکورعقیده‌داشت که‌شاید بتواند سراین‌شاه‌مقتول‌رادرجائی‌ازخاك بالکان‌پیدا کندخلاصه آنکه دراین‌جنك سرشاه رابریده درشیشه دهان گشادی پرازعسل گذاردند وسلطان آنرا برد. نتیجه دیگر جنك وارنا این بود که بکلی‌جریان حوادث راتغییردادوترکهارا بیرون انداخت و کوچکترین نتیجه‌اش این بود که فتح قسطنطنیه برای‌آنها بتعویق افتاد.

پرفسور مذکور راجع بخصائص نژادی طایفهٔ شپی Chopy هم‌عقیده خودرا اظهار کرد این طایفه درنواحی ییلاقی صوفیه سکونت‌دارند وغالباً نمونه‌های آنها درپایتخت بلغار باآن‌لباسهای عجیب‌سفیدزردوزی شده‌دیده‌می شود بنابراظهارات‌پرفسوراین‌هااعقاب‌قبیلهٔ پچنك Petcheneg ترك‌هستند که سابقاً توسط بلغارها در موقع مهاجرتشان بوسط روسیه جنوبی‌در امتداد رود دانوب و بالکان‌سوق داده شده اند این دانشمندلهستانی مارادرتکمیل‌روابط

نژادی درهم ریخته بالکان خیلی روشن کرد و باعناصر جدیدی که در تشکیل نژادی بالکان داخل شده اند آشنا ساخت وطریقه عمل مهاجرین لهستانی رادر ترکیه برای ما بیان نمود مخصوصاً عملیات چایکوسکی پاشا Tchaikovsky که درموقع جنگ روس و ترک یکدسته قشون جنگی تشکیل داد که باروسها جنگیدند تمام این مذاکرات مفصل در اطراف یک مشروب عالی بلغاری بعمل آمد علاوه برلذت این شراب از ترجمه مدارک قدیمه ترک بزبان معمولی لهستانی معاصر که پرفسور کرده بود حظ بردیم البته این نیروی واقعی روحانی را استاد بزرگی چون او میتوانست دارا باشد ازدیدن او و من بفکر پرفسور کرش Korch مسکوی افتادم که در زبان شناسی تبحری داشت وچندین زبان را بخوبی میدانست و اشعار فنلاندی رامثلا بزبان یونانی جدید ترجمه میکرد پرفسور کرش بعلم شعر وعروض ایرانی نیز آشنا بود و بطوریکه محصلین میگفتند بسی دوست داشت که بداهتاً اشعار فارسی بگوید سرودن این اشعار موجب تعجب میرزا جعفر معلم ما شده بود هردو با هم در وصف طباخی تستو Testov که رستوران مطلوب اهالی مسکو بود وشرابهای زیرزمین آنهم شهرتی داشت اشعار فارسی میسرودند اشعار شیرین وسهل ممتنع ایرانی در وصف شراب وساقی بحد اعلا رسیده واحتیاج بتعریف ندارد. عیش و نوش با تصوف و عرفان در ایران باتوافق کاملی سازش دارد و گوشه گیری و انزوا طلبی ایرانی هم دارای رنگهای مختلفی است .

ازمطلب دورافتادم خلاصه آنکه ازصحبت های پرفسور لهستانی استفاده زیادی کردیم وراجع بزبان ترکی هم چیزها شنیدیم مثلا میگفت یکنوع لهجهٔ ترکی در گالیسی Galici در کوههای کارپات باقی مانده است یعنی تنها مفاصل و بندهای کلمات ترک درآنجا محفوظ مانده درصورتیکه مجموعهٔ لغات آن تبدیل باسلاو شده است واین خودنمونه ایست که طریقه مشی زبانی را که تغییر شکل میدهد ودرمحیط تازهٔ داخل میگردد ثابت میکند واین موضوعی است که در بالکان تمام نشدنی است ودرآنجا این مسائل بمنزلهٔ مدارکی هستند برای مباحث وتفحصات سیاسی. من نیز به یک نفر بلغاری درحوالی کوستاندیل Custendil برخوردم او باما بزبان بلغاری تکلم میکرد ولی لهجه ودرآمد صدای اومانند یک لحن خارجی بگوش ما بر میخورد من نمیدانم که این شخص از اهل مقدونیه یا بلغار یا سرب بود اماهمینقدردانستم که مسئله ملیت پارهٔ از نواحی بالکان خیلی درهم ریخته است .

فصل چهارم

تحصیلات ضمیمه آسیائی

حوزهٔ اداری وزارت امور خارجه

سالهای تحصیلی من در مؤسسه لازارف بپایان رسید امتحانات نهائی رادادم و باخذ دیپلم درجه اول موفق گردیدم استادان در دسامبر ۱۹۰۷ شورائی تشکیل دادند و نوشتهٔ هم بمن دادند که بتوانم در دانشگاه سن پطرسبورغ داخل شوم این دیپلم درهای وزارت امور خارجه را بروی من بازمیکرد و می‌توانستم در پائیز ۱۹۰۸ بمؤسسهٔ خاوری جنب این وزارتخانه واردشوم بشرط اینکه مدیر آن پذیرفتن مرا بوزارتخانه پیشنهاد کند باید اعتراف کنم که پس از دریافت دیپلم تأملی در خاطرمن پیداشد. مخصوصاً در اثر تحصیلات این مدت سه‌سال و نیم خواه در روی نیمکت های مدرسه و خواه در سیاحت های ممالك خارجه میلی درمن پیداشد که ابتدا غیر محسوس و بعد بتدریج بروزو ظهور میبافت و آن این بود که اوقات خودرا من بعد صرف تحصیل یك کار یر علمی بکنم موضوعات تاریخی و زبانی و نژادی اگر چه سر گرم کننده بود ولی در نظرمن مخصوصاً از آن قسمت که مراحاضر برای شغل اداری میکرد غیر کافی و کسالت آور جلوه میکرد این موضوع خاطرمرا مشغول داشت و فکر میکردم که آیا عملا تحقق پذیر هست یانه ؟ پدرم کوشش و همراهی زیادی کرد تا توانستم موفق باخذ دیپلم مدرسه لازارف گردم امازیادتر از این ... ؟ من درخانواده تنها نبودم دوخواهرودوبرادر هم داشتم که هنوز دو نفرآنها سر بار پدرومادرم بودند پس اگر میخواستم تحصیلات خودرا در جای دیگری غیراز مؤسسه خاوری وزارت خارجه تعقیب کنم لازم و دیگیسه شخصی خوداتکاء داشته باشم. در سن پطرسبورغ مدرسه‌ای بود مخصوص تاریخ و السنه یعنی یکنوع دارالمعلمین عالی که محصلین به تحصیلات تاریخ و السنه قدیمی مشغول بودند وهمان مؤسسه متحمل مخارج آنها بودو محصلین متعهد میشدند که پس از پایان تحصیل پرفسور شده و منحصراً به تعلیم و تربیت پردازند من نیز باین فکر افتادم که بخت خودرا بیازمایم بنابراین در تابستان ۱۹۰۸ باتمام مدارك خود رفتم بسن پطرسبورغ و خود را بمدیر آن مؤسسه موسوم به لاتی‌شو Latychev

معرفی کردم .

لاتی‌شو در قدمت یونان و طوایف سیت های روسیه جنوبی متخصص بود او مرا با گرمی پذیرفت و مدتی راجع بسیاحت هائی که در پانتی کاپه و خرسنز و غیره کرده بودم با او صحبت داشتم و تقاضا کردم که مانند سایر محصلین در آن مؤسسه داخل شوم متأسفانه برخوردم باینکه من دارای دیپلم تعلیمات عالیه هستم و فقط فارغ‌التحصیل هـای متوسطه حق دارند که مجانـاً و بخرج مؤسسه تحصیل کنند و من این مسئله را نمیدانستم و تمام امیدواریهایم مبدل بیأس گردید بنا براین ناچاررفتم بدانشگاه سن‌پطرسبورغ و خود را به پرفسور ژوکوسکی **Joukovsky** که ایران شناس مشهور و در عین حال رئیس دانشکده زبانهای خاوری و مدیر قسمت تحصیلی مواد مربوط بوزارت خا جه بود معرفی کردم و او را از شرح زندگانی خودم آگاه ساخته حتی رفتن نزد لاتی‌شو را نیز از او پنهان نداشتم و درخواست کردم که مرا درقسمتی که خود اداره میکند بپذیرد . ژوکوسکی که درتحت قیافه ظاهراً جدی یکروح خوب و حساس‌پنهان داشت با حوصله تمام بصحبت های من گوش داد و درخواست‌مرا پذیرفت و وعده داد که بتصدیق وزارت خارجه برساند و با نصایح پربهائی یأس مرا برطرف کرد و در ضمن گفت کاریر قونسولی مخصوصاً بطوریکه من درایران مشاهده کرده‌ام باندازه کافی فرصت میدهد که انسان بمیل‌خود تحصیلات ومطالعاتی بکند . شما یك میدان بسیار وسیعی در آنجا دارید و میتوانید در بسیاری از مسائل که از اطاق کار شما دور هستند تحقیقاتی بعمل‌آورید بنا براین از فرصت استفاده کنید و من بشما اطمینان میدهم که پشیمان نخواهید شد در مقابل این ملاطفت من کاری نمیتوانستم بکنم مگر اینکه از نصایحی که بدون تظاهر وبدون ساختگی بمن داد تشکر کنم بنا براین آمدم بمنزل ومنتظر تصدیق وزارت خارجه شدم که در ماه اوت همانسال صدور یافت

د حالیکه یقین داشتم که دخول من دردانشگاه باشکالی برنمیخورد زیرا که سفارشنامه شورای استادان موسسهٔ لازارف را در دست داشتم و پرفسور ژوکوسکی‌هم وعده مساعدت داده بودمحض‌احتیاط برای‌جلوگیری از هرگونه اتفاقی نـامه هائی بقازان و ارنبورك نوشته تقاضای شغلی در مدارس آن نواحی کردم وارزش دیپلم خودرا نیزرساندم که چون زبانهای خاوریرا میدانم ممکن‌است‌برای‌جماعت‌مسلمان‌آن نواحی مفیدواقع شوم حق این است که من خود را لایق معلمی تعلیمات متوسطه نمیـدانستم ولی فکر

میکردم که اگر لازم شود میتوانم خود را آماده این کار بکنم بعلاوه آزمایش مختصری هم برای من پیش‌آمده بود یعنی درماه دسامبر ۱۹۰۷ که‌از مؤسسه لازارف بیرون آمدم در پنج ماه اول ۱۹۰۸ در یك مدرسه خصوصی در لوبار تور Lubartowo که شهر کوچکی است در نزدیکی لوبلن Lublin بتدریس موادمتوسطه پرداختم . بدبختانه‌این آزمایش برای من صورت خوبی پیدا نکرد . زیرا که مدیر مدرسه بنا بر اظهاراتش محتاج بیکنفر روسی بود که دارای دیپلم تحصیلات عالیه باشد برای اینکه اورا در مقابل مأمورین آکادمی روس سپر سازد این مأمورین نسبت باینسته تعلیمات آزاد درلهستان سوء ظن داشتند اما بعدها فهمیدم که این مطالب ساختگی است ومدیراین مدرسه نسبت بمن ورفقای همقطارمن خواسته است حیله ای بکاربرد وفقط برای دوماه آخر حقوق جزئی باندازه حقوق سواره نظام بمادادوما هم از گرفتن آن ابا کردیم اما شاگردان باماخوش - رفتاری کردند وبهمین‌جهت من یاد گاریدی از لوبارتو درخاطر نگاه نداشتم درآنجا من موادمتعددی را تدریس‌میکردم ودر مواقع فراغت مشغول مطالعه کتاب فلسفه ترکی‌بودم بقصدآنکه آنرا موضوع تزخود در موسسه لازارف قرار دهم .

باری ازقازان یك جواب منفی‌بمن رسید که هیچ پست خالی نداریم اما از ارنبورك پیشنهاد کرده بودند که بر حسب میل خودم در کوستانائی Koustanaï یازورینوگلوسك verinogolovsk% هر کدام‌را انتخاب کنم ممکن است درمدارس این شهرها که درمیان ممالك قرقیزقزاق گم شده اند بتعلیم زبان فرانسه پردازم یعنی درایالات تورگای Tourgaï وسیمیپالاتینسك - Sémipa latinsk متأسفانه قرقیزهای کوچك این افتخاررا پیدا نکردند که ازنویسنده این سطور فرانسه یاد بگیرند زیرا که در ماه اوت نامه ای از سن پطرسبورغ رسید که برای قبول شدن در قسمت تحصیلات اداری باید خودم را بوزارت خارجه معرفی کنم .

قبل ازدخول دردانشگاه لازم بودتحمل فرمالیته‌ای‌را هم بکنیم وخود را معرفی کنیم بیك کارمند عالیرتبه وزارت خارجه تا آزمایشاتی نسبت بما بعمل‌آورده استعداد مارا برای دخول درامورو‌زارت خارجه تصدیق کند اگر اشتباه نکنم ما اولین کسانی بودیم که در این آزمایش قبول شدیم زیرا که شاگردانی بزرگترازما که درتحصیلات خاورشناسی قوی‌تر بودندولی‌در اصول وعلم زندگی کمترازما باخبر بودند بیأس برخوردند البته دیپلماتی که میخواهد

دریك محیط بین‌المللی ارتقاء حاصل کند نباید ازاین اصول غفلت کند

خلاصه پرفسور ژوکوسکی ما را همراه خود برد بوزارت خارجه و یك بیك وارد شدیم باطاق یك معاون جزء اولین ادارهٔ آسیائی و از عهدهٔ امتحان استعدادد‌یپلماتیك بخوبی برآمدیم او بامن بزبان فرانسه صحبت کرد و ازخانواده‌وتحصیلات‌من‌پرسیدالبته من‌نیت‌تحصیلات علمی خودم راکه بی‌نتیجه ماندباو اظهارنکردم بلکه برعکس باتفصیل شرح‌دادم که فامیل ماالصلا اهل پطرسبورغ بوده و مسافرتهای خارج خودم راکه بیشتر در این خانه پن دوشانتر Pont de chantre(۱)اهمیت داشت شرح دادم .

دراین‌جا پرانتزی بازمیکنم تانزدیك شوم باین‌مسئله دقیق که آیا در این خانه‌که سیاست خارجی مملکت روسیه صورت عمل بخود میگیرد تفاوت محسوسی‌هم بین استخوان سفیدوسیاه وجودداشت یانه یعنی بعبارة اخری در قبول کاریراشرافیت‌وثروت‌وقوم وخویش‌پرستی رتوصیه اشخاص دخالت داشت یانه ؟ البته تجربه شخصی بمن اجازه نمیدهد که درکلیات این موضوع وارد شوم همینقدر می‌توانم بگویم که اگر این عوامل دخالت داشتندتأثیراتشان خفیف بود . البته دیپلمه های‌مدارس عالیه مانندمدرسهٔ حقوق ولیسه‌الکساندر تزارسکوئی سلو Tsarskóé Selo یاکاتکو katkov مسکو با سهولت بیشتری دروزارت خارجه واردمیشدند وبسرعت در سفارتخانه های پای تخت های بزرك ترقی میکردند مخصوصاً اگر حامل‌نام اشراف وبزرگان روسیه هم‌بودند امادرعین حال تصورمیکنم که تحصیلات‌خوب هم صرفنظر ازاصالت ونژاد درکار ها دخالت داشت ودر های خانه پن‌دوشانتر را بروی داوطلب بازمیکرد .

مخصوصاًدرزمان وزارت‌موسیوسازانو Sazanov مقید بودند که تمام مأمورین جوان امتحان‌دیپلماتیك بدهند حتی مأمورینی که مدتهادرپست‌های خودکار کرده بودند ازاین امتحان معاف نمیشدند در صورتیکه اساساً این کار بایدیك قانون مسلم‌تسویهٔ‌حقوقی باشد برای تمام مبتدیان باز استثناهائی دیده میشد مثلا کارمندانی که استاژمتدی درامورقونسولی‌داشتند بمقامات دیپلماتیك منصوب‌میشدندواشخاصی‌هم دیده‌میشد که درعین ناامیدی پستهای بزرگی را اشغال میکردندبدون اینکه ازحدیدهٔ وزارتی عبور نمایند مثل اینکه مهندس لسارت Lessart وزیرمختارپکن شدو کنت ویت مأمورمعاهدهٔ صلح‌پرتسموت Portsmouth وغیره وخلاصه آنکه اگر تعمیمی درورود به‌دیپلماسی امپراطوری

(۱) پل خوانندگان توضیح آنکه چون وزارت خارجه روس قبل‌از انقلاب نزدیك‌این پل‌واقع بود باین‌مناسبت آنرا پن‌دوشانترمیگفتند .

روس وجودنداشت بارون‌های بالتBalte هم تنهااین موفقیت‌را نداشتند . من همقطارانی ازاین فرقه اخیر داشتم و هم یك شاهزاده بلند نامی بامن شروع بکار کرد ودرخاطر ندارم که نسبت باوزیادترازمن مساعدتی شده باشد . من خودبدون اتکاو توصیه خارجی واردادین وزارتخانه شدم ودوستانی‌هم دارم که فقط بامدارك تحصیلی مانندمن درآنجا پذیرفته شدند بعلاوه محقق است که مامحصلین خاورشناس بواسطه تخصصی که داشتیم موردنظر بودیم وقبلا برای خدمت درخاورمعین شده بودیم و بندرت اتفاق میافتاد که برقص‌عجیب و غریب کارمندان بر خوریم که مثلا کسیکه در ایران کار میکند منتقل کنند بـامریکای لاتین بعلاوه اگرانتقالی‌هم صورت میگرفت بـایالات ترکیه بود که باروسیه هم‌حد بودند بقسمیکه تخصص ومنافع کارمند هر دو با هم تأمین شود و شاید این نوع‌انتقال برای کارمندهم نافع واقع میشدامامواقعی‌هم بود که مثلا شاغل پستی در ایران خیلی ایرانی میشد و چون این کار بزیـان سرویس وزارتی برمیخورد ناچاراورا منتقل میکردند خلاصه‌آنکه تخصص تاحدی در پست‌های معینی منظور نظر بود اما همینکه مأمورین‌به پست های مهمتری انتقال‌مییافتند میبایستی‌معاوضه شوند و گاه‌گاهی‌هم بروندباداره مرکزی ودرآنجاکار کنند تانظریات جامعی‌پیدا کنند که برای توسعه‌افق‌دیپلماسی آنها مفید ولازم بوداما جنك و انقلاب مانع شد که دیپلماسی روس در این ارتقاء که اخیراً صورت عمل بخود گرفته بودتعمیم حاصل کند .

اکنون برمیگردیم بطرف اوضاع خودمان . یعنی حوالههای خاوری البته این عبارت که بطورمزاح در اینجا ایراد شده دارای معنای بدی‌نیست بلکه مقصود این است که ما مانند مال‌التجاره‌ای بودیم‌که نمیتوان آنرا به‌باختر فرستاد بنا براین ما دارای یك وضع اختصاصی بودیم و قبل اردخول در خدمات وزارت خارجه میبایستی دو سال‌هم در قسمت ضمیمه وزارتی که بشرح آن میپردازم بازمشغول تحصیل ومطالعاتی‌شویم‌درصورتیکه‌محصلین‌شرق اقصی‌شناس دانشکده‌سن‌پطرسبورغ یامؤسسهٔ ولادیوستك Vladivostok تحمل چنین تشریفاتی را نکرده ومستقیماًدروزارتخانه داخل میشدند

محلی که برای این قسمت تحصیلی ما معین کرده بودند بطور مزاح معروف شده بود بدکان و آن یك قسمت از عمارت وزارتی بود موسوم به‌نمره ۲۰ مورسکائیای بزرگMorskaïa که مدیر آن و چند نفر پرفسور و پاره‌ای از کارمندان وزارتی هم در همانجا منزل داشتند و محصلین هم باید در همین جا اقامت کنند ما هر یك اطاق مخصوصی داشتیم و این هشت اطاق

از یکطرف بدالان مشترکی مربوط میشد که سالون درس ما هم در همان جابودو از طرف دیگر درهای این اطاق ها باز میشد بطرف حیاطی و در واقع این عمارت بمنزله قلعه بزرگی بود . من هنوز زورق هائی را که در تابستان از رود موئیکا Moïka هیزم میآوردند در نظر دارم یك درب این قلعه بطرف سد ساحلی آن رودباز میشد . بهر یك از ما در بیستم هر ماه ۳۳ منات و سه کپیك ... و ٦ گیروانکه شمع گچی میدادند . این رسمی بود که اززمان قدیم معمول بوده و ماهیتوانستیم آنها را تبدیل بنفت کنیم. بیشخدمت مابنام میشل که عاشق اسب دوانی بودوزنش ازاین عمل او ناراضی وغالبا باو تغیرمیکردمأموریت داشت که شمع گچی راتبدیل به نفت کند . دالان مجاور ما روشنائی گازی داشت که گاهی دور آن جمع میشدیم برای حضوردر تماشای رقص لزگی یکی از همقطاران خودمان که در ترابوزان در میان لزگی ها تولد یافته بود هوله‌ای مانند عمامه بدورسر می‌پیچید و خط کشی هم بجای کارد در دست میگرفت و برقص میپرداخت.

در انتهای دالان آشپزخانه‌ای بود بزرك که میشل با فامیل کوچك خود درآن منزل داشت وآبجوش برای چای صبح وعصرما فراهم میکرد.

این جا بمنزله مدرسه شبانه روزی بود که محصلین بخرج دولت زندگانی میکردند و من مدت دوسال از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ درآنجا بسر بردم علاوه بر اینکه دولت مخارج ما را متحمل میشد این دوسال هم جزء سابقهٔ خدمت ما محسوب میشد .

برنامه این قسمت باستثنای زبان یونانی جدید و تعلیم حقوق اسلامی چیز تازه‌ای برای ما نداشت وجای تعجب است که چرا این مواد را قبلا در مسکو بما تعلیم نمیدادند معلم زبان ترکی ماموسیو واموا کی Vamvaky بود اومارا وادار بخواندن روزنامه های ترکی میکردواسناد اداری زیادی راهم میداد که بزبان روسی ترجمه کنیم نسبت بزبان یونانی جدید که زبان مادری معلم مذکور بود بایستی همین اعمال راانجام دهیم. من باخجلت اعتراف میکنم که همقطارلزگی رقاص مادر ترجمه زبان یونانی درسال اول بما کومك زیادی میکردو درزبان ترکی هم خیلی قوی بود یك آخوند تاتاری که مردی عالیمقام و عضو هیئت روحانی سن پطرسبورغ بودو بواسطه افکار تجددخواهی وتألیف چندین کتاب در نشر افکار خود معروف شده بود بامهر وملاطفت مارا بمکالمات ترکی وتاتار روسی آشنا میساخت ونامه هائیکه از نواحی مسلمان نشین روسیه برای اومیفرستادند برای ما میخواند ومعنی میکرد . فارسی را هم میرزا رضاخان که گمان میکنم

آتاشه‌سفارت ایران درپطرسبورغ بود بما تعلیم میداد این شخص‌بسیارمهربان ومؤدب ودرصفات وخصائص‌ملی‌خودممتاز بود ومارا برموزخط شکسته‌معمولی ایران آشنا میکرد البته این تمرین بسیارمفیدی بود برای کسانیکه باید در ایران کار کنند پرفسورژو کوسکی‌هم ازطرف خودمارا وا میداشت بخواندن داستانهای عمومی ایرانی تاعبارات و جمل معمولی که عامه حرف میزنند و خارج ازعبارات کتابی وادبی است یادبگیریم و کتاب بسیارمفیدی‌هم‌بماداد تا ازروحیه‌ایران هم‌عصرخودآگاه‌شویم‌وآن کتاب‌معروف بسیاحت‌نامه‌ابراهیم بك بود که ازاخلاق واوضاع سیاسی ایران قبل ازانقلاب سخت تنقید میکرد زبان عربی وحقوق اسلامی هم توسط مسیو استربولایو Sterboulaïev قونسول ژنرال قدیمی بیروت تدریس میشد ومارا وامیداشت که روزنامه‌های عربی مصری را بخوانیم ومعنی کنیم‌درموقع تعلیم اصول‌حقوق‌اسلامی جمله‌ای را زیاد تکرار میکرد یعنی میگفت در حقوق مسلمان موضوع حقوقی وجود ندارد بلکه دروظائف وتکالیف‌انسان بحث‌میکند . زبان‌های‌فرانسه‌وانگلیسی نیزجای خودرا در برنامه داشت .

مادراینجا ۸ یا ۹ نفربودیم که اکثریت بامسکوی هابودیعنی محصلینی که از مؤسسهٔ لازارف بیرون آمده بودند عدهٔ محصلین پطرسبورغی کمتر وآنهاازدانشکدهٔ السنه شرقی پس از٤ سال‌تحصیل بیرون میآمدندومعلومات علمی‌آنها ازمازیادتربودآنها حرف زدن فارسی مارا مسخره میکردند وما نیزمعاملهٔ بمثل‌می کردیم‌امانه‌درحضورپرفسورژو کوسکی که همه‌مدیون‌اوبودیم در سایر موارد سازش کاملی باهم داشتیم وبطوردوستانه و صمیمانه باهم رفتارمیکردیم‌حتی‌با افسران‌نظامی که‌دراین دروس‌حاضرمیشدند برای‌تحصیلات سه ساله و از الفبا شروع بکار میکردند و میبایستی خودرا آماده کنند برای خدمات نظامی سرحدات مجاورممالك ترکیه‌وایران وافغانستان‌یکنوع دوستی وصمیمیت‌واقعی‌درمیان‌مابرقرار بود.مبتدیان‌صبحها قبل‌از آن که‌درس‌شروع شود میآمدند باطاقهای‌ما ومادریادگرفتن دروس بآنها کومك میکردیم .

اقامت درین محل اگرچه مواد مهم وقابل توجهی بمعلومات‌من‌اضافه نکرد خالی ازفایده هم نبود مخصوصاًازتعلیمات‌پرفسورژو گوسکی‌ایران‌شناس مشهوراستفاده میکردم . اما عجب اینست که‌زبان یونانی‌هیچوقت‌برای من مورداستعمال پیدانکرد درخاطردارم که مسیو واموا کی ازخوش‌خطی‌من درآنزبان تمجید میکرد وقتی هم مرا واداشت که در روی یك کاغذ قشنگ رسمی باخط درشت یونانی نامه ایرا استنساخ کنم که باید بامضای‌تزار نیکلا

ووزیرامورخارجه برای پدر روحانی بواتیکان فرستاده شود وفوت کراندوك ولادیمیررا باواطلاع دهند مکاتبات دربارروسیه اغلب وبخصوص درچنین مواقع بزبان یونانی میشد.

درسال اول اقامت درسن پطرسبورغ من تزخودرا تهیه کرده وفرستادم بمؤسسه لازارف. ازموضوعی که قبلادر نظر گرفته بودم یعنی فلسفه ترکی بیرکوی Birkevi صرفنظر کرده وموضوع تاریخی دیگری را از یك منبع عربی انتخاب کردم که مربوط بود بملکه زینب تادمری (Tadmor)یاپالمیری (۱) که درضمن آن ازمسائل مربوط به بدویهای این نواحی هم بحث کردم

درموقع تحصیلات اسلامی بعضی مسائل درخاطرمامحفوظمانده بودمانند زمان جاهلیت عرب قبل از اسلام . و اشعارمعلقه (یعنی بهترین اشعاری که در مسابقه شعرای عرب بدست آمده و بدیوار های کعبه آویخته بودند) که معلمین بما توصیه میکردند برای آنهاقدر وقیمتی قائل شویم و بعد تاخت وتاز سواران الله که درتحت رهبری محمد وجانشینان او تا مغرب رفتند وازطرف مشرق هم به سرحدات چین رسیدند. دیگر جنك تالاس Talas (۲) که میان اعراب وچینی ها بوقوع پیوست و آنهم یکی از وقایع تاریخی است که باید در کتابهای عمومی درج شده ودر دسترس عامه قرار گیرد اینها همه مسائلی هستند که با بی قیدی تعجب آوری مواجه شده و در عین حال بدون تردید اصولی هستند مربوط به طریقه نشو و ارتقاء که نه فقط در آسیا و افریقا بلکه دراروپاهم تأثیرداشت واین مسئله راموروخ بزرك بلژیکی پیرن Pirenne بتازگی مدلل کرده است . اگر بگویم که قبایل بدوی عرب تا آغاز جنك بزرك درهمان طرززندگی ورسوم سابق خودمانده حتی درمواقع درخشان بسط وتوسعه قلمرو خود نیز تکانی نخورده اند راه اغراق نپیموده ام و البته همین منظره اجتماعی است که در من تأثیر داشت مخصوصاً در موقعی که برای فراهم کردن تز خود راجع به پالمیر و طرز تجارت این مرکز

(۱) - تادمر که درقدیم پالمیر نامیده میشد یکی ازشهرهای شام بوده که سابقاً اهمیتی داشته است .

(۲) تالاس نام رود خانه ایست در آسیای مرکزی که درماه ژوییه ۷۵۱ میلادی درآنجابین قشون عرب بسرداری زیاد ابن صالح وقشون چین کائوسین چه kao Sien tché جنگی بوقوع پیوست وچین مغلوب شد این جنك اهمیت تاریخی دارد زیرا که ترکستان شرقی اگرچه داخل چین بود اهالی آن اکثر مسلمان شدند

بزرك فلاحتی که واقع بود در محیط قبایل بیابان گرد مطالعاتی میکردم و حل مسئله بدویت ومخصوصاً خانه نشین کردن آنها در کشورهائی که از تجزیه امپراتوری عثمانی بوجود آمده‌اند اکنون جزء برنامه روزانه است .

این تز بافوایدی که ممکن بود برای دوره آموزشی خاورشناسی من داشته باشد بمنزلهٔ ضمیمه‌ای شد که برسطح تحصیلات من اضافه گردید ولی جهتی را که در آتیه من باید با آن مواجه شوم نشان نمیداد . این جهة در تابستان ۱۹۰۹ پس ازمأموریت مطالعه دراصفهان مورد نظرمن قرار گرفت مأموریت باصفهان بالطف پرفسور ژوکوسکی بطوریکه بعد بشرح آن خواهم پرداخت صورت گرفت ومن انتظار چنین مسافرتی رانداشتم بطوریکه چون نمیخواستم ایام تعطیل خودرا بیهوده تلف کنم باپرفسور پانچا کو دراین باب مکاتباتی کردم او بمن پیشنهاد کرد که بقسطنطنیه رفته به تعلیم و تربیت پسرش پردازم ودر ضمن از موقع استفاده کرده مانند سال ۱۹۰۵ که با اودر مؤسسهٔ آثار قدیم همکاری میکردم مشغول مطالعه بشوم .

خلاصه تابهارسال ۱۹۰۹ هیچگونه تصمیم قطعی نگرفته بودم و بیشتر دراین فکر بودم که خودرا آماده خدمت درترکیه یا بالکان بکنم امامأموریت اصفهان که ناگهان پیش آمد برخوردی بود که مرا بطورغیرمترقبه متوجه بطرف ایران کرد .

در بامدا دیکی از روز های ماه مه سال ۱۹۰۹ پروفسور ژوکوسکی مرا با یکی از هم کلاسهایم دعوت کرد وگفت ممکن است درموقع تعطیل مدارس دونفرازمحصلین را باصفهان بفرستند که درقونسول‌خانه روس به استاژ بپردازند مخارج این مسافرت هم وجه معتنابهی است که وزارت خارجه بعنوان چاپارحامل اخبارخواهد پرداخت بعلاوه قنسول اصفهان هم چون منشی مخصوصی ندارد ازبودن شما درآنجا خوشوقت واز شما خوب پذیرائی خواهد کرد درمقابل چنین تکلیفی من و رفیقم جز اینکه فوق العاده ازمدیرمدرسه تشکر کنیم کاردیگری نداشتیم زیرا که هیچ عاملی جزرأفت ومهرمحرك اونبوده است که بفکرما افتاده وچنین مسافرت مهم و در عین حال مفیدیرا برای ما فراهم کند . باکمال خوشوقتی چند روزی را صرف تهیه مقدمات مسافرت کرده و بلیت قطارمسکو به روستوـ با کو (باد کوبه) را گرفتیم و گذرنامه وچمدان سیاسی را برای سفارت روس که در تهران است بماسپردند ودرحین حرکت پروفسورژوکوسکی که مکرر بایران بمأموریت های علمی رفته بودو آنکشوررا خوب میشناخت تعلیمات واندرزهای پدرانهٔ

سودمندی بمادادد. ما روسیه را از شمال بجنوب بفاصله چند روز طی کردیم واز باد کوبه بکشتی نشستیم بقصد بندر انزلی که حالا موسوم است به بندر پهلوی بنابراین من همان راهی را که در زمان تحصیلی در تعطیل ۱۹۰۳ تا قفقاز رفته بودم دوباره بانشاط زیادی پیمودم واز پتروسك Petrovsk ازخط ساحلی بحرخزر تا دربند رفتیم . من آنجاهارا درسفر پیش ندیده بودم. درباد کوبه هم توقف مختصری کردیم و بماخیلی خوش گذشت زیرا که توصیه‌ای برای برادر یکی ازهم کلاسهایمان که اهل ترابوزان بوددا شتیم این شخص مدیر شعبه بانك استقراضی روس درایران بود ومانندما ازدانشکدهٔ خاورشناسی سن پطرزبورغ فارغ التحصیل شده بود چنانکه ذکرشد از اینجا باکشتی بعزم ایران حرکت کردیم عبوراز بحرخزر بیش از یکشب طول نکشید و فقط در لنکران کشتی برای بارگیری مختصر توقفی کرد ودرهمین جابود که کاپیتن مارا بعرشهٔ کشتی برده ازدور نقطه سیاه ومبهمی را با انگشت نشان دادو گفت این کوه دماوند است یعنی کوه مقدس ایرانیان که در کتاب اوستای زرتشت هم بآن اشاره شده است . چون بانزلی وارد شدیم قنسول روس را که در گیلان اقامت داشت ملاقات کردیم او برای گذرانیدن ایام مرخصی بانزلی که نسیم بحرخزر کمی حرارت مرطوب اراضی آن را تخفیف میدهد آمده بود (در گیلان انواع مرکبات و برنج و توتون وچای و ابریشم عمل میآید) خلاصه بتوسط قنسول گیلان کالسکه‌ای بدون اشکال برای مسافرت فراهم شد (کالسکه لغت روسی است که درایران پذیرفته شده است) این کالسکه دارای چهار اسب بود که منزل بمنزل اسبها راعوض کرده وازخط رشت وقزوین بتهران میرفت دراین سال ۱۹۰۹ وسیله نقلیه دیگری غیراز کالسکه برای مسافرت درداخله ایران وجود نداشت و البته بیشتر راهها کالسکه رو نبود ومیبایستی با اسب وکاروان راه پیمود .

در موقع ورود بایران اوضاع سیاسی کشور بی اندازه آشفته بود مخصوصاً دراین خط مسافرت ما ازرشت بتهران . توضیح آنکه محمدعلی شاه قاجار مشروطه ای که پدرش بملت عطا کرده بود بانیروی نظامی از میان برد . ومشروطه خواهان را اذیت وآزار میکرد پیوسته بقولی که میداد وفا نمیکرد و سوگندی را که باقرآن یاد کرده بود نقض میکرد و بهمین جهة در تنگنای بدی گرفتار شده بود . شهررشت که نظر به مجاورت باقفقاز ازحیث آزادیخواهی و تمدن برسایر ایالات ایران برتری داشت تصمیم گرفته بود که عده ای از مردان مسلح را بنام مجاهد و فدائی درتحت فرمان یکی از

امرای تنکابن موسوم به سپهدار برای مبارزه با استبداد شاه بطرف تهران پایتخت کشور بفرستد و از طرفی هم طایفهٔ بختیاری که مردمان سلحشوری هستند و در جنوب غربی اصفهان در کوهستان زندگانی میکنند در تحت فرمان یکی از خوانین خود موسوم بسردار اسعد بجنبش آمده و بر ضد شاه مستبد قیام کرده بودند (سردار اسعد مترجم پاره ای از رمانهای تاریخی الکساندر دوماو کتب دیگری است) دفاع تهران هم بعهده بریگاد قزاق که تربیت شدهٔ افسران روسی هستند محول گردیده بود یك عده سر باز سیلاخوری و فیروز کوهی هم که هوا خواه قاجاریه بودند بآنها کومك میکردند .

صورت ظاهر صحنه نمایش این بود امادر پشت آن روس و انگلیس بشدت برقابت یکدیگر مشغول عمل بودند روسیه بطور پنهانی از استبداد محمدعلی شاه طرفداری میکرد در صورتیکه تمایلات مشروطه خواهی بدولت انگلیس تکیه داشت بعلاوه بایددانست که نقطهٔ حرکت نهضت انقلابی درسایه درختان پارك قشنك سفارت انگلیس که سپاهیان هندی مستحفظ مدخل آن بودند صورت گرفت و انقلابیون یعنی کسانیکه برضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند موقتاً دراین پارك پناهنده شده و بست اختیار کرده بودند و بادیك های بزرك پلو پذیرائی میشدند وماژور اس (S) آناشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان میگردید واز آنها میپرسید : آیا شما مشروطه میخواهید ؟ چنین نیست ؟

خلاصه اسم شب اینطور بود و بزودی هواخواهان مشروطیت را بدور آن جمع کرد . این انعکاس از گزارشاتی است که من راجع باین حوادث شنیده ام . والبته اظهارات من نسبت به بریتانی کبیر خالی از روح خصومت است و بطور کلی راجع بسیاست انگلیس درایران که بوسیله ماژوراس عملی میشد کاری ندارم . نه سال بعدهم چنین پیش آمد که من مجبور شدم بامشارالیه مدتی بایك وضع دوستانه ای باصطلاح ایرانیان درهمین خاك پاك مقدس ایران همکاری کنم مرور زمان هم بتدریج کینه و بغض این دو دولت یعنی روس و انگلیس را روبآرامش برد بطوریکه چندی بعد این دو سیاست سخت سال ۱۹۲۷ ازمیان رفت .

بعلاوه رسماً هم روسیه و بریتانی کبیر باموافقت رژیم سال ۱۹۰۷ سازشی پیدا کردند زیرا که دراین موافقت نامه مناطق نفوذ وسود خودرا در ایران مجزا کرده بودند . یعنی موافقت نامه ای که ایران مترقی هیچوقت آنرا برسمیت نشناخت و بهمین جهت بود که بنا بدرخواست رسمی بریتانی کبیر قشون روس در سال

۱۹۰۹ قسمتی از شمال ایران را اشغال کردو بهانه این قشون کشی هم این بود که میخواهند کلنی اروپائی تبریز و مخصوصاً تجارت را که با این نهضت انقلابی تهدید شده است حفظ کنند .

اکنون موقع آن است که از این شرح خارج از موضوع صرفنظر کنم وفراموش نکنم که در این جا نباید خودرا بافکار وخیالات روابط و مناسبات انگلیس وروس تسلیم کنم زیرا که بعدها فرصت تشریح این موضوع راخواهم داشت و نباید از تأثرات ساده یك محصل خاور شناس که موقتا برای تکمیل ایران شناسی باصفهان میرود بحث کنم .

البته خواننده تصدیق میکند که من در اینجا قصد سیاه کردن روی انگلیس را ندارم وبالعکس نمیخواهم عمداً وازروی اراده پاره‌ای از خبط وخطاهای بزرك سیاسی روسیه را فرا وش کنم از قبیل بمباردمان مجلس در تهران و توپ بستن بآستانه مشهد وغیره . بلکه میل دارم تا اندازه امکان در گوشه‌ی خود از اینموضوعات بر کنار باشم وامید وارم درموقع باثبات این گفته خود بپردازم یعنی موقعیکه بایداز فعالیت روس بطوریکه در پست‌های خودپس از فراغت از تحصیل و ورود به مأموریت رسمی در ایران شاهد و ناظر وقایع بوده ام صحبت کنم .

اکنون برمیگردم بشرح مسافرت خودمان. در این تابستان ۱۹۰۹ که من بهمراهی رفیقم باصفهان میرفتم متوالیاً بدسته های مسلح مشروطه خواهان برمیخوردیم نخستین بار در بین قزوین و امام کندی وپس از آن در نزدیکی پایتخت به نیروی دولتی برخوردیم که طرف دار سلطنت استبدادی بود و بعد هم درقم درموقع حرکت سواران مغرور و جنگی بختیاری بطرف پایتخت در تحت فرمان سردار اسعد حضور داشتیم آنها همه دارای کلاه‌های سفید بودند و کشیشان ارتودکس را بخاطرما میآوردند در اینجا نباید انتظار صحنه‌های هولناك و جنگهای سخت وخونریزیرا از دوطرف متخاصم داشت بلکه برعکس منظرهٔ چند صحنه آرام در خاطرم بیادگار مانده است و بجز حرارت جنگی که در وضع وزبان آنها دیده میشد وسادگی ایرانی که کمی هم وضع مضحکی داشت واقعه‌ای روی نداد بعلاوه همه میدانند که قضایا بدون خونریزی حل شد وجنگی در زیر دیوارهای پایتخت بوقوع نپیوست وقضیه به‌وسیله دیپلماسی روس وانگلیس خاتمه یافت . محمدعلی شاه از سلطنت استعفا داد وپسر او احمدشاه تحت نیابت سلطنت عضدالملك وبعد ناصرالملك قائم-

مقام اوشد وشاه مخلوع با همراهی نمایندگان روس‌وانگلیس ازایران‌خارج و در روسیه در شهر ادسا توقف کرد موضوع خروج وتوقف اورا در روسیه پس‌ازمدت کمی دراصفهان شنیدیم .

درجریان‌مسافرت ما ازتهران باصفهان اتفاقات خنده‌آوریهم رویداد که بعد بنقل‌آنها خواهم‌پرداخت . ازرشت تا تهران‌مسافرت ما بطورعادی گذشت وکسی مزاحم ما نشد ودرهر ۲۰ یا ۲۵ کیلومتر اسبهای کالسکه را عوض میکردند وسورچی قبل میآمد وانعام خودرا میگرفت ومیرفت جاده‌هم شوسه بودکه روسها ساخته ودر زیرنظرآنها اداره میشد ودر فاصله کمی از رشت باپیچ وخم‌های‌زیادی‌درمیان کوهستان مشجردرنشیب وفراز بود ودرزیر آن‌هم درهٔعمیقی بود که‌سفیدرودغرش کنان درعمق آن‌جریان‌داشت. پل‌منجیل دریك‌دهلیزطبیعی‌واقع‌شده که باد بشدت‌در آن‌میوزد اینجاملتقای‌دشتهای‌مرطوب سواحل‌بحرخزر وفلات بلند لم‌یزرع مرکزی‌ایران است . درمحلی که موسوم است ببالا بالا ومرتفع‌ترین نقاط گردنه است قونسول ژنرال بوشهررا ملاقات کردیم یعنی موسیوپاسك Passek که با موسیوگریگوریو Grigoriev عضوسفارت تهران همراه‌بود این‌دونفر مسافر مجرب نسبت‌بما مهربانی کرده ولیموناد خنکی‌بما دادند . پس‌ازتودیع بمسافرت خود ادامه دادیم تا بقزوین رسیدیم قزوین‌شهرتاریخی نسبة مهمی است که اطراف‌آنرا تاکستانهای زیاد احاطه کرده ومحل اداره راهداری راه شوسه روس هم دراین شهربود از قزوین مجدداً براه افتادیم تا رسیدیم بامام کندی پیش‌قراول قشون سپهدار درآنجا اقامت داشت این‌اولین‌برخورد ما بود با نیروی انقلابی مرکب از مهاجرین‌قفقازی‌وارمنی‌وتاتار اگرچه اکثریت با قفقازیهانبود ولی‌عده‌زیادی ازآنها دراین‌قشون وجود داشت وبا ما بمهربانی رفتار کردند اینها همه با قطارهای‌فشنك بکمر وتفنك بدوش‌نزد ما آمدند وبزبان روسی با ما صحبت میکردند وهمینکه دانستند ما نایب قنسول هستیم و باصفهان میرویم بدون مزاحمت بما راه دادند همه‌اینها درتحت فرمان‌سپهدار برضد شاه ازرشت به‌طرف تهران‌حرکت کرده بودند چندنفری مابین‌آنها که البته مسلمان بودند مدالهای‌نقره‌ای بسینه‌آویخته وروی‌آنها این عبارت عربی محکوك بود نصر من‌الله وفتح قریب

ازشرح توقف‌خود درتهران‌صرفنظر میکنم و همینقدر میگویم رفتیم بزرگنده که محل‌ییلاقی سفارت روس‌است وپاکت‌های سیاسی را تحویل‌دادیم وبلافاصله با کومك‌حشاب دوباره کالسکه‌ای گرفته رو باصفهان حرکت کردیم

این حشاب عربی بود ارتودکس که تحصیلات خاورشناسی را درسن پطرزبورغ فراگرفته بود وشرح حال خودرا درملاقات بعدی درحین مأموریت در بانك روس برای ما نقل کرد.

اوایل شب بود که ازتهران بیرون آمدیم وموقعیکه کالسکه ما درروی سنگهای قبرستان طویلی میغلطید شبح مرموز یکنفر بختیاری سورچی را امر به- توقف داد وبدون اینکه رضایت ماراجلب کند درپهلوی او نشست.

دراولین منزل پس از گفتار مبهم ودرهمی ما کلید این رمزرا بدست آوردیم این مرد یکی ازخوانین بختیاری بود که ازطرف طایفه خود بتهران رفته بود تابادولت راجع بجنك تعهداتی بکند ودرباب دست مزد خود چانه ای بزند ولی چون موفقیت نیافته بود برمیگشت که بکسان خود ملحق شود که بطرف پایتخت میرفتند وبپرسشهای قزاقان که درراه قم بودند اعتنائی نداشت معلوم است که این جنگجوی دیپلمات نقشهٔ خودرا خوب کشیده وبا کالسکه فرنگی ها میرود یعنی دریکنوع (بست) متحرك راه میپیماید ما نیز بدون مزاحمت از پستهای قزاق گذشتیم وچون سفینه صبح دمید بسواران بختیاری برخوردیم که درحوالی قم تفتیش میکردند وچون یکی ازطایفه خودرا درپهلوی سورچی ما دیدند والبته درنزد آنها شخص کوچکی هم نبود بتفریحات سواری پرداخته ومزاحم ما نشدند ومن نفهمیدم چرا بعد ازآنکه در قم باردوی بختیاریها رسید بازهم مسافرت کم خرج بطرف اصفهانرا برداخل شدن درجنك وبهره بردن ازآن ترجیح داد ودربین راه موقعیت مانع آن شدکه با این ابهت و جلال یعنی با فرنگیها بودن وارد اصفهان شود زیرا که چند منزل بشهر اصفهان مانده بعجله ازپهلوی سورچی پائین جست وبایك وضع غیرمترقبه ای مانند شبی که درطهران باو برخوردیم این دفعه بکلی ناپدید شد همینکه بچاپارخانه وارد شدیم یك افسرایرانی نزد ماآمد وگفت من آجودان جناب اجل سردارعضدالدوله هستم واردوئی را بما نشان داد که دریکصد متری چادر زده ومتوقف بودند چند توپ مسین درخشنده هم از دور دیده میشد سردار برای اینکه مارا بشناسد توسط آجودان بچادرخود دعوت کرده بود ما هم دعوت اورا پذیرفته بچادر بسیارقشنگی که دارای همه نوع وسایل آسایش بود واردشدیم ابتدا شربت خنکی بمادادند وپس ازآن خربوزهٔ گرگاب که در نوع خود منحصراست آوردند وبالاخره سردارد ستورداد قهوه ای هم بیاورند ودرجریان صحبت ملتفت شدیم که این سردار دررأس نیروی دولتی قراردارد وازطهران مدتی پیش برای جلوگیری نهضت انقلابی بختیاری فرستاده شده

است بختیاریها هم برای اینکه وقت خودرا بیهوده تلف نکنند از برخورد باین اردوصرفنظر کرده ازراه دیگری بسرعت بحوالی تهران رسیده بودند میزبان ما نسبت بدولتیان عصبانی بود وازآنها بدمیکفت زیرا که اورا در کنار بیابان یکنواخت نمك‌زار که‌تنها مناظرسرآب وضع یکنواخت آنراقطع میکرد بلاتکلیف وسرگردان گذارده بودند واز ما خواهش کرد که بمحض ورود باصفهان قنسول‌روسرا ازجریان آگاه کنیم تا بوسیله تلگراف‌ازطهران برای او کسب تکلیف کند زیرا که خود عضد الدوله جرئت نداشت که بیك تلگرافخانه نزدیك برود وباتهران رابطه‌پیدا کند دراین جا فرارناگهانی خان بختیاری بخوبی برای ما روشن شد اوفراراختیار کرد که مبادا بدست سردار گرفتاروما نند اسیر گروگانی‌دراین اردو بماند وبهمین جهت بود که از بست خیالی کالسکه‌ماصرفنظر کرد .

بهرحال ما از بدوورود بایران به‌تغییرات وتحولات‌غیرمترقبه‌ای بر-خوردیم ومعلوم شد که شورش وهرج ومرجی در کشورایجاد شده است بعلاوه این نکته را هم استنباط کردیم که در بین دولت استبدادی قاجار و ملت ایران تباین مهمی وجودندارد بلکه اگر بخواهم قدری روشنتر بگویم صحنهٔ نمایشی است که بازیگران‌آن هم (باستثنای مدیران نمایش) موجباتی که آنهارا بکاروفعالیت واداشته است نمیدانستند وفقط بازیکردن دراین‌نمایش‌را بامیل ورغبت پذیرفته بودند .

بعقیدهٔ من ایرانیها هم مانند چینی ها ملتی ظرافت مآب و فیلسوف منش ودارای تمدن با احترامی هستند وفکرخونریزی وفعالیت های نظامی کمتراز خاطرشهرنشینان عبور میکند بلکه این نوع خیالات واحساسات‌متعلق است بقسمتهای بدوی این ملت مانند طوایف بختیاری وقشقائی ولرو کرد و شاهسون وغیره که صفات وخصائص جنگی را حفظ کرده اندوهنوزهم گاهی درمیان این طوائف زدوخوردی روی میدهد خلاصه اینکه‌من معتقدم که‌ایران باید یك پادشاه ایرانی‌با اقتداروطن دوستی داشته باشد مانندرضاشاه‌پهلوی وهمین برای‌آن کافی است وچین هم رئیس جمهور عامه پسندی اشته باشد مانند چیانکایشك تابتواندیك‌نمایش قابل ملاحظه‌ای از تجدد واقعی ووطن-دوستی بما بدهند .

خلاصه اینکه این مسافرت ما ازابتدا پرتأثیر بود وبالاخره پس از ۱۵ روزازبطرزبورغ تا اصفهان خاتمه یافت وما برای معاونت و مساعدت موسیو بوگوئیاولانسکی (Bogoïavlensky) قنسول روس حاضرشدیم .

اصفهان

پس ازدیدن سایر پست‌های قونسولی میتوانم بگویم که پست اصفهان کم زحمت بودتنها چندنفری از تبعهٔ روس درآنجا تجارت محدودی‌داشتنددر واقع قونسولخانه اصفهان پستی بود که باید درآن ناظرسیاست باشندا گرچه ایالت اصفهان بنابرموافقت نامه ۱۹۰۷ روس وانکلیس درمنطقهٔ بیطرف واقع ونباید دول هم جواردرآن نفوذی داشته باشند بااین‌حال بازهم‌قنسولها اعمال نفوذی میکردند ودخالتی درکارها داشتند مخصوصاً فعالیت و دخالت بریتانی کبیرخیلی بیشترازمادرآنجاآشکاربود واین مسئله‌رامیتوان‌ازکارهائی که انجام داده اند بخوبی احساس کرد یك‌قسمت ازخاك بختیاری درمحوطه کمپانی با اقتدارنفت ایران وانگلیس واقع شده است و انگلیسها بااینطایفه هم جوارهستند ودرهمین خاك بختیاری جادهٔ شوسه ایست که (برادران لنج) ساخته اندو بطرف خلیج فارس وهندوستان ممتد می گرددحمل‌ونقل‌مال‌التجاره هنوزهم بوسیله‌کاروان دراین راه صورت میگیرد ویکی‌از محصولات عمدهٔ اصفهان تریاك است مزارع خشخاش زیادی درحوالی این شهردیده میشود بانك انگلیس هم دراصفهان شعبه ای داشت و معاملات عمده ای میکرد در صورتیکه شعبهٔ بانك روس فقط نسبت به پنبه معاملاتی داشت .

قصبه‌ارمنی‌نشین جلفا نیزاهمیتی داشت زیرا که ارمنی‌ها با هندوستان روابط تجارتی داشتند یعنی از زمانی که شاه عباس کبیر آنهارا از جلفای آذربایجان که واقع بود در کناررود ارس در سرحد حالیه ایران و قفقاز باصفهان‌منتقل کرد این روابط تجارتی برقرارشد وخلاصه‌آنکه اصفهان در همه جاآثاروعلامت انگلیسی را دارد . همه روزه درقنسولخانه های‌روس و انگلیس و بانك وتلگرافخانه وگاهی هم منزل میسیونرهای انگلیسی وغیره اجتماعی بود برای بازی تنیس ، تلگرافخانه هندواروپائی همه روزه اخبار بین المللی رو تررا منظماً انتشارمیداد بعلاوه قرائت‌خانه ای هم دایر بود که اعضای‌آن با اشتراك سهام روزنامه های خارجه را وارد میکردندومجله‌های مصورانگلیسی درکلنی دورمیزد بریتانی کبیردراصفهان یك قنسول‌ژنرال و یك نایب قنسول افتخاری درجلفا داشت که ارمنی وموسوم بآقانور بود این ارمنی همیشه بایکدسته سپاهی باطمطراق حرکت میکرد درصورتیکه قنسول روس عنوان ژنرالی نداشت مگربرای خارجی ها بااین‌حال قنسول روس جوان فعالی بود که پیوسته درتوسعهٔ دایرهٔ فعالیت خود کوشش میکرد چنانچه مثلا دارائی واملاك شاهزاده خانم ثروتمند قاجارخواهرظل السلطان موسوم

بیانوی عظمی را قنسولخانهٔ روس اداره میکرد و بالابك اوف قفقازی وکیل رسمی او بود باید دانست که تمام اعقاب قاجارمانند اودارائی نداشتندزیرا که درزمان فتحعلی شاه عده آنها رو بزیادتی گذارد وغالباً اوضاع زندگانی آنها خوب نبود بانوی مشارالیه هم با اینهمه دارائی ازدسته متعدد بدهکاران بانك روس محسوب میشد. زیرا که این شعبه بانك درابتدا بدون مضایقه و با کمال رغبت پولهای زیادی با عیان وملاکین دیداد ودرمقابل املاك آنهارا وثیقه میگرفت وطولی نکشید که پول زیادی از بانك خارج گردید وقسمتی از آن بکسانی داده شده بود که پرداخت آن مشکوك و مشکل بنظرمیآمد و بالاخره هم قنسولخانه روس مجبورشد که درکارهای بانك دخالت کرده باین قروض زیاد رسیدگی کندواطمینانی حاصل شود که اگر اصل پرداخت نمیشود اقلا فرع را بگیرند البته چنین سیاستی که دراعمال تجارتی مداخله کند مفید نبود بلکه قنسول رامجبورمیکرد که درکارهائی که ازصلاحیت اوخارج است مداخله کندواز روی ناچاری بجای مالکین درروابط آنها بامستأجرودولت ازحیث وصول مالیات و وحق ارباب دخالت کند(۱) علاوه برکارهای این شاهزاده خانم بك وکیل مسلمان هم ازاهالی روسیه بانظارت قونسولخانه واسطه وروابط مابین بانك ومردم بود البته درسایرایالات هم ازاین قبیل مشتریان بشمارهٔ بیشتری وجودداشت وپر آشکار بود که نتیجهٔ این معاملات عاقبت بکجا منتهی خواهد شد ومعلوم است که اگر میخواستند ازاین راه نفوذ روس رادرایران زیاد کنند میبایستی کاملا ازحدود خودتجاوز کنند وسربار مشکلی بامور قونسولخانه ها بیافزایند وقونسولها باید شغل رسمی خود را تبدیل کنند باداره کردن امور فلاحتی و معاملات وکلا وبدهی مردم که جزتولید نارضایتی هانتیجه ندارد وبابك وضع بسیاردرهمی وظائف خود را که ابتداخیلی بهتر بود بااشکالات مواجه نمایند(۲)

(۱) املاك بانوی عظمی عبارت بود از ۱۲ قریه که جمعاً ۲۰۰۰۰ جمعیت داشت کمی بعد املاك ظل السلطان هم بر آنها اضافه شد که عبارت از ۸۰ قریه و ۱۲۰۰۰۰ سکنه داشت وتمام آنها را موسیوون کاور Von kaver مدیر عامل بانك روس در اصفهان اداره میکرد و خلاصه اینکه بدینطریق دائرهٔ نفوذ روس در اصفهان نسبت به یکصد وپنجاه هزار نفر دهاتی توسعه یافته بود (اگرچه ازنظراصول علمی وفنی این نفوذ ارزشی نداشت) و البته همین کارها باعث شد که دولت انگلیس احساس کرد که این عملیات بر خلاف موافقت نامه ۱۹۰۷ میباشد.

(۲) کاربجائی رسیده بود که درروزهای قبل ازجنك نزدیك بود که مالیات هم درایالات شمالی ایران بوسیله قونسولگری روس گرفته شود.

این مسئله هم تعجب‌آور است که دولت سویت بنا بر عهد نامهٔ ۱۹۲۱ تمام دارائی خودرا درایران بملت بخشید ومن نمیدانم که‌آیا اوضاع راه شوسه از بحرخزر تاتهران وراه‌آهن جلفا بتبریز ازکارهای بانك بهتر بود یانه ؟ ولی تردیدی نیست که برای ملت ایران این بخشش باسخاوت کسرخرج زیادی را جبران کرد .

بی مناسبت نیست بگویم که من دراین مدت استاژ ۱۹۰۹ دراصفهان فرصت راغنیمت شمرده بمطالعه ترتیب اخذ مالیات این ایالت پرداختم و در مراجعت گزارش مفصل و جامعی به پرفسور ژوکوسکی دادم . منشی ایرانی قونسولخانه هم مرد با فضل بود و اطلاعات ذیقیمتی راجع بدخل و خرج مالیات بمن داد او باحوصله تمام‌وضع کامل مالیاتی ایالت وترتیب‌تجزیه‌وتحلیل آنرا بمن آموخت.اوراق‌مخصوصی بنام‌فرد باخطوط کج ومعوجی بوسیله‌دسته‌ای از متخصصین‌دراین کارموسوم بمستوفی نوشته میشد که با علامات خاصی‌مالیات نقدی وجنسی را تعیین‌میکرد وتبدیل مالیات‌جنسی بنقدی که‌آنرا تسعیر میگفتند یکنوع حسابداری جداگانه ای بود . اکنون می پردازیم بروابط ارباب و مستأجر وگوئیم ارباب تنها در مقابل خزانه دولت مسئول است . و شرائط اجاره هم نسبت بامکنه‌تغییر پذیر است مخصوصاً از حیث کمی یا زیادی آب وباید دانست که‌آب در ایران اساس وشالودهٔ زراعت است واهمیت آن در جاهائی که اراضی باقنات مشروب میشود بیشتر محسوس میگردد زارع‌نظر باینکه قنات متعلق بارباب است هرگز نمیتواند از اوجداشود در غالب جاها آب را بایك سیستم جالب توجهی ازمسافات بعیده بوسیله‌کانالهای حفر شده درزیرزمین میآورند . غالباً زارع بذروحیوانات لازم‌راازارباب‌میگیرد بنابر این محصول زمین درهرجابه نسبت‌تغییر پذیری برحسب‌آنچه ارباب داده مابین زارع وارباب تقسیم میشود ودرجائی که ممکن‌است بوسیله‌آب باران زراعت شود یعنی دیم‌کاری قوانین دیگری مابین مالك وزارع برقراراست‌ومقدار آبی که برای مزرعه‌ای لازم است از روی فنجان معین میشود یعنی همینکه جلوی‌آب رابطرف مزرعه‌ای باز کردند فنجان چوبی یابرنجی را در طشت پرازآبی میگذارند . این فنجان اززیرسوراخ ریزی دارد که بتدریج‌آب‌طشت درآن داخل میگردد وهمینکه پرشد ودرآب فرورفت معلوم میشود که مزرعه یك فنجان آب خورده است .

اغلب اززارعین درتحت اختیارکامل مالك‌هستند ونمیتوانند درمقابل ارباب سر بلند کنند وباید کاملا مطیع وفرمانبردارارباب باشندزیراکه فقط

ارباب درمقابل مأمورین دولت مسئول است وتنها کسی است که ازعهده مخارج برمیآید ومختاراست که مساعده‌ای بزارع بدهد یاندهد . زارعین خرده مالك هم بسیار کم هستند ونسبت با یالات وولایات ایران مانند مقیاسات اوزان و طول وغیره تغییر میکنند . علاوه بر آنچه ذکرشد املاك خالصه‌ای هم‌هست که بدولت تعلق دارد و املاك موقوفه ای نیز وجود دارد که عایدات آنها بر حسب وصیت مالك مرحوم باید بمصرف مخارج روضه خوانی و طلاب مدارس وتغذیه فقرا و غیره برسد . دولت هم املاکی بعنوان تیول و مواجب باعیان و اشراف می بخشد که مالیات آنرا گرفته خرج کنند و صاحبان تیول مالك بالاستقلال قصبات وقراء تیول خود هستند وبدلخواه خود بازارع رفتار می کنند وبسا میشود که آنها راحبس وشکنجه کرده وجریمه های جنسی ونقدی ازآنها میگیرند وخلاصه آنکه روابط زراعتی که باطناً بستگی برژیم مالیاتی دارد فوق العاده بی نظم وترتیب است وتاکنون باستثنای پاره‌ای ازنواحی مخصوصه حقوق عادی دهقان موضوع مطالعه قانونی روشن وکافی قرارنگرفته است ونباید فراموش کرد که مبلغ ومقدار مالیاتها که درقدیم الایام معین شده بمقیاس ثابتی نیست ودرهرجائی بستگی بحکام داشته است این حکام قبل از حرکت از پایتخت مبلغی بعنوان پیشکش میپردازند و چون بمحل رسیدند مطابق اشتهای خود هرچه توانستند از مردم میگیرند حکام هم البته بطریق مزایده معین میشوند یعنی هر کس بیشتر پول داد حاکم میشود واصل وفرع پولی راکه داده درمحل بدستیاری نایب الحکومه و کدخدا و سایر مباشرین جمع میکند وغالباً فرع زیاد براصل میشود بعلاوه زیردستان ومباشرین و کدخدا هم بنوبهٔ خود حق جداگانه ای ازرعیت میگیرند البته حساب اصل و فرع قبل از و رود بمحل در راه شده است وتمام این بار سنگین را رعیت بیچاره باید بدوش کشد که در این بازی قتل و غارت آخرین حلقه کوچك زنجیراست .

اولین دفعه‌ای که من بااین زیردستان یعنی زارعین که تشکیل ساختمان اجتماعی ایران رامیدهند تماس حاصل کردم بشدت متأثرشدم وهمین مسئله باعث شد که من بعد توجه خاصی باین منظرهٔ زندگانی ایرانی داشته باشم ومطالعات بعدی من دراین زمینه درسایرممالك آسیائی نیز عقیده ای در من ایجاد کرد که تنها راه وطن پرستی درآسیا این است که عطف توجهی بطبقه زارع کرده زندگانی روستائی را طوری ترمیم کنند که بتواند نفسی براحت بکشد.

برنامهای قشنگ سیاسی وتشکیل پارتیها وپارلمانها و صحبت های

با حرارت نسبت باصالت وشرافتمندی ملت نجیب ایران وغیره درنظر من ارزشی ندارد و فقط قائدین هریك از کشورهای آسیا باید دراین فکر باشند که نگذارند طبقه روستائی دراین فقر و بدبختی را کد وفاسد بماند ، تخته قاپو کردن عشایر و تشکیل شرکت های تعاونی روستائی واعتبار دادن بزارع وغیره بعقیدهٔ ناچیزمن تنها اساس وشالوده ایست که میتوان درروی آن یك زندگانی سیاسی عادی و شاید آبرومندی بنا کرد وبقیه همه حرفهای بی اساس وپوچ است زیرا که آسیا هنوز حالت روستائی دارد .

درهمان اوقات که من راجع باین مسائل مطالعاتی میکردم کار رسمی ما این بود که مکتوبات ایرانی را برای (M. B) خلاصه وترجمه کنیم و یا بدستور او یادداشت هائی تهیه ومطالبی را جمع کنیم که شایستگی آنرا داشته باشد که به سفارت یا وزارت خارجه گزارش داده شود این قبیل کارها اساس مأموریت مارا تشکیل میداد ومیبایستی از نزدیك امور قنسولخانه را به بینیم و بکارهای اداری آن آشنا شویم درضمن اینکارها موظف بودیم که بترتیب انشای اداری ایرانی هم نظری داشته باشیم وآنرا کم وبیش یاد بگیریم واینکارهم با مساعدت منشی ایرانی دبیرخانه صورت میگرفت علاوه برمنشی مذکور یك جوان مهربان ایرانی ملقب بمعین الوزاره هم بود که سمت آتاشه قنسولخانه را داشت اوهم راجع بطرز انشای فارسی دستورات و تعلیمات مفیدی بما میداد ودرعوض نزد ما زبان فرانسه را تکمیل میکرد و با ما بآن زبان بمکالمه میپرداخت علاوه براینها ما یکنفررا هم استخدام کرده بودیم که ازخوشنویسان درجه اول بود و گزارش هائیکه ما برای پرفسور ژوکوسکی تهیه کرده بودیم با خط خوب خود کتابت میکرد . این مرد درموقع حرکت ما توصیه میکرد که دو بیتی های بابا طاهر عریان یا لررا همراه بیاوریم زیرا که بعقیده او آنطور که شاید و باید شهرت بسزائی نیافته است وعلاوه براین بواسطه لهجهٔ لری بسیارجالب توجه است و من بسیارمتأسفم که نسبت باین قسمت نتوانستم ادای وظیفه کنم

علاوه برکارهائیکه ذکرشد من همه روزه یك قسمت ازوقت خودرا صرف خواندن آرشیوهای قنسولخانه میکردم ازعمر این آرشیوها مدت زیادی نمیگذشت زیرا که تأسیس این قنسولخانه دراصفهان از ده سال تجاوز نمیکرد ولی بازهم مطالب سودمند و جالب توجهی بود که من یادداشت میکردم . قنسولخانه اصفهان درآغاز تأسیس وظایف مهمی داشت زیرا تنها بستی بود که ما درقسمت جنوب ایران داشتیم ومیدان عمل آنهم تا ایالت فارس وسواحل خلیج فارس امتداد داشت قنسولخانه بوشهر خیلی بعد تأسیس شد ومتعاقب آن هم

دربندرعباس پستی برقرارشد قنسول بوشهرهم همه ساله ایام تابستان را به‌ـ شیرازمیآمد زیرا که هوای‌این‌شهرمشهور نسبت بنواحی خلیج فارس تحمل‌ـ پذیرتراست این نقل‌وانتقال‌خالی‌ازاشکال‌نبود وهمیشه بیك صورت‌رضایت‌بخش انجام نمیگرفت چنانکه یکدفعه‌هم کاروان قنسولی‌درمعرض‌حملهٔ قبایل‌این‌ناحیه واقع گردید ومجبورشد که دوباره بشیرازبرگردد این‌قضیه حملهٔ ناکهانی‌را باید با تردید تلقی کرد زیرا که درآنموقع صیت عظمت واقتداردولت روسیه درآن‌نواحی باندازه‌ای‌بود که قبایل جرئت حمله کردن بنمایندده روس که بـا یك اسکورت کوچك قزاق‌حرکت میکرد نداشتند تردید من‌ازاین جهت‌است که دراین‌موقع پست بوشهرمطلقاً پسندیده خاطردولت هندوستان‌بود که البته درسیاست خلیج وایالات سواحل‌آن نظرخاصی‌داشت پست‌های‌قنسولی‌جنوبی ایران اغلب بوسیله قوای نظامی‌محفوظ‌بودوپست بوشهرهم یکنفر نماینده‌ای داشت که بخلیج فارس نظارت میکرد

دراینجا احتیاجی‌نیست که بیش از این صحبت بشود فقط باید بخاطر داشت که سواحل عربستان وایران‌کاملا درتصرف بریتانی کبیر بود یعنی تنها دولتی که درآن سواحل نیروی‌دریائی‌داشت وبااولین اخطارنیروهای دریائی می‌توانستند فوراً پیاده شده اوامردولت متبوعه خودرا اجرا کنند.

درآغاز آن قرن دولت روسیه بهوس افتاد مدلل کند که خلیج فارس شکارگاه قرقی‌نیست که نفع‌آن فقط به بریتانی کبیر عاید گردد وبهمین علت بود که قنسولخانه بوشهر تأسیس‌یافت و باز بهمین علت بود که یك سرویس بحری منظمی مابین ادسا و بوشهر ایجاد شد آنهم بوسیله کشتی لازارف که مأموریت داشت پرچم‌دولت روس‌را دراین‌آبهای دوردست ببردومال‌التجاره هائی‌ازقبیل قندوآرد وپارچه های پنبه‌ای دربازارهای خلیج که تا آنوقت در تحت تسلط کامل دولت انگلیس‌بود خالی کند. من‌این کشتی قدیمی را دودفعه درسال های ۱۹۰۲ و ۱۹۰۳ درادسادیدم. بعلاوه در همین موقع بود وهمه میدانند که امر بغدادبهن ضرب‌شستی نشان‌دادومستقیماً لطمه‌ای بنفوذ انگلستان زد وتصورآن میرفت که بزودی رایل ژرمنی‌بکویت منتهی‌شود آنهم درمیان سیستم ارتباطی امپراطوری‌بریتانی اماحوادث وپیش‌آمدها این‌وضع‌دوارآور را نپذیرفت. و دبیرخانه های‌دول دراین‌باب باهم سازش حاصل کردند و پیش‌بینی میشد که درسال ۱۹۳۸ راه‌آهن سراسری بطرف بغدادوخلیج‌خاتمه خواهد یافت بدون اینکه آنوقت فتح سیاسی آلمان را نشان دهد و قدر مسلم‌این است که خلیج فارس در مدت کوتاهی‌دارای مدیر های صحنه سیاسی

بین‌المللی شده ودولت روس هم‌در این قضایابی دخالت نبود . در بین پروژه های متعدد راه‌آهن روس درایران یکی هم نقشه‌ای بود که مهندس ساخونوسکی Sakhnovski کشیده بود که خطی ازخاك روسیه به بندرچاه بهاردرخلیج عمان امتدادیابد واین نقشه‌را هم انگلیس مانند خط بغداد بهن نمی‌پذیرفت زیرا که چاه بهاردرسواحل بحرعمان بمنزلهٔ دروازهٔ هندوستان است واگراین خط کشیده شود ازناراحتی وناملایمات بحرپیمائی خلیج خلاص میشوند این جنك دیپلماتیك راه آهن کاملا مربوط بگذشته است اما من تصور کردم که لازم است آنرا بخاطر بیاورم زیرا که آن یك صفحه روشن ومصورمتدهای قدیمی‌را نمایش میدهد که بوسیله آنها رایل که عامل ترقی بود میبایستی درآستانهٔ پاره ای از ممالك خاوری توقف کند امابعدازجنك این مقاصدبکلی از بین رفت واوضاع درترکیه وایران تغییر کرد واکنون این دودولت خطوط آهن‌را مطابق میل وبنفع خودترسیم وعملی کرده اند .

دراینجا باید بمعاهده روس‌وآلمان درپوتسدام‌راجع بامورایران نیز توجهی داشت که در سال ۱۹۱۰ منعقدگردید این معاهده پاریس و لندن را بحیرت انداخت زیرا که مقصودازموافقت نامه ۱۹۰۷ فقط این نبود که‌ایران را بمناطق نفوذتقسیم کرده ودولتین مراقب حرکات آزادی خواهی باشند که تازه درآسیابروز کرده بود بلکه لندن وپطرزبورغ باهم سازش کردند که باطناً مسئولیت مشترکی‌داشته‌باشندواز ولت‌پولتیك Welitpoltik آلمان جلوگیری کنند . امادرمعاهدهٔ پوتسدام آلمان این حق‌را بدست‌آورد که یك شعبه خط‌آهن از بغداد بخانقین که سرحدایران‌است بکشد وهم‌چنین این امتیاز غیرمنتظره که میتواند این خط را تا کرمانشاه امتدادددهد واگرروسیه موفق نشود که‌درجهت مقابل‌خطی بکشدآلمان میتواندازکرمانشاه هم تجاوز کرده خط را بداخله ایران امتدادددهد . ازطرفی‌هم شرط شده بود که دولت آلمان منافع اقتصادی مخصوص روسیه را درشمال ایران رسماًبشناسد . محافل‌مطلع روسیه هم‌عقیده داشتند که این‌معاهده‌یك سازش‌اقتصادی است اما باتوضیحاتی که من راجع بخلیج فارس و تأسیس یك سرویس بحری روس باین نواحی دادم همه خواهندفهمید که این‌سیاست ابتکاری صورت‌ظاهرش تجارتی است و عوامل ووسایل اقتصادی‌همه دراین بازی‌برای‌توسعه نفوذسیاسی داخل خواهد شد چنانکه قنسول روس دراصفهان درسال ۱۹۰۹ کاملا از نزدیك حرکات و رفتار فاربن Farben را مراقبت میکرد که در میان طوایف قشقائی و بختیاری بعنوان فروختن‌نیل روابطی‌ایجادمیکرد وتجارت‌آلمان هم‌روز بروز

درسایرایالات ایران رونقی میگرفت وعوامل آلمانی بفعالیت پرداخته بودند دولت روسیه هم برای اینکه منافع خودرادر کشور ایران حفظ کند بامتیازات آلمان درمعاهده پوتسدام تن درداده بود واین کار بمنزلهٔ بیمه کردن بیمهٔ دیگری بود یعنی تضمین قرارداد اصلی روس و انگلیس ولی با این همه احتیاطات جنك بزرك ثابت کرد که مقصود آلمان این نیست که درخاور مسلمان یك رل مجهول ومنفی بازی کند وکافی است نام واسموس را Wassmus ذکر کنیم یعنی این مرد نیرومند و نیرنك بازی که دراطراف سواحل بوشهر انگلیس هارا انگشت بدهان متحیر کرد.

درهرحال ذکر این نکته نیز لازم است که درسال ۱۹۱۰ باوجود سازش وموافقت دولتین انگلیس وروس بطرز بورغ پیش بینی نتایج ممکنه پیشرفت آلمانرا در ایران از نظردور نمیداشت وهمین مسئله دلیل است براینکه موافقت نامه ۱۹۰۷ دیپلماسی روس را درایران کاملا قانع نکرد واوفقط از بیم اتفاق وقایع ممکنهٔ دیگر بقبول آن تن درداد بعلاوه معاهده پوتسدام هم بعقیدهٔ من خوب فهمیده نشد وآنطور که باید بسادگی بتفسیر آن نپرداختند من دراین جا مایل نیستم که ازحدود خودتجاوز کنم زیرا که در ۱۹۰۹ من دراصفهان فقط یك مأمور مطالعه بودم ودرضمن کاروقت آزادو کافی هم داشتم که درزندگانی کلنی اروپائی شرکت کنم باری من دراصفهان قبل ازرفتن بدفترقنسولخانه صبح ها مدتی باسب سواری و گردش میپرداختم ودراطراف شهر مناظر دلفریب مزارع و آب برجهای بلند کبوترخان زیاد که درحوالی این شهر درمزارع ساخته شده و فضلهٔ کبوتران کود پرقوتی برای زارعین تهیه میکنند و مزارع خشخاشی که گلستان بزرگی را بنظر میآورد تماشا میکردم و لذت میبردم گاهی هم ورودمن بقنسولخانه بتاخیرمیافتاد زیرا که مجبورمیشدم از بازارهای عجیب پر جمعیت مسلمان عبور کنم در بازار بانواع نمونه ها وخصوصیات ولباسهای گوناگون اهالی بر میخوردم ازدحام حیوانات بارکش بینظمی غریبی فراهم میکرد صداهای تنفرآور و گوش خراش که ازهرطرف بلند بودو همدیگررا صدامیکردند وانصالا درحین عبور خبردار میگفتند در سرم دواری ایجادمیکرد بازارهای ایران مرکز تجارت ودرعین حال دوایر سیاسی است اخباردربازار زودتر از همه جا منتشرمیشود درهمین بازاراست که برحسب تصادف جنبش واعتراضی نسبت بحکام ظالم وطماع یا عمل دیگری صورت میگیرد. دربارو مترسیاسی ایران بستن بازارعلامت منتهی درجهٔ طوفان شدید است ازطرفی هم میتوان تمام روزرا بدون خستگی درآنجا بسربرد و بتماشای کار کردن صنعتگران

پرداخت . صنایع ظریف نقره سازی وزرگری ومسگری وغیره بی تماشانیست قلمدانهای زیبای ایرانی که ازمقوا درست کرده‌اند واز حیث خوبی شهرهٔ آفاق است دراین شهرساخته میشود دیگرازصنایع مهم آنجا قلمکار سازی است که بازحمت زیاد صورت میگیرد ابتدا با قالب چوبی که مانند کلیشه است بـا رنگهای الوان درروی پارچه های حریروچلواروکرباس نقش ونگاری می اندازند وچندین باراین پارچه هارا دررودخانه زاینده رود که دربالای شهر جاریست شست وشو داده وخشك میکنند واغلب وقایع شاهنامه را در آنها مجسم میکنند وبسا صنایع دیگر که هنر وسلیقه ایرانی را نگاهداشته اند تماشای جالب توجهی دارد توصیف وتعریف بناهای زیبا وکاشی کاریها که در ابنیه تاریخی اصفهان بکاررفته ونقاشیها که همه‌نشاط‌آوروحیرت افزا هستند ازعهده من خارج است راجع باین‌قسمت خاورشناسان کتب ورسائل ومقالات زیادی بزبان‌های مختلف اروپائی مخصوصاً بزبان فرانسه که شایسته توصیف آنهاست نوشته وکاملا شرح داده‌اند اما گردش‌های نشاط‌آور پـارك قشنك موسوم به‌هشت بهشت ولذت‌هائی که ازتماشای این‌پارك برای من حاصل‌شد نمیتوانم بسکوت بگذرانم اینجا اقامتگاه شاهزاده خانم بانوی‌عظمی‌است هر وقت بآنجامیرفتیم خواجه موقروبا هوشی برای‌ما قهوه‌ای‌میآورد وبسی مایل وشایق بود که با نایب قنسول‌های‌روس صحبت کند وماهم بصحبت‌های‌او بی‌رغبت نبودیم .

گاهی‌هم باکمال‌میل بجلفامیرفتیم‌وغفلتاً بمنزل پردموت Père Demute وارد میشدیم این‌مرد نمونهٔ کاملی‌بود ازمیسیونرهای فرانسوی خودش بتنهائی حروف‌ریزی‌میکرد ویك مجله علمی واخلاقی بزبان ارمنی برای شاگردان خود وسایرمسیحیان ارمنی‌چاپ ومنتشرمیکرد اونیز گاهی بقونسولخانه میآمد وبا ما صرف غذا میکرد وبا آهنك‌های‌خوش پیانومارا محظوظ میکرد این کشیش‌آدمی بود خوش محضر وعامه پسند وازحیث بنیه قوی وسالم وهمیشه بشاش‌بود . وقتی که میدیدیم سوار براسب کوچکی‌است وجولان میدهد بسی مسرورمیشدیم یکنفرتاجر انگلیسی‌هم با ما معاشر بود که با دقت زبان روسی را تحصیل‌میکرد وبسا میشد که جملات غامضی‌را که‌درزبان مادری ما معمول است در مواقع پذیرائی تلفظ می کرد وما را بتعجب میانداخت که از کجا این جمل‌را یادگرفته است .

ازایرانی‌ها هم معاشرینی‌داشتیم که یکی‌ازآنها سمت کارگذاری‌داشت یعنی مأمور وزارت خارجه ایران که واسطه مابین قنسولخانه ومأمورین‌محلی

بود . واگر تصادفاً محاکمه‌ای مابین تبعهٔ خارج ورعایای ایران روی‌میداد در جلسه حضورداشت . یکروز که سواره از گردش برمیگشتیم و بسرعت تاخت میکردیم کارگذاررا درخیابان بزرك چهارباغ دیدیم در ملاقات بعدی ما در قنسولخانه بما نصیحت‌میکرد که خوب‌نیست با اسب اینطور تند حرکت کنیم زیرا که درانظارعامه این‌نوع حرکت نشانهٔ جلفی وسبك مغزی‌است اشخاص عالیمقام مانند شما باید خیلی‌آرام وموقرانه حرکت کنند چنین‌حرکتی‌درملاء عام ازمقام ومنزلت شما میکاهد این‌جناب دراین‌باب خیلی‌اصرارداشت ومدتی مارا سرگرم کرد . بآب‌آتش خواص میل زیاده ازاندازه داشت وبقدری در قنسولخانه میآشامید که درموقع برگشتن بمنزل ازحالت عادی خارج وبدر و دیوارمیخورد (البته بااین‌حال بمقام و بزرگی‌اولطمهٔ وارد نمی‌آمد) یك نوکر میبایستی زیربغل‌اورا بگیرد که مبادا بزمین بخورد ونو کردیگری‌هم فانوس بزرگی‌با شیشه‌های‌الوان درپیشاپیش اومیکشید زیرا که شهراصفهان درآن وقت فاقد روشنائی‌عمومی بود .

ده روزپس‌ازورودما باصفهان صمصام‌السلطنه بختیاری حاکم اصفهان بمناسبت خلع محمدعلیشاه ازسلطنت جشن مفصلی در میدان شاه ترتیب داد ما نیزدراین جشن دعوت داشتیم میدان شاه اصفهان محلی است پر وسعت و بسیارقشنك ودورا دور آن ابنیه زیبای تاریخی وجود دارد مانند مسجد شاه ومسجدشیخ لطف‌الله‌وعالی‌قاپو که معمولا آلاقاپی میگویند ومدخل بلندبازار بزرك وغیره‌دراین‌میدان وسیع درزمان صفویه شاه وامراوشاهزاده گان‌اسب دوانی‌وچوگان بازی میکردند . خلاصه این میدان بزرك پراز جمعیت شده بود واهل شهر بالتمام برای اظهار شادمانی وتماشای آتش بازی در آنجا ازدحام کرده بودند همینکه آتش بازی شروع شد من میدیدم که شعله های بزرك آتش گاهی یك بدنه دیواررا خراب وگاهی‌یك تکه ازکاشیهای‌مینائی گنبد هارا از بین میبرد در صورتیکه آسمان هم شنل شبانه زردوزی شده از کواکب خودرا روی همه اینها گسترانیده بود میهمانان عالیمقام در بالای بام‌عالی‌قاپو ازتماشای‌این‌منظره مسرور ودرمقابل آنها میوه های گوناگون درظروف‌مخصوصی گذارده شده وپیوسته پیشخدمت‌هاشربت‌های‌خنك‌میآوردند اما دراینجاانسان‌بلااراده درفکر گذشتهٔ باعظمت وابهت اصفهان فرو میرفت در زمان شاه عباس‌کبیر تجار و سیاحان و کشیشان وسیاستمداران ازمغرب بپایتخت صفویه روی میآوردند برای اینکه شکوه وعظمت این‌ابنیهٔ‌زیبارا که درزمان خودمنحصر بفرد بود ازنزدیك تماشا کنند و ضمناً معاهدات پر فایده

سیاسی و تجارتی منعقد نمایند آیا آن گذشته چه بود ؟ و این حال کنونی و تغییراتی که بواسطهٔ بی‌علاقگی ایران‌مداران در این کشور رویداده چیست ؟ تاج کیانی که زینت بخش سرشاهانی مانند شاه عباس کبیر و نادرشاه افشار و غیره بود درسر طفلی که در نتیجهٔ استعفای پدر بسلطنت رسیده بشدت در معرض تهدید واقع شده ودر اساس منارشی (۱) ودیناستی (۲) اختلال راه یافته و مملکت هم از فردای خود اطمینانی ندارد .

تهران از جمعیت فاتح انقلابی بختیاری وقفقازی وارمنی احاطه شده و بپرم خان ارمنی بسمت رئیس نظمیه معین و با موزری که به پهلو آویخته در مجمع رسمی حضور می‌یابد . من نمیدانم که از این اجتماع بالاخره چه بیرون خواهد آمد ؟ درعین حال که در این افکار غوطه ور بودم نظری هم بصورت خشن صمصام السلطنه داشتم که ظاهراً خرم و مسرور بنظر میآمد زیرا که حالا دیگر خودرا حاکم بالاستقلال فرض میکند و متصل با حرکات ناگهانی و بامهارت بیمانندی دانه های انگور را از خوشه هائی که در ظرف بلورین مقابل او است جدا کرده و پی‌درپی بطرف دهان خود میفرستد . اما فکر من از این آثار برجسته ودرخشان وظریف که از بقایای اندورهٔ نورانی و باعظمت و ابهت صفوی بودند بر نمیگشت . نقاشیهای زراندود بی نظیر داخل عمارات قصر بلند عالی قاپو و کاخ بیمانند چهل ستون که عالی قاپو مدخل آن است و تصاویری از مراسم پذیرائی سفراو جشن‌های درباری و تصویر رقاصه‌های باملاحت و همچنین ظرافتی که در ریزه کاری آنها بکار رفته سیاحان را از هنرمندی وسلیقه استادان چیره دست آن زمان مات ومبهوت میکند اما افسوس که کسی در فکر حفظ آنها نبوده و جابجا نمونه ای از آنها باقی مانده است وجای افسوس زیادتری است که قاجاریه مخصوصاً ظل السلطان در روی اغلب این تصاویر گچ کشیده و گویا خیال محو آنها را در نظر داشته است بطوریکه میگفتند عمارات بسیاری از این قبیل بوده که تمام را خراب کرده ومصالح آنرا فروخته است وهیچ فکر نکرده است که این آثار باعظمت که باعث سربلندی ومفاخر ایران است باید از آسیب دهر مصون ماند . جای خوشبختی است که دولت حالیه بفکر تعمیر آنها افتاده ومیخواهد این رشتهٔ باشرافت گذشته را دوباره پیوند زده وهنر مندی ایرانی را درمقام باافتخار خود باقی گذارد و این مسئله در اکسپزیسیون سال ۱۹۳۳ که برای همین کار در برلینگتن هوس Burlington House تأسیس شده بود کاملا احساس میشد .

---

۱ - پادشاهی ۲ - دودمانی - سلسلهٔ

پذیرائیهای گرم دیگری‌هم در موقع ورود ما باصفهان بنوبه بوسیلهٔ کلنی اروپائی بعمل آمد وشروع آن از قنسول ژنرال بریتانی شد یعنی مستر گراهام (Graham) که اصل زاده با رأفتی بود وبا همکارروسی‌خود با مهر و محبت رفتار میکرد بعلاوه در سال ۱۹۰۹ دولتین انگلیس و روس همکاری صمیمانه ای داشتند چنانچه محمد علی شاه هم که در زرگنده مقر ییلاقی سفارت روس پناهنده شده بود در تحت حمایت مشترك دولتین قرار داشت ومستحفظین‌اویك نفرقزاق روس ویك‌سپاهی‌هندی‌بودند که درپیش در اطاق او بپاسبانی‌میپرداختند اسکورتهای نظامی روس‌وانگلیس‌هم در اصفهان برادروار باهم رفتارمیکردند و بمنزل یکدیگر آمد و شد داشتند . فقط در مسابقه های اسپرتی باهم رقابتی بروز میدادند وهیچوقت در میدان جنگی باهم مواجه نشدند در خاطرم هست که روزی مسابقه ای در بستر زاینده رود موقعیکه بکلی خشك بود مابین آنهاواقع شد در رودخانه چادر بزرگی زده بودند ومدعوین ایرانی‌واروپائی‌درآن‌جای داشتندودرنتیجه قزاقهای جیگوئیت (Djiguites) دراین‌مسابقه پیروزی‌حاصل کردند زیرا که بادقت واحتیاط تامی‌آماده کار شده بودند. غالباً طرف‌صبح من سواره باآنها میرفتم وتمرینات نظامی آنهاراتماشامیکردم اینها احتیاج به‌تشویق وترغیب‌هم نداشتندو با کمال

میل عملیات خودرا انجام میدادند .

یکروز هم قنسول ما بافتخار مستر گراهام ناهاری داد و هنگامی که مدعوین در مهتابی عمارت مشغول صرف قهوه و مشروبات بودند قزاقها مهارت فوق‌العاده ای بروز دادند ودرحیاط دایره ای تشکیل داده و تصنیف های قدیمی او کرانی خودرا که جنك باترکان و تاتارهارا بخاطرمیآورد دسته جمع میخواندندو گذشته خودرا مجسم‌میکردند مستر گراهام قنسول انگلیس ازاین کنسرت بدون مقدمه خیلی محظوظ شده بود . این قزاقان از فوج کوبان Kouban بودند که کاترین دوم امپراتریس روسیه اجدادآنها را از زاپروژاسکایاسیچ ZaporojskaïaSietch انتقال‌دادواجتماع نظامی آنهارا بهم‌زد .ذکراین‌قضایابرای‌رساندن این‌نکته بود که همه جادر ایران قنسولخانه های روس یکدسته قزاق مستحفظ داشتند . قنسولها باداشتن این عده نه تنها تأمین داشتند بلکه حضورآنها در قنسولخانه اندکی محیط زندگانی روسیه را نشان میداد وبوی انسی‌داشت . بعلاوه‌میدانیم که روسیه باهمین نظامیان دایرهٔ نفوذ خودرا درخاور مسلمان توسعه داد حتی‌قبل ازآنکه سیاستی باقصد ونیت عملی گردد قزاقها خود سرانه نقشی‌را در روابط با همسایگان مسلمان شرقی بازی کردند . آیا فتح سیبری را مدیون ارماك Ermak نیستند ؟ وآیا فشار روسیه بطرف شرق اقصی تا شبه جزیرهٔ کامچاتکا بفعالیت چند نفر فاتحین‌قزاق‌صورت نگرفت؟مانندخابارو khabarov ودژنو Dejnev وآتلاسو Atlassov وغیره . آیافرمانده‌قزاقان‌یاغی‌موسوم به استنکارازین Stenka Razine که برضدمسکو شورش کرده بود باتوابع‌خودسواحل ایرانی‌بحر خزررا غارت نکرد که هنوزهم سرود قدیمی آنان اثر این شورش را بخاطر میآورد ؟ ونیزمیدانیم که این آتامانهای قزاق آمدند بدربار یکی ازشاهان ایران واظهار اتحاد کرده وتقاضا داشتند که شاه ازآنها پشتیبانی کند . علت وقوع این قضایاهنوزهم بطورکافی واضح و روشن نشده است . علاوه بر تواریخ وسالنامه های رسمی که جنگها وعهد نامه ها وروابط روس وخاوررا شرح میدهند تاریخ کوچك نیم‌رسمی هم موجود است این تاریخ کوچك نیز حائزاهمیت است و نباید آنرا فراموش کرد . همین تاریخ است که انحرافات بدون بحث وتمایلات واقعی را در روابط مجاورت ملی که مربوط بمجاورت دولتی نیست بخوبی منعکس‌میسازد .

بعد ازقزاقان قضیه مهاجرین بمیان میآید یعنی روستائیانی که تشنه زمین‌بودند ودرخاك ملل‌مجاور داخل میشدند وچندی بعد دولت روس خودرا

درمقابل عمل انجام یافته‌ای میدید . این عملیات بیشتردرسرحدات روس وچین انجام گرفت . نباید فراموش کرد که درایران‌هم نظایراین‌اعمال صورت گرفت مانند مهاجرت ملت روس دردشت مغان که این‌دفعه تقریباً بطور رسمی بود و مهاجرت قبل‌ازجنك بزرك دردشت ترکمان درامتداد استرآباد که دانه‌پاشی شروع شد وباعث اضطراب تهران گردید (۱) وخلاصه آنکه درنقشه روابط آماری روس‌وخاور در اعصار مختلف همیشه یك نوع عبور ودخول‌تدریجی بوقوع پیوسته که‌همه یکسان وبیك صورت بوده است . کشورروسیه نیز بنوبه خود همانطور که ملت روس‌را درخاور وارد میکرد گاهی نژادهای شرقی‌را میپذیرفت ودرخود تحلیل‌میبرد ازآن جمله‌است نژاد ارمنی که یکی‌ازنمونه‌های بارزاست ودرجریان تاریخ نظایراین‌وقایع زیاد رویداده مانند مهاجرت

(۱) متن روزنامه نووئی ورمیا Novoïe Vremia در تاریخ (۱۳ر۲ر۱۹۱٤) . . . . هیاهوی، غریبی درتودهٔ اجتماعی اراضی حاصل‌آور آزاد ایران شمالی بلند شده . مطبوعات اشاره میکنند که یك موج بزرك مهاجرین که مقاومت با آن امکان‌پذیرنیست بطرف استرآباد روآورده است طوایف ملکان وقفقازی ومهاجرین آلمانی وساماری وترکستانی وزارعین‌فاقد زمین اورنبورك Orenbourg واوکرانی‌دور ومهاجرین ناراضی‌سیبری و ترکستان مانند سیل‌عظیمی براه افتادند وتصورمیرود که عدهٔ مهاجرین روس دراسترآباد به ۲۰هزار نفربرسد کسانی که زودتروارد شدند اراضی‌مزروعی بدست‌آوردند وبرای مدت ۹۹ سال اجاره کردند که ممکن است برای یك هکتار زمین‌تقریباً سه‌منات و۲۵ کوپك درهرسال بعنوان مال‌الاجاره بپردازند اما ناگهان‌اوضاع تغییر کرد ، سرمایه‌داران روسی برروی این‌اراضی بایر دست انداختند ومهاجرین که ازدسته‌های‌مختلف تشکیل وبضاعتی‌هم نداشتند که زیربار قرارداد بروند درزمین‌های سرمایه‌داران مشغول زراعت شدند و اجباراً بایستی‌نصف‌محصول‌خودرا بمالکین بدهند . درژانویه ۱۹۱٤ کنفرانسی درسن‌پطرزبورغ از وزرا منعقد گردید واکثریت‌آراء براین قرارگرفت که تخصیص‌قسمت‌های بزرك زمین (تا ۱۵هکتار) برای‌اشخاصی که وسایل‌کافی برای‌اقدام بکارهای‌بزرك ندارند مناسب نیست وبنا بدستور مسیوسازانو به‌موسیو کرستووتس korostovets وزیرمختارروسیه‌درتهران(۱٤ر۲ر۱۹۱٤) قراراست که برای حل‌مسئله دولت یا بانك روس درایران تمام اراضی بایر نواحی استرآباد وگرگان را خریداری نماید تا بتوان برای‌آبادی‌آنها با شرکت کارمندان با تجربهٔ اداره مهاجرین اقدام لازم بعمل‌آورد

طوائف کالموك kalmouks و قرقیز و بلوچ ودونگان Doungan وحتی دسته کوچکی ازاعراب

باز برگردیم بشرح مسافرت : تصورمیکنم خواننده‌را بقدر کفایت از مشاغل‌خود دراصفهان آگاه کرده باشم . مدتی که دراین شهرمشغول مطالعه بودم استفاده زیادی کردم وازآن پس ایران درنظرمن مانند موضوع های درسی تاریخی وادبی جلوه نمیکرد بلکه درنزد من بمنزله موجودی بود که همیشه زنده است . جنبه‌های‌خوب وبدآن برای‌من موضوعی‌است بسیارعالی و پروسعت وجالب توجه دراین‌جا یك زمینه مشاهده وفعالیت وجود دارد که من فقط بپاره‌ای ازجزئیات‌آن برخوردم وبجای ایران علاقه پیدا کردم که از میل‌رفتن بترکیه و بالکان بکلی صرفنظر نمودم . دراصفهان بمعنی نصایحی که پرفسور ژوکوسکی درموقع پذیرفتن من بدانشکده داده بود بخوبی‌پی بردم وفهمیدم که مسئله روابط روس‌وخاور بواسطه مجاورت با قفقازشکل‌خاصی‌را اختیار کرده است ودرعین حال مسئله‌کلی روابط انگلیس و روس را درآسیا پرمایه ترمیکند

قبل‌از وداع با اصفهان باید این‌نکته‌را هم متذکرشوم که دراین‌شهر بود که با پاره‌ای‌ازمطبوعات فارسی آشنا شدم یعنی‌مطبوعاتی که درزیرعبا خیالات وافکارتازه‌ای‌را منتشرمیکرد . دررأس‌آنها روزنامه حبل‌المتین‌جای داشت که درکلکته طبع ومنتشر میگردید وتنقیدات نیش‌داری راجع بسیاست تهران درآن‌دیده میشد و کتابی‌هم بنام‌سیاح هندی‌بعنوان تأثرات یکنفرهندی که درایران بسیاحت‌پرداخته دیدم که دارای‌همان روح انتقاد بود وازسیر قهقرائی این کشورباستانی بحث واظهارتعجب وتأسف میکرد . ازطرف قفقاز هم روزنامه فکاهی‌ملانصرالدین یا خوجه نصر الدین درایران منتشرمیگردید که ازتاریك‌شدن عالم اسلامی‌وخصائص‌ارتجاعی‌طبقه روحانی‌وسیاست مخالف آزادی‌آنها بحث میکرد وتأثیرزیادی درایرانیان داشت ازهمه مهم‌ترآنکه یك غول سیاسی‌مخفی‌هم گاهی سروکله خودرا نشان میداد وآن شب‌نامه‌هائی بود که با چاپ سنگی‌انتشارمی‌یافت ومطالبی که باعث‌بیداری‌عامه ایرانیان بود درآن درج میشد . البته روزی‌خواهد رسید که درایران نوبن موزه‌ای تأسیس گردد واین‌اوراق با روزنامه چهره‌نمای‌منطبعه مصرومجله کاوه منطبعه برلن ومجموعه‌ای‌ازشب‌نامه‌ها جای‌آبرومندیرا درآن اشغال‌ودرمعرض‌نمایش گذارده شوندتا تاریخ بتواند راه خودرادرمیان‌تمایل‌های‌عقاید مختلف‌ایرانی که تقریباً پس ازسال ۱۹۰۵ میلادی بروز وظهور کرده بودند پیدا کند

صرفنظراز روزنامه ۵ آنون که خیلی پیش درلندن توسط ملکم خان یکی‌از پیش‌قدمان ایجاد ایران‌نوین طبع‌ومنتشرمیگردید نوشته‌های‌شخصی ملکم‌خان که ایران‌آنروزرا دردربارسنت‌جمس Saint james نمایش‌میدادهمه‌اکنون در کتابخانه ملی‌پاریس محفوظ است اما هنوز کسی‌درخواندن‌آنها مجاز نیست والبته همه اینها من‌حیث‌المجموع بتاریخ جدید ایران‌هدایای‌بسیارگرانبها و نفیسی تقدیم خواهد کرد

مراجعت بسن پطرزبورغ

درپائیز ۱۹۰۹ بحکم‌اجباراصفهان‌را ترك و بسن‌پطرزبورغ مراجعت کردیم درحالیکه احساسات وتأثرات زیادی‌را درنتیجه‌مطالعات همراه‌آورده بودیم وبطور گزارش‌منتقل‌نمودیم بپرفسور ژوکوسکی او نیز ازمطالعاتی که درمدت اقامت اصفهان برای‌ما حاصل‌شده بود مسرور گردید . حقیقت این‌است که پس‌از استاژاصفهان تحصیل‌برای مـا ملالت‌آور بود وآرزومند بودیم که هرچه زودتراز کتب ومطالعات و بالاخره تحصیل فراغت حاصل کرده و بکارهای عملی که لذت‌آنرا دراین مسافرت چشیده بودیم‌اشتغال ورزیم

خلاصه مابدون رغبت‌دوباره بمرسکائیا ۲ رفته‌و به تحصیل‌مشغول‌شدیم زیراکه در این موقع غیر از این‌کاری نمیتوانستیم بکنیم اما راجع بشخص خودم باید اعتراف کنم که این سال‌دوم برای من سال تحصیلی واقعی خاور شناسی نبود بلکه سالی بود که میخواستم برای ازدواج تصمیم قطعی بگیرم‌و بالاخره هم بادوشیزه (ل) پاریسی درسال ۱۹۱۰ پیوند زناشوئی بستم‌وضمناً بوزارتخانه هم واردشده ومشغول‌کارشدم خوشبختانه هوش وعقل سلیم‌وارادهٔ نیرومندهمسرم که درزندگانی ومقدرات من درخوبی و بدی‌سهیم گردیدموجب تعدیل سرشت اسلاوی من گردید . براستی این زن بهترین دوست و با وفا ترین مرا سی برد که نصیب من شد . مساعدت ومعاونت او بود که مرا وادار کرد درراهی که انتخاب کرده بودم با استقامت قدم بردارم . بااینکه مایـل نیستم که از قرابت های خانوادگی به تفصیل صحبت کنم بی مناسبت نمیدانم که بطور خلاصه بگویم که من توانستم بطوریکه قبلا بآن اشاره کردم‌تجدید ارتباطی با اقوام نزدیکم پیدا کنم مخصوصاً اقوام پدری یعنی عمه ها ودختر عمه ها . جدپدرمن سناتورمشهور وصاحب تألیفات حقوقی بوده است ودرزمان سلطنت نیکلای اول در ادارات مهم پایتخت رل بزرگی را بازی کرده است شمایل اوتا قبل از انقلاب زینت بخش سالونهای اشراف‌پطرزبورغ بودواز جمله کارهایش‌این‌است که بااسپرانسکی (Speransky) در وضع‌قوانین‌روسیه

همکاری داشت یکی از برادرانش هم نقاش هنرمندی بود که هنوز نمونهٔ آثار قلمی اودرمعبد سنت ایساك Saint isaac باقیست ودیگری از برادرانش سمت دریاسالاری داشت اما پدر بزرك من درتحت افکارعصرخودواقع بودو قبل ازاعلان قانونی ۱۸۶۳ راجع بالغای بردگی کشاورزان را آزاد کردو آمد در سن پطرزبورغ در خانهٔ خود ساکن گردید و جزء قضات سه ساله استیناف شد . یکی ازعموهایم در وزارت کشورکارمیکرد ومدتها هم معاون حکومت آرخان ژلسك Arkhan gelsk بود وعموی دیگرم ازافسران گارد ودرآخرعمر بمدیریت موزهٔ سوورو Souvorov منصوب گردید بنابراین من خویشان متعددی ازاعقاب آنها درمیان ساکنین پایتخت داشتم . دررفرم فلاحتی که بوسیله الکساندر دوم صورتگرفت وطرززندگانی اشراف ومالکین اراضی رابکلی تغییر داد و خانوادهٔ من هم از آنجمله بود طبقه اشرافی نتوانست با جریانات بالابرود ناچار پدرم داخل خدمات کشوری شد ومنظوری نداشت جز اینکه باپشت کار وفعالیت خود بتواند دور از اقوام با اتکاء بنفس خود امرار حیات نماید زیرا که ثروت ماهم پس از اجرای قانون ۱۸۶۳ مانند دیگران بکلی ازمیان رفت .

همین چندکلمه کافی است که برساند برای چه من بافکر شخصی بفعالیت پرداخته و بالارفتن باجریانات را درنظر گرفتم و برای نقطه حرکت پطرزبورغ را انتخاب نمودم ، البته تشویق وترغیب خانوادگی هم درکار بود و مساعدت ومهرپارهٔ ازخویشان باین قصد که مرا درمیان خود سرفراز به بینند وخوشوقت شوند نیز بمن کومك کرد .

ورود بوزارت امورخارجه

در بهارسال ۱۹۱۰ پس ازفراغت ازدوره تحصیل خاورشناسی که رویهم ۶ سال طول کشید بوزارت امورخارجه وارد ودرآرشیوهای سیاسی پذیرفته شدم نه اینکه واقعا بکارهای آرشیوی اشتغال داشته باشم بلکه محل کارم دراداره‌ای معین شد که امورسیاسی خاور نزدیك مانند بالکان و ترکیه درآنجا مطرح میشد در ضمن کار یکوقت متوجه شدم که ازراه راست خود منحرف گردیده‌ام زیرا که اصولا بایستی بادارهٔ خاور میانه دلبستگی داشته باشم ودرامورایران و بخاراوغیره مداخله کنم .

ناچاردم فروبستم و بکارتن دردادم وتصمیم گرفتم که ازوضع و مقام خود در وزارتخانه استفادهٔ کامل بکنم وچون ممکن نبود جریان حوادث را در ایران تعقیب کنم بمطالعهٔ اسناد و مدارك سیاست جاری خاور نزدیك پرداختم که

پرونده های آن در آرشیو موجود بود و از این اشتغال خوشنود میگردیدم. در آخر کار هم که یکسال و نیم طول کشید یك پیشنهاد اساسی برای کلاسمان تهیه کردم که خیلی از آنچه عمل می کردند بهتر و آسانتر بود اینرا هم باید بگویم که در موقع ورود بوزارتخانه ما را بردند بمعبد قازان و در آنجا سوگندیکه معمول کارمندان است یاد کردیم و ابلاغ و اجازه کار کردن در اداره اول وزارتخانه را بما دادند.

کارما در آرشیوها در تحت ریاست های متوالی موسیو پریك اونسکی Priklonsky که بعد قنسول ژنرال بودا پست شد و بوت زوف Butzov انجام میافت و قسمت زیادش ماشین نویسی بود (زیرا که در آنموقع همکاری نسوان در خدمات سیاسی پذیرفته نمیشد) غالباً اخباری که از بالکان و ترکیه میرسید رونوشت برمیداشتیم و بعد هم چندین نسخه چاپ میکردیم و اینها تشکیل مجموعه ای را می داد که باصطلاح آنوقت موسوم بسالادنبود یعنی اسناد و مدارکی که در کیف ها بتمام پست های مهم میفرستادند تا از جریان اوضاع بین المللی که در مکاتبات و مراسلات متبادلهٔ رسمی منعکس میشد آگاه باشند اما قسمت های محرمانه و سری و جالب توجه جزء سالادنبود بلکه آنهارا بانامه های مخصوصی میفرستادند و پرونده ای هم درعرض یك یا دو روز درهفته از تلگرام ها و گزارشات لازم از امور جاریه تهیه میشد که وزیر باید آنها را بنظر شخص امپراطور برساند در این موقع البته لازم بود که دقت بیشتری بشود اشخاص مجرب و کار آزموده در این کار دخالت داشتند معمولا در چنین مواقع کارها فوری و میبایستی باعجله و شتاب انجام گیرد و همه عصبانی میشدند. تشریفات و رسومی که برطبق آنها باید این اوراق تهیه شود زیاد بود در موقع تقدیم امپراطور آنهارا باعلامت مخصوص موشح میکرد و بااین علامت معلوم میشد که آنهارا خوانده است و غالبا هم چند کلمه در حواشی آنها اضافه میکرد که پس از برگشت فوراً باید ورنی مخصوص بآن زد و محفوظداشت بالاخره در آرشیوهای سیاسی مکاتبات رمزی و کشف آنها بعمل میآمد مخصوصا در خاطر دارم که در موقع جنك ایتالیا با ترکیه در ۱۹۱۱ که تنگه ها در معرض تهدید واقع شده و ممکن بود بسته شود وصدور گندم از روسیه بخارج باشکال برمیخورد ما کارمندان رابدسته های متعدد تقسیم کرده و بکار وا میداشتیم اینها متصل جانشین یکدیگر میشدند برای اینکه امروز پیشرفت حاصل نماید. هرگاه بخواهم از جریان آرشیوهای سنوات ۱۹۱۰ و ۱۹۱۱ نظری و لو اینکه سطحی باشد بدهم وقت زیادی لازم است و کوشش من

بجائی منتهی نخواهد شد. برای اینکار لازم بود متوالیاً دفاتر نارنجی روسی که پراز مخابرات مربوط باوضاع ترکیه و بالکان بود و باداره وارد میشد همه را ورق زد و مطالعه کرد مخصوصاً در خاطر دارم که امور جزیرهٔ کرت فعالیت زیادی را دردفترخانه تولید کرده بود ازاینها گذشته مسئله ملاقات فردیناند بلغاری هم درمیان بود. علاوه برهمه اینها گزارش مخصوصی هم برای امپراطور تهیه میشد که وقایع را تازمان وجود کشور بیزانس باید حاوی باشد. خوشبختانه عاقبت کارها بخوشی خاتمه یافت حتی ملاقات پیرپادشاه سربستان که برای عروسی دخترش هلن باشاهزادهٔ ایگور کنستان تینویچ Igor konstantinovitch بروسیه آمده بود.

شرح مذاکرات متبادلهٔ شاهان بالکانی بامثال ما که در امور سیاسی مبتدی بودیم مربوط نبود. همینقدر معلوم شد که جنك بالکان باترکیه پس از فتح فرضی باید بحکمیت امپراطور نیکلای دوم واگذار شود در ضمن امور بالکان هم باید اشاره کنم که شاهزادگان مونتنگرو پیوسته تقاضای اعانه ای را میکردند که روسیه بانها میداد و امور دیردچانسکالاورا Detchanska Lavra درمقدونیه وغیره هم درکار بود. این وقایع مرا بفکر پروندهٔ امور الکساندر - باتنبرك انداخت که در آن پاره ای از نامه ها با خط الکساندر سوم دیده میشد که با عصبانیت این شاهزاده را پسری خطاب میکرد و نمیخواست بحرفهای او گوش بدهد بسیاری از مدارك قابل مطالعه ای هم بود که کمتر بآنها توجه شده بود مانند مراسلات متبادلهٔ با دولت فرانسه راجع بواگذاری احتمالی جزیره شیخ ابوسعید درمدخل بحر احمر بروسیه که در آنجا قصد تأسیس استاسیون زغال سنگی داشت درهمین نواحی واقعه دیگری هم که کمی تیره بود رویداد و آن سروصدای قزاقی بنام آشم اوف یا آفشم اوف درحبشه بود که پرونده عجیبی در آرشیوها داشت پرونده دیگری هم ازموسیو اسوچین Svetchine مستشار سفارت قسطنطنیه بود که فراموش خانه ورل سیاسی آنرا بامدار کی گزارش داده بود بعلاوه سال ۱۹۱۱ سال بحران مراکش بشمار میرفت ومن میتوانستم تلگرامهای متبادله باسفرای ما در پایتخت های اروپائی و گزارشات نمایند خودمان را درطنجه یومیه در زیر نظر داشته باشم. ورود در این قضایا برای من مفید بود وموجب آن شد که پس از ازدواج درماه اوت ۱۹۱۰ بکومك و تشویق خانم جداً درصدد امتحان سیاسی خود برآیم تا یکباره قبل از رفتن بکشورهای خارج پرونده تحصیلی خود را از مطالعات و آزمایشهای دوره آموزشی بکلی ببندم و فقط با آزمایشات و مطالعات حقیقی موضوعهای شرقی روبرو شوم.

امتحان دیپلماتیك

امتحان دیپلماتیك که مانند مسابقه‌های بزرك که درسای Quaidorsay است (۱) (کنکور کوچك در روسیه وجود ندارد) شامل مواد زیر بود: حقوق بین‌الملل تاریخ عهدنامه ها. حقوق قنسولی. اکونومی پلتیك و آمار علاوه براین امتحانات شفاهی دوامتحان کتبی هم بود: یکی از آنها مطالعهٔ پروندهٔ حقوق اداری بود (یعنی پس نشاندن اشخاص غیرمقبول که میخواهند ازسرحد عبور نمایند یا تبعید اتباع خارجه که مجاز نیستند در کشوری بمانند) که باید بزبان روسی نوشته شود ودیگری خلاصه کردن یك مخابره دیپلماتیك که باید بزبان فرانسه شرح داده شود و بالاخره موضوعی که باید بیشتر در آن دقت بکار رود حقوق بین الملل و تاریخ عهد نامه ها بود. ممتحن هم پرفسور بارن ام Baron M.A اهل توب Taube و معروف بسخت گیری بود برعکس پرفسور مارتن Martines که تازه درگذشته بود و بطوریکه میگفتند با داوطلبان بارأفت رفتار میکرد.

بعلاوه زبان فرانسه را باید با کمال روانی صحبت کرد و پرسشها بزبان دیپلماتیك فرانسه ویا روسی میشد جلسه امتحان دیپلماتیك سالی یکمرتبه در فصل بهار منعقد میگردید: ومیبایستی چندماه قبل نام نویسی کرد (۲)

در این سال ۱۹۱۱ ماده نفر بودیم که با یك روح صداقت و رفاقت برای دادن امتحان حاضرشدیم هریك جداگانه مشغول مطالعه بودیم اما دو یاسه ماه بامتحان مانده دورهم جمع میشدیم و بمباحثات لازم میپرداختیم و با هم مشورت میکردیم.

بالاخره بروزهائی رسیدیم که بامقدرات ما بستگی داشت. جلسه امتحان تشکیل یافت امتحان کتبی را دادیم و پس از یکهفته برای امتحان شفاهی حضور یافتیم هریك بنوبه درسالن قشنك دفتروزارتی واردمیشدیم درآنجا ممتحنین در تحت ریاست موسیو آرژیروپولس Argiropoulos مستشار وزارتی و موسیو ساوینسکی Savinsky مدیردفتر ویکنفردیگر در اطراف میز گردی درروی صندلیهای راحتی قرار گرفته بودند ویك صندلی هم برای قربانی خالی بود ابتدا بارن توب شروع به پرسش کرد ومن درپاسخ اوراجع باعلان جنك ازروی حقوق بین‌الملل که پس از حمله ژاپن درسال ۱۹۰٤ بااوضاع آن روز

۱ - نام وزارت امورخارجه فرانسه است که چون در پاریس کنار رودخانه سن واقع شده باین نام موسوم شده است ۲ - از نام بردن کتبی که موضوع مطالعه برای این امتحان بوده ومؤلف همه را ذکر کرده صرفنظر شد(م)

روسیه مناسبت داشت وتغییراتی در آن راه یافته بود بیاناتی ایراد کردم در این قسمت زمینه برای من مساعد بود و اصرار داشتم که این عقب نشینی مطابق قاعده بعمل آمده ... آیا می‌توانستم پیش بینی کنم که آینده تعجبات بیشتری برای مامحفوظ داشته وحقوق بین الملل از طرف ملل متمدنه اختلال زیادتری، را تحمل خواهد کرد؟ پس از آن راجع بمعاهده حقوق مالکیت و صنعتی وادبی برن Bern پرسشهائی کردند که بدون اشکال پاسخ دادم و چون از پرسشهای بارون توب رهائی یافتم برای بقیهٔ موادجرئت بیشتری پیدا کردم‌اماپرسش‌غیرمنتظره که موسیو بندکوسکی Bendkovsky برای گیر انداختن من کرد موجب تأسف من شد زیرا که موضوعرا فراموش کرده بودم و قدری بعد به ترمیم آن پرداختم بعد ممتحن دیگری راجع به حقوق قونسولی وتشکیل محاکم مختلط در ایران پرسشی کرد که به تفصیل درآن صحبت کردم زیرا که در اصفهان مطالعات خوبی در این زمینه کرده بودم (شاید هم‌آنها ازحضورمن دراصفهان ومطالعه آرشیوهای سیاسی آگاه نبودند) بقدری با بیانات خوب بتفصیل پرداختم که ازمن درخواست کردند که بکوتاهی بردازم یکی‌دیگر از ممتحنین راجع باکونومی پلیتیك پرسشهائی کرد ومن پاسخ کافی‌دادم‌راجع به آرتل Artel(۱) روس واشتراك درکار نیزخوب پاسخ دادم‌وخلاصه آنکه پس‌از یکساعت که در زیر شکنجهٔ آنها واقع‌شده بودم مرارها کرده واز پاسخهایم‌اظهار امتنان وخوشنودی کردند ودرحالیکه دواری عارضم شده بود ازجلسه امتحان بیرون آمدم.

چند روزی را بانتظار نتیجه بسر بردم تا خوشبختانه اطلاع یافتم که در امتحان قبول شده‌ام ونفس‌راحتی کشیدم وازنگرانی خلاص شدم‌مخصوصاً بارون توب باعبارات تمجیدآمیزی ازمن‌اظهار امتنان میکرد.

خلاصه آخرین مرحله دورهٔ آموزش‌من بطریقی که خود انتظار آنرا نداشتم بخوشی‌خاتمه یافت.

آقای ورتنیکو Veretennikov که در۱۹۰۸ مأموریت نظارتی نسبت به‌پاره‌ای از کارمندان بمن محول کردنظر باینکه فعالیتی بخرج دادم در پاداش مرا بسمت چاپارحامل اخبار برلن وپاریس و لندن پیشنهاد کرد این مأموریت که انتظار آنرا نداشتم باعث خوشوقتی من گردید خانم منهم از

(۱) این کلمه روسی‌است ومقصود ازآن شرکت کارگران یا اصناف است برای انجام‌کاری بطوردائم یاموقت واعضای‌آن درسودوزیان مسئولیت مشترك دارند.

شنیدن این خبرمسرور گردید زیرا که بپاریس میرفت و اقوام خود را میدید بنابراین اوهم ازمساعدتهائی که بمن کرده بود بپاداش رسید .

چندی بعد درماه نوامبر ۱۹۱۱مرا بسمت منشی ومترجم قونسولخانه رشت معین کردند وپس‌از مختصرتوقفی‌درورشو برای دیدار اقوام در فوریه ۱۹۱۲ باخانم برشت واردشدیم .

دراین موقع مراحل تحصیلی وکارآموزی من‌کاملا بپایان رسیده بود

قسمت دوم

اشتغال بکار و شروع بمبارزه

البته کسانی ازمن خواهند پرسید درصورتیکه در نوامبر ۱۸۱۱ بمأموریت رشت نامزد گردیدم چه پیش آمد که درفوریه ۱۹۱۲ بآنجا واردشدم وناچار باید توضیحاتی دراین باب بدهم این موضوع هم کمی شباهت وارتباط دارد باکر انکه شمع که درمرسکانیا ۲۰ نما میدادند وما مجبور بودیم که آنرا بنفت تبدیل کنیم . زیرا که دراینموقع یك نوع خودخواهی وجاه طلبی درروسیه وجودداشت ومأمورین حتی الامکان با جاه وجلال وباکالسکه مسافرت میکردند ودرهرمنزل باید اسب عوض شود واینکارهم در یکقسمت ازمیهن پهناور من بیمورد نبود هزینهٔ مسافرت هم موافق شأن ورتبهٔ مأمور وعدهٔ اسب لازم برحسب کیلومتر حساب وپرداخت میشد وچون مسافرت بین سن-پطرزبورغ ورشت با اسب طی شود ، طولانی میگردد تأخیرورود بمأموریت چندان جلب نظر نمیکند ومن فرصتی داشتم که خودرا برئیس پست رشت آقای نکراسو Nekrassov معرفی کنم و در فاصله این دو ماه با همکارم که باید جانشین او بشوم مکاتباتی کردم تا بدانم چه لوازمی درمحل مأموریت موجوداست وچه چیزهائی باید همراه برد . خانم نیز

قبل ازحرکت بورشورفت تالوازم مسافرت رافراهم سازد وخودمن دربایتخت مصاحبت جوان مهربان عربی دانی را بنام کراپچکووسك غنیمت شمردم که اکنون عضو فرهنگستان روسیه است ومحققاً اولین عربی دانی آنجامحسوب میشود و جانشین بارن رزن استاد قدیمی خود میباشد .

چندی بعد در ورشو بخانم ملحق شده و با اقوام مراسم تودیع بعمل آوردم و نمیدانستم که آخرین باری است که بدیدار پدر عزیزم که بی اندازه از وضعیت من و طریق خوبی که اختیار کرده ام اظهار خوشوقتی میکرد نائل میگردم .

بالاخره باالوازم سفر با خانم بطرف ایران حرکت کردیم خوشبختانه درباد کوبه غلامباشی قونسولخانه رشت را دیدیم که در انتظار ورود ما بوه

نام اوحاجی ابراهیم وپیرمردی بود با ریش توپی حنابسته . یك سرداری برتن داشت که از پشم حاشیه‌دوزی‌شده‌ودارای یراق نقره بود کلاهی هم برسرداشت که نشان عقاب دولت روس در روی آن درخشندگی داشت . همینکه وارد شدیم فوراً ما را با بارو بنه بکشتی برد ودر انزلی پیاده کرد .

آقای قونسول ومادام Nازما پذیرائی دوستانه وگرمی کردند و من بلا فاصله مشغول کار شدم تا ماه اوت ۱۹۱٤ پس از عزیمت آقای N که در آخر تابستان ۱۹۱۳ بود ، اداره کردن تمام امور قونسولخانه بمن واگذار گردید . بدینطریق در آغاز اشتغال بامورقونسولی مسئولیت پست مهمی را که در ایران داشتیم بعهده گرفتم اهمیت این پست از این جهت است که عدهٔ زیادی از تبعهٔ روس که غالباً قفقازی هستند در رشت به تجارت و کسب مشغول و از طریق ازدواج درشهر وحومه صاحب املاکی شده بودند بعلاوه مقاطه‌کاری و امتیازاتی هم در گیلان بوجود آمده بود مانند شعبه بانك روس و عملیات ساختمان بندرانزلی وراه شوسه‌انزلی به تهران و بنگاه صید ماهی لیانوزوف Lianozoffوقشون نظامی ساخلوروسی وغیره ، اینهاهمه برای یکنفر مبتدی مانندمن بمنزله مدرسه‌ای بود که ناگهان درآن واردشدم ودر دریای واقعی کاغذهای رسمی که مربوط بشعب مختلفه کارها بود یکباره غرق گردیدم .

اکنون موقع آنست که تابلوی فعالیت قنسولی را پاك وروشن ساخته مناظر مختلفهٔ آنرا نمایش دهم اما قبل ازاین کار لازم میدانم که لحظه‌ای دست نگاهداشته وراجع بروابط تاریخی روس و غاور وبعد دراساس سیاسی اوضاع ایران درآغاز سال ۱۹۱۲ گزارشی بدهم .

درایران قنسولها درپست خودمانند سایرقنسولهای ممالك غیر آسیائی نبودند بلکه سیاست های دیگری راهم باید در نظر داشته باشند مانند رژیم کاپیتولاسیون که آنوقت کاملا درجریان بود وآنها را وادارمیکرد که واردیك دسته‌ازمسائل وقضایائی بشوند که همکاران آنها درسایر ممالك هرگز بآنها بر نمی‌خوردند وازاین حیث راحت بودند .

نفوذ روس درایران

چون بعدها مجبور بمهاجرت شده بپاریس رفتم و بامکتب اورازین Eurasienne(۱) که درآنجا تأسیس شده بود ارتباط پیدا کردم وبافلسفهٔ

(۱) مقصود عقایدی‌است که درفرانسه بین مهاجرین روسی بروز کرده است بعضی بر آنند که تاریخ روسیه بیشتر در تحت نفوذ تمدن آسیائی طی

بقیه‌درپاورقی صفحه ٦٧

تاریخی پیشرفت روس در خاور آشنا شدم برای من یقین حاصل گردید که روسیه مانند دولت بیگانه ای نبوده که از ماوراء بحار بخاور روی آورده باشد ، بلکه مانند یك آشنای قدیمی بوده است. روسیه از بدو تاریخ وحتی در زمانی ماقبل تاریخ که ملت روس باطوائف سیت مخلوط بوده باخاور تماس داشته است . آیا همین طوائف سیت تجارت با فعالیتی باآتنی ها نداشتند و برای یونان گندم فراهم نمیکردند ؟ در این نقشهٔ سیاست ارضی تغییر نا پذیر که قبلا ترسیم شده بود اگر مسئله بغازها هم در کار نباشد اقلا منافع روس متوجه خاور بوده است .آیا تمدن مخلوط یونان و طوائف سیت بسفر پنتیك Bosphore Pontique(۲) که من پاره‌ای از آثار آنرا در کریمه مشاهده کردم نشان نمیداد که آنوقت درزمینهٔ روحانی وسیاسی روسیه بطرف مملکت بیزانس متوجه خواهد گردید . همان بیزانس که سلاطین روس قبل از ولادیمیر Vladimir باآن میجنگیدند ولی این سلطان اخیر تصمیم گرفت که ترك بت پرستی کرده وعاقبت پس از تفحص وانتخاب مذهب بآن متوجه گردید و این تصمیمی بود که باید من بعد وضع روسیه را درمقابل خاور مسلمان روشن سازد ونیز ممکن بود که ولادیمیر بمذهب اسلام متوجه گردد زیرا فرستادگانی را معین کرده بود که بروند ومذهب اسلام و یهود مطالعاتی بکنند در اینصورت میتوان تصور روسیه مسلمانی را کرد که طبیعت خاوری خودرا که درزمان خاقان ولادیمیر داشت تشدید کرده باشد. ازطرف قفقاز هم روسیه سری نشان داده و فشاری وارد آورده بود یعنی بامارت نشین تموتارا کان Tmoutarakan درشبه جزیره تامان Taman

بقیه از پاورقی صفحه ٦٦

مراحل کرده و پاره‌ای عقیده دارند که در تحت نفوذ اروپا بسیر خود ادامه داده است واین مباحثه ایست که درمیان اشخاص روشن فکر روسی از قدیم وجود داشته ومؤلف ماهم ازدسته ایست که عقیده دارند روسها اروپائی نیستند بلکه خاوری هستند وباید باهمسایگان خاوری دوست وهمراه باشند نه اینکه برضد اروپا حرکتی کنند بلکه برای پیشرفت امور مربوط بروسیه وآسیا که هم جوار هستند باید باملل خاوری همکاری کنند .

(۲) دولت قدیم کنار دریای سیاه که آنرا پن Pont هم میگفتند مؤسس آن آژیو بارزان نامی بوده است معروفترین پادشاهان آن میتریداد بود که بادولت روم میجنگید وبالاخره مغلوب و کشورش یکی از ایالات روم شد . چنانکه ملاحظه میشود اسامی فوق اصلا ایرانی هستند مانند میتریداد وسیت یاساکا که آنوقت درجنوب روسیه مسکن داشته ونژاداً ایرانی بوده‌اند.

حالیه دست انداخته بود واینکار بمنزلهٔ طلیعه‌ای بود برای جنك با طوائف کاسك Cassogues ویازیك Yazigues که اجداد قبایل شمالی قفقاز بودند ودر قرن دهم نیز درماوراء قفقاز خاوری داخل گردید مورخین عرب هم حملهٔ روس را در شهر برذع شرح میدهند ویادگار آن طوری درخاطرها مانده بود که مدتی بعد یك مورخ عرب درتوصیف شمشیر میگوید .... این شمشیرها مانند شمشیرهای روس‌ها بود . این تماس های اولیه بنوعی خط مشی قاطع روس را درطی قرون ازحیث ملیت وجغرافیائی قبلی حتی قبل ازآغاز تاریخ روسیهٔ عیسوی بخوبی نشان میدهد. من مخصوصاً بشرح این مقدمه پرداختم تا معلوم شود که روسیه درحال عیسوی بودن بطوائف گرجی وارمنی هم نزدیك شده وبدرخواستهای آنان بی حسی نشان نمیدهد ازطرفی هم مانند حالت اسلاوی دربالکان مداخلاتی میکند ومسلم است که اگر خاقان مشرك ولادیمیر مذهب اسلام را میپذیرفت اوضاع بکلی شکل دیگری را اختیار میکرد . تواریخ عرب ومسلمان اشارات گرانبهائی راجع بروسیه مشرك دارند و تجار عرب ازطریق رود ولگا بااین روسیهٔ مشرك روابط تجارتی منظمی داشته اند ودر طول این طرق کشتی رانی که به شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی منتهی میشده خزائن مهمی ازدرهم های عرب یافت شده وقابها وظروف نقرهٔ ساسانی نیزازهمین طریق زینت بخش دیرسن پطرزبورغ گردیده است .

خلاصه آنکه ولادیمیر عاقبت مذهب ارتودکس راقبول کردودرخرسنز تووید khersonèse de Tauride باشاهزاده خانمی ازاهل بیزانس ازدواج کرد. روسهای قدیمی ازنظر روحانیون یونان بمسلمانان مانند اهل تورات نگاه میکردند یونانی ها نیز با سمت مترجمی رلی رادر دیپلماسی روس بازی میکردند و بواسطه مصاحبت تزار با یکنفر که زبان قدیمی یونان را خوب میدانست خیالی هم درجامعهٔ روحانی تولید شد که مسکو را رم سوم تصور کنند (۱) اینهاهمه مقدمه طرح ونقشه خیالات ومقاصد مهم کاترین دوم است که ترسیم

(۱) یکی از کشیشها درآنزمان به تزار روس ایوان سوم مینویسد: کلیسای مقدس یعنی کلیسای رم سوم با کلیسای کشور تو بیشتر از خورشید در زیر آسمان پرتو افکن است.. تنها تودرزیر آسمان تزار عالم مسیحیت هستی نگاه کن ، گوش بده‌ای تـزار مقدس تأسیس تمـام ممالك عیسوی تنها از امپراطوری تو بوجود آمده رمهای اول ودوم سقوط کردند وتنها رم سوم وجود دارد وآن امپراطوری تواست ورم چهارمی وجود نخواهد یافت یعنی مملکت عیسوی نو بدست دیگری نخواهد افتاد .

میشد درهرحال قرنها گذشت تاازگزارشهای مختلف‌زوار ارض مقدس افکار وعقاید روس‌نسبت باسلام مخصوصاً اسلام ترک‌ایجادگردید . روابط باصوامع کوه سینا و کوه‌آتس Athos نیز اززمان قبل ازپطرشروع میشود. راجع بمذهبی نبودن ایران وهندوستان فقط یکنفر این گزارش عجیب را میدهد و آن تاجری است از اهل نوگرد Novgorod هم نام من آتا نازنیکیتین

نکته مهمی که ذکر آن لازم است این است که تاکنون آن طور که باید نفوذگرجستان را نسبت بروسیه در این نقشهٔ خاوری عیسویت بنظر نیاورده اند . گرجستان درقرون یازده ودوازده رل مهمی را در ارض مقدس بازی میکرد تمثال مریم هم که در مسکو مورد احترام زیادی بود و دولت سویت‌پس‌ازاعلان کفرخود بواسطه خراب کردن کلیسا آنرا ازمیان بردمحققاً از گرجستان بوده است (۱)

دولت روسیه قبل از پطر با ایران که قفقاز وگرجستان هم چندی از ایالات آن‌محسوب میگردید بانظر تعصب‌مسیحیت رفتار نمیکرد و باید درخاطر داشت که درزمان‌تسلط مغول روسیه وایران هر دواز الوسهای مملکت‌پهناور مغول محسوب میشدند که ازدریای زرد تادریای آدریانیك توسعه یافته بود . درعوامل بالقوهٔ روس و ایران‌هم اختلافی نبود که ایجاد تغییرات ارضی را بکند که بزیان ایران تمام شود چیزیکه هست اثر استیلای مغول دراین دو کشور یکسان نبود و شاید ایرانیها بیشتر بامغول بمسالمت بکنار آمدند . علت دیگری هم درکار بود وآن اینست که مغول وایران دریك موقع هر دو پیرو مذهب اسلام بودند بعلاوه این اتفاقات مکرر برای ایران رویداده بود و اولین مرتبه نبود که ایران بااین امواجی که از طرف مشرق میآیند روبرو میشود ومیدانست که اگرچه برحسب ظاهردراین امواج غرق میگردد عاقبت نجات خواهد یافت وتورانیهابحکم‌اجبار تمدن باوسعت ایران راقبول‌خواهند کرد وبهمین جهت بود که ازحیث اقتصاد واجتماع خودرا درمقابل مهاجمین نرم نشان داد مذهب اسلام را نیز بهمین ترتیب پذیرفت در صورتیکه هسته ایرانیت خودرا دست نخورده محفوظ نگاهداشت وبدیهی است همینکه‌حالت ضعفی درقبیلهٔ فاتح پیدا میکرد فوراً بآن فشار میآورد وبالاخره بآن مسلط میگردید اماعکس العمل‌روسیه‌طور دیگر بود درآنجا پس از احساس‌ضعف

(۱) گرجستانیهادرفتح مغول ۱۲۹۹ درمصر فعالیت زیادی بروزدادند ودرنتیجه برای یکسال مالیات بیت المقدس را دریافت کردند ومدت مدیدی درحفظ آن کوشیدند

مغول سلاطین وامرائی درنواحی مختلفه سر بلند کردند ودرحالیکه از منافع عمومی ملی چشم پوشیده خواستند باکارتهائی که‌مغولها بازی میکردند بازی کنند ولی‌سرانجام روح ملیت‌درمیان احساسات مذهبی بروز کرد و برهوسهای آنها تسلط یافت . استیلای مغول باعث شد که روسها درس عبرتی گرفته مسئولیت مشترك را احساس کنندواساس سیاست مسکو برروی همین‌احساسات قرار گرفت وجدائیها ومنافع محلی بتدریج ازمیان رفت اما باید دید که آیا درست است که تأثیر سرمشق مغول‌افکارروس را بخودمتوجه کرد وباین‌فکر افتاد که قلمرو خودرا بوسعت مملکت تیموری رساند؟ من‌این اصل مسلم‌را که اورازین ها جلو برده وتوسعه داده اند شبه واقع پنداشته وتنها عیبی که در آن می‌بینم این است که چگونه روسیه بااین افکار مغولی مسلك بااساسی‌را اختیار کرد . درست است که روسیه در چندین نقطه بعد از رود ولگا در مشرق و جنوب خود را مانند جانشین مغول معرفی کرد اما باید دید که‌آیا راستی این توسعه ناشی ازمیل طبیعی است یا سیاستی است که بسرمشق‌مغول صورت گرفته‌است .مکتب‌تاریخی روس هیچوقت بطورجدی‌فرمول کلیوچوسکی klioutchevsky‌را باطل نکرده‌است که‌میگوید این‌توسعه‌استعماری‌دائمی بواسطه‌شرایط وعدم‌موانع بعمل‌آمده است وفقط فشار توده اجتماعی‌روسیه بوده که توانسته است درروی این اقیانوس بیکران بری دریانوردی کند .

درهرحال برای اینکه اوضاع ایران روشن شود باید گفت که محققاًدر آخرعصر قبل از پطر درموقعیکه دولت روسیه استحکامی یافت و بر اراضی اطراف مسکو مسلط گردید بتدریج بطرف شمال بحرخزر تا حاجی طرخان پیش‌رفت‌وازطرف شمال قفقاز هم تا رودا ترك دامنهٔ کشور خود را توسعه‌داد بنابراین درروابطش باایران مرحلهٔ‌تازه‌ای پیداشد که‌تاآنوقت تنها بامور تجارتی محدود بود . پس از آن روسیه نیرومندی که با اراده شخص با عزم ولیاقتی مانند پطر کبیر اداره میشد با ایرانی سروکار پیدا کرد که شاه‌عباس کبیر آنرا باوج عظمت رسانیده بود ولی دراواخر سلسلهٔ صفوی آن عظمت درخشان ازمیان رفته وسلاطین ضعیفی حکمفرمای‌آن بودند .

اقتداروابهت ایران در اوایل عصر صفویه بدرجه ای رسیده بود که یکی ازمورخین ایرانی روسها را از یك فرنگی‌خطاب میکند واین کلمه‌ایست که‌پستی وحقارت روسها رامیرساند وهمسایگان‌شمالی‌را درسطح ملل آسیائی قرار میدهد امابعد اوضاع تغییرپیدا میکند وسیاست شرقی پطر کبیر شکاف بسیارعمیقی در روابط روس وآسیا ایجاد مینماید .

تمام ملل ازوصیتنامهٔ معروف پطر کبیر آگاه هستند . من راجع بغلط یا درست بودن آن کاری ندارم اما اینمسئله مسلم است که پطر کبیر دلبستگی زیادی بدریا داشت و بالطبع مایل بود دایره‌ایکه اراضی حاصلخیز روسیه را احاطه کرده است درهم شکند و بواسطه ایجاد طرق بحر پیمائی راهی برای کشورخود بخارج باز کند . ازطرف شمال و مغرب بموفقیت رسید اما در بحر اسود بشکست برخورد و بمقصود خود نائل نگردید بنابراین متوجه بحرخزر شد و نقشه خودراهم بلوئی پانزدهم پادشاه فرانسه ارائه داد اکنون‌هم آن نقشه‌در کتابخانه‌ملی‌موجوداست‌ومیتوان آنرادید. پطر کبیردارای‌یك‌روح عملی واقعی بود. جنك‌سخت بکویچ‌چرکاسکی‌ای Bokovitch Tcherkasskii درخیوه مقاصد نفع‌آور اورا نشان میدهد که اگر بفتح هندوستان نائل نگردد اقلا یك شناسائی کاملی دراین امتداد حاصل خواهد کرد . عموماً لشگر کشی پطررا بطرف ایران ازطریق تجارت میدانند وآنهم باین‌نظر است که حکام ایرانی بتجارروس درشماخی آزار رسانیده بودند واین تجارهم باید ارمنی باشند (یکنفرارمنی موسوم به اری‌ئی Oryi همیشه درمصاحبت پطر بود و درنزد اوقریب ومنزلتی‌داشت) تجارارمنی مدت مدیدی واسطه تجارت شرق با روسیه بودند وپارچه‌های ابریشمی وفرش وادویه وجواهرواسلحه ازایران وبخارا بروسیه وارد میکردند ودرمقابل‌ازروسیه‌هم پوست‌های‌مخصوص‌لباس وچرم وغیره صادر مینمودند وتا شهر تمسك داد وستد داشتند امـا در نواحی ماوراء بحرخزر حسابهای دیگری درکار بود که باید تصفیه شود . از وقتیکه روسیه درجبال‌اورال با ایلات تماس‌حاصل کرده بود بسیاری‌ازروسهارا ایلات باسارت برده بودند .

درقسمت جنوب شرقی بحرخزرهم ترکمانهای راهزن مسکن داشتند یعنی‌قبایلی که بواسطه داشتن‌اسبان تندرو وجهات دیگرتاریخی مشهورهستند درهرحال نتایجی که پطر کبیر ازاین‌اقدامات گرفت موقتی بود و درزمان آنا-ایوآنونا Anna ioannovna بنابرمصلحت ترجیح دادندایالاتیکه‌درسواحل جنوبی‌بحرخزر تصرف کرده بودند بایران پس‌بدهند . همان ایالاتی که به-فاتحین وقعی نگذارده و با نظرحقارت بآنها مینگریستند باید بخاطرداشت که اعراب‌هم خیلی‌دیر دراین‌نواحی باتلاقی‌جنگلی‌وارد شدند واهالی‌هم برعکس سایرایالات درمقابل‌اسلام مقاومت زیادی‌بروز دادند بعلاوه فتوحات اسکندر-هم دراین‌نواحی صورت خوشی‌بخود نگرفت داستانهای حماسی ایرانی‌هم این نواحی‌را جایگاه دیوان معرفی‌میکنند وعجب اینکه روسهاهم دراین‌نواحی

روز خوشی ندیدند و همیشه ناراحت بودند و یادگار آن زمان در یکی از سرودهای سالداتها باقی مانده است که گفته‌اند (ای ایران تو کشور ممتاز و دلچسبی نیستی بلکه نفرین کرده هستی) . بهرحال قوه محرکهٔ که بطرکبیر در این امتداد بتوده روس‌داد متوقف نشده و درخاك قفقاز بعمل افتاد و جنگهای با ایران یعنی با امارات دست‌نشانده ایران درسنه ۱۸۲۸ طبق معاهدهٔ ترکمان‌چای با توسط گریبایدو Gribaïedev که بیشتر بنام فاجعه‌نویس مشهور است خاتمه یافت . برطبق این عهدنامه روسیه درحوالی رود ارس درسرحدات صحرای مغان توقف کرد و گرجستان نیز در آخر قرن هفدهم جزء متصرفات دولت روس شد. ولی تسلط آن ازطرف دیگر بحرخزر بعدها درنیمه دوم قرن نوزدهم قطعی شد

خلاصه هرقدر فشار روسیه در کشورهای اطراف بحرخزر بتدریج زیاد-ترمیشد دولت انگلیس بیش از پیش نگرانی پیدا میکرد و عمال انگلیسی کوشش میکردند که از عملی شدن نقشه روس جلوگیری کنند کوهستانیهای قفقاز برا تحریك میکردند که درمقابل پیشرفت روسها مقاومت کنند و در دربار پادشاهان مسلمان آسیای مرکزی بمداخلاتی میپرداختند ولی پیشرفت روسیه بموانع بزرگی برنمیخورد فقط تا اندازه‌ای بکندی و طول مدت انجام میگرفت . رقابت روس وانگلیس سیاست ایران را درقرون نوزدهم و بیستم بکلی تغییرداد وقایع کوشکا kouchka درسال ۱۸۸۵ و پامیر درسال ۱۸۹۳ وقبل از آن قضیهٔ هرات درسال ۱۸۴۵ موضوعاتی هستند که اینمراحل رقابت را بخوبی نشان میدهند ومن راجع بآنها بتفصیل نمیپردازم . تجارت روس در ایران توسعه یافت مخصوصاً نسبت بمنسوجات پنبه‌ای . صنعتی شدن روسیه نیز باعث اضطراب و نگرانی بریتانی کبیر شد . شاید من مطابق میل کسانیکه درفهم اوضاع مادی تاریخی درمنظره توسعه اقتصادی روس نظردارند اصرار و پافشاری نکرده‌ام ولی باید بدانند که من درصدد تخفیف اهمیت آن نیستم فقط قصد من این است که درجنب سایر اصول مطول روس و آسیا که مایلم باختصار پردازم در این باب راه اغراق و تفصیل را نپیمایم . ازطرفی هم درزمینه ترك و بالکان قیودات مذهبی و نژادیرا که ریشه‌های تاریخی و اصول قابل بحث بسیار طولانی را دارند نمیتوان فراموش کرد . درروابط با ایران این قیود کمتر محسوس است معهذا ایران هم رل دفاعی خودرا بطور غیرمستقیم ازاین راه بازیکرده است . در موقعیکه روسیه باوضاع ترکیه متوجه شده و بآن حمله کرده بود بواسطه یك نوع پیش‌آمد دیگری اجبارا با ایران مواجه گردید توضیح آنکه گرجستان که گاهی بتوسط ترکیه وزمانی بتوسط دولت ایران درمعرض تهدید واقع میشد

دراینموقع بمنزله خازن انرژی روسیه بود که اثر آن تا وراء سلسله اصلی جبال قفقاز میرسید . جنگ مقدس شامیل درداغستان دراثر مجاهدات اسلامی بوقوع پیوست که با مساعدت ترکیه وایران دنباله پیدا کرد (مخصوصاً در کنار بحر خزر درطالش) تشکیلات کوهستانیها که با سختی وشهامت درمقابل روسیه دفاع میکردند برروی اصول تصوف وعرفان بود که دیرزمانی درایران با جلوهٔ خاصی درخشندگی داشت (۱) وبنابراین ترسیم خط فاصل درستی درقفقاز در مقابل اسلام که درآن واحد ازافکار ترک وایران تشکیل یافته بود بسی مشکل بنظر میرسید . یکی از آنها بواسطه پیشرفت درساحل بحر اسود ورود والگا (قازان وحاجی ترخان) با روسیه میجنگید ودرمقابل دیگریهم اختیار کردن وضع دیگری مشکل بنظر میرسید . اقامت قزاقها هم درروی رود اترک شایان ملاحظه است که درواقع عوامل فشار روس درماوراء قفقاز بودند یعنی فشاریکه اساساً برای توسعه اقتصادی روس بعمل میآمد . نفت گروزنی Grozn ومایکپ Maikop وباد کوبه وآمبا Emba ومانگانز چیاتوری Tchiatoury و مس الاوردی و غیره وغیره با مرور زمان اهمیت اقتصادی بلاحرفی پیدا کرده بود . وچون پیشقراولان روسی درقرن هفدهم درشمال قفقاز پیداشدند جلوگیری ازاین فشار غیر ممکن بنظر میآمد . البته راجع بفتح سیبریهم واضح است که ابتدا تجارت پوست و بعد هم طلا موجبات دخول روسیه را دراراضی ماوراء اورال فراهم کرد وثروتهای معدنی این نواحی پوسته توجه مسکو را بخود جلب می-نمود . اما مزروع کردن اراضی که تنها عامل واقعی مؤثر بود خیلی بعد بمرور زمان صورت گرفت وبدولت روسیه اتکا حاصل کرد ومدت زیادی گذشت تا عملی شد البته این عمل هم بوسیله جمعیت با عزم بلکه متهور روستائیان روسی انجام یافت که میخواستند از تحت تسلط و ظلم مالکین و رقیت کلیسای رسمی فرار کرده بطرف آزادی بروند و از بردگی خلاص شوند . البته ملاکین عمده روسی با اینمهاجرت روستائیان وآباد کردن سیبری مخالفت ها کردند از ترس اینکه مبادا از این راه زیانی بآنان وارد شود یا سرمایه

(۱) مسلك تصوف ایرانی درسنه ۱۸۲۳ توسط یکنفر بخارائی موسوم به حاس محمد درداغستان وارد گردید شخص مذکور دردهکده یاراگلار Yaraglar مسکن گزید وموفق شد که ملامحمد مجتهد داغستانی را باینمسلك دعوت نماید ودرنتیجه عده بیشماری از کوهستانیها پیرو اینمسلك شدند یکی ازهواخواهان اینمسلك شخصی بنام قاضی ملا بود که خودرا امام معرفی کرد وجانشینان او حمزت بیك Gamzat و شامیل بودند

آباد کردن اراضی که تنها عامل مؤثر و مخصوص توسعه اجتماعی از دیر - زمانی موجب تـأثیر و نفوذ بـود بـاین مهـاجرین وجهه مخالفتی نشان‌داد. راجع بمنافع تجارتی وصنعتی‌قضیه طوردیگر بود وخیلی طول کشید تا به‌نتیجه رسید یعنی وقتی‌عملی شد که بیرقهای توسعه روسیه پس‌ازمدت مدیدی‌در آسیا نصب شد ومعلوم است که این توسعـه بهمت و کوشش تودهٔ روسی بود که از بی‌عدالتی‌ها وظلم‌های اجتماعی در این نواحی پناهنده شدند و این اوقیانوس بری بی کرانه را برای روسیه بوجودآوردند وضمناً بدون اراده و نقشه قبلی تار وپود سیاست آینده را تشکیل دادند و بالاخره روزی رسید که این عده خانواده های پراکنده بهم متصل گردید و من حیث المجموع بساختمان محکم مرکزی روس ملحق گردیدند و بتدریج بمکانیسم اصلی کشورآرایش دادند و دولت هم چون ازآن به بعد نمی‌توانست آنها را فراموش کند و نسبت بآنها بیطرف بماند تأمین آنهارا بعهده گفت و قبایل‌آسیائی‌را که امنیت‌سرحدی را تهدید میکردند عقب نشاند وخلاصه آنکه فشارروسیه بطرف آسیای مرکزی طبق این نقشه انجام یافت واز آن پس ملت روسیه باراضی وسیعی که قبایل آسیائی‌درآن نقل وانتقال میکردند بشکل دیگری دست اندازی کرد یعنی ثروتمندان روسی‌خریدار اراضی شدندوزارعین را از املاك مرکزی خود به آنجامیآوردند تا بآبادی‌آن پردازند. وپس‌از آنکه فتوحات کاترین دوم‌ترك هارا بعقب راند تمام سواحل شمال غربی‌بحراسود که موسوم شد بروسیه‌جدید مستعمره گردید و در همین امتداد است که دولت روس دانه پاشید و بتدریج بطرف آسیای مرکزی جلورفت و پیش قراول آن هم قزاقهای ارنبورك و یایك Yaik اورالی بودند که راهها را باز میکردند تماس با سکنه صحراهای مجاور هم بوسیلهٔ تجارت و مبادلهٔ جنسی که در آن نواحی صورت میگرفت تأمین شده بود. و بتدریج گاوآهن زارع وترازوی تاجر آرام و بی‌صدا داخل این نواحی شده ونفوذ روسیه را بیش از پیش در تودهٔ سیال و بادیه نشینان متحرك زیادکرد مقصود من این نیست که این پیشرفت ها را مانند یك عمل آرام و آزاد و عاری از هرگونه تنقیدی در مقابل همسایگان آسیائی جلوه دهم. البته یك امپراطوری بزرك بی‌زحمت وباحرف تأسیس نمیشود. پر واضح است که کشیشان متعصب وسخت‌گیر امریکا هم که بطرف مغرب روی‌آوردندممالك متحده‌را باموعظه وتعلیمات روحانی‌تأسیس نکردند سرخ پوستان هم ازاین قضایا چیزی میدانند. من اوضاع اجتماعی و مذهبی اسلام را بسی‌محترم میشمارم وتصورنشود که من خواسته ام دراین جا تشابهی

قائل شوم وملل آسیائی را درردیف سرخ پوستان آمریکاقراردهم بلکه مقصودم رساندن این نکته است که استعمار روس از حیث روابط انسان با زمین انجام یافته واز همین راه بوده است که روسیه توانسته در آسیا قدمی پیش گذارد و کشمکش دائمی که این نواحی را پیوسته بقطعاتی مجزا میکرد از حیث سیاست دارای علل وموجباتی بوده است. هرگاه ازطرف روسیه باقهر وغلبه عمل غصبی انجام یافته درعوض جبران خسارت هم درکار بوده است. بدیهی است هرملت بزرگی باید مسئلهٔ تاریخی خود را مطابق فکر خود حل کند والبته بر حسب اوضاع و درك موقعیت با واحد مقیاس، فواصل و مراحل مسافرت را درسیر تکاملی مخصوص بخود معین میکند. سیر تاریخی ملت روس ازطریق آباد کردن و نظم و ترتیب‌دادن باراضی بایری بود که طبیعت اززوی استحقاق بآن عطا کرده است آنهم در مواقعی بوده که نژاد روسی بواسطه تراکم جمعیت بفکر توسعه خودپرداخته است وشاید هنوزدر پاره ای از نواحی شرق اقصی این مسئله تحقق نیافته‌است. ساعت نظم و ترتیب روسیه بصدادر آمد یعنی نظم و ترتیبی که نه فقط عواید و منافع را متضمن باشد بلکه از حیث اخلاقی واقتصادی هم درتجسس بهترین دستورزندگانی مشترك روس و بومی برآید البته رژیم سویت فعلی دوراز این است که من آنرا بر رژیم سابق ترجیح دهم اما بنا بر آزادی عقاید میگویم رلی را که روسیه در مستملکات آسیائی خود بازی کرده خالی از فایده هم نبوده‌است. صرفنظر از انتقاداتی که میتوان نسبت بطرح مبانی اقتصادی این عمل کرد باید این نکته راهم در نظر داشت که اولا سرویت کار عاقلانه ای کرده که بصنعتی کردن مستملکات آسیائی خود توجه نموده و ثروتهای طبیعی را بکار انداخته است ثانیاً تشکیل اساسی دول متحده (بااینکه تئوری است) اقلا بومیان را کمی درادارهٔ کشور خود سهیم کرده است وحقوق این کشور هارا ازحیث زبان برسمیت شناخته است. این سیاست که درخطوط برجسته‌اش طریق عادلانه‌ای را نشان میدهد متروك شدنش بعید بنظرمیآید والبته اگر بخواهند منافع روسیه را در نظر بگیرند بایداصلاحات زیادی درآن بعمل آید. شاید در بادی نظرافکارمن درطرحی که ریخته‌ام خارج ازموضوع بنظرآید معهذا اگر بانظرعمقی درآن دقت شود تصدیق خواهند کرد که فرارازآن برای من امکان پذیر نبود. زیرا مقصود من این است که وضع روسیه را درمقابل همسایگانش بقدرامکان روشن کنم و بنابراین نمیتوانم به نقل چند تفسیر از مطالبی که بحد اشباع راجع برقابت روس وانگلیس درایران زیاد تکرار شده است قناعت نمایم. من با

یکنفر روس دیگری که از لحاظ تربیت مدرسه ای و مأموریتهایش دعوت به مطالعه این نوع مسائل شده باشد پیوسته در تحقیقات خود باشکال و پیچیدگی بر میخورد زیرا علاوه برمانورهای دیپلماتیك که بیش یا کم بامهارت انجام و بموفقیت منتهی گردیده موضوع منجر میشود بیك مسئله کلی دیگری که جوهر اصلی است واین مانورها مناظر مختلفه آن را نشان میدهد یعنی مسئله کلی که کارسیاستمداران روسی را هم که در منافع کشور خود بصیرت تامی دارند با اشکال مواجه میکند وآن این است که آیا روسیه مملکتی است اروپائی و یا کشوری است آسیائی که در بازی منافع اروپائی بوجود آمده است. بعقیدهٔ من هیچیك ازاین دو نیست بلکه کشوری است اروپائی که بآسیا بستگی کامل دارد و بنوعی خود را بمشرق متوجه کرده است و بطریق اولی نمیتوان گفت کشوری است آسیائی زیرا که پرورش آن از حیث تاریخ بر اساس عیسویت قرارداشته اگرچه این اساس ازعناصر مدیترانهٔ شرقی تشکیل یافته که صفات وخصائص آسیائی درآن سرایت کرده است. یونان بت پرست قدیمی پرورش هلنیستی را در خاك آسیا ایجاد کرده و یونان عیسوی و بیزانس باعث تشکیل وضع روحی روسیه ارتودکس اسلاوشده است که بعد واردمکتب با خشونت مغول گردیده ومقدار زیادی ازخون تورانی وفینواوگرین Fino-ougrien(۱) را آشامیده است البته این نژادها دریك محیط طبیعی زندگانی میکرده اند که آب وهوایش بسی سخت وناسازگار بوده است خلاصه آنکه موانع بسیاری را بایداز پیش برداشت تا بتوان شالودهٔ تأسیس کشوری را ریخت که پیوسته در میان دوقوهٔ شرقی وغربی درحال نوسان بوده وهریك ازاین دوقوه کوشش داشته که آنرا بطرف خود بکشاند ودر این کشمکش گاهی بطرف مشرق و زمانی بطرف مغرب متمایل بوده است مثلا قبل از ورود مغول می بینیم یاروسلاوعاقل Yaroslav le sage دختر خود آن Anne را بهمانزی اول پادشاه فرانسه بزوجیت میدهد و بدینطریق بامغرب وصلت میکند اما پس از استیلای مغول که میخواهد باصلاحات پردازد بدو نوع گرفتاری بر میخورد از طرف مشرق بانسل دوم باتو Batou سروکار دارد وازطرف مغرب به سدلهستان و سوئد برمیخورد که مانع مجهزشدن مسکو میگردد و نمیگذارد از اروپا متخصص وارد کرده وشروع باصلاحات نماید ازحیث مذهب هم باشکالاتی مواجه میشود مسیحیت بیزانتین دارای تأثیر تربیتی کلیسای رومی کاتولیك نیست کلیسای اخیر

(۱) ملت پرا کنده که از آن قبایل زیادی انشعاب یافته مانند لاپنی واستیاك وغیره که درشمال آسیا واروپا زندگانی میکرده اند.

اصول قضائی را درموقع شورش بر برها حفظ کرد ومثلا نمونهٔ فرانسوی را از قالب درآورد در صورتیکه کلیسای بیزانتین اختلافاتی تولید نمود که موسوم است به راسکل Raskol و باحساسات مذهبی ملت روس لطمهٔ بزرگی زد بعلاوه ملوك‌الطوائف هم در روسیه اقلا مانند ممالك غربی وجود نداشت و مانع حس توسعه مالکیت ارضی نمیشد وبنا براین اصل است که استخوان بندی اجتماعات غربی باوجود تغییرات سیاسی واجتماعی تاکنون محفوظ مانده‌است.

بطر کبیر روسیه را اجباراً بطرف تربیت غربی کشانید اما این اجبار مفید واقع نشدوفقط یك اثر سطحی داشت . ورود دراین تربیت عمقی نبود زیرا که وسائل آن ازحیث اجتماع هنوز کاملا فراهم نشده بود و این مسئله پس از انقلاب ۱۹۱۷ بازهم لاینحل ماندواصول بالشویسم که ازسیر طبیعی خود تجاوز کرده بود روسیه را بیشتر بطرف مشرق متوجه نمود و روابط روحانی آن را بامغرب بکلی قطع کرد . این قطع رابطه درسالهای اول برقراری رژیم سویت کاملا مشهود بود وهنوزهم آثار آن باقی است .

من اعتراف دارم که در شرح حوادث زیاده روی کرده‌ام با وجود تجربیات زیاد که در سنوات مطالعه در مسکو (۱۹۰٤ و ۱۹۰۵) برای من حاصل شده بود موجباتی فراهم نبود که مرا بفکر پیش بینی روسیه بالشویست بیاندازد. من بایداز این مراجعهٔ طولانی بگذشته که برای تفحص وتشریح مسلك دیپلماتیك روسیه وبیشتر برای روشن نمودن روابط روس و خاور در منظرهٔ وسیع تاریخی بود معذرت بخواهم پس بایجاز پرداخته و بطور خلاصه میگویم نظر باینکه روسیه درمیان آسیا واروپا واقع شده دیپلماسی آن میبایستی متناوباً بادونوع ورق بازی کند ودراین بازی اردوطرف مراقب موازنه خود باشد زیرا که این تناوب پیوسته زمینهٔ نقشه دیگری را فراهم میسازد گاهی روسیه باباختر کدورت پیدا میکند وبنا براین درخاور بفعالیت میپردازد و چون از خاورروی خوشی ندید بطرف باختر روی آورده و باآن همکاری میکند. درسال ۱۹۱۱ چون روسیه ازطرف انگلیس درایران اغفال شد در صدد برآمد که به استحکام مقام خودبپردازد توضیحاً اضافه میکنم که درسال ۱۹۰۹ بطوریکه قبلاهم اشاره کردم اوضاع ایران آشفته بود . حضورقشون روس درآذربایجان عنصرروشن فکر و مشروطه خواه ایرانی را عصبانی کرد و دولت ایران هم چون دچار اشکالات مالی بود و ازکارکنان بلژیکی هم رضایت نداشت مستر شوستر و رگان امریکائی را برای اصلاحات مالی استخدام کرده بایران آورد مشارالیه قبلا پستی درادارهٔ جزایر فیلیپین داشت این مأمور که من در خوبی

صفات و حسن نیات او تردیدی ندارم نتوانست در اینموقع باریك درایت و فطانتی بروز دهد که منتهی به نتیجهٔ خوبی گردد . تصمیماتی اتخاذ کرد که از آنجمله است تشکیل ژاندارمری منظم برای وصول مالیات که بعقیدهٔ او در راه انداختن چرخهای خزانه ضرورت داشت . البته این فکر فی حد ذاته بسیار عالی بود اما چیزی که باعث نگرانی دولت روسیه شد این بود که شوستر خیال داشت ماژور استك Stokes یکی از عمال سفارت انگلیس را در رأس ژاندارمری قرار دهد بنا براین سفارت روس باین عمل اعتراض کرد زیرا که نمیخواست ژاندارمی که تحت فرمان یکنفر انگلیسی است در منطقهٔ نفوذ روس بفعالیت پردازد دولت ایران هم نظر باینکه بیشتر متمایل با نگلیس بود در اینموقع پنبه در گوش خود گذارد ناچار وضع ناگوار و زننده ای پیش آمد و موجبات نگرانی دولت روس فراهم گردید روزنامه های روسیه بصدا درآمدند که این رفتار انگلیس برخلاف قرارداد ۱۹۰۷ می باشد . درهمین موقع من در پطرزبورغ بودم و میدیدم که مبادله تلگرافها بین لندن و سن پطرزبورغ وضع زننده و نیش داری بخود گرفته است. در خاطر دارم که نراتو (Neratov) در غیاب سازانو در طهران کفالت سفارت را داشت روزی بوشامان Sir G. Bochamans سفیر انگلیس باو گفته بود مسئله ماژور استك در لندن تأثیر نامطبوعی کرده است او نیز در پاسخ گفته بود که در روسیه هم عامه از این مسئله ناراضی است والبته بدون جهت هم نباید باشد . گزارشی دراین باب تهیه و بنظر امپراطور رسانده بودند ، امپراطور درحاشیه اظهار نظر کرده و نوشته بودمن از نراتو اظهار امتنان میکنم بهتر از این جوابی نبود که بسفیر انگلیس داده شود خلاصه در نتیجه همین عملیات بود که دولت روس اولتیماتومی بتهران فرستاد مبنی بر اینکه دولت ایران حتماً باید از انتخاب ماژور استك صرفنظر کند در اواخر سال ۱۹۱۱ در تبریز شورشی برضد روس بروز کرد واهالی چندسرباز روسی را کشتند بنابراین معامله بمثل بطور وحشیانه بفوریت در تبریز ورشت صورت گرفت و کمی بعد از این کشتارهای حزن آور و تبعید ها بود که من در فوریه ۱۹۱۲ برشت وارد گردیدم . پروندهٔ وقایع دسامبر ۱۹۱۱ یکی از پرونده هائی است که مطالعهٔ آن بسی دلخراش وحزن آوراست پس از عزیمت محمدعلیشاه مخلوع درسال ۱۹۰۹ این کشمکش شروع و تخفیفی در آن حاصل نمیگردید بالاخره پارلمان درطهران تشکیل یافت اما قادر نبود که باین اوضاع آشفته آرامشی دهد ومعلوم است که با این تصرفات ودخالت های بیگانه ورژیمی که

اساس آن بآزادی عقیدهٔ عمومی اتکا داشت سازش مشکل وامکان ناپذیر بود ولواینکه این تصرفات در یك قسمت خاك ایران باشد والبته برای دولت ایران موقعیت بسیار باریکی پیش آمد کرده بود از طرفی تقاضاهای مشروع وطنخواهانه و کلای پارلمان وازطرف دیگر سیر دیپلماسی روس و انگلیس روز بروز بر وخامت اوضاع میافزود افکارجوش وخروش پیدا کرد و بالاخره روزی آنچه نباید پیش آید بوقوع پیوست. چنین بنظر نمیآمد که مردم ایران بطور کلی با نظر بغض و کینه بنظامیان روسی نگاه کنند اما غالباً اتفاق میافتد که در چنین مواقع بحرانی حرارتی که در سر عدهٔ قلیلی تولید میشود کافی است که اشخاص محتاط را نیز باخود همدست سازد و آتشی برافروزد. شایدهم این عمل مربوط بعناصر انقلابی باشد که اصلا قفقازی بودند و شرکت آنها در وقایع ایران بی تردید است ومن قبلا درموقع برخورد بقشون انقلابی سپهدار در سال ۱۹۰۹ که باصفهان میرفتم اشاره‌ای بآن کردم بعلاوه کتابی هم راجع باین موضوع موجود است که فعالیت سوسیالیستهای قفقازی را درایران درسالهای انقلاب شرح میدهد. زمامداران حالیه روسیه که استالین دررأس آنها قرار دارد ازاین قضایا بهتر آگاه میباشند.

بهرحال خواه این عناصر شورش طلب قفقازی یاغیر آن باشند قدر مسلم این است که دردسامبر ۱۹۱۱ فرمان حاضرباش جدی در تبریز داده شد و در تعقیب آن قربانیهائی ازدوطرف بزمین افتادند ولی در رشت سوانح باین شدت نبود زیرا که ازیکطرف احتیاطات لازم بعمل آمده وازطرفی هم نهضت انقلابی هواخورده بود بعلاوه نیروی نظامی روس هم که درآنموقع دررشت اقامت داشت اخطار کرده بود که اگر کسی برضد روس حرکتی بکند بدار آویخته خواهد شد وقتی که ما وارد رشت شدیم هنوزسایه دارهای شوم در قرب شهر دیده میشد وشاید اگرقدری زودتر برشت آمده بودم مجبور میشدم که دراین کشتارها که بتوسط نمایندگان غیرنظامی مقتدرروس صورت می‌گرفت حضور بهمرسانم و بدیهی است که وجدانم از مشاهدهٔ چنین اعمالی ناراحت میشد و پیدا کردن راه‌خروجی هم ازاین میدان مشکل بود. خوشبختانه تقدیرچنین خواست که من درآغازمأموریت ازمشاهدهٔ اینمناظرحزن انگیزو تحمل ناپذیر بر کنار باشم اگرچه من بوظائف مأموریت کاملا آگاه بودم ولی باکمال صداقت اعتراف میکنم که شرکت دراین اعمال برای من بسی ناگوار وسخت بود واکنون که سی سال ازاین وقایع گذشته است هروقت بفکراین اعمال میافتم احساساتم طغیان میکند وخدارا شکرمیکنم که مرا ازدخالت در

چنین اعمالی معاف داشت درهمانموقع که از کشتی قدم بخاك ایران گذاردم یعنی درفوریه ۱۹۱۲ وجدانم ازمشاهدهٔ این اوضاع ناراحت شد و این فکر ازخاطرم عبور کرد که مطابق چه اصولی این تجاوزات ودخالت هاازطرف دولت روس درایران بعمل آمد. آیاابن هم ازشرایط حقوق بین المللی است؟ البته چنین نیست. دروسی که من تازه از آنها فراغت حاصل کرده بودم وهنوز درخاطرم هست ابداً موجه بودن چنین اعمالی را نمیرساند. دولت روس که با ایران جنگی نداشت. درروسیه‌هم نبودیم که حکومت نظامی برقرار کنیم وحکمیرا اجرا نمائیم. چیزی که مسلم است این است که وضع سیاست ما در ایران مبهم بود ونظر بموافقت با انگلیس بغلط بانجام اعمالی مبادرت می کردیم، آیا ثبت چنین اعمالی در روابط روس و ایران شرم آور وننگین نیست؟ بیمورد نیست بخاطرآورم که در سال ۱۸۲۸ حادثه ای در ایران رویداد که اساس آن برروی تعصب ملی قرارداشت ودرنتیجه هیئت دیپلماسی روس که دررأس آنها گریبایدوف یکی از افتخارات ادبی روس بود بقتل رسید درحالیکه آنوقت ایران مغلوب کاملا درتحت فشارواختیار روسیه فاتح بود بینم دولت نیکلای اول نسبت باین حادثه چه رفتاری را پیش گرفت؟ بدیهی است بطوریکه شایستهٔ مردمان قوی الاراده‌است با وجوداهمیت‌واقعه دولت روس علو همت نشان داد و برفتن یك هیئت ایرانی بسن پطرزبورغ برای معذرت خواهی قناعت کرد و فقط مبلغ مختصری برای بازماندگان مقتولین ازایران گرفت. اما درسال ۱۹۱۱ برای چند سرباز که درتبریز ازروی احساسات میهن پرستی وتعصب ملی کشته‌شدند پس ازمحاکمه‌مختصر فی‌المجلس حکم قتل ایرانیان داده شد نه تنها درتبریز بلکه درمشت هم که ابداً بسربازان روسی آزاروآذیتی ازطرف‌ایرانیان واردنشده بودچنین‌اعمال وحشیانه وظالمانه‌ای صورت گرفت. مقایسه این‌دوواقعه بنظرمن بی‌اعتباری دستوراتیرا که در سال ۱۹۱۱ صادر میشد میرساند. من نمیگویم که ارزش حیات هیئت سیاسی روس که در ۱۸ بقتل رسید خیلی بیش از سالهائی بود که در۱۹۱۱ ازمیان رفتند بلکه میخواهم برسانم که درحقوق و روابط بین‌المللی تأمین وتضمین اعضای هیئت دیپلماسی محفوظ است وتمام ملل بآن اعتراف دارند پس نمیتوان این‌هیئت را بایك قوه نظامی که تصرفات‌غاصبانه ای میکند برابر دانست. البته مسئولیت دولت ایران در ۱۸۲۸ بمراتب در انظارمهم تربوده است وچنین مسئولیتی در۱۹۱۱ وجودنداشت. من‌این قتل و غارترا برخلاف قوانین میدانم. بعقیدهٔ من بدبختانه موجباتی برای چنین

اعمال وحشیانه جزموقعیت وسیاست داخلی روسیه چیز دیگری نبوده است ، زیرا که روسیه تازه ازنهضت انقلابی که پس ازشکست خوردن اززاپن تولید شده بود خلاص شده ودستورات واحکامی که صادرمیشد مطابق اصول قضائی وحقوقی عادی نبود . ایجاد حکومت نظامی درسراسرروسیه ، تیر بارانها ، قتل های محرمانه ، وبالاخره تبعیدها فشاردردناکی بعقاید وآراء مردم روسیه واردآورد (اکنون هم همان اعمال بشدت درروسیه جریان دارد) وهمین اوضاع دلخراش مقدمه ای شد برای ایجاد انقلاب ۱۹۱۷ بطوریکه عناصر اعتدالی روس هم که درفکرتأسیس دولت مشروطه ای بودند تا روسیه‌را از این بن بست رها سازند بشدت عصبانی شدند و امید امکان مشروطیت ازآنها سلب گردید . تصورمیکنم همین‌سیاست داخلی بود که‌در ۱۹۱۱ بسیاست خارجی ما جنبهٔ نفوذ وتعدیات ستم‌کارانه ای داد وزمامداران مقتدرروسیه که درقفقاز بودند بیم‌آنرا داشتند که‌اگرچنین اعمال وحشیانه صورت‌نگیردممکن است درانظارمسلمانان بحیثیت واعتباارروسیه لطمه ای واردآید.خلاصه‌آنکه اگربخواهیم درست قضاوت کنیم باید معتقد شویم که روسیه درایران‌هم‌مانند قفقاز برضدروح انقلابی میجنگیدومثل این بود که کشورایرانرا هم از ضمائم روسیه فرض میکرد . شوستر مرگان هم همین فکررا میکرد واین فرضیه را در کتاب معروف خود تحت عنوان اختناق ایران باآب وتاب زیادی که‌پاره‌ای ازنظریات اورا من دوراز حقیقت میدانم انتشارداد اگر بخواهند مراهم در عقاید اوشریك بدانند اشتباه بزرگی میکنند البته هر کس دربیان‌عقیدهٔ خود آزاد است اما این نکته را هم باید درمد نظرداشت که هرچه باشدخطاهائی که روسیه نسبت بایران مرتکب گردید قضاوت یکنفر بیگانه که از جـزایر فیلیپین بایران آمده درآن‌تأثیری نخواهد کرد . روابط روس وایران‌تاریخ مطولی دارد و از مراحل مختلف عبور کرده است . ما در قضاوت سیاست امریکا درکوبا ونیکاراگا و پرتوریکو و حتی درفیلیپین هم دخالت نمیکنیم بلکه میخواهیم اعمال خودمان را درمقابل کشوری که باقیود پر عمق قدیمی بآن بستگی داریم قضاوت کنیم ، کنت گوبینوزیرمختارفرانسه درایران پس ازسه ماه توقف درپایتخت این کشورتصورمیکرد که‌بتمام جزئیات‌وخصوصیات این مملکت پی برده است اما سه سال بعد با کمال تعجب اعتراف میکند که درآنجا هیچ نفهمیده است . آیا شوستر مرگان ازجملهٔ نوابغ و دارای هوش وفراست استثنائی بوده است ؟ درروابط بین‌المللی دفتری باز شده که درآن اعمال ورفتاردول نسبت بیکدیگرثبت وضبط شده است وتاریخ بیلان

آنرا معین میکند . همه میدانند که بیلان خطاهای دیپلماسی روس در ۱۹۱۸ انتشار یافت وحساب روس وایران از حیث سود وزیان تصفیه و بسته شده و دوباره حساب جدیدی دردفتر برای آن باز گردید .

اگر درسال ۱۹۱۲ کسی بمن میگفت که تمام امتیازات روسیه در ایران حتی رژیم کاپیتولاسیون با عهد نامهٔ سویتیك روس وایران الغاء و محو خواهد شد من اورا آدم سلیم العقلی تصور نمی کردم معهذا این کار صورت واقعیت بخود گرفت ومن میدانم که جای روسیه درایران تنك ترنشد زیرا که روابط روسیه با ایران باصل ثابتی بستگی دارد که میتوان ناپدید شدن آنرا لحظه‌ای بتصور آورد اما کمی بعد دوباره پیدا میشود واصولی که مبنا وشالودهٔ مسئله است بدون تغییر عمقی برجای خود باقی است . بعلاوه اگر بخواهیم با نظر عادلانه قضاوتی بکنیم بی انصافی است که تنها روسیه را درجریان امور ایران مسئول قرار دهیم بدیهی است که در تمام این جریانات قسمت عمده‌ای هم بلاحرف ازطرف بریتانی کبیر در کار بوده است وچون انقسمت اخیر کاملا صاف و روشن نبوده است پاره‌ای ازعناصر ایرانی ضد روس را پیوسته تحریك میکرده است اما حساب انگلیس هم کمی بعد ـ رموقعیکه دولت ایران قرارداد وثوق الدوله را لغو کرد تصفیه شد دراین قرارداد سرپرسیکوکس درماه اوت ۱۹۱۹ میخواست ایران را درعداد کشورهای تحت الحمایهٔ انگلیس قراردهد . لغو قرارداد نفت کمپانی انگلیس وایران وتجدید نظردر آن والغاء امتیاز نشر اسکناس از بانك شاهی را که در زمان رضا شاه پهلوی وقوع یافت باید در ردیف همین حسابها قرار داد

تصرفات نظامی روس درایران

در موقع شروع بخدمت من امید خوشبختی و موفقیت کاملی نداشتم موقعیت بسیار ناگوار وانتظاماتی هم درکار نبود . کمی پس از ورود من وسایل تصرفات نظامی روس درایران بطور محسوس تقویت می یافت . درجنب نیروی جنگی آذربایجان تصمیم گرفته شد که درخود ایران هم آتریاد قزاقی که با آن متجانس باشد بنام آتریاد قزوین تشکیل شود ازطرفی هم یك فوج پیاده نظام و یك فوج قزاق ازراه انزلی بایران وارد شدند یکدسته کوچك در رشت ماند وبقیه بطرف قزوین تا دومنزلی پایتخت رفتند . ورود قشون بانزلی وضع خنده آوری داشت با اینکه دشمنی در این بندر وجود نداشت با کمال تعجب مشاهده میشد که عملیات پیاده کردن با احتیاطات لازم ومطابق اصول دقیق جنگی انجام می گرفت ومضحکتر اینکه پیاده نظام منجنیق های قلعه کوب باخود

آورده بود که با آنها بقلاع ایران حمله کنند. شاید بنقاشیهای قدیمی نظر داشته‌اند که جنك ایران‌را دراوایل‌قرن نوزدهم نمایش میداده است سرویس نظارت‌هم چیزهائی‌را با خودآورده بود که‌هیچ لزوم نداشت‌مثلاپك‌واگن قند همراه‌آورده بود درصورتیکه قند درایران بمراتب ارزان‌تراز خود روسیه بود

البته این‌مطالب بی‌اهمیتی‌است که من‌شرح میدهم ولی‌مقصود رساندن این‌نکته است که محیط نظامی‌قفقاز مطلقاً ازاوضاع ایران اطلاعی‌نداشت و من اعتراف میکنم‌که در تمام مدت اقامتم درزشت بکوچکترین حادثه‌ای از حضورقشون بر نخوردم درصورتیکه زمان‌ممتدی در آنجا اقامت داشت ودرماه اوت ۱۹۱٤ پس ازاعلان جنك عمومی‌رشت‌را تخلیه کرد. رفتار نظامیان کاملا رضایت‌بخش‌بود وقنسولخانه‌هم ازطرف اهالی بشکایتی بر نخورد تنها موردی که بخاطرم می‌آید گم شدن تفنگی بود که چند نفر گیلك مقصر تشخیص داده شدند پس‌ازتحقیق معلوم شد دو نفرقزاق که ازانزلی برشت‌می‌آمده‌اند‌درحالت مستی روح جنگی‌نشان داده ومزاحم روستائیان شده‌بودند وآنهاهم تفنك را ازدست‌یکنفر گرفته بودند یك اسکادرن‌نظامی باشتاب‌بآن‌محل‌رفت‌ودهکده‌را محاصره کرد وبالاخره روستائیان مقصررا که درزیربام کلبه‌ها مخفی‌شده بودند دستگیر کرده بشهر آوردند و من آنها را با صورت استنطاق نزد عمال دولت ایران فرستادم و بافسرمربوط‌آنها دستور دادم که دونفرقزاق مذکوررا تنبیه کرده وبقضیه خاتمه دهد

درقزوین درمحوطه‌کارهمقطارمن عملی‌بروز کرد که ممکن‌بود صورت سیاسی‌بخود بگیرد. توضیح‌آنکه یکنفر افسرروسی موسوم بداراب میرزا که ازنسل‌شاهزادگان قاجار ومدت‌ها در روسیه اقامت داشت همینکه بایران‌آمد بخیال‌افتاد که بنفع محمدعلیشاه مخلوع ازطرفداران اوتشکیلاتی بدهد وخود دررأس‌آنها قرار گیرد (شایدهم تحریك شده‌بود) خوشبختانه زودبافکار او پی برده شد وهمینکه مخفیانه از قزوین بیرون رفت مأمورین روسی درتعقیب او رفته ودرفاصله کمی ازشهر فزوین اورا دستگیر وتوقیف کردند (۱) خود منهم با شاهزاده دیگری ازسلسله قاجارسروکار پیدا کردم که اوهم پروبالی باز کرده ودرفضای ایران پروازمیکرد این‌شاهزاده موسوم بسالارالدوله و

(۱) داراب میرزا پس‌از انقلاب روسیه دوباره بایران‌آمد ودر ارتش ایران وارد شد ودر ۱۹۲۱ با یکعده نظامی بجنك میرزا کوچك خان جنگلی‌رفت و تشکیلات انقلابی اورا برهم زد و من درفصول‌آتیه راجع بجنگل وتشکیلات آن صحبت خواهم کرد

عم احمد شاه بود ودرلرستان (جنوب شرقی ایران) بستگی وروابطی داشت . دختروالی پشت کوهرا بزوجیت گرفته بود وهمین پیوند باعث شد که با متنفذین محلی ملاقاتهای محرمانه‌ای داشته باشد وشاید بتواند بکومك آنها نیروئی تهیه کرده و سلطنت ایران‌را بدست‌آورد بنا براین در عرض وطول ایران سیر میکرد واسباب نگرانی واضطراب تهران‌را فراهم می‌ساخت . یکدفعه‌هم در سواحل‌شرقی بحرخزر دیده شد بقصد اینکه ازصندوق گمرك لنگرود وجهی برباید و صرف تجهیزات خود کند . نظر باینکه عایدات گمرك برای تضمین قرضه ایران از روسیه منظورشده ولنگرود هم درچند کیلومتری واقع و در محوطه قنسولی گیلان بود من مأمورشدم که سالارالدوله‌را ملاقات کنم وباو بفهمانم که این عمل قانونی نیست بنا براین بکشتی کوچك موسوم بفارس که آن وقت برای امورقنسولخانه دراختیارما ودر بندر انزلی لنگرانداخته بود سوارشدم وبفوریت حرکت کردم وپس‌ازچند ساعت دریانوردی بپیاده کردن یکدسته ملاح و نظامی مشغول شدم اما خوشبختانه بدون‌آنکه دستی بلند کنم بمباشر گمرك برخوردم و او بمن اطلاع داد که مبلغ ربوده‌را شاهزاده مسترد داشت ومرا واسطه قرارداد که مراتب اخلاص وارادت اورا بشما برسانم و خلاصه‌آنکه فقط حضور درصحنه لازم‌بود تا قضایا بطورسادگی اصلاح گردد من هنوزاین بامداد تابستانی‌قشنگ‌را درروی بحرخزر درخاطردارم که سطح فیروزه مانند وسواحل‌مشجر وسبزوخرم وقایق‌های پرازملاح‌آن منظرهٔ جالب نظری‌را تشکیل‌میداد . یك افسر جوان بحری‌هم با من بود که البته زخم و جراحاتی‌را خواب‌میدید اما ناگهان‌مبهوت ماند که قضایا با کمال‌آرامی‌خاتمه یافت . یکدفعه دیگر نیز سالارالدوله‌را مانند مهمان ناخوانده درقنسولخانه رشت ملاقات کردم این‌دفعه با تهران‌مذاکراتی کرد و بالاخره درتحت حمایت روسیه ازایران خارج شد ایندفعه بهمراهی یکی از اعضای سفارت روس و دونفرسالدات ازقزوین برشت‌آمده بودومن هم مجبور بودم که احتیاطات‌لازم را بجاآورم زیرا که شب را درتحت مسئولیت من بپایان رسانید وواقعه ای هم روی نداد درقونسولخانه با غذاهای ایرانی که موافق سلیقه‌اش بودازاو پذیرائی کردم و با هم صحبت های طولانی کردیم البته صحبت از ایران و جنگهای او بمیان نیامد و فردای آنروز اورا سپردم بافسر ژاندارمی که از باد کوبه برای بردن او بانزلی آمده بود وچون در کنار کشتی‌ازمسئولیت‌خود رهائی یافتم با همقطارخودم که ازتهران آمده بود چند جام شامپانی بدرقه راهش کردیم ودرموقع توديع با تبسمی راجع ببازگشت ازاوپرسیدیم پاسخ

مختصری که داد این بود: (خدا میداند)

قنسولخانه امپراطوری روس در گیلان بنظرمن قدیمترین قنسولخانه ایست که درایران تأسیس شده درزمان پطر کبیرهم قنسول روس درگیلان بوده است که درانزلی اقامت داشته . انزلی بندری است از بحر خزر که در مدخل خلیج بزرك مرداب واقع شده است قبل ازساختمان راه شوسهٔ انزلی به طهران ارتباط این بندر با رشت ازهمین مرداب بوده که شکاف عمیقی در خشکی ایجاد کرده است ازطرف خشکی مسافت بین این دوشهر ۲۵ کیلومتر وازطریق مرداب تا پیره بازار ۶ کیلومتر بیشتر فاصله نداشته‌است.

دلیل قدمت قنسولخانهٔ روس در رشت این است که کوتاه‌ترین راه قفقاز بپایتخت ایران درهرزمان همین شریان تجارتی طبیعی بوده است که به‌وسیلهٔ آن کالاهای روس وایران مبادله میشده ودراین بندر که مدخل ایران است همیشه حضوریك عامل روس برای مراقبت منافع تجارتی روس وتأمین تبعه متعدد آن که اغلب قفقازی و تاتار وارمنی و گرجی بوده اند لازم بوده است .

ایران هم ازهمین راه بحرخزر واردروسیه میشده است تجارایرانی قبل از پیدایش راه آهن ازرودولگا بحاجی ترخان و نیژنو گرود Nijni-Novgorod که بازارعمومی بودآمدوشد میکردند . همه ساله تجارشرقی از ایران وآسیای مرکزی روس باین بازار برای خرید وفروش امتعه میآمدند ونظر باینکه این بازار دراراضی سن ماکارد (Saint makar) واقع میشد ایرانیان آنرا بازارمکاریه ویا بتخفیف مکاره می گفتند واین نام در کشور شیروخورشید شهرتی داشت حتی درزوایای خیلی دوراین کشورهم مردم باین نام آشنا بودند .

وضع اقتصادی ایران که ایالات حاصل خیز وپرعایدات آن درسمت شمال واقع است پیوسته اقتضا میکرد که محصول ایران ازاین راه صادرشود که راهی است کم زحمت وتردیدی نیست که اقدامات روسیه هم در بدو امر متوجه گیلان بوده که بمنزلهٔ یکنوع تختهٔ جست وخیزی است برای نفوذ توسعهٔ اقتصادی وسیاسی و بهمین دلیل است که می بینیم دراواخرقرن اخیرفشارروس ازاینطرف زیادتر میشود وبساختمان بندرانزلی میپردازد ودرمیان باتلاقها و نی‌زارها راه شوسه ایجاد میکند که از کنارسفیدرود بطرف فلات ایران ممتد میگردد . وبانك استقراضی روس که درمرکزایران تأسیس یافته بلافاصله شعبات آن دررشت وانزلی دایرمیشود و تجارتخانهٔ لیانوزو (Lianozov)

امتیاز صیدماهی سواحل بحر خزر را می گیرد . پیره بازار برشت اتصال مییابد. دینامیتها بکار افتاده و کوهها را در کنار سفیدرود میشکافد وراهی باز میکنند تا قطارهای شتر بتواند چلیك های نفت باد کوبه را ازاین راه بطرف طهران عبوردهد . وسایل حمل ونقل مسافرین ومال التجاره بدستیاری شرکت های روسی بکار میافتد . تجارتخانه های متعددی که عوامل صادرات و واردات هستند دررشت وانزلی تأسیس وتوسعه مییابد .

قنسولخانهٔ رشت هم چون با این عملیات مواجه است و باکارگران روسی سروکار پیدا میکند که درتابستان بایران میایند وزمستان بقفقاز میروند ناچاراست عده کارمند زیادی درزیردست داشته باشد . علاوه برشخص قنسول یك منشی ویك مترجم اتصالا مشغول کارهستند دردبیرخانه قنسولی هم دونفر منشی ایرانی ویك نفررئیس روسی که خزانه داری را هم بعهده دارد کارمی کنند دونفرهم بنام تاجرباشی که یکی مسلمان ودیگری ارمنی است درآنجا آمدورفت دارند بعلاوه دونفر اشخاص قابل ملاحظه که طرف توجه عمومی هستند بسمت مستشاری درقنسولخانه کارمیکنند . این مستشاران اعضاء رسمی اداری نبوده و(M . N) رئیس قنسولخانه آنهارا پذیرفته است که افتخاری کارمیکنند علاوه براینهامدیر بندرانزلی هم بسمت نایب قنسول در آنجا فعالیت میکند . عمال قونسولی متعددی هم درنواحی مهم محوطهٔ قنسولگری وجود دارند . پانزده نفرقزاق هم بایك سرجوخه برای حفظ قونسولخانه باین جمعیت اضافه میشوند یکعده مستخدم ایرانی هم بنام غلامان قونسولخانه در آنجا مشغول دوندگی هستند .

بطوریکه قبلا هم ذکرشد قنسولخانه این جمعیت را برای انجام امور مختلفه لازم داشت وبواسطهٔ بقای رژیم کاپیتولاسیون عملیات قنسولخانه منحصر بمسائل اقتصادی و سیاسی نبود بلکه مسائل اداری و قضائی و قراردادها و رسیدگی باسناد ومدارك هم درکار بود صرف نظر از وظیفهٔ مهم سیاسی که انجام آن مارا وامیداشت که تقریباً درتمام چرخهای زندگانی ایرانی نظارت ومراقبت داشته باشیم قوه اداری قنسولی نسبت بتمام تبعهٔ روس نیز بکار می افتاد . نظارت درصحت وسقم گذرنامه ها قسمت زیادی از اوقات مارا می‌گرفت . اشخاصی که گذرنامه رسمی نداشتند جریمه شده وبباد کوبه فرستاده میشدند بیشتراوقات طایفهٔ ملکان گذرنامهٔ خودرا مفقود میکردند . این طایفه برای کسب وتجارت ازروسیه بایران مهاجرت میکردند وملکانها همه جادر متصرفات آسیائی روس پراکنده هستند وعده زیادی هم درقفقاز بکار اشتغال

دارند ، یکی از کلنی های آنها امتیاز انحصار ارابه رانی را در قسمتی از شهر تفلیس گرفته است (E. Reclus. Asie. Russe ۲۱٤ ا . رکلو. آسیای روس ص
دسته ای هم شغل سورچی گری را اختیار کرده ودر ایران مشغول حمل و نقل مال التجاره میباشند و گاهی از رشت تا اصفهان هم میروند . در این مسافرتها گاهی اتفاق میافتاد که اسناد ومدارک حتی گذرنامه های خود را گم میکردند وموقع مراجعت بروسیه در دفتر قنسولگری رشت ازدحام کرده با تضرع از رفتار خود عذرخواهی میکردند قونسولخانه هم باشهادت آشنایان وهم ولایتی های آنان در دادن گذرنامه سخت گیری نمیکرد زیرا که غالباً شناسنامه داشتند من ازدیدن آنها خوشوقت میشدم زیرا که نمونهٔ واقعی روستائیان با عزم و فعال روسی بودند ومحیط شرقی وآب و هوای آن تغییر شکلی بآنها نداده بود . گاهی هم درزیر آفتاب سوزان گیلان در کنار جاده ای که قطار های شتر با صدای زنگ خوش آهنگ حرکت میکردند واطراف آنرا مزارع باتلاقی برنج ونباتات خودرو احاطه کرده نوع دیگری از این روستائیان بر میخوردم که بی باکانه در بحر خزر بصید ماهی مشغول بودند . مواجه شدن باین دسته خالی از زحمت نبود زیرا که اینها از دهانه رود ولگا بحر خزر را عبور کرده و بطور قاچاق میآمدند در آبهای ساحلی ایران وماهی میگرفتند در صورتیکه صید ماهی در این سواحل ممنوع و بمؤسسه لیانوزو اختصاص داشت خود شرکت هم بسیار سانی داشت که در ساحل دریا مراقبت میکردند وغالباً این قاچاقچیان را درحین عمل دستگیر کرده باقایق و طور ماهی گیری وسایر لوازم بشهر می آوردند . قونسولخانه هم مجبور بود بموجب قانون برای آنها جریمه ای معین کند در دفعه اول پس از اخذ جریمه لوازم کار آنها مسترد میگردید واجازهٔ رفتن بآنها داده میشد ودرصورت تکرار عمل جریمهٔ زیاد تری بآنها تعلق میگرفت واز اسباب کار هم محروم میشدند اینها مردمان سرسخت جسوری بودند وبرای تهیهٔ خود عذرها می تراشیدند از قبیل آنکه راه را گم کرده و یا گرفتار مه وطوفان دریا شده اند واز روی ناچاری باین سواحل آمده اند معهذا قانون هیچگونه عذری از آنها نمی پذیرفت . غالبا دفعه من از این نوع مقصرین پر بود و منظرهٔ باهیجانی را نمایش میداد . سورچیهای ملکان و روستائیان ماهی گیر مردمان متهوری هستند واز محیط شرقی مرعوب نمیشوند رفتار آنها مرا باین فکر می انداخت که شاید ملت روس در توسعهٔ محیط ودست اندازی بخارج دارای یک حس مخفی مادرزادی باشد . این ها با وجود مجازاتهای سخت مکرر باجدیت درسرحدات روس وآسیا بفعالیت میپرداختند

درموقعیکه برای دیدن مؤسسات لیانوزو میرفتم بازهم بااین روستائیان تماس حاصل میکردم در آنجا بیشتر مزدوران ایرانی کار میکردند ولی رؤسا و سرکارگران وتهیه کنندگان خاویارهمه روسی بودند. در تمام سواحل بحر خزر باستثنای انزلی بندری که مطابق اصول فنی ساخته شده باشد وجود نداشت. درهمه جابرای ورود بکشتی که خیلی دوراز ساحل لنگرانداخته بود میبایستی بمهارت قایق رانان اتکاء داشت. سایر پارو زنان متصل بچشم ملاح مراقب که قایق را باپاروی بزرگی اداره میکردند نگاه میکردند و چون دریا نوردان روسی غالباً باایمان هستند بمحض دورشدن ازساحل در فاصله ده متری سرهارا برهنه کرده وعلامت صلیبی ترسیم میکردند ومیگفتند خدا مارا حفظ کند وهمینکه بطوفان امواج میرسیدند باچندضربت محکم پارو آنرا عموداً می شکافتند بدیهی است دیدن قوهٔ که ازروی هوش بکارافتاده باشد روح را تقویت میکند. درخاطر دارم که روزی سه نفرازاین روستائیان نیرومندروسی ماهی بسیار بزرگی را باچنگک های مخصوصی ازدریا بداخل قایق میکشیدند شکم آن پر بود ازخاویارمطبوعی که اختصاص بمردمان پرپول وخوش خوراك داشت وممکن بود چندین کیلوخاویار ازاین ماهی غول پیکراستخراج نمود همین نمونه کافی است که ثروت بی پایان بحرخزررا نشان دهد.

باترسیم این تابلوها که باعث سرگرمی من شده است فراموش نمیکنم که بایدبفعالیت اداری قونسولخانه رشت بپردازم گاهی هم این فعالیت بتقلبات جزئی برمیخورد که رسیدگی بآنها ازوظائف لاینفك شهرداریها بود مثلا وقتی من مأمور دستگیری شیطان کوچکی ازتبعهٔ روس شدم که آبهای گازدار مصنوعی می ساخت و در بطریهائی میریخت که اتیکت آبهای معدنی مشهور روسیه را داشت. این قضیهٔ کوچك که باسایرقضایا که در پیش ذکر کردم کاملا میرساند که ادارهٔ قنسولخانه باوجودداشتن رژیم کاپیتولاسیون به چه اشکالات غیرمترقبه‌ای برمیخورد وچگونه تبعهٔ روس باقانون بازی میکردنداگر در ایران هم مانند کشورچین قانونی وجودداشت که تبعهٔ بیگانه دریك محل جمع ودرتحت مراقبت شهرداری و شهربانی باشند بااین اشکالات مواجه نمیشدیم ولی دررشت تبعهٔ روس درشهرایرانی زندگانی میکردند وکاملا بااهالی بومی آمیزش داشتند وغالباً درارتکاب اعمال خلاف قانون وتقلبات خود از زیرنظر مأمورین دولتی فرارمیکردند وقونسولخانه هم مجبور بود مراقبت نماید که کلنی برا کننده روسی اینطور افسار گسیخته نباشد وبداند که باید تابع مقررات وقوانین باشد. وقوع این اتفاقات پیوسته برای مانولیدمزاحمت میکرد نه فقط

درشهر بلکه درقصبات وقراء هم نصیراین وقایع روی میداد مخصوصاً نسبت بآبیاری که درخاور یکی ازمسائل بسیاردقیق است ودرآنجا محصول بستگی کامل به‌سیستم آبیاری دارد . دروقایع کم اهمیت مأمورین ما مداخله میکردند ومجبور بودیم غلامان ومستخدمین جزء قونسول گری رامأموریت بدهیم که بمحل وقوع حوادث رفته رسیدگی نمایند ونتیجه را اطلاع‌دهند .

این مأمورین مستخدمین ایرانی‌ما بودند که نشان عقاب نقرهٔ دولت روس را بر کلاه ولباسی که دارای یراقهای نقره بود برتن داشتند غالب این مأموریتها بحاج ابراهیم غلامباشی‌داده میشد حاجی‌مذکور بااینکه سنش از شصت تجاوز کرده خیلی کارآمد وفعال بودالاغ بی‌رکابی‌را باآن ریش‌حنائی سوارمیشد وباپاهای ازدوطرف آویخته بمأموریت‌های‌قضائی میرفت وباکمال مهارت مأموریت را انجام داده و دو سه روز بعد با کاغذیکه از مهر های متعدد طرفین دعوا و گواهان سیه شده بود بر میگشت . صاحبان مهر ها گواهی داده بودند که کار بنحو مطلوبی خاتمه یافته و صلح و آرامش برقرارشده‌است درمواقع مهم حاجی‌مذکور یك فراش‌حکومتی راهم همراه میبرد حاج ابراهیم‌را معمولا حاجی راگومیگفتند واین لقب را در ابتدای جوانی که بقونسولخانه وارد شده بود از روی مزاح باو داده بودند مخصوصاً در مواقع شکارهمراه‌قونسول‌میرفت و بنگاهداری اسبان و طباخی می‌پرداخت غذائیکه بهتر تهیه میکرد وشایدتنهاغذائی بود که می‌توانست تهیه کند خوراك راگو بودو بهمین‌مناسبت‌است که اوراحاجی‌راگو خطاب‌میکردند حاجی‌مذکور تفنگچی قابلی‌بود وباوجودسن زیاد درآزمایشهای تیر اندازی مهارتی‌نشان میداد حاجی‌راگودرایام پیری زن جوانی هم گرفته بود و برای من نه تنها رفیق شکار باوفائی بود که نمیگذاردهیچوقت بادست خالی‌ازشکار مراجعت کنم بلکه یکی‌ازمستخدمین زندد.دل قنسولخانه بود که مدت نیم‌قرن درآنجابخدمت اشتغال داشت و بمنزلهٔ مجموعهٔ قوانین‌قضائی بود وبسیاری از مسائل اداری را که مربوط بمرافعه و محاکمه روستائیان است بخوبی حل میکرد . حاجی‌روابط پیچیده و درهم مابین زارع ومالك را باکمال وقوف میدانست وبحقوق‌ووظائف‌طرفین کاملا آشنائی‌داشت‌البته این حقوق ووظائف مدون نشده وازروی‌عادت بود یعنی عادتی که نسبت باجاره وطریقه زراعت ونوع محصول وتقسیم‌آن که درهرجا نسبت بکمی‌وزیادی آب و بذر ومواشی وغیره اختلاف حاصل‌میکند والبته راجع بنوع ملك که شخصی یا خالصه یا موقوفه باشدووضع‌مالیاتیکه برحسب مواقع تغییرمیکند اختلافات زیادترمیشد

وقتیکه مناقشات ومنازعات کسب اهمیت میکردیکی ازمنشیان ایرانی ویامترجم قنسولخانه بمأموریت میرفت از برای مثال بیمورد نیست بگویم که وقتی پلی روی یکی از شهـر های متعدد این ایـالت تولیـد مخمصه ای کرد که قنسولخانه را باادارات دولتی مواجه نمود توضیح آنکه یکی ازمباشرین بلژیکی که مدیریت گمرك را هم داشت این پل را خراب کرده بود وچون خراب شد خسارتی بیکنفر تبعه روس وارد آمد وممکن بوداین قضیه هم مانند سایرقضایا دوستانه حل شود امادخالت این مباشر بلژیکی کاررا بجائی کشانید که موجب تبادل اعمـال ترش و شیرین گردید و صورت مجلسی تنظیـم شد وعاقبت هم این مباشرغیور که مایل بود منافع ودفاع قنسولخانه رابی اهمیت تلقی کند نتوانست نظر بعدم موفقیت بخود تهنیت بگوید وچندی بعدهم عوض شد مداخلات قونسولخانه بانواع مختلف صورت میگرفت نه فقط بـاید درامور تبعهٔ روس که بواسطه وجود رژیم کاپیتولاسیون ازوظائف مسلمهٔ مابشمارمی رفت مداخله کرد بلکه میبایستی درکاررعایای ایران هم که تحت الحمایهٔ دولت روس بودند مداخله کرد . درواقع این مداخلات مارا به بلیاتی گرفتارمیکرد وغالباً قنسولخانه را درراههای پرپیچ وخمی میانداخت که خروج از آنها مشکل بنظر میآمد . بواسطه وجود حکومت استبدادی درایران ونبودن قانون ماپیوسته با وضعی مواجه میشدیم که اساس آن بجای محکمی تکیه نداشت من اصل و منشأ این تحت الحمایه بودن را نمیدانم و فقط میتوانم بمزحمت هائی که برای قنسولخانه پیش آورده بود اشاره‌ای بکنم . ازطرفی هم تبعه مسلمان روس که اغلب با زنان ایرانی ازدواج کرده بودند نظر بروابط خویشی با اهالی بومی ومنافع حاصلهٔ ازاین روابط کاملا در زندگانی ایرانی واردشده وباآنها اختلاط وآمیزش حاصل کرده بودند در چنین مواردهم قانونی درکار نبود وبنا برررسوم وقواعدی که بمرورزمان ایجادشده بود قنسولخانه نمیتوانست دراینگونه اتفاقات وتصادفات بیطرف بماند وناچار مداخلاتی میکرد یك نوع تحت الحمایه بودن هم بتوسط مشتریان متعدد بانك روس بوجود آمده بود و قونسول میبایستی ازصاحبان املاکی که درو ثیقه بانك بود حمایت نماید که مبادا خسارتی برای بانك تولید شود .

علاوه بررسیدگی بامور تبعه روس واشخاص تحت الحمایه اداره قونسولی مجبور بود که بامورراه شوسه ازلی به تهران وتصادفاتی که در آن روی میداد نظارت ومراقبت داشته باشد مثل اینکه روزی یك نفر فرانسوی نزدمن آمد وشاکی بود که دریکی ازمنازل عرض راه درموقع عوض کردن اسبان چمدانم

که در عقب کالسکه بسته شده بود مفقود گردیده است و چون این سرقت یا فقدان درراه شوسه واقع شده قونسولخانه باید بآن رسیدگی نماید

خواننده میتواند ازاین مقدمات بسهولت دریابد که قدرت ونفوذاداری قونسولی درتحت رژیم کاپیتولاسیون تاچه اندازه بوده و بکجاها میکشیده است یعنی قدرتی که باید درهمه جا نظارت داشته باشد و بطورکلی میتوان گفت که این قدرت تقریباً قائمقام حکومت ایران شده بود . هیچوقت این منظره از خاطرم محو نمی شود که نمایش آن همه روزه طرف صبح در دفترخانه من تجدید میشد . عده زیادی از مردان وزنان درآنجا ازدحام کرده و منتظر بازشدن دفترخانه بودند تاشکایات خودرا بقونسول بکنند اینهارا در رشت عرضه چی میگفتند که بایدیك بیك پذیرفت وحوصله بخرج داد تاتمام حرفهای خودرا بزنند والبته اینکار دردسرزیادی داشت مخصوصاً سروکله زدن بازنها بسیارسخت وپرزحمت بود بالاخره میبایستی عریضه هارا گرفت و بکارهای آنها رسیدگی کرد . ناگفته نماند که اغلب این شکایات اساساً ازدور یا نزدیك مربوط بقونسولگری نبوده و مواقعی پیش میآمد که اصلا پای تبعه روس یا اشخاص تحت الحمایه درمیان نبود بلکه نظر بقدرت ونفوذی که قونسولخانه درآنجا داشت در هرکاری بآن مراجعه میکردند مثلا یکی ازاین عرضه چی ها پس ازاینکه بهرجامتوسل گردیده ونتیجه نگرفته بودخسته شده وعاقبت درقنسولخانه بست اختیار کرده بود عمل بست نشینی برای قونسولخانه بینهایت کسالت آور بود. گاهی اتفاق میافتاد که عده زیادی غالباً روستائی میآمدند ودرزیر پرچم امپراطوری بست اختیار میکردند و باحرکات سروبست دادوفریاد راه انداخته وتضرع میکردند وخلاص شدن ازآنهاهم خالی اززحمت نبودو برای اینکه از شرآنها آسوده شویم واقامتشان درقونسولخانه بطول نیانجامد مجبور بودیم که درکارآنها مداخله کنیم این عمل بست که در ایران ازعادات قدیمی است باشکال دیگری هم درایران صورت میگیرد مثلا درتهران در زیر توپ بزرگی که موسوم است به توپ مروارید ودرجلونگاره خانه نزدیك ارك شاهی قرار دارد بست اختیار میکردند گاهی هم بسرطویله شاه ومتنفذین درباری پناهنده میشدند. امکنه متبرکه هم مانند امامزاده ها و مسجدها محل بست است یك نمونه آنهم درتاریخ جدید ایران دیده میشود توضیح آنکه درنهضت مشروطه خواهی درزمان سلطنت محمدعلی شاه که گاهی با قرآن سوگند یاد میکرد که نسبت بمشروطه وفادار باشد و بلافاصله نقض عهد میکرد وباذیت وآزار دمکراتها میپرداخت آنها نیز مانند سیل بسفارت بریتانی کبیر هجوم آورده

در آنجا بست اختیار کرده و تقریباً پانزده روز آنجا اقامت داشتند عکسهائی که از این جمعیت برداشته شده خوب نشان می‌دهد که چگونه آنها در اطراف دیگهای پلو جمع شده اند خوشبختانه در قونسولخانه رشت چنین اتفاقی روی نداد البته باغ آنت گنجایش چنین جمعیت‌ها را نداشت.

برای تکمیل شرح کارهای اداری قنسولخانه باید اشاره کنم که علاوه برعرضه‌چی ها واشخاصی که درمدخل قونسولخانه چمباتمه زده ودرز یرپرچم روس بست نشسته بودند جمعیت دیگری هم بود که برای ویزای گذرنامه آمده بودند واز بیم ازدحام زیاد برای آنها در مخصوص ورودی دیگری معین شده بود

اشخاص متعددی که بملاقات قونسول میآمدند میبایستی در طبقه تحتانی پذیرائی شوند قزاقان گارد قونسولی و نوکران و غلامان و باغبانها وغیره هم باین جمعیت اضافه میشدند از طرفی هم قونسولخانه واقع بود در کنار راه شوسه ودرمقابل آن عمارت دفتر راهداری قرار داشت و در آنجا تمام وسایل نقلیه و کاروانها برای پرداخت حق العبور براه شوسه توقف میکردند وخلاصه آنکه از صبح تا عصر بایستی در ازدحام مردم وهیاهو بسر بریم این جا محیط خاصی بود که انسان تازه وارد از منظره آن متعجب میشد اما پس از چندی توقف بتدریج باین سر و صداها عادت میکرد. خلاصه محوطه طبیعی کار من اینطور بود که اکنون پس از گذشتن سالهای ممتد هنوز بایك حس تأسف آور از خاطرم عبور میکند یعنی تأسف ازمراحل زندگانی که بااین مأموریت گذشت وچاره‌ای هم نداشتم زیرا که بمنظور همین مأموریت تحصیلات مخصوصی کرده بودم، مأموریتی که اتصالا مرا باقضایای برزحمت ومشقتی مواجه میکرد که همه غیرمنتظره بودند ومیبایستی بسرعت بانجام آنها پرداخت. اما ازطرفی هم وسیله خوبی بود که مرا بحقایق زندگانی حاوری نزدیك میساخت. اینجا دیگر مطالعه حاورشناسی و تصوری درکار نبود بلکه خاور بطورطبیعی وعاری ازهر گونه تصنع درزیر نظرم بود. تماس روزانه بامردم برای من مرحله آموزش گرانبهائی بود وتوانستم بطور خوبی باز بان واخلاق وعادات مردم این کشور نزدیك وآشنا شوم البته برای مبتدیان که تازه داخل کارمیشوند مشکل است که بزودی با اصالی کشورهای حاوری ارتباط حاصل کنند دانستن لطافت اشعارایرانی کافی نیست که انسان را بانوده اتصال دهد وبتواند مقاصد مراجعینی را که ذکر کردم فهمد وباآنها تماس وآمیزش داشته باشد.

مأموریت اصفهان در سال ۱۹۰۹ برای من فواید زیادی داشت در آنجا من بسبك معمولی تحریر معمولی و انشاء عادی مراسلات آشنائی پیدا کردم اما طرز کار اداری اصفهان با رشت قابل مقایسه نبود در اصفهان تبعه روس از ده نفر تجاوز نمیکرد و زندگانی در قونسولخانه هم بی صدا و با کمال آرامش میگذشت اصفهان از این حیث از پستهای خوب محسوب میشد اما در آنجا مأمور چندان با توده تماس نداشت که معلومات قابل توجهی از طرز زندگانی ملل خاوری بدست آورد. اگر خوبی پست را از حیث راحتی در نظر بگیریم محققاً پست بوشهر از همه پستها بهتر بود زیرا که در آنجا یکنفر تبعه روس هم پیدا نمیشد و مأمور با کسی سروکاری نداشت چیزیکه بود زیست یکنواخت در زیر آفتاب سوزان حالی از زحمت نبود و فقط در نقل مکان سالیانه بشیراز که تقریباً در مدت ده روز بااسب انجام میپافت قدری راحت میشدند. خط سیر این مسافرت را در وسط رشته جبال ساحلی خلیج فارس و کتلهای مشهور آن باید به تفصیل در کتاب (بسوی اصفهان) اثر نویسنده معروف فرانسوی موسوم به پیر لوتی دید.

تصور میکنم باین مقدمات تابلوی دقیقی از عملیات اداری قونسولی رشت ترسیم کرده باشم و اکنون میتوانم در زمینهٔ فعالیت قضائی آن وارد شوم.

فعالیت قضائی

در ایران بکار بردن قوانین روسیه بدو قسم صورت می گرفت: راجع به تبعه روس باید تنها مواد قوانین عرفی و جنائی روسیه را بکار برد و در دعاوی مختلط باید قوانین روس و ایران هردو مراعات شود

اصول محاکمات عرفی نسبت به تبعه روس بموارد قلیل الوقوعی محدود می گردید امـا از حیث جنائی موارد آن کثیر الوقوع بود در موارد اخیر کار قنسول منحصر میشد بیك استنطاق مقدماتی و بلافاصله پرونده اورا با مقصر بیداد گو به می فرستادیم که در آنجا در زیر نظر قضات بصیر محاکمه و قضاوت خاتمه یابد. این موارد بیشتر مربوط بود بکسانیکه دو زن اختیار کرده بودند ومن نمونه اینرا برای مثل نقل میکنم: یکنفر سرباز روسی در موقع تصرف جزیره کرت ازدواج قانونی کرده ودر مراجعت بروسیه این زن کرتی را بلاتکلیف وسرگردان درهمانجا گذارده بود، راجع باینکه چگونه این زن محل شوهر فراری خودرا پیدا کرده من چیزی ندانستم و همینقدر میدانم که عاقبت قنسولخانه رشت مجبور شد که رسماً با شرکت قنسول روس که در کانه Canée از ت کرت اقامت داشت باین امر رسیدگی کند خوشبختانه طولی نکشید که در رشت دستگیر و معلوم شد که در اینجا مسلمان شده و تجدید فراشی

است ومستحق دوقسم مجازات گردیده یکی مسلمان شدن ودیگری تجدید فراش بعلاوه نمیدانم درحین ملاقات تعجب من بیشترشد یا او زیرا موقعی که من در صدد جستجوی او برآمدم ابداً چنین تصوریرا نمیکردم که بجای یك سرباز روسی خودرا درمقابل یکنفر تقریباً ایرانی به بینم که لباس ایرانی جلفی پوشیده و زن مسلمانی هم اختیار کرده است درصورتیکه زن قانونی او در کویت بانتظار آمدنش نشسته است .

مواقع دیگری هم درچنین قضایائی حضور پیدامیکردم ازجمله وقوع قتل یکزن ارمنی بدست پسرجوان خودش. دراین کارد کترقانونی هم بامن مساعدت کردو من بتفصیل این واقعه حزن آور نمیپردازم وفقط اشاره میکنم که جانی جوان درموقع دفاع بدرفتاری مادرش را دلیل این عمل جنایت کارانه قرارمیداد قضیه جنائی دیگری هم پیش آمد که مربوط بیکنفر فرانسوی بود وبجای اینکه به قنسول فرانسه مراجعه کنند زن او خواسته بود که قنسول روس را در قضیه دخالت دهد وچون من بادکترقانونی حاضر بکارشدم و بناشد جسدمقتول تشریح وامعاء اومعاینه شودشکایت خودرا پس گرفتند و نفهمیدم عاقبت کار بکجا منتهی شد موردیگری هم راجع بمسکوکات تقلبی شکایت شد متهمین هم گرجستانی بودند امااز تفتیش نتیجه‌ای گرفته نشد .

درهرحال موقعیکه من مشغول تحصیل مقدمات خاورشناسی بودم هیچ فکر نمیکردم که ممکن است باچنین اعمالی مواجه گردم تردیدی نیست که اگر درموقع تحصیل مقداری هم ازمعلومات قضائی بماتعلیم میدادند امور قنسولی بهتر انجام می یافت درموقع تحصیل ما فقط بحقوق بین الملل وحقوق قنسولی اشتغال داشتیم بااین حال گمان نمیکنم که درکارهای قضائی اشتباهی کرده باشم زیرا که اجباراً تمام کتب حقوقی را ازاروپا وارد و مطالعه میکردم این کتاب ها مرا در غالب موارد هدایت میکردند . این نکته نیز ناگفته نماند که تمام قنسولخانه های روسیه درایران ازحیث اداری وقضائی وضعیت قنسولخانه رشت را نداشت .

تنهاراه حلی که برای این نوع مسائل درنظر گرفته بودند و بواسطهٔ پیش آمدهای انقلابی صورت عمل بخودنگرفت این بود که دراین قنسولخانه‌ها که امور قضائی دارند قضاتی را هم دخالت دهند تا مطابق قوانین بقضایا رسیدگی شود اما بهترین طریق حل این نوع مسائل الغاء کاپیتولاسیون بود که کاملا قنسولهارا ازتمام این نوع دعاوی خلاص میکرد اما بدبختانه این کارهم بواسطه عدم تأمین قضائی ونبودن قوانین درایران ممکن الوقوع بنظر نمیآمد

زیرا که در ایران سی سال قبل قوانین مدون و تشکیلات قضائی مطابق ممالك غربی وجود نداشت ودعاوی برطبق اصول حقوق اسلامی یا اصول عادی خاتمه می‌یافت .

بدیهی است در قضاوتهای مختلط با این طرز محاکمات ناملایمات و اشکالاتی پیش میآمد وقنسولخانه هم مجبور بود باموافقت کارگذار ایرانی که نمایندهٔ وزارت امورخارجهٔ ایران بود کارهارا انجام دهد وچنین ادارهٔ کارگذاری درهرشهری که قنسولخانه بود وجود داشت اما متأسفانه این کارگذاران غالبا اراده وعقیدهٔ خودرا درکاردخالت میدادند معهذا اگر اکثریت آراء بنتیجه عاقلانه ومثبتی منتهی میگردید تازه بطرزاجرای امر برمیخوردیم که دیگر بما وکارگذاری مربوط نبود و می بایستی بحکومت مراجعه شود البته حکام هم موافق سلیقه وعقیدهٔ استبدادی خود عمل میکردند . اغلب این دعاوی راجع بامورتجارتی بود ودرموقع رسیدگی تاجرباشی کلنی هم بعنوان خبرهٔ تجارتی حضورپیدا میکرد این طرز محاکمه اگرچه ناقص بود اما خوشبختانه غالبا به نتایج مطلوبی منتهی میگردید ولی درعمل پیوسته باشکالاتی برمیخوردیم زیرا بطوریکه قبلاهم اشاره کردم درایران هیچ نوع قانون برای تجارت ومبادلات اسناد واوراق وجود نداشت ومدارکی که برای استدلال ارائه میدادند نظر به فقدان محاضررسمی وقانونی بخط یك نفرآخوند یاملا تنظیم‌شده بود وقباله های املاك هم بواسطه نبودن ادارهٔ ثبت رسمی وادارهٔ ممیزی قانونی اعتباری نداشت وغالبامعارض پیدا میکرد وپرواضح است که بااین ترتیب اتخاذ تصمیم و دادن رأی قطعی امکان پذیر نبود زیرا وقتیکه موضوع دعوادرست روشن نباشد چگونه میتوان به تحقیق پرداخت ؟ از اینها گذشته هیچ گاه صحت مدرکی بامضاء شخص مربوط نبود بلکه بمهرهائی بود که در ورقه نقش بسته وتقلید آنها بسهولت امکان داشت فراموش نمیکنم که در موقع محاکمه ای مدعی کیسهٔ پرازمهری بمن نشان داد که درآنت هرقسم مهری وجودداشت حتی مهرمظفرالدین شاه هم درآن میان دیده میشد . اگرچه غالب حکاکان ایرانی درعمل خود دقیق هستند و کمترمهرتقلبی درست میکنند اما معلوم است که وجدان قاضی بصرف مشاهدهٔ این مهرها راضی نمیشود که حکم قطعی بدهد بعلاوه این نوع محاکم مختلط کسالت آور بود و مذاکرات و مباحثات بقدری زیاد میشد که غالبا درحین محاکمه خواب عارض من می گردیددراین نوع محاکمات فقط عقل سلیم و حوصلهٔ زیاد کارهارا خاتمه میداد بهرحال حضوردراین جلسات برای من خالی ازفایده نبود ومواد تازه‌ای برمعلومات

خاورشناسی من اضافه میشددرقنسولخانه‌درموقع رسیدگی بشکایات‌عرضه‌چی‌ها با اوضاع واحوال زندگانی روستائی آشنا میشدم ودرمحاکم مختلط راجع بامورتجارتی جاری و عوالم‌آخوندی اطلاعاتی حاصل میکردم و بطورکلی همهٔ اینها بمنزلهٔ دروس پرفایده ای بود که من‌تعقیب‌مینمودم . دراینمحاکمات مختلط منشی اول ایرانی قنسولخانه هم حضورداشت که معمولا برای تنظیم صورت مجلس حاضر میشد و حق دخالت در مذاکرات را نداشت اماگاهی اجباراً بمیان میافتاد ومطالب مفیدی بمن القاء میکردمن باین منشی‌بزرگوار یعنی محمدآقای کسمائی که مردی ادیب وفاضل ودرشعروموسیقی هم مهارتی داشت بسی‌مدیونم زبان گیلکی‌را هم که طرف توجه من بود بخوبی میدانست وخلاصه‌آنکه غالباً مسائل بغرنج بوسیله اوحل میشد . بامساعدت کسمائی و حاج صمدخان‌تاجرباشی من توانستم دربدوورود برشت درامورکارگذاری و اعمال پرمسئولیت قنسولخانه موفقیت شایانی حاصل نمایم . مهر این دونفر بپوسته درقلب من باقی است وازآنها تشکردارم .

امور انشائی و تجارتی

فعالیت اداری و قضائی قنسولخانه را تا اندازه ای در فوق تشریح کردم وقبل ازورود بامورسیاسی لازم میدانم بطورخلاصه راجع بتحریرات هم اشاره ای بکنم . امورانشائی چندان اشکالی‌نداشت وعبارت بوداز تنظیم وکالت نامه ها وتطبیق امضاء اشخاص وترجمهٔ پاره ای از اسناد و مدارك روسی بفارسی یا بالعکس که مطابق دستورهای روسی باید انجام یابدوآنهم از کثرت ممارست تقریبا ملکه شده بود علاوه براینها قسمت های تجارتی و مطالعهٔ بازارومصرف کالا وبهای آنها ورقابت خارجی را هم باید درمدنظر داشت وگزارشاتی راجع باین نوع مسائل بوزارت خانهٔ مربوط فرستاد.وضع تجارت روسیه درایران استحکامی داشت مخصوصاً درقسمت شمالی ایران که روابط تجارتی ازقدیم برقرار وبطوررضایت بخشی رو بتوسعه وترقی میرفت واحتیاج بدخالت قنسولخانه نداشت . تنها یکنوع رقابت تجارتی خارجی از قبیل اشیاء مدواجناس خرازی و کفش و غیره محسوس میشد که آنهارا با کلی پستال بین المللی وارد میکردند وروسیه هم نمیتوانست مانع ورودآنها بشود ولی اگر این رقابت با جریان عمدهٔ تجارت روسیه از حیث منسوجات وقند وچای وظروف بلوروچینی واجناس فلزی وگالش های کائوچو وانواع اجناس دیگر که خریداران ایرانی بآنها عادت داشتندوموافق سلیقهٔ آنهابود مقایسه شود چندان قابل ملاحظه نبود ونباید فراموش کرد که مبادلهٔ‌جنسی‌بین

روسیه وملل همجوارمسلمان آن ازدیرزمانی برقراروقدمت تاریخی دارد و دلیل وجودآن مسکوکات عربی است که بمقدار زیاد درتمام طول رودخانه ولگا وحتی درسواحل بالتیك بدست آمده است .

وظیفهٔ سیاسی قونسولخانه

اکنون وارد میشوم در وظائف سیاسی و یادآور میشوم که فعالیت قونسولی ازحیث امورسیاسی دراینموقع وضع خاصیرا درخاور اختیار کرده بود که نظائرآن در کشورهای باختری وجودنداشت .

شاید مطالعه سیاست روس‌درایران تا اندازه‌ای دقیق بنظرآید ولی بواسطه وضعی که تقریباً درمدت ربع قرن گذشته پیش‌آمده بود این‌سیاست با آرامش صورت می گرفت زیرا که روسیه و ایران هردو در این ربع قرن پیوسته روبتکامل‌تدریجی رفته وتغییرات عمیقی دراوضاع این دو کشورحاصل شده‌بود . ورسیه درظرف این‌بیست وپنج سال‌اخیر پس‌ازجنك با ژاپن با اینکه ظاهراً خودرا دولت مشروطه‌ای نشان میداد بازهم دستوراتی که تقریباً موروثی‌آن شده‌بود بکارمیبرد واین رویه مانع آن بود که یك سیاست مساعد وآزادیخواهانه‌ای‌نسبت بهمسایگان‌مسلمان‌خود اتخاذ کند بلکه هنوزهم نسبت بعالم اسلامی بدبین وبی‌اعتماد بود درصورتیکه خود نیز تقریباً دارای بیست ملیون تبعه مسلمان است که منتظرند با سایر جمعیت‌های روسیه خواه روس یا غیرروس ازتحت رقیت بیرون‌آمده و دارای‌حقوق سیاسی‌بشوند و بدین وسیله‌آزادانه نشوونما کرده سرزمین مسکونی‌خودرا ازحیث تربیت اجتماعی وفرهنگی وادبی ومذهبی‌با فعالیت اصلاح کنند . روسیه تزاری‌هم ازتحمل‌این اظهارات استقلال‌طلبی درمحیط اسلامی ولوآنکه منحصر بامورفرهنگی‌وادبی باشد احتراز داشت وبهمین‌جهت نمیتوانست طرز رفتارش را در ایران که عناصرآزادیخواه با استبداد شاه می جنگیدند عوض کند و عناصر استبداد طلب‌هم ازحمایت سفارت امپراطوری روس درتهران وقنسولخانه‌های ایالات خوشوقت وبهره‌مور بودند ازطرف دیگر عناصر ملی‌آزادیخواه نسبت بمنافع روسیه مظنون وخطرناك تلقی‌میشدند وبهمین‌جهات اجباراً سیاست روس در ایران دخالت‌های زیاد ازاندازه میکرد وسفارت روس‌هم درتهران درانتخاب حکام ایالات باید نظرداشته باشد و ازآنها پشتیبانی کند نه از این حیث که کاردان واداری باشند بلکه ازاین‌حیث که هوا خواه استبداد باشند وبآزادی خواهان نظرمساعد نداشته باشند . البته هرایرانی‌آزادیخواهی دراین موقع برضد روس کارمیکرد وبیشترطرفدار انگلیس‌بود بنابراین چنین کسانی‌علاوه

براینکه مطلوب دولت تزاری نبودند باعث نگرانی نمایندگان روسیه هم میشدند ازطرفی هم فکر آزادیخواهی وحقوق طلبی مسلمانان که درسیاست داخلی روسیه بروز وظهوری داشت دولت تزاری را نسبت بآنها بدبین و فاقد اعتماد کرده بود وبهمین جهت رقابت دائمی وقدیمی روس وانگلیس را درآسیا روز به-روز زیادتر میکرد . البته خواهند گفت که موافقت روس وانگلیس درسال ۱۹۰۷ مناطق نفوذ این دو دولت را در خاورمیانه مجزا کرده بود بنا براین اینگونه بازیها دیگرچه لزومی داشت . بدیهی است باید چنین قضاوت کرد اما هیچکس فراموش نمیکند وتصدیق هم ندارد که عادات مزمن و کهنی که بمرورزمان بوجودآمده وپیوسته تقویت شده است ممکن است فوراً باامضای موافقت نامه‌ای که بیش ازیك آلت سیاسی نیست و برحسب ضرورت درپای تخت‌ها در اطراف میز بزرگی صورت گرفته این رقابت دیرین را ریشه کن کند . درست است که موافقت نامه‌ای بامضاء رسیده اما تمام کارمندان قونسولگری روس وانگلیس همانطوری که بوده‌اندهستند وهیچگونه تغییری در رفتارشان پیدا نشده است بلکه همین قرار داد باعث شده بود که دستورات تازه‌ای بکاررود واعتمادی باستحکام آن نبود واوضاع ورفتار روزانه آنرا کاملا تکذیب میکرد و معلوم است که بصرف حرف و امضاء دوستی واقعی صورت نمیگیرد و کسانیکه ریش خود را در امور سیاسی سفید کرده اند در روز بعد ازقرار داد تغییر روش نمیدهند . بالاخره تمام این بازیها دراین صحنه فوق العاده که من در رشت بمحض ورود ناظر آن بودم بمعرض نمایش درآمد . دراین صحنه سفارت روسی درایران بوجودآمد که درراس آن یك سفیر آنگلوفیل قرارداشت این سفیرحریف بازی بریج ادوارد هفتم بود این وزیر بازیگرماهر مدتی درلندن سمت مستشاری سفارت روس راعهده‌دار بود . برعکس دررشت قونسولی گماشته شد که کاملا برضدانگلیس کارمیکرد ومیتوانم باجرئت بگویم که در پست های قبل خود درهندوستان وبعد در-سیستان تسلط جابرانهٔ خود رابکار برده بود توضیح آنکه دولت تزاری در سیستان هم قونسولخانه‌ای درسرحدافغانستان دایر کرده بود برای اینکه بتواند ازنزدیك مراقب اعمال انگلیس درافغانستان باشد ورئیس چنین پستی همین شخص (M.N) رئیس عالیه پست رشت بود وبخوبی ازعهده وظائفی که داشت برآمده وبرای جبران خدماتش باین پست منصوب گردیده بود بدیهی است پس ازبیابان سیستان که درآنجا باعالم تمدن تقریباً قطع روابط پیدامیکند رشت برای او پست بسیارمطلوبی است که چندساعتی بیشتر باباد کوبه فاصله ندارد

از یکطرف پوک‌لوسکی Poklovsky وزیر مختار روسیه در تهران مأموریت داشت که با همکار انگلیسی خود سازش داشته باشد یعنی کسیکه بواسطه تمول سرشار مدتها در لندن مشغول عیاشی بوده و تقریباً طرفدار دولت بریتانیای کبیر است واز طرف دیگر M.N قونسول رشت که جوانی است فعال ودرتمام مدت خدمت خود برضد منافع انگلیس کار میکرد و در پستهائی مأموریت داشت که در آن جا در تمام دورهٔ تاریخ دیپلماسی مادرخاورمیانه دوستی باانگلیس خالی ازمعنی و بیمورد است .

بطوریکه‌قبلاهم‌ذکر کردم‌من‌پس ازحوادث ماه دسامبر ۱۹۱۱ برشت واردشدم یعنی موقعیکه سازش روس‌وانگلیس‌درامورایران بسیارمشکل بنظر میآمد . تحریکات مأژور استکس نظامی برای تشکیل ژاندارمری مالی که صلاحیتش برای تمام ایران تصویب شده بود (نه فقط درمنطقه نفوذانگلیس) نسبت بمنافع روسیه در ایران بمنزله تخطی آشکاری بود و بهمین جهة مابین وزارت خارجه روس وکابینه انگلیس کشمکش دیپلماتیك شروع‌شد و دولت روسیه به تهران‌اولتیماتم‌دادودرنتیجه شوسترمرگان امریکائی بکشور خوددعوت کرد ومأژوراستکس هم دررأس ژاندارمری پذیرفته نشدوبالاخره شورش ایرانیان برضدروس مخصوصا درتبریز بوقوع پیوست ودولت روس هم درقسمت شمالی ایران باتصرفات نظامی مداخلاتی کردوعاقبت منتهی بزد-وخورد وحشیانه‌ای شد .

(M.N) رئیس پست‌رشت هم‌ازاین پیش‌آمد استفاده کرده وباین‌فکر افتاد که رقابت روسیه را ازحیث منافع درمقابل تهدید انگیس دراین ایالت پررنك ترکند‌درصورتیکه(P.K) برعکس کوشش داشت که تصادم‌و کشمکش ا انگلیس راتخفیف‌دهد ونسبت بایرانیان مهربانی کند واثردردناك‌زدوخورد دسامبر ۱۹۱۱ را ازمیان ببرد

باری من درایران درآغاز کار ناظر جنك بی صدائی بودم که در میان سفارت تهران وقونسولخانه رشت ایجادشده بود خوشبختانه این جنك با رفتن سفیرما ازتهران خاتمه یافت وبعدهم M.N بعنوان مرخصی از رشت بروسیه رفت ودیگر برنگشت وتقریباپس ازدوسال اقامت دررشت کفالت‌این پست مهم بمن محول گردید .

سفیر درموقع بازگشت بروسیه دررشت نسبت بمن محبت زیادی کرد ونشان شیروخورشیدی که بدون اطلاع من‌ازتهران درخواست نموده بودبمن عطاکرد و به M.N هم روی خوشی نشان نداد فقط دربدو ورود ملاقات

مختصری مابین آنها واقع گردید ودرتمام ملاقاتهای رسمی بجای M.N مرا همراه خود میبرد البته این اظهارمحبت ازطرف وزیرمختار نسبت بمن تشویق مؤثری بود ولی در عین حال من بحساب خود رسیدگی میکردم و میفهمیدم که این رفتار او تاچه اندازه در انتظار کلنی روس و مأمورین ایرانی نامطبوع است.

پس ازاین مقدمهٔ خارج ازموضوع که برای اساس ترسیم تابلوی فعالیت سیاسی قونسولخانه لازم بود میپردازم باصل موضوع . بطوریکه قبلا ذکر کردم نفوذقونسولخانه دررشت کاملا برقرار ومحسوس بودیعنی تنهامرجعی بود که هم تبعه روس وهم ایرانیها بآن رجوع میکردند حتی خارجیها هم تصور میکردند که قونسول روس در گیلان فرمانفرمای مطلق و فعال مایشاء است بعلاوه قونسول فعلی M.N هم مانند رؤسای قبل از خود دارای رفتارملایم وعادلانه‌ای نبود وپیوسته میل داشت که باخشونت رفتار کرده وتسلطجابرانهٔ خودرا بکاربرد وبهمین جهة است که شوسترمرگان در کتابی که بعنوان اختناق ایران پس از مراجعت بامریکا انتشار داد از خشونت و اعمال نفوذ تمام قونسولخانه های روس درایران شکایت میکند اما بعقیدهٔ من شوسترهم باغراق گوئی پرداخته وبیشتر اظهاراتش ازروی تمداست .

تصورمیکنم سیاست رژیم قدیم روسیه رادرایران تا اندازه‌ای روشن کرده باشم البته این سیاست خالی از انتقاد نیست ولی باسیاست سایر دول هم چندان تفاوت محسوسی ندارد . زیرا که آن دول مقتدرنیز از پیش آمدها استفاده کرده ونظایراین اعمال را درایران انجام میدادند وبرای تبرئه خود دلایل موجهی ذکر میکردند .

خلاصه تنظیم بیلان مالی برای رسیدگی بحساب سودوزیان دولت روس درایران بسیارمشکل است . بعقیدهٔ من روسیه درایران پول زیادی تلف کرده است والبته اظهارات من راجع ببانك روس درایران قابل بحث نیست همچنین نسبت بساختمان بندر انزلی ، پرفسور ازرو Ozereve کتابی نوشته است بعنوان (چگونه دولت روس پول ملت رامصرف میکند) من این کتابرا همراه خود بایران آوردم .

پرفسور مذکور راجع ببانك روس درایران وساختن بندر انزلی مطالب قابل توجهی دراین کتاب ذکر کرده است من نیز بااوهم عقیده هستم که ملیونها پول که درایران برای تصرفات ودخالت های نظامی بمصرف رسیده کاملا بی نتیجه وبیهوده بوده است . شاید برای این دخالت ها متعذر باین

سیاست شوند که برای برقراری امنیت عمومی وجریان عملیات تجارتی حضور قشون روس درایران لازم بود ولی مسلم است که اقدامات ما درایران اغلب زیان آور بوده است . یکی ازهمکاران من در گزارش پرحجمی که اساس آن را بر روی آزمایشهای شخصی خود در تبریز قرار داده، رطب و یابسی بهم بافته وتبریزرا برای روسیه مرکز مهمی فرض میکند . شاید روزی بیاید که روح کنجکاوی درروسیه پیداشود و با مدارك مثبت که من بواسطه مهاجرت فاقد آنهاهستم قضاوت درست بیطرفانه‌ای دراین موضوع بکند و ممکن است دراین قضاوت دیپلماسی صرف پول درایران بنفع روس تمام نشده باشد .

بعقیده من اگر روابط روس وایران باحسن نیت درنظر گرفته شود برای هر دو کشور سودمند است و زمینهٔ مساعدی موجود است که این دو کشور بهم نزدیك شده ودر ترویج علوم وامورفلاحتی بااشتراك مساعی کار کنند زیرا که نسبت باین دوموضوع علمی وفلاحتی درهردو کشور کار زیاد و مزارع بسیاری که تا کنون لم یزرع مانده موجوداست وروسیه هم باید باین نکته متوجه شود که سیاست اعتباری و نفوذی بغیر از نتایج سطحی حاصل درستی نخواهد داشت ، وقتیکه من فعالیت های M.N را در رشت بخاطر میاورم با اینکه انرژی وحس ملی ایرا قابل تمجید میدانم بی اختیار افکار ناگواری درمغزمن تولید میشود ، کار عمدهٔ این مرد این بود که پیوسته بیك مقاطعه کار گرجی موسوم به خشتاریا مساعدتهای بیموردی میکرد و امتیازات مهمی برای او میگرفت ازقبیل امتیازات فلاحتی وجنگلی وراه سازی وغیره شاید قونسول ما دلایل موجهی هم نداشت که خشتاریا را بدیگری ترجیح دهد خیال میکنم که روزی خشتاریا درلحظه مناسبی بقونسولخانه آمده و M N هم که همیشه مایل بودکارهای خود را بااهمیت جلوه دهد باین صدد برآمده است که به ایرانیان وانگلیسها ثابت نماید که در گیلان ثروتهای طبیعی استخراج نشده بحدوفور موجوداست که باید برای بدست آوردن آنها سرمایه وقوهٔ ابتکار روس رابکار انداخت .

یکی ازامتیازات عمده‌ای که این قنسول برای خشتاریا گرفت درولایت طالش بود . این ولایت به پنج ناحیه تقسیم میشود و بهمین جهت آنجارا خمسه طوالش میگویند و واقع شده است در شمال غربی گیلان و در حوزهٔ اداری همین ایالت است طالش مانند یك نوار باریك ساحلی بحرخزراست که ازطرفی هم محدود میشود برشته جبالی که ازجنگل مستور وآنرا ازفلات ایران مجزا میکند . قصبات و دهکده‌هائی دارد که مهم‌ترین آنها قصبه پرجمعیت کرکان-

رود است . این اجتماعات درطول ساحل بحرخزر پراکنده اند و بازارهائی دارند که اهالی محصول زراعتی خودرا درآنجا با اجناس صنعتی مبادله میکنند . تجارهم فقط درزمستان بآنجا آمد وشد دارند زیرا که آب وهوای این ولایت درتابستان چندان قابل تحمل نیست حشرات وتب‌های موذی درآنجا زیاد است

سکنه طالش ازحیث نژاد ایرانی هستند و زبان مخصوصی دارند که نباید از زبان‌های سادهٔ محلی محسوب شود این زبان که شباهتی بزبان افغان‌ها دارد بمرورزمان مانند سایرزبانهای ایالات دیگرایران توسعه یافته است (Er - آسیای روس ص۲۲٤ Dorm) محصول عمده این ولایت برنج است زیرا که درآنجا جریان‌های متعددآب وجود دارد . دردامنه کوهستان‌هم اهالی به‌تربیت اغنام واحشام میپردازند . عده‌ایهم بصید ماهی مشغول وجمعی هم بهیزم شکنی وفراهم ساختن زغال اشتغال دارند . رفتن بطالش بواسطه نبودن راه خوب خالی‌ازاشکال نیست ازطریق دریا میتوان راحت‌تر بآنجا رفت درواقع طالش ولایتی‌است منفرد واز ولایات حوالی‌خود مجزا میباشد اهالی آنهم هنوز بسا رژیم ملوك‌الطوایفی زندگانی میکنند و اداره کردن آنها با خوانین کرکانرود است . عدهٔ دیگری‌هم موسوم به بیك‌ها هستند که اتصالا با

این خوانین رقابت دارند و چون اهالی باین نوع زندگانی عادت کرده و تا اندازه‌ای ازجور مأمورین دولتی برکنار هستند استقلال نسبی خودرا دوست میدارند و بهمین جهت قدری سرکش و ذاتاً آرام نیستند بمحض اینکه نسیم آزادی درایران وزید یعنی درسال ۱۹۰۹ اهالی برضد خان کرکانرود شورش کرده وعاقبت اورا مجبور کردند که برشت برود ودرضمن شورش چند دکانی را هم که متعلق به تبعه روس بود غارت کردند راجع باین غارت با مأمورین ایرانی مذاکراتی بعمل آمد وپس ازآنکه خسارات وارده را برآورد کردند قرارشد ازمالیات مأخوذه ازطالش جبران این‌خسارات بشود

نظر بسرکشی وطغیان اهالی طالش عمال روس باین فکرافتادند که درآنجا نفوذی داشته‌باشند وبواسطه همجواری با قفقاز چنین صلاح دیدند که نظم وآرامشی درآنجا برقرار سازند ودراین عمل یك نفع سیاسی‌را هم در نظرداشتند . وروی‌همین‌اصل بود که (M.N) برای‌خشتاریا طالش‌را انتخاب کرد وامتیازاتی گرفت اما گرفتن این‌امتیازات خالی‌ازاشکال نبود ومعترضین به تهران شکایاتی کردند . برای روشن‌شدن قضیه من ناچارم بطور خلاصه بشرح زیر بپردازم :

بطورکلی‌چنانکه قبلاهم اشاره کردم درایران‌اسناد ملکی‌اعتباردرستی نداشت مخصوصاً درنواحی دورافتاده که وضع ملوك‌الطوایفی داشت . موقعی که رعایای گرگانرود برضد خان شورش کردند از جور وظلم او و غصب و تصرف املاك‌هم شکایاتی داشتند وهمینکه اورا ازطالش بیرون کردند املاك متصرفی‌اورا ازقبیل مزارع برنج‌کاری وجنگل وغیره ملك طلق‌خود دانستند از طرفی‌هم بیك‌ها که اتصالا با قدرت مستبدانه خان در کشمکش بودند از موقع استفاده کرده و املاکی‌را بتصرف خود درآوردند بدیهی است که با این اوضاع و احوال ممکن نبود قراردادی با خان که‌آن‌وقت دررشت اقامت داشت وازعایدات املاك خود بی‌نصیب‌بود منعقدگردد واگراحیاناً اختیاراتی هم با امضای خان میگرفتند اهالی و بیك‌ها درطالش اعتراضاتی میکردند و بالعکس اگر با اینها قرارداد می‌بستند خان اعتراض میکرد وادعای حقوقی داشت ودرهرحال یك ملك مورد تنازع ممکن نبود موضوع قراردادی بشود و متأسفانه در جنب این منظره قضائی عملیاتی‌هم صورت گرفت که بر اختلال اوضاع آنجا افزود . توضیح آنکه چون اختیارات خشتاریا درطالش صورت خوشی‌نداشت یك اسکادرن قزاق برای‌حفظ امتیازات او بکرکانرود فرستاده شد که درآنجا چند ماهی اقامت داشت وبعد با اصرار پی در پی کلنل R که

فرمانده قشون روس ومقیم قزوین بود ودرطول راه شوسه انزلی به تهران تصرفات نظامی میکرد احضار گردید . این نیروی مسلح کرکانرود را قنسول رسماً ببهانه غارت دکاکین تبعه روس واحتمال شورش ازفرمانده کل نظامی در- خواست کرده و بآنجا فرستاده بود. اماحضورقزاقان دراین ناحیه با عمل امتیاز خشتاریا هیچ مناسبتی نداشت وموجب تفسیرات وتعبیراتی شد و سفارت روس تهران را به تشویش واضطراب انداخت بخصوص که دراین موقع سفارت تهران نسبت باعمال وحرکات (M.N) توجه خاصی داشت وعملیات اورا نمیپسندید خلاصه عاقبت قزاق‌ها ازطالش رفتند وقنسول به‌خشتاریا اجازه داد که خودش برای حفظ امتیازات پلیسی تشکیل دهد اوهم یکدسته سی نفری مسلح گرجی را بآنجا فرستاد که حاضر فرمان باشند اما این معالجه از مرض خطرناکتر بود زیرا که بجای یك واحد نظامی منظم اشخاص مسلحی را بآنجا فرستادند که بهیچ نوع نظمی آشنا نبوده وتضمینی‌هم درکار نبود . خلاصه تمام این سیاست بازیها و گرفتن امتیازات و کارهای دیگر که درنظر (M.N) میبایستی موجب استحکام نفوذ روسیه درشمال ایران بشود برعکس باشکل مسخره آمیزی به وضع غیرمترقبه‌ای برگشت . نه تنها هزاران گرجی مانند سیل بطالش وگیلان روی آوردند که رفتار پرصدا ووضع جنگجویانه آنها ایجاد مخاطرات میکرد بلکه در اطراف خشتاریاهم اغلب گرجیان با هوشی بودند که بنفوذ روس اعتنائی نداشتند ودرمعاشرت‌های صمیمانه بین خودشان بطوریکه بعدها بمن گزارش داده شد گیلاسهای مشروب خودرا برای استقلال وترقی گرجستان نوینی بلند میکردند که باید از کوهستانهای طالش شروع شده و رو بتوسعه برود . من نمیخواهم بمیهن‌پرستان گرجستانی که در این موقع خوب تشخیص داده بودند که باید افکارواعمال قنسولخانه‌را که مظهروتجسم تزاری بود بنفع خودبکار برند ملامت کنم بلکه میخواهم برسانم که قنسول ما بواسطه همین کارهای ناپسند بالاخره خودرا درمعرض استهزا دید . همین مثال کوچك مسئله ملیت امپراطوری روس‌را زیرنظرمیآورد . مسلم است تمام ملل غیرروس‌در حالیکه همه اهالی کشور بسیار پهناوری هستند میتوانستند موقع را غنیمت شمرده وبرای خود استقلالی فراهم نمایند (حتی در ماوراء سرحدات روسیه ودر زیر سپر نفوذ دولت تزاری) وبنابراین تجزیه وایجاد تشکیلات تازه و قطع روابط با بازار بزرك روس ازحیث اقتصاد صورت خوشی پیدا نمیکرد ومسلماً با این ترتیب یك استقلال واقعی برای روسیه بوجود نمی‌آمد . لازم بود امپراطوری روسیه روح بزرگتری نشان دهد واختیاراتی عطا کند که

باعث رشد وتوسعه تربیتی واجتماعی و حتی سیاسی این ملل مختلف گردد و نظر نفع مشترکی پیدا شود تمرکزدادن این‌ملل وروسی کردن آنها بقوه قهریه واجبارسیاست مهمی‌محسوب نمیشود .

باری من نمی‌توانستم و وظیفه‌هم نداشتم که برئیس پست خود نصایحی بکنم ودستوری بدهم زیرا که او بتنهائی و بدون مشورت با دیگران تصمیماتی میگرفت ودارای مسئولیت لازم بود . البته منهم مانند اوفکرمیکردم که به‌اقدامات دولت انگلیس از دخول درشمال ایران و در نزدیکی بقفقاز در خط دیپلماسی قدیمی باید حاضرجواب بود اما نه با آن‌طرزعملی که اوپیش گرفته بود . مسلماً تشکیل ژاندارمری ببهانه تنظیم امورمالیه برای اغفال ما بود . آیا ماژورقشون هندی یعنی ماژوراستکس همان‌شخصی نبود که درموقع بست نشستن دمکرات‌های ایران درسفارت بریتانی بسمت آتاشه نظامی نیرنك بکار میبرد وتبلیغات میکرد و بآنها تلقین میکرد که از شاه درخواست مشروطیت کنند ؟ البته او درفکرمنافع ملت ایران نبود بلکه بخوبی میدانست که اگر پارلمانی با اتکاء دولت انگلیس درایران تأسیس گردد برای اجرای نقشه‌های سیاسی انگلیس وسیله راحتی‌است . نفوذ انگلیس در افغانستان حتی پس از موافقت‌نامه ۱۹۰۷ طوری بود که روسیه نمیتوانست درآنجا قدم گذارد و به‌منزله میخی بود که بمتصرفات روسیه درآسیای مرکزی سخت فشارمیآورد و فقط مدت کمی است که این میدان کشتی گیری با حقه‌بازیهائی که درآن انجام میگرفت تعطیل شده است با این حال ! کنون‌هم درصدد است که مقام خودرا درسواحل بحرخزرمحکم وپایدارنماید بدیهی‌است چنین عملی دردربار روسیه تولید افکارجدیدی میکند . اما متأسفانه باید بگویم هرگاه شالودهٔ استقرار ما درطالش باعث اعتراضی‌هم نمیشد اجرای این‌نقشه عملاصورت خوشی نداشت امتیازات خشتاریا بطوریکه من مدلل کردم اساساً غلط بود و علاوه برغلط بودن خبط دیگربراهم قنسول ما مرتکب شد که تصورمیکرد منافع روسیه بوسیله اعزام گرجی‌ها درطالش تأمین میشود .

ازطرفی‌هم بناهائیکه شده‌بود نباید خراب بشود خشتاریا با مخارج گزافی‌عمارت مجللی بسبك کاخهای ایوان‌دارهندی درجزیره میان پشته ساخته که شبها درنور الکتریك غرق بود ودر پهلوی‌آن‌هم کارخانه بزرك اره کشی بنا کرده بود که‌میگفتند برای بریدن‌چوبهائی‌است که از طالش باید بیاورند و چون‌آوردن چوب‌هم ازطالش مشکل‌بود همه عقیده داشتند که نصب این کارخانه درانزلی بی‌مناسبت است . بعلاوه من درخاطرندارم که وقتی این کارخانه

شروع بعمل کرده باشد اما کارخانه دیگر برادرضمن گردش دیدم که در کوهستان طالش بنا شده بود و با تور بین کارمیکرد .

در کرکانرودهم عمارتی برای دفتر وانبارهائی برای نگاه داشتن برنج ساخته بودند درسراسرسواحل بحرخزرهم بناهائی بود که کارکنان شرکت در آنها منزل کرده ومشغول کار بودند .

درجنگلها برای بدست آوردن تخته‌های چوب بلوط باکتشاف پرداخته بودند دراین جنگلها درخت بلوط فراوان وازحیث جنس مرغوب است ازطرفی هم نمیدانم که آیا مطالعه وا کتشافات جنگلی طالش ازروی دقت بعمل آمده بود یانه. گزارش مهندسین ومتخصصین درزیردست من بود ومیدانم که دراین کار آن‌طور که باید دقت و صرف وقت نکرده بودند . خشتاریا هیزم شکنان گرجستانی‌را بآنجا آورده بود که تخته‌های چلیك تهیه کنند شاید چیزهائی‌هم فراهم کردند ولی درخاطرندارم که محصولی صادر کرده باشند وچون حمل و نقل این تخته‌ها از کوهستان بساحل‌دریا اشکال داشت ودر کنار دریاهم وسایل ماشینی برای‌حمل بکشتی وجود نداشت معلوم نبود که بچه قیمتی تمام میشود . برای اصلاح این کار درصدد بودند که اسکله‌ای در کرکانرود بسازند وشاید با صرف سرمایه عمده‌ای کارهای خشتاریا عاقبت نتیجه خوبی میداد اما بواسطه پیش‌آمد جنك بین‌المللی عملیات اوقطع شد ونمیتوان برای‌آینده دراین‌باب اظهار نظر کرد .

خشتاریا علاوه برامتیازات جنگلی وفلاحتی طالش امتیاز حمل و نقل با اتومبیل‌راهم داشت وگاراژ بسیار بزرگی درقازیان بنا کرده بود . قازیان محله‌ایست ازانزلی که درساحل جنوبی بندر واقع شده و ازآنجا راه شوسه روس بطرف قزوین وتهران شروع میشود وخود شهرانزلی درساحل شمالی واقع است یعنی درانتهای یك قسمت باریك طویلی ازخشکی که مرداب‌را از دریا جدا میکند و راه خشکی طالش از همین جا شروع میشود . تقریباً ده اتومبیل بکارافتاده‌بود اما قوه‌آنها برای راههای کوهستانی مناسب‌نبود یعنی قسمتی ازراه شوسه که ازرشت تا گردنه امتداد دارد وتقریباً ده کیلومتر در دهنه کوه روبالا میرود ودروسط جنگل‌هم پیچ وخم زیادی دارد .

سفیدرودهم درپائین همین راه دردره عمیقی جاری است این رود از جبال کردستان سرچشمه میگیرد یعنی‌درسرحد خاك ایران وترکیه ودرقسمت ایران غربی درسلسله جبال البرز برای خود معبری درست کرده و بطرف بحر خزر میرود این رود درقسمت فوقانی‌موسوم است بقزل‌اوزن و من درمسافرت

بآذربایجان مانند یك آشنای قدیمی بدیدنش موفق شدم .

خلاصه خشتاریا که تـا آن وقت گمنام بود (گمان میکنم در کاگری Cagry که جزء املاك شاهزاده الدنبورك Oldenbourg درساحل قفقازی بحراسود بود سمت سرباغبانی داشت) اکنون مشهور و شخص فوق‌العاده‌ای بشمارمیرفت . گیلانیها با نصف نام او که کلمه‌خوش‌است بازی کرده و گفته‌اند: خوشتراز خشتاریا ندارد کسی منزلی درانزلی .... باری او درانظار برای خود اعتباری فراهم ساخته‌بود ولی اخیراً نسبت بدارائیش عدم اعتمادی‌ایجاد شده بود زیرا که پاره‌ای ازحواله‌هایش‌دیر پرداخت میگردید ولی کارهایش‌تا پائیز ۱۹۱٤ که من ازرشت رفتم ادامه داشت

اگرچه این مطلب ازموضوع یادداشتهای تاریخی من خارج است اضافه میکنم که خشتار یاچندی بعد درموقع جمهوری بی‌بنیاد موقتی گرجستان بدون اینکه درحکومت آن سهیم باشد خود را ازجملهٔ سرمایه داران عمده معرفی‌میکرد درایران‌هم درقضیهٔ داستان مانندنفت شمال‌نامی‌ازاو برده‌میشود ومیگویند دراراضی نفت خیزخوریان نزدیك سمنان دستی دراز کرده بود و صحبت معامله ومصالحهٔ بین‌او و سینکلر Sinclair امریکائی در افواه بود که بالاخره صورتی بخودنگرفت‌وعاقبت برای استخراج نفت‌آن ناحیه‌شرکتی بمیان افتاد که درآن سرمایه های فرانسه وشوروی دخالت‌داشت وبطوریکه میگفتند خشتاریاهم قسمت خودرا درآن شرکت نگاهداشت بهرحال این مرد فعال چندسال قبل درپاریس درگذشت وباکارهای خود وداع کرد . با اینکه عملیات اورا غالباً نپسندیده وتنقیدمیکنند این‌نکته مسلم‌است که اویك‌نمونهٔ فعالیت جالب توجه و هنرمند بدون بحثی بود و در مقابل اشکالات همیشه استقامت بخرج میداد وهیچوقت مأیوس نمیگردید ودر تصمیماتی که میگرفت نهایت انرژی‌را برای انجام آنها صرف میکرد هرگاه امتیازات طالش او که من اساساً غلط میدانم باقدمهای احتیاط و بدون شتاب پیشرفت میکرد و مخصوصاً اگرجنك مانع صادرات او نمیگردید شایدکار هایش صورت خوبی پیدا میکرد ولی‌درهرحال بآنصورتی که بود محققاً بی نتیجه بود و بطریق اولی‌باعث نفوذ روسیه درگیلان نمیشد . تنها نتیجهٔ عملیات او این بود که اثرات استبدادی روس‌را درنزد ایرانیان باقی گذارد . پطرزبورغ هم بعدها باین اشتباه پی برده بود . هنگامیکه من بعنوان مرخصی بآنجا رفتم یکی ازکارمندان عالی‌رتبهٔ وزارت امورخارجه راجع بکارهای خشتاریابامن‌صحبت میکرد و خشتاریارا بمنزلهٔ پات فیندری Path finder فرض‌میکرد این

اصطلاح امریکائی دومفهوم دارد اگرازطرفی پیش قدم آبادی اراضی بایررا میرساند ازطرف دیگرسوانح وتصادفاتی را بخاطرمیآورد که ممکن است دارای خطر باشد هر گاه دوممالك متحده آباد کنندگان نواحی بایر توانسته اندکار های مفیدانجام دهند باین جهت بوده که باهمکاری اهالی همان نواحی مشغول اقدام شده اند در صورتیکه چنین اقدامی درایران تنها بوسیله تبعهٔ خارجه قابل اغماض نیست مگراینکه برای کشور منبع عایداتی تولید کند یعنی همانطور که دارسی استرالیائی کمپانی بزرك نفت انگلیس وایران را ایجاد کرد .

خلاصه آنکه خشتاریا بدون همکاری با اهالی مملکتی که در آنجا سرمایه وحس ابتکار موجود نبودشروع باقدام کرده است وبالاخره بطوریکه من شخصاً ناظر بودم بیش آمدها وحوادث غیر مترقبه راه حلی برای این نوع مسائل درایران وترکیه نشان داد . ایران پس ازجنك استقلال خود را بدست آورد وازرژیم کاپیتولاسیون خلاصی حاصل کرد وتوانست در ظرف ۲۴ سال اخیرهیئت متخصصین خودرا تشکیل دهدو بسرعت بطرف صنعت متوجه گردد ترقی صنعتی بدواً بامساعدت دولت شروع شد وبعدها سرمایه‌های خصوصی هم درکاردخالت پیدا کرد وشرکتهای سهامی تشکیل یافت وسطح اقتصادی کشور بالارفت . یکی ازکارهای عمده شایان ملاحظه ساختمان راه آهن سراسری ایران است که بآن شعب فرعی نیزافزوده شده ومیشود واین خودیکی ازموجبات پیشرفت اموراقتصادی ایران است و خوشبختانه اینکار بدون تحمل سیاست ملال آور خارجی و امتیازگیران بیگانه انجام یافت . لغوقرارداد کمپانی نفت واستقرارآن براساس مفیدتری وسیله شد که پس ازسقوط سلسلهٔ قاجار تغییرات مهمی دراین کشور روی دهد امتیازدادن بخارج اساساً شامل زیانی نیست بلکه سیاستی که همراه آن امتیاز است زیان میرساند . مسلم است که این امتیازات تاکنون وسیله بود برای نفوذ دول بیگانه که از اینطریق دایرهٔ دخالت و تصرفات خودرا در ایران وسیع تر کردند وهمین موضوع وسیله ای بدست شورویها داد که توانستند از تبلیغات خودنتیجه بگیرند وبسکنه خاور تلقین کنند که ازسرمایه داران خارجی پرهیز کرده واتکاء باحساسات میهن پرستی وملی خود داشته باشند واین تحولات وتغییرات عمیقه را که ماشاهد وناظرآنها هستیم وبه عنوان بیداری کشور های آسیائی تلقی میکنیم بوجودآوردنداین نکته را هم بایددرمدنظرداشت که کمونیسم بالذات درخاورودارای تأثیرنیست زیرا که افکارآن هنوزدرروحیه اجتماعات شرقی ریشه نکرفته است فقط از این نظر که سرمایه داررا خارجی قلمداده توانسته است بامهارت تاراحساسات

ملی و بیزاری ازاجانب را مرتعش کند . درواقع کمونیسم ازاین راه در یك نشو وارتقای تاریخی که مقدر بوده وارد شده وبدون طی مراحل قهراً جلو افتاده‌است واگر بخواهیم واضحتر حرف بزنیم باید بگوئیم که این مسلك بسیرارتقائی خیانت کرده‌است .

باری این افکار که بدون اراده ازخاطرمن بقلم آمده نباید باعث فراموشی من شود که دریکربه قرن پیش در گیلان بوده‌ام ونبایستی ازموضوع خارج شوم . خلاصه خشتاریاتنها کسی نبود که مساعدت قنسول ما را غنیمت دانسته و امتیازاتی گرفته باشد کسان دیگری هم امتیازاتی گرفتند مـانند مانگوبی Mangoubi که امتیاز درختهای بلوط جنگل تنکابن رابرای تهیه تخته‌های چلیك گرفت و متخصصین زیادی از خارج به گیلان آورد و آلی نیکو Aleinikov امتیازی درجنگل‌های مجاوررشت گرفت که سوخت شهر رشت را فراهم کند . البته این امتیازات چندان مهم نبود .

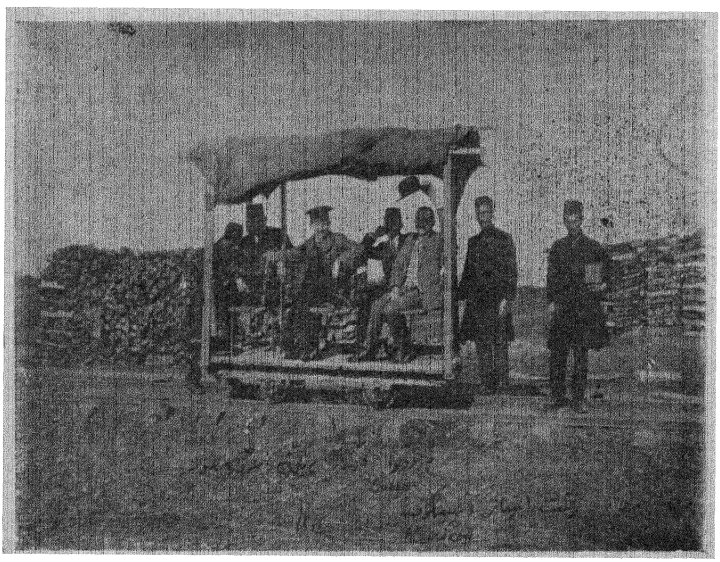

آرشیوهای قنسولخانه رشت

درآغاز مأموریت من کوشش داشتم که زودتر بامورقنسولخانه آشنا شوم وهرروز چیزتازه‌ای برمعلوماتم اضافه میگردید بعلاوه بکارهای روزانه قناعت نمیکردم ودرصدد بودم که بفهمم فعالیت قنسولخانه درگذشته چگونه

بوده‌است بنابراین درمواقع فراغت بمطالعهٔ پرونده هامیپرداختم که پاره ای ازآنها تقریباً مربوط بصدسال‌قبل بود درمیان رؤسای‌پست رشت دو نفر بودند بنام ولاسو Velassov وزینوویو Zinoviev که در ادامه خدمت بعدها بسفارت تهران‌منصوب گردیدند شخص‌اخیرپس‌ازآنکه مدتی دروزارت‌خارجه مدیرقسمت‌آسیائی بود بسفارت اسلامبول رفت. درموقع ورق‌زدن‌اوراق زرد شده بنام شدز کو Chodzko نیز برخوردم که بعدهادرپاریس بخاورشناسی شهرتی‌یافت وچندین کتاب قابل توجه هم انتشارداد (۱)

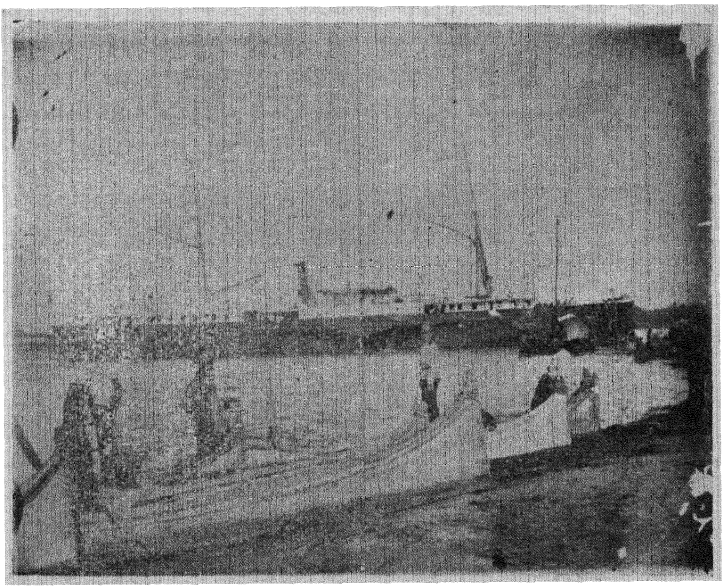

قبل‌ازساختمان‌بندرانزلی وراه شوسه رشت بتهران روابط قنسولخانه باروسیه وسفارت ایران خالی ازاشکال نبود بخصوص در زمستان. کشتی که چاپار بادکوبه را میآورد گاهی نمی‌توانست بخشکی نزدیك شود ودر موقع طوفان دریا مجبور بود که مدتی‌دروسط دریا توقف کند. درداخلهٔ ایران هم برف زیادراه را مسدود میکرد ومانع عبورومرورمیشد.

(۱) کتابخانهٔ ملی مقدارزیادی ازنامه های شخصی‌شدز کورا راجع بایران حفظ کرده است.

واقعهٔ قابل ملاحظه‌ای که درآرشیوها جلب نظر مرا کرد این بود که اهالی رشت در موقع جشن افتتاح راه شوسه و برقراری ایستگاه ها برای

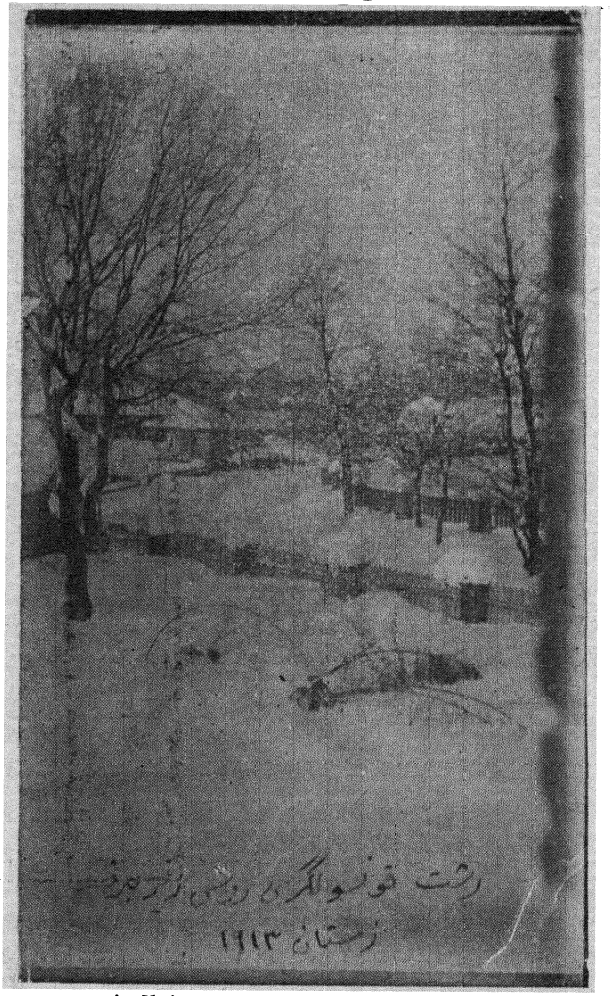

گرفتن حق‌العبور [illegible] در نظرآنها بدعتی بود و با نظر نفرت بآن مینگریستند و تصمیم گرفته بودند که بااسلحه بدفتر راهداری

حمله کنند و آنرا آتش بزنند ولی تاتارهای تبعه روس ازاین پیش‌آمد مسبوق شده و برهبری حاج صمدخان که بعدها بسمت تاجر باشی روس منصوب گردید اسلحه برداشته ودرقنسولخانه که مقابل دفتر راهداری بود برای دفاع آماده شدند و بدینطریق مانع شورش گردیده و دفتر هم توانست حق العبور را دریافت نماید .

از آرشیوها چنین استنباط میشد که تاآغازقرن بیستم یعنی تاموقع ساختن بندرانزلی وراه شوسه قنسولخانه چندان کاری نداشت فقط گاهی گزارشی راجع بمحصول ،خصوصاً ابریشم وپاره‌ای ازامورمربوط بکارگزاری وغیره بسفارتخانه میداد اما ترسیم راه انزلی به تهران کار قنسولخانه را زیاد کرد اگرچه ازنظرفنی راه سازی اشکالی نداشت ولی درضمن‌عمل به پیش‌آمدهای غیر مترقبه‌ای برمیخورد چنانکه عدهٔ زیادی ازکارگران روسی بواسطه تب های موذی یادیسانتری بخصوص درقسمت های باتلاقی گیلان تلف شدند (۱) واجباراً میبایستی آنهاراهمه‌روزه طرف‌عصر برشت یاجاهای خوش آب و هوا انتقال دهند واز حشرات موذی که ناقل مالاریا هستند دورسازند . اشکالات دیگری هم روی میداد مثلا دررودبار که قصبهٔ مهمی‌است راه باید از باغهای زیتون عبور نمایدو ناچارقسمتی ازاشجارقطع‌میشد دراین جاهم شورش قریب - الوقوع بود اما قنسول روس پخی‌تونو Pokhitonov واسطه شده و با پرداخت خسارات وارده غائله را رفع کرد ازتفصیل زندگانی قنسولها وتبعهٔ روس درگیلان صرفنظرمیکنم درآنوقت عدهٔ مهاجرین روسی قلیل ودرمیان جمعیت کثیری که ازحیث زندگانی واخلاق و عادات تفاوت داشتند زندگانی میکردند وهرآن بیم‌آن میرفت که وقایع حزن‌آوری روی دهد نویسنده ای بنام‌ژوزف کنراد Joseph . Conrad وضع زندگانی‌مهاجرین آنزمان را بشکل رمانی‌شرح داده وتوانسته‌است آلام ورنجهای روحی‌اروپائیان را که دراین آب وهوای ناسازگار بحال خودمانده بودند خوب نقاشی ومجسم سازد . این جمعیت قلیل بدون وسایل راحتی‌جسمانی‌وروحانی درگیلان بسر میبردند وحق‌این پرسش‌را داشتند که آیاخوب است یك عده کارمند قنسولی را همیشه دریك کشور ودریك محیط بطوراجبار نگاهدارند ؟ بدیهی‌است که انسان دریك محیط خارجی با طول مدت خسته میشود و قهراً باآن متجانس میگردد ودراینصورت کمتر اتفاق می‌افتد که محسنات آن محیط را فراگیرد

(۱) درپونل که درکنارمرداب است وکارگران برای‌ساختن بندرانزلی‌سنك استخراج میکردند تب‌زردی‌باعث تلفات زیادی گردید .

بلکه بیشتر بمعایب آن میل میکند و دیگرمانند کسیکه از خارج میآید بمحیط خودنگاه نمیکند من ازاین نوع عمال واعمال آنها نمونه‌های زیادی دارم که ازذکر آن خودداری میکنم .

اخیراً دروزارت خارجه تصمیمی اتخاذ کرده بودند که برای پرورش عوامل خوب بهتر آن است که نگذارند عاملی دریك محل زیادبماند خواه در ادارات مرکزی وخواه درخاور بلکه باید قانون نقل وانتقال را طرح واجرا نمایند مثلاپس از آنکه کارمندی چندسال درپست دورافتاده‌ای درآسیا بسر برد اورا بوزارت خانه انتقال دهند تازنك زدگی اورفع ودوباره صیقلی شود و مخصوصاً اورا وارد کنند درزندگانی مراکز بزرك که باتمام وسایل اجتماعی وروحی که درآن موجوداست آشنا گردد وافق وسیعتری ازسیاستهای بین‌المللی درنظراوقرار گیرد و بالعکس این آقایان که در ادارات مرکزی بعادات بد مبتلامیشوند وحتی مسئولیت را ازدست میدهند و باتفنن درمیان کاغذها میغلطند میبایستی بنوبهٔ خودمدت زمانی‌را درآسیا بسر برند برای اینکه عملا بحساب خودپردازند و ببینندچگونه باید بااوضاعی مواجه‌شد که هیچ نوع کتب دیپلماسی یافرمولهای دفترخانه برای حل مسائل کافی نیست و تحریریك نامه باتصمیماتی که دراوضاع آشفته آنجا باید گرفته شود برابری نمیکند .

البته چنین رفرمی اگر عملی‌میشد بسیار عالی وپسندیده بود ولی متأسفانه چنین طرحی‌شاید اکنون درکارتن سبزی‌در گوشهٔ افتاده باشدهرگاه تصور کنیم که تمام عمال خاوری درمحیط های تن‌پرور مغلوب نمیشوند اشتباه کرده‌ایم‌مواردا ستثنائی آن بسیارقلیل‌است و بندرت کسانی بوده‌اند که توانسته‌اند خودرا بصورت آدم نگاهدارند واوقات بیکاری را صرف مطالعه کشوری که درآن هستند بکنند نسبت شرق‌شناسان که حرفه خودرا دوست داشته باشند خیلی کم‌است وغالب کارمندان همینکه تربیت مدرسه ای را فراگرفتند قناعت بمأموریت کرده وانجام وظیفه می کنند ودر سایر امور ذوق وهوش خود را بکار نمی‌اندازند .

خاورشناسان درخاور

البته مقصود ما این نیست که مأمورین خاوری را مورد ملامت قرار دهیم بلکه میگوئیم تأسف آوراست که خاورشناسی‌روسیه ازشاگردان خود درعوض معلوماتی که بدانها آموخته حتی‌مدارك کوچکی‌هم که مفید فایده باشد بدست نیاورده‌است

بعلاوه این نکته هم قابل توجه است که برای اینکارهیچگونه تشویق

وترغیبی بعمل نیامده واگر بخواهیم حق مطلب را ادا کرده باشیم باید بگوئیم که دولت روسیه که منافع گوناگون وغیرقابل بحثی درخاور دارد هیچگونه تشکیلات مطالعه ای ندارد که اقلا با انجمن آسیائی که درپاریس تشکیل شده وفی تواند اعضای متفحص خودرا راهنمائی کند و مطالب مفیدی را انتشار دهد قابل مقایسه باشد. قبل ازحرکت من بایران درسنوات ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۱ درسن پطرسبورغ انجمن خاورشناسی بنام اورو Oro تأسیس شدو ریاست افتخاری آن با شاهزاده خانم میلیتسانیکولایونا Militsa Nikolaievna بود یعنی دختر نیکلای مونتنگرو این انجمن هم نتوانست ایفای وظیفه کند زیرا که جنك وپس ازآن انقلاب کبیر روسیه مانع کارآن شد معلوم است در غیاب چنین مرکزی تنها خاورشناسانی که روابط خودرا با استادانشان حفظ کرده بودند بمطالعاتی پرداخته و میدانستند که زحماتشان در این راه بیهوده نبوده و ممکن است ارزشی هم داشته باشد.

درادارات رسمی هم اوضاع بهتر از این نبود و در وزارت امور خارجه انتشارات منظمی وجود نداشت که بتوان گزارشات قونسولی که قابل توجه ودقت باشد دید تنها کتابهای نارنجی ما بود که در موقع کشمکش های دیپلماسی تنظیم شده وبطورپرا کنده مطالبی درآنها درج شده بود در سنوات قبل ازانقلاب وزارت خارجه بانظروشرکت بریتانی کبیرمدارك قابل توجهی را نسبت بتجدید حدود ایران وترکیه محرمانه منتشر کرده بود ونیز درهمین موقع بود که روابط تجارتی بطور کامل بامهروعلامت وزارت تجارت شروع شد ودردنبال آن آتاشه های تجارتی بوجودآمدند ومن درخاطردارم که در بدوامر پزشکی در تهران باین سمت منصوب شد بنابراین جای تعجب نیست که پست های قونسولی آنطور که باید باعث نفوذما نگردید وبازهم جای تعجب است که با وجود این اوضاع نفوذ روسیه بطور رضایت بخشی ادامه داشت.

ورود آقای کرستووتس

مطالب فوق که من ازآرشیوها نقل کردم بزمانهای گذشتهٔ بسیاردوری مربوطاست. اما پس ازاینکه بندرانزلی وراه شوسه ساخته شدو شعبه بانك استقراضی روس دررشت تأسیس شدو تجارتخانه ها وکارهای دیگر رو بازدیاد گذارد اوضاع بکلی تغییریافت وپست رشت اهمیتی پیدا کرد وچون راه خوب شدتمام کارمندان وزارت خارجه روسیه وکشورهای دیگر که بقزوین وتهران و کرمانشاه اصفهان وغیره میرفتند رشت وارد وازآنجا بمسافرت خود ادامه

میدادند ودرموقع بازگشت یا مرخصی نیزازاینراه عبور میکردند کمترماهی میگذشت که ما یکی از همکاران خود را دررشت ملاقات نکنیم اگر کسی از روسیه میآمد خبرهای تازه و اطلاعات وزارتی را همراه میآورد . همکاران خارجی وشخصیت های مهم ایرانی نیز برشت آمد وشد میکردند و معمولا در این شهر توقفی کرده وازقنسول ملاقاتی بعمل میآوردند مطابق معمول ایران تشریفات استقبال از کارهای ضروری بود واین کاروقتی صورت میگرفت که

سفرای خارجه ومأمورین عالیرتبهٔ ایرانی وارد میشدند وچنین استقبالی غالباً درباغ یا قریه ای درقرب شهرودر کنارراه شوسه واقع میگردید .درچنین مواقع حکام ایرانی واشخاص بزرك و نمایندگان قونسولخانه ها همه برای خبرمقدم گفتن درآنجا جمع میشدند ویك عصرانه یا صبحانه باشکوهی برحسب موقع بافتخارتازه وارد صرف میشد . من نیزدرآنجا سفرائی را ملاقات کردم مانند موسیولگوتتی Logotheti از اهالی اطریش هنگری وشاهزاده هانری رس Henry Reuss آلمانی و مخصوصاً سفیر روسیه مسیو کرستووتس

Korostovets که ملاقات او بمناسبت اوضاع و کیفیات خاصی که داشت در خاطر من محفوظ مانده است .

درموقع ورود اومن بانزلی رفتم تا در کشتی باو تبریك ورود گویم بدبختانه کشتی درحین داخل شدن به بندر بتپهٔ ازشن برخورد و بحرکت ماند کانالی که دریارا با فضای مرداب انزلی اتصال میدهد ازدریا بوسیله دوشعبهٔ اسکله مانند جدا شده ودرمعرض شن هائی واقع شده است که آب دراین نقطه وارد میکند واتصالا باید با ماشین مخصوصی پاك شود سفیر ازاین پیش آمد متغیر گردید خوشبختانه کشتی کوچکی که دراختیار ادارهٔ بندر بود نزدیك شد ومن توانستم باو خیرمقدم گویم .

بدیهی است دراین موقع کاری ازمن ساخته نبود فقط رنج این پیش-آمدرا تحمل میکردم پس ازآنکه مهندس مدیر بندررا باو معرفی نمودم خواهش کردم که زودتر از کشتی خارج شود زیرا که صداهائی از کشتی بشن نشسته شنیده میشد اما دقیقهٔ بعد با همان کشتی کوچك مارا آوردند باسکله ماهیگیری لیانوزو که درآنجا مدیرمهمان نوازاین مؤسسه در انتظار پذیرائی سفیر بود من امیدوار بودم که دراثراین پذیرائی مجلل در کنار میزی که درروی آن اغذیهٔ لذیذ فراوان با محصول متنوع ماهی که درراس آنها خاویارمطبوعی قرارداشت بدخلقی سفیر تغییر کند ولی با کمال تأسف خبر آوردند که توپچی ایرانی که باید برطبق معمول ورود سفیررا با شلیك توپ اعلام دارد بواسطهٔ انفجار نابهنگام یکی از توپهای کهنه بازویش از تن جدا شده است سفیر فوراً مبلغی وجه نقد بمن داد که بتوپچی بدبخت بدهم وپس ازآنکه درمؤسسه ماهی گیری گردش کردیم واطاقهای مولد برودت که برطبق معلومات جدید فنی ساخته شده بود تماشا کردیم و منازل کارگران و عمارتی که اسبابهای ماهی گیری درآن بود بازرسی شد دریکی ازاتومبیل های کمپانی حشتاریا نشستیم وآمدیم بمنزل. خانم من تشریفات لازمرا بخوبی فراهم کرده ووسایل استراحت سفیررا بنحومطلوبی انجام داده بود معهذا بطوری که ضرب المثل میگوید هیچ دوئی نیست که سه نشود وقتیکه مسیو کرستووتس از طبقهٔ فوقانی برای صرف شام پائین آمد ودرسالنی که برحسب دعوت من اشخاص مهم ایرانی و سران مهاجرین روس وفرمانده قوای قزاق متصرفی بودند نشست من بلافاصله مشاهده کردم که نشان درجه اول سنت آن Ste Anne که بسینهٔ سفیر آویخته بود گردی مینائی وسطش که دارای عکس سنت آن است برجای خود نیست این دفعه سفیر با خنده آنرا ازسینهٔ خود برداشت ومجلس ما با سرور و

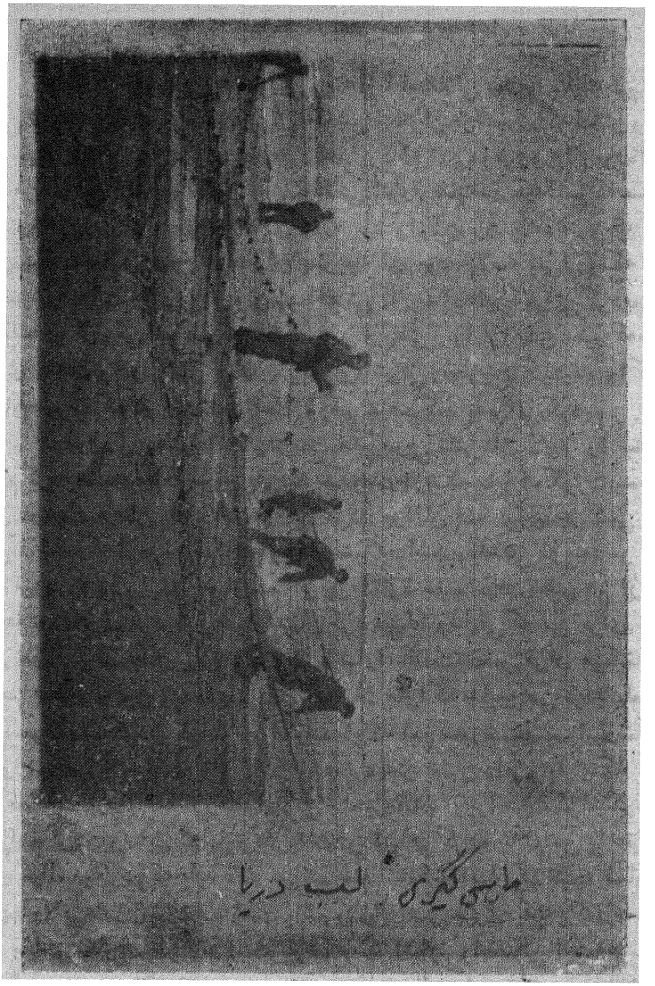

خوشی خاتمه یافت دراین مجلس سفیرما ازسر گذشت طولانی خوددرمغولستان وچین وشرکت در کنفرانس پرتسموت Portsmouth که بعد ازجنگ روس وژاپون منعقد گردید صحبت میکرد ومدعوین با دقت گوش میدادند ازعهدنامهٔ سه جانبهٔ روس وچین ومغول که در کیاختا در ۱۹۱۳ صورت گرفت وبموجب آن مغولستان یك وضع بین المللي بخودگرفت وباعث رضایت سه طرف شد

سخنرانی جالب توجهی کرد .

مسیو کرستووتس شخص نیرومند و با استقلالی بود و بایك دیپلمات رسمی تفاوت زیادی داشت اخیراً با دوشیزهٔ جوان فرانسوی که دختر رئیس پست چین بود ازدواج کرده وصحبت هم بود که این دوشیزه را ربوده‌است ولی من ازاین قضیه و تفصیل آن اطلاعی ندارم همینقدر میدانم که مسیو کرستووتس زن اول خودرا طلاق داده بود وازآن زن یك‌دختروپسر جوان داشت واززن دوم هم دارای پسربچه ای بود خلاصه پس‌ازآنکه سفیر بادخترخود رفت ما اززن جوان او باطفلش که بعدآمدند پذیرائی کردیم این زن یك نوگرچینی هم همراه داشت وپس ازرفتن‌آنها از پسر سفیر که‌درجهٔ افسری داشت و در آغاز جنك درپروس شرقی مجروح گردیده واکنون بتهران میرفت که درآنجا استراحت ورفع نقاهت کند پذیرائی کردیم .

درموقع ورود واقامت وعزیمت سفیرمن تشریفات لازم را بخوبی فراهم کردم مخصوصاً درموقع بازدید حکومت درشکه مابا اسکورت بیست نفر قزاق درتحت فرمان یك افسرحرکت کرد . قزاقان همه لباس چرکسی سیاه برتن داشتند که ازسینه شکافته وجای فشنك داشت و باشلقی ازپشت‌سرآنها موج میزد . زین وبراق اسبان هم از چرم تازهٔ سفید بود . سفیر هم از این تشریفات دلخوش گردید واظهارامتنان کرد معهذا وسایلی که من برای نشان دادن نفوذ روس بکار بردم وایرانیان‌آنهارا علامت‌تشخص فرض میکنندواز مراسم عادی تجاوز کرده بود دقت دیپلمات مارا که شاید کمی ازاشتباه درآمده بود جلب کرد . فراموش نکرده ام که این سفیرنسبت بسیاست‌خارجی ما دراینموقع که سال ۱۹۱٤ آغازمیشد تردیدی نشان داد و با اینکه نسبت بمن ملاطفت کرد باطناً ازرفتاراو کمی متحیرماندم زیرا من فکرنمیکردم که درفراهم کردن وسایل تجلیل وتشریفات اواشتباهی کرده باشم من با عقیده و ایمان خیال میکردم که بایدکاملا مراقب حفظ نفوذخودمان که نتیجه فشارهای سخت‌طولانی‌مادرآسیا بوده است باشم ودراین‌عمل چیزی‌میدیدم که‌ازدستور های سیاسی خارج ومربوط است باوضاع جغرافیائی واحصائی اجتماع بشری که درآن نشوونمای ارتقاء تاریخی ملت روس‌طی مراحل کرده‌است. بهرحال تردید سفیرنسبت بمقدرات روس درآسیا باعث رخنه ای درعقیده من نشد بعلاوه اضافه میکنم که کرستووتس اصلا اوکرانی و پس از انقلاب روسیه طرفدار تجزیه بود ونواده اوهم در موقع مهاجرت بلندن خود را هوا خواه استقلال اوکرانی معرفی کرد ودرآنجا مجله ای انتشارمیداد و از برنامهٔ خود دفاع

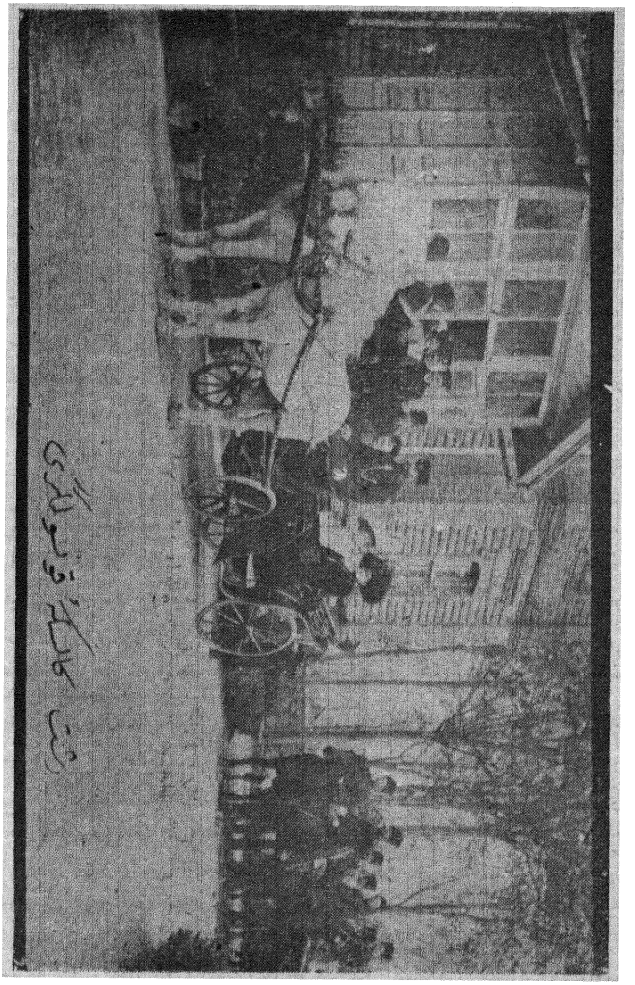

می کرد(۱)

(۱) بعدها من در پاریس فهمیدم که آقای کرستوونس در ماه مارس ۱۹۱۵ گزارش محرمانه‌ای بوزارت خارجه داده بود و دولت شوروی آن را انتشار داد (آرشیوقرمز نمره‌های ٦٥-٦٦) این گزارش مدرك معتبری است راجع

بقیه‌در پاورقی صفحه ۱۲۰

هیئت قونسولی رشت

نظر باینکه اوضاع دیپلماتیك‌را شرح میدهم بیمورد نمیدانم که بگویم علاوه برقنسولگری روس قنسولهای انگلیس و فرانسه وترکیه هم در رشت بودند کمی بعدهم یکنفر دوافروش نماینده دولت آلمان شد البته گرفتاریها و مشاغل آنها خیلی کمتر از ما بود. انگلیس تجارت مختصری در شهر رشت داشت وشعبه بانك شاهی‌هم درآنجا دایر بود. قنسول فرانسه تبعه‌ای درآنجا نداشت ولی تبعه هلن‌را که مرکب از ۲۰ خانواده وشغلشان واردکردن نوغان و صدور پیله ابریشم بودحمایت‌میکرد. همه‌ساله‌نیز از تجار تخانه بزرگی درلیون موسوم به ترای وپایی Terrail et Payen کسانی بـرای خرید ابریشم برشت میآمدند. تبعه ترکیه‌هم دررشت خیلی کم وآنهاهم یونانی واز اهالی بروس Brousse وشغلشان پرورش کرم ابریشم بود.

درموقع اقامت من دررشت قنسولها باهم سازش داشتند ولی قبل‌از من اوضاع طور دیگر بود وگاهی کدورت ونقاری در میان‌آنها تولید میشد مثل اینکه وقتی بنا بدرخواست قنسول روس منشی‌ایرانی قنسولخانه انگلیس ببهانه اینکه درنهضت ضد روسی رشتیان در دسامبر ۱۹۱۱ دستی داشته است توقیف شده بود و موسیو رابینو Rabino قنسول انگلیس هم باین رفتار اعتراض کرده بود ولی ازاین اعتراض نتیجه نگرفت و خودش هم کمی بعد احضارشد. من نتوانستم موسیورابینو را خوب بشناسم تازه با اوآشنائی پیدا

بهمکاری روس وانگلیس درایران او درهمین تاریخ با همکار انگلیسی خود سیر تونلی Sir. Townley ازتهران احضار گردید.

درگزارش خود نقل میکند که همکاری او با سفیر بریتانی بی‌اندازه مشکل‌است وبرای حل مسئله پیشنهاد میکند که تهران بانگلیس واگذارشود وبایتخت ایران‌را درمنطقه بی‌طرف قراردهند و ایالات آذربایجان وگیلان و استرآباد در منطقه نفوذ روس قرار گیرند و تحت نظارت فرمانفرمای کل تاشکند و نایب‌السلطنه تفلیس اداره شوند و جـای تعجب است که ژنـرال کوروپاتکین Kouropatkine هم کمی بعد درگزارشی که در ماه فوریه ۱۹۱۷ بامپراطور روسیه میدهد همین پیشنهادرا میکند و مینویسد بنظر من لازم است ملك طلق بطرکبیر بروسیه عودت یـابد یعنی ایالات استرآباد و گیلان ومازندران وبعلاوه باید بـا دولت انگلیس کنار آمد وقسمت‌های‌شمالی ایران را با تبریز وتهران و مشهد تحت‌الحمایه روس قرارداد (ارشیو قرمز نمره ۳٤) البته این ژنرال خیلی تندروی کرده است.

کرده بودم که رفت. موسیو رابینو کتب زیادی راجع بگیلان نوشته که باعث شهرت و افتخار او شده است ومن غالباً بآنها مراجعه کرده واستفاده میبردم پدرش در تهران مدیر بانك شاهی بود و بهمین جهة زودتر و بهتر بزندگانی ایرانی واقف گردیده بود بعد ها در موقع مهاجرت در انجمن آسیائی پاریس از ملاقات او خوشوقت شدم زیرا که اوهم در آنجا عضویت داشت وپس از اشغال پست هائی درمراکش ومصر متقاعد شده بود موسیو رابینو از روی دقت تاریخ گیلان وجغرافیای اداری و اقتصادی آنرا باروپا شناساند کتاب بزرگی بنام گیلان تألیف کرده است که مانند چند کتاب دیگر او بزبان فرانسه نوشته شده ومطالب بسیارمفیدی دارد و در هر حال برای هر نوع تفحصات آینده مقدمه وشالودهٔ محکمی ریخته است این کتاب یکی ازنمونه های خاور شناسی قونسولی است که آنچه را که در خاور در باره کشوری که در آن اقامت دارند باید انجام دادنشان میدهد. گیلان ازهرحیث میدان وسیعی برای مطالعات دارد این ایالت بوسیله جبال و جنگلها و باتلاقها از ایران مجزا شده ومدتی بعد از سایر ایالات باسلام گروید و مدتی زیاد بحال استقلال در مقابل مرکز سیاست کشور باقی ماند و بطور قطع تابع مرکز نشد مگر درقرن ۱۶ درزمان سلطنت شاه عباس کبیرودرموقع نهضت آزادیخواهی که عناصر ترقی‌خواه برضد استبداد شاه مبارزه میکردند گیلان نظر بمجاورت باروسیه که در آنجا مسلمانان قفقازی مخصوصاً بعد ازسال ۱۹۰۵ با سرعت زیادی برای بدست آوردن آزادی میکوشیدند و فعالیت ادبی بروز میدادند و روز نامه هائی بسبك نوین منتشر میکردند و عامه مسلمانان را ازخواب‌غفلت بیدارمیکردند بیشترمایل‌به تجدد وآزادیخواهی شده وهمیشه برای حصول مشروطیت دررأس جنگها قرارداشت .

زندگی اجتماعی

راجع بزندگانی‌اجتماعی برای من امکان نداشت که اطلاعات زیادی بدست‌آورم . بطوریکه قبلا هم اشاره کردم من در موقع بحران سال۱۹۱۱ برشت وارد شدم که تمام مشروطه خواهان را تبعید کرده بودند وهنوز هم کشمکش‌هائی‌وجود داشت .

علاوه برتماس‌روزانه که دردفترقونسولخانه با عامهٔ مردم و مخصوصاً بادهقانان داشتم بامأمورین‌دولتی‌واعیان شهرهم بندرت رفت وآمدی‌میکردم این ملاقاتها بیشترجنبه رسمی داشت .گاهی‌هم مجالس خصوصی و میهمانی‌ها درمنزل ما یا دوستان ایرانی تشکیل میشد که من درآنها حضور داشتم .

اجتماعات خصوصی درشهر یا در باغهای مجاورشهر صورت می گرفت دراین مجالس تفریحات ما منحصر بصرف مأکول و مشروب نبود بلکه صحبت های معنوی وادبی و بذله گوئی هم در کار بود . ایرانیها فوق العاده خوش محضر هستند و درصحبت هم ظرافت بخرج میدهند ومخصوصاً درمیان کلام اشعار و مطایبات وضرب المثل های شیرین ایراد مینمایند ومانندفرانسویان در ترکیب لغات مهارتی دارند ومضامین خوش و کنایات زیادی درست میکنند . مفاخرالدوله فرمان - فرمای گیلان وطالش در بذله گوئی ومزاح نمونه خوبی بود بخانم من وزیره خانم خطاب میکرد من وخانم بمعاشرت ومصاحبت او رغبتی داشتیم .

بی مناسبت نیست که بطور جمله معترضه چند کلمه ایهم راجع بطباخی ایرانی ذکر کنم بنا برضرب المثل معروف (بمن بگوچه میخوری تابتو بگویم چگونه آدمی هستی) باید گفت که ایرانی همان طور که در ادبیات لطافت و ظرافت نشان میدهد و بهمین جهت ادبیات او ازروی شایستگی درعالم مشهور ومقام بلندیرا احراز کرده درخوراکهم این سلیقه وذوق را ازدست نداده است البته درمیان دهقان که بنان لواش وماست وپنیر یا خربوزه و غیره قناعت میکنند با اعیان ثروتمند که ازانواع نعمت ها متنعم استِ فرق بسیاری وجود دارد ولی درهرحال چه این خوراك فقیرانه وچه اعیانانه وممتاز باشد همیشه مطلوب است و مانند خوراك های اهالی چین مثلا نامطبوع نیست بسا اتفاق افتاده که من درسرسفرهٔ چادرنشینان وروستائیان حاضر بوده ام وهمیشه غذای آنهارا با لذت خورده ام بطورکلی مطبوخ آنها همیشه پرروغن است و از استعمال ادویه زیاد پرهیز دارند اما با مهارت غذارا با چاشنیهای گوناگون مانندآبغوره و کبر و بلوط یا گردو (فسنجان) یا زرشك خشك و غیره لذیذومطبوع میکنند مشروب آنهاغالباً دوغ است که باگیاههای مخصوصی آنرا معطرمیسازند. این گیاهها درطباخی زیاد استعمال میشود دررژیم غذائی گیلان مخصوصاً برنج مصرف میشود که آنرا پخته ،سردیا گرم میخورند غالباً دهقان برنج پخته سردرا گلوله کرده باخود بمزارع میبرد طیوراهلی یاشکاری را کنسرو کرده درظروف سفالی نگاه میدارند ازانواع ماهی هم فقط آنهائی رامیخورند که فلس داشته باشد وسایر انواع آنرا حرام میدانند مؤسسهٔ لیانوزو باقرارداد مخصوصی همه ساله اجازه ماهیگیری در شیلات رابآنها میدهد بااین شرط که اگرماهی ازوزن معینی تجاوزکند بمؤسسه واگذار شود . از حیوانات بزرك اهلی درگیلان گاو میش است که برای شخم زدن بکار میبرند گوشت گاو بسیار کم مصرف میشود و بیشتر گوشت گوسفند را

مصرف میکنند مخصوصاً گوشت بره که بسیارمطلوب است از گوشت خوك که در باطلاقها و نیزارهای گیلان فراوان‌است استفاده نمیشود زیرا که در مذهب اسلام صرف آن حرام‌است خوك و گراز بقدری در گیلان فراوان‌است که غالباً بمزارع برنج خسارت زیادی وارد میآورند و برنج تازه سبزشده را میخورند وروستائیان مجبورند که شب دراطراف مزرعه برنج پاسبانی کنند و با فریاد های عجیب وغریب این‌حیوانات را دورسازند واگراحیاناً یکی از آنهـا را بکشند همانجا خواهد ماند تا پوسیده شود درگیلان انواع سبزی بعمل میآید خیار وخربوزه وهندوانه بحدوفوراست ولی میوه آنجا بخوبی میوه فلاتهای بلندایران نیست درعوض گیلان تنهاایالتی‌است که درآن مرکبات فراوان‌بدست میآید . اخیراً در لاهیجـان برای کشت چای آزمایشهائی بعمل آمده و نتیجهٔ مطلوبی‌داده است وازقراریکه اکنون‌اطلاع‌یافته‌ام یك قسمت ازچای‌مصرفی کشور ازگیلان ومازندران تأمین‌شده است . در ایران چای زیاد مصرف میشود درهرده‌کده چای خانه‌ای است که آنرا معمولاقهوه خانه میگویند در اطراف منجیل یك نوع دنبلان میرویدکه بسیارمطلوب است در جنگلها هم شکارفراوان وجوددارد‌مخصوصاًقرقاول که‌گوشت آن بسیارلذیذ است بعلاوه میتوان ارزاقی که درگیلان نیست ازبـادکوبه وارد کرد آنهارا باکلی‌بستال می‌آورند که ازحقوق گمرکی‌هم معاف باشد وخلاصه آنکه درمجالس‌پذیرائی همه نوع اغذیه از خارج و داخل فراهم میشـود و چیزی نیست که نتوان در سرمیزحاضر کرد .

قنسولخانه رشت هم درمواقع جشن‌ها مراقبت داشت که همه چیز بحد وفورفراهم باشد مخصوصاً در٦ دسامبر که جشن تولدامپراطور گرفته میشد . حکومت گیلان هم درنوروز که آغازسال ومطابق است با۲۲ مارس وموقع اعتدال ربیعی‌است جشن مفصلی‌میگرفت . بی مناسبت نمیدانم که چندکلمه ای راجع باین‌جشن ها ذکر کنم .

در ٦ دسامبر باندازه ای که موقعیت اجازه میداد مراسمی برگزار میشد ازقبیل رژه نظامی و مراسم مذهبی و مجالس پذیرائی و مخصوصاً یك مجلس شب‌نشینی که درآن مهاجرین روسی وبزرگان ایرانی‌هم دعوت‌میشدند مراسم مذهبی‌هم ازروی ناچاری درمعبد کوچکی که جزء ابنیه قنسولخانه‌بود وچندنیمکت وصندلی مستعمل‌داشت انجام می‌یافت بدبختانه با اینکه (M.N) درفراهم کردن این مراسم دقتی بعمل میآورد به پیش آمد بدی تصادف کرد توضیح‌آنکه برای انجام این مراسم ازآستارای روس کشیشی‌را دعوت کرده

بود این خادم‌خدا چون دید دراین‌جاآزادنیست واشخاصی ناظرعملیات شخصی اوهستند در مراجعت بکشیش مافوق خود شکایت کرده بود که قنسول رشت مشرك وبودائی مذهب‌است و بخانهٔ خدا احترامی نمیگذارد وقنسول را نظر باینکه چندی درهندوستان بوده بودائی قلمداد کرده بود ودرنتیجه در این باب مراسلاتی رد وبدل شد و بالاخره پاسخ قطعی چنین داده شدکه این کشیش دائم‌الخمر بود وسراز پانمیشناخت بطوریکه دریکی‌از ملاقاتهایش با مهاجرین روسی‌جعبهٔ واکسراجعبهٔ خاویارفرض کرده ومیخواست ازآن‌تناول نماید ورفتار او موجب حیرت حضار شده بود بااین گزارش قضیه‌خاتمه یافت وازآن پس‌مراسم مذهبی‌از برنامه‌حذف شد . فقط نظامیان مؤمن گاهی نمازی دراین معبد کوچك بودائی بجا میآوردند .

راجع برژه نظامی‌اشکالی درکارنبود زیرا که نیروی متصرفی روس دررشت حضورداشت ویکدفعه‌هم برای‌شکوه ۲۰ نفرازملاحان دو کشتی‌روس که درانزلی لنگرانداخته بودندآوردندکه دررژه شرکت کردند.

پذیرائی ازمهاجرین ومأمورین ایرانی‌هم بطورمطلوبی برگزارمیشد ایرانیها هم لباس رسمی‌را دوست دارند ودرقنسولخانه باهمین لباس که غرق درنشانهای زیادی‌است‌حضورمییافتندوجملات فصیح وخوبی برای تبریك جشن ترکیب نموده وبکارمیبردند ومن تصدیق میکنم که غالب آنها از دوستان صدیق مابوده وآرزو داشتندکه روابط بین دو کشور همسایه با حسن وجه برقرارباشد (۱)

بالاخره شب نشینی‌هم درقنسولخانه بطرز خوشی برگزار میشد عدهٔ زیادی میآمدند وبااکستراایرانی سرگرم بودند ارکستررا حکومت ازروی لطف وصمیمیت برای مافراهم میکرد مطربهانیز بارغبت‌مشغول کارشده‌وحضار راخوشوقت‌میکردند وماهم‌ازآنهااظهارامتنان میکردیم رقص‌دسته جمعی‌لزگی قزاقان که باحرکت دادن شوشکه انجام میگرفت بی‌تماشا نبود وموجب‌تفریح خاطرهمکاران خارجی‌مابود وازآن محظوظ میشدند . این شب نشینی بسیار مطبوع بود مخصوصاً ازوقتیکه (M.N) یك مهتابی وسیع شیشه داری‌برای اینکاربمنزل‌خوداضافه کردد که پراز نباتات گوناگون بودوشام هم روی میزهای

(۱) ششم دسامبر بقدری اهمیت داشت که قنسولخانه مدتی قبل از موقع مشغول فراهم‌ساختن مقدمات این‌جشن بود بطوریکه قنسول‌جده چندروز بجشن مانده بوزارت خارجه‌تلگراف مضحکی کرده بود که ششم دسامبر نزدیك شده ومن شراب شامپانی ندارم

کوچك صرف میشد یك دینامو هم موقتاً در روی مهتابی نصب میگردید که تمام محوطه را بخوبی روشن میساخت و بر شکوه آن میافزود تمام این تشریفات در سال ۱۹۱۳ برای دوره سلطنت سیصد ساله خانواده رمانو Romanov

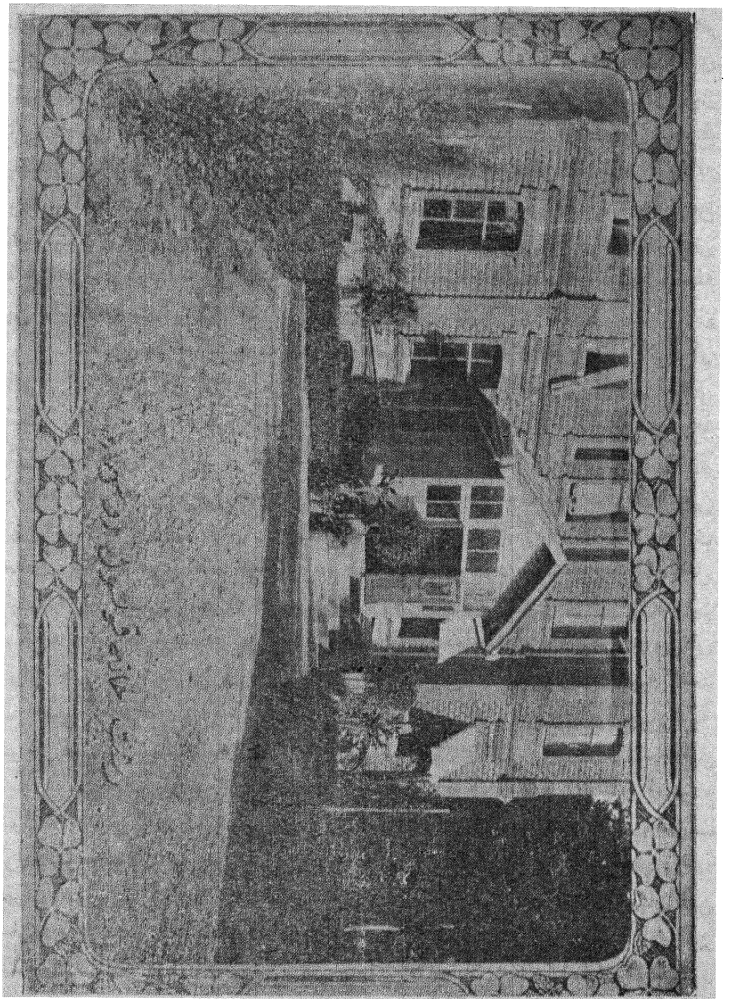

فراهم میگردید وهمه ساله تجدید میشد . هیچکس در آن موقع نمیتوانست پیش

بینی کند که چهار سال بعداین خانواده با عظمت سقوط خواهد کرد و کشور امپراطوری روبویرانی خواهد گذارد اتفاقاً نیروی نظامی روسی هم در رشت رژیمان قزاق ترك (Terek) بود که نیاکان آنها در سه قرن پیش کومك شایانی کردند تاخانواده رمانو بسلطنت روسیه برسد. یکدسته ازاین قزاقان هم برای افتخارحضور دراین جشن بسن پطرزبورغ احضارشده بودند . همکاری آنها بنفع خانواده رمانودرسال ۱۹۱۳ کاملا در رشت محسوس بود . از چیز هائی که من بعنوان یادگار نگاهداشته‌ام یکی هم مدالی است از تصویر نیم رخ میخائیل فدرویچ Mikhail . Federovitch که خانوادهٔ سیصد ساله رومانورا بخاطرمیآورد اولین شخص این خانواده میخائیل نام‌داشته وآخرین آنها نیکلای دوم بود . باری هرگونه تنقیدی که از این خانواده بشود من دفاع نخواهم کرد اما این نکته مسلم‌است که روسیه عظمت مقام خودرا بوسیله این سلسله بدست‌آورده است .

اکنون موقع آنست که شمه ای هم ازجشن بهاری نوروزایرانی ذکر کنم . این جشن از بقایای مراسم باستانی این کشور است و بمذهب اسلام ربطی ندارد زیرا که هیچگونه مدرکی نیست که بتوان آنرا باسلام مربوط کرد بر عکس مراسم و تشریفات آن عقاید و عادات باستانی این کشور را بیاد میآورد . بدیهی است که این تشریفات بنابراصول الوهیت قوای طبیعی وپرستش اشعه روان بخش آفتاب بمرور زمان بوجود آمده است و بقایای همان عقاید کهن است که هنوزهم گاهی اظهاروجود میکند ویکی ازدلائل اثبات آن مراسمی است که در چهارشنبه آخرسال در همه جای ایران صورت میگیرد . شب چهارشنبه آتش زیادی درمنازل ومعابرافروخته ومردان وزنان جوان حتی گاهی پیران هم از روی آن جستن میکنند این رسم شبیه است بمراسمی که در مغرب درجشن سنت ژان بجا میآورند . این روزرا چهارشنبه سرخی هم میگویند شاید این نام را بمناسبت رنك آتش بآن داده اند. دلیل دیگرقدمت جشن نوروزاین است که درشب قبل ازآن سفره ای باید گسترده شود که علاوه برانواع شرینی وخورا کی هفت چیزدرآن یافت شود که حرف اول آنها سین باشد ومعمولا آنرا سفرهٔ هفت سین میگویند وبیاد بودهفت فرشتهٔ مقرب اهورمزدا که آنهارا امشاسپندان مینامند فراهم میسازند در میان این سفره ظرفی هم باید باشد که درآن دانه های گندم وجویا سایر حبوبات سبز شده باشد . در عید پاك روسیه هم عاداتی شبیه باین مراسم دیده میشود بهرحال این تشریفات نشان میدهد که‌این جشن درموقع بیداری طبیعت گرفته

میشود واز این آتش بازیها نیروی حرارت آفتاب رادرخواست میکنند.

خلاصه جشن نوروز چندروزی وقت مارا میگرفت زیرا که نه فقط بایستی بالباس رسمی در سلام حکومتی حاضر شد که بمحض ورودماموزیك سرود ملی روس راآغازمیکرد . بلکه بایستی بدیدن تمام اعیان و اشراف شهرهم رفت زیرا که نوروز بزرگترین اعیاد ملی ایران است و ملاقاتها هم خالی از تکلف نیست و باید بتشریفات خاصی تسلیم شودپس از آنکه باعبارات فصیح تبریك جشن گفته شد باید مفصلا بصحبت پرداخت و بصاحب منزل علاقه و مهری نشان داد خوردن شیرینی و صرف چای و قهوه هم تا اندازه ای اجباری است .

بالاخره شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که اسباب سرگرمی ازهرحیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب ومأکول ومخصوصاً آتش بازی که ایرانیان درفراهم کردن آن مهارت فوق العاده ای دارند . مطربان بنواختن تارو تنبك وسایرآلات موسیقی مشغولند وپسرهای کوچك بتقلید دختران گیسوان بلندی دارند و با آهنك ساز میرقصند این سرگرمیها در نظرما غریبها یکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم کسل نمیشویم دراین نوع مجالس صحبت قطع نمیشود .مدعوین غالباً باهوش وچرب زبان وحاضرجواب ولطیفه گوهستندودرخوش محضری بینظیرندانسان با رغبت بسخنان آنها گوش میدهد ولذت میبرد .

خلاصه تماس من با اجتماعات ایرانی منحصر بموارد ی که اشاره کردم نبود موارد دیگری هم بوده است که بسیار مطبوع وبمن خوش گذشته است در رشت نمایش های دائمی وجود نداشت اما گاهی که نمایشی میدادند من درآن حضورمییافتم. رفتن من فقط برای این نبود که بگفتگوی بازیگران گوش داده ومعلومات فارسی خودرا تکمیل کنم بلکه بازی آنها هم که با مهارت صورت میگرفت قابل توجه وتماشائی بود رل زنان را هم مردان بازی میکردند درخاطردارم که این پیس ها ازفرانسه ترجمه شده ونشان میداد که ایرانیها نمایشنامه های فرانسه را می‌پسندند وقتی هم در نمایش حاضرشدم که پیس آن ابتکاری بود ونتایج بدعادت بمسکرات را مجسم می‌نمود وجنبهٔ تعلیم وتربیتی داشت وقهرمان الکلی را در تهران نشان میداد که بواسطه این عادت بعاقبت بدی دچار گردید باید اقرار کنم که اگر در این نمایش ها حاضر نمیشدم ممکن نبود که باصطلاحات وعباراتی که بقول طهرانیان داشها ولاتها استعمال میکنند آشنا گردم بعدهم با نویسندهٔ این پیس ابتکاری

که جوان آموزگاری بود آشنا شدم و نسخهٔ آنرا بمن داد که رونوشتی از آن برای پرفسور ژوکوسکی ایران شناس واستاد خودم فرستادم تا نمونه پیس-های ابتکاری ایران را ببیند (۱) از اینها گذشته نمایشهای عمومی دیگری هم همه ساله بعنوان تعزیه در ماههای عزای محرم وصفر داده میشد در این نمایشها وقایع حزن آور کشته شدن حسن وحسین وسایر فرزندان علی خلیفه پیغمبر را مجسم میکردند وتماشاچیان مخصوصاً زنها احساسات حزن انگیزی بروز میدادند وفریادها میکشیدند و گریه میکردند و بر سر و سینه میزدند بستگی ایرانی بعلی داماد پیغمبر که اولاد و اعقاب او در جنگهای با بنی امیه بقتل رسیدند یکی از موضوعهای فکری خصوصی ایرانی است که علل مذهبی وسیاسی در آن دخالت دارد وموجب آن شده است که بشیعه ایرانی در اسلام مقام خاصی بدهد اگرچه بطور کلی اسلام مذهب عمومی و جهانگیر تصور میشود که باید نژاد های مختلف را بایك نوع اخوت مسلمانی در آغوش خود پناه دهد اما ایران پس از مغلوب شدن از اعراب باین نکته توجهی نکرد و بواسطه قبول تشیع خصائص ایرانی خود را حفظ کرد.

در دوماه محرم وصفر مجالس روضه‌خوانی زیادی در همه جای ایران منعقد می گردد وذاکرین متخصص سرگذشت تاریخی خانواده علی را با نظم ونثر روی منبر شرح میدهند وحضار می گریند. روضه‌خوانی یکنوع عبادت محسوب میشود. برای تعزیه بناهای مخصوصی ساخته شده که آنهارا تکیه یا حسینیه میگویند این بنا معمولا مربع ودر اطراف آن طاقنماهائی است که در این موقع تزیین و مفروش شده وحضار در آن‌ها می‌نشینند. گذشته از این اجتماعات ونمایشهای مذهبی گاهی هم نمایش‌های عمومی ورزشی داده میشود

جنك گاومیشان که در گیلان ورزو جنك میگویند گویا منحصر باین ایالت باشد این جنگی است که درموقع معین فراهم میکنند من گاهی در این نمایش حضور پیدا میکردم. خانه ایکه مارا در آن دعوت کرده بودند منظره جشنی را داشت گالری که مارا در آن جای دادند با قالیچه و پارچه های ابریشمین آرایش یافته بود. درمقابل گالری باغچه ای بود که برای میدان جنك معین کرده بودند. دهقانان بنوبه گاومیشهای خودرا ازدوطرف مقابل وارد میدان

(۱) تصور میکنم اولین پیس فارسی شده که درایران بمعرض نمایش گذارده شد کمدی مشهور روسی بود بعنوان گوگل روزر Gogsl Revezor که اخلاق اداری روس را قبل از ۱۳۶۰ مجسم میکرد و درایرانیها تأثیر مطلوبی داشت

میکردند . حیوانات فریاد میزدند وزمین را باپای خودمیخراشیدندوصاحبان خودرا که مأیوسانه محکم بافسار آنهاچسبیده بودندبدنبال میکشیدندهمینکه گاومیشان درمیدان بهم نزدیك میشدند سرهارا بزیرانداخته بهم حمله‌می - کردند وشاخ درشاخ حریف انداخته کشمکش‌سختی درمیان آنها روی‌میداد وبا تمام نیروی خود بهم فشاروارد‌میآوردند، دراطراف میدان هم‌تماشاچیان دایره وارایستاده وبا فریادهای عجیب وغریبی حیوانات را تشجیع‌میکردند وچون حیوانات درحین جنك و کشمکش بدایره نزدیك میشدندجمعیت فرار میکرد پس ازمدتی بالاخره یکی ازاین دوحیوان شکست خورده‌وباقدم‌های سنگین ازمیدان میگریخت دراین موقع صاحب گاومیش فاتح‌افسار آنرا گرفته بطرف گالری نزدیك میشد ودر حالیکه اشعارحماسی میخواند پولها ودستمالهای ابریشمی که تماشاچیان‌ازهرطرف برای اومیانداختند جمع‌میکرد گاومیشان درآغاز کارحالت جنگی نداشتند و صاحبان آنها افسارشان را حرکت داده وباصداها وحرکات مخصوصی آنهارا تحریك بجنك میکردنداما همینکه میدان جنك بوسیله گاومیشان قبلی کنده شده وپرازخاك بودحیوانات تازه وارد کمترخونسردی بروزمیدادند بلکه شتاب داشتند درمحلی که بیشتر خاك زیروروشده موضع بگیرند وازبوکردن‌خاك تحریك میشدند وفوراً با حریف شاخ بشاخ میگردیدند . من درهیچ جای ایران غیرازگیلان‌ندیدم که گاومیشانرا بجنك اندازند اما جنك‌قوچها درغالب جاها معمول‌بود.

کشتی گرفتن‌مردان نیزدرایران‌شیوع داردواین نوع ورزش‌تشکیلات دقیق ومنظمی دارد واززمانهای بسیاردوردراین کشورمعمول بوده است.در رشت راجع باین موضوع چیزی نشنیدم ولی میدانم که‌درتهران‌وسایرشهرهای ایران باشگاههای ورزشی وجود دارد که آنها رازور خانه میگویند درآنجا ورزشکاران نظم وترتیب خاصی دارند وباید مدتی تمرینات‌مقدماتی بکنند تا پهلوان شوند یعنی باصطلاح خودشان باید زمان نوچه‌گی‌رادرتحت تعلیمات استادان فن بگذرانند ومانند سایرصنایع باید مدتی مراحل‌شاگردی را طی کنند تا بدرجهٔ استادی برسند .

ازجمله بازیهای سرگرم کنندهٔ عمومی بند بازی است که بازیگران با مهارت تامی در روی طناب درهوا بازی میکنند مارگیری هم که بوسیلهٔ اشخاص مخصوص صورت میگیرد‌بی‌تماشا نیست من درطهران‌این‌نوع‌هنرمندی را دیدم ومارگیری را درخانه یکی ازدوستانم دعوت کرده بودند این مرد پس ازآنکه بادقت اطراف حیاط را بازرسی کرد گفت درحیاطی که بچهابازی

میکنند ماری است گفتیم اورا بگیردافسونگرنی کوچکی ازجیب خودبیرون آورده شروع بزدن کرد وطولی نکشید که ماررا ازسوراخ دیوار بیرون آورد اماآن یکنوع مارآبی بی‌اذیتی بودبعدهم از کیسهٔ خود انواع‌مارهای موذی را بیرون آورد و نمایشهائی داد مارهارا باصدای نی برقص میآورد یعنی روی دم بلند شده وتنه خودرا براست وچپ باآهنك نی حرکت‌میدادند مارگیرآنهارا بدور گردن خود می‌پیچید و گاهی هم‌سرآنهارا دردهان‌خود میبرد و باآنها بازی میکرد بدیهی‌است که قبلا دندانهای زهردار آنهارا از دهانشان بیرون‌آورده بود درگیلان مارهای‌گوناگون سیاه وسفید وکوچك ودرشت وجوددارد که موجب وحشت تازه وارد میکردند ولی موذی نیستند نوع خطرناك ماردرایران نوعی‌ازافعی‌است که موسوم‌است بمارگرزه‌این مار بسیارچالاك است میگویندا گراسبی سهواً باواذیتی برساند باجست وخیز های زیادی تامدتی‌اسب را تعقیب میکند.

حیوانات گیلان شایستگی آنرا دارند که راجع بآنها شرح مبسوطی داده شود ولی‌این شرح را قلمی غیر ازقلم من باید به تحریر آورد. عیب بزرك تحصیلات روسیه درمدارس عالی‌این بود که دربرنامه جائی برای‌علوم طبیعی نگذارده بودند ووقت محصلین بیشترصرف یادگرفتن زبانهای یونانی ولاتین میشد وعلوم طبیعی‌رادرمدارس‌مخصوصی تدریس‌میکردند بسی تأسف داشتم که درموقع اقامت درایران که غالباً انسان درزندگانی باطبیعت تماس دارد ازاین معلومات بی بهره بودم علوم طبیعی برای من کتاب بسته ای بود حتی‌اطلاعات ابتدائی هم ازآن نداشتم. گیلان از حیث انواع شکار بر سایر ایالات ایران برتری دارد زیرا که آب و نباتات گوناگون در آنجا بحد وفورموجوداست. فضای مرداب انزلی بمنزله موزهٔ طیورشناسی‌است درآنجا انواع مختلف طیورآبی‌را باستثنای مرغ غواص میتوان دید مانندمرغ سقا و لکلك وغازواردك وحواصل وغیره. درمزارع برنج مرغ یلوه و در جنگل قرقاول فراوان است ازمرغان شکاری کرکس دیده میشود که باکردن‌عریان درساحل بحرخزر درطیران وسرگرم شکاراست ازچهارپایان وحشی‌شغال بحد وفور وجود دارد بمحض اینکه هوا رو بتاریکی میرفت در حوالی قنسولخانه کنسرت‌آنها آغازمیشد وبدون خستگی تا نزدیکی صبح بزوزه کشیدن ادامه میدادند کفتار وروباه‌هم‌زیاددیده میشود ولوترها (سك‌آبی) بواسطه‌فراوانی ماهی بسهولت تعیش میکنند درکوهستان مشجر انواع‌گوزن وگوسفندان وحشی برای شکارموجود است حیوانات سم نیزازقبیل ببر وپلنك وگرك‌در کوهستان وجنگل هستند ببرازنواحی مجاورقفقاز وماوراء بحرخزر بگیلان

میآید یعنی درموقعیکه زمستان آن نواحی سخت شود بنواحی گیلان روی میآورد. پوست این حیوانات در گیلان چندان بهائی ندارد وما توانستیم ازانواع آنها تهیه کنیم . همین چندکلمه برای تعریف گیلان کافی است و برای شکارچیان و صیادان ماهی بمنزلهٔ بهشت پر نعمتی است امامن اقرارمیکنم که نه آن بودم و نه این وفقط از گردش باتفنك خوش بودم و بندرت اتفاق میافتاد که از گردش باشکاری مراجعت کنم . میل داشتم که صبح بسیارزود بطرف مرداب حرکت کنم مرداب در گیلان زیاد دیده میشود که معمولا آنرا استخرمیگویند دراین جاها شکارممنوع است فقط کسانیکه اجازه دارندشب درتاریکی کمین میکنند وهمینکه هوا کمی روشن شد مرغابیان را شکار میکنند شکارچیان در قایق هستند ومرغابیان بااطمینان بقایق نزدیك میشوند و میتوان بسهولت بشکار آنها پرداخت . گاهی هم بادرشکه درساحل دریا گردش میکردم وتیری بطرف اردکها که درچندمتر فاصله درروی دریااستراحت کرده بودند رها میکردم . این نکته راهم بایدتذکاردهم که شکارچیان از بیانات من نباید اطمینان حاصل کنند که میتوان بسهولت چنتهٔ شکاری را پر کرد بلکه مقصودم این است که عاشقان شکارممکن است بآسانی بمطلوب برسند . دوموقع را درخاطر دارم که برخورد باشکاردرمن تأثیری داشت . یکی آنکه روزی با اتومبیل در کنارسفید رود که جاده پیچ وخم زیادی دارد گردش میکردیم غفلتاً در پیچی که زیرآن دامنهٔ پرازخاری بطرف دره ممتدبود بروباه آبی رنك بسیارقشنگی برخوردیم این حیوان که شاید بواسطهٔ درخشندگی اتومبیل خیره شده بود لحظه‌ای بیحرکت ماند قزاقی که پهلوی شوفرنشسته بود فوراً بیرون جسته و تیری بطرف آن انداخت ولی من برای بیرون آوردن تفنك فرصت تیراندازی نداشتم خلاصه روباه که شاید از تیرقزاق مجروح گردید در خارستان ناپدید شد وهرقدرما بجستجو پرداختیم نتوانستیم او را بدست آوریم و خانم من از فقدان آن اظهار تأسف زیادی کرد .

یکروزهم بارفیق باوفای خودم حاجی ابراهیم از قونسولخانه بعزم گردش بیرون آمدیم ودر فاصله کمی ازقنسولخانه در کنار جنگلی که قرقاول زیاد داشت توقف کردیم نمیدانم من درچه موضوعی فکر میکردم که متوجه اطراف نبودم ناگاه دیدم رنك ازروی حاجی پریده ودرنهایت ضعف وسستی تفنك خودرا باگلوله پرمیکند زیرا که تفنك های ما برای شکار قرقاول با ساچمه پر بود حاجی بدون اینکه حرفی بزند باسرخود اشاره بطرفی کرد من دیدم تقریباً در فاصله ۱۵ متری گرازقوی هیکلی در حالیکه چند توله همراه

داشت دندانهای خودرا با درختی تیزمیکرد وازدهانش کف بزمین میریخت خوشبختانه باد ازطرف ما نمیوزید که گراز بوی مارا حس کند ولحظه ای بعد با توله های خود براه افتاد وازما دورشدهمینکه فاصله زیادی ازمابپیدا کرد حاجی بزبان آمد و گفت بخیر گذشت ازخطرجستیم زیراکه گرازماده وقتیکه بچه داشته باشد بسیارخطرناك است و بیمی ندارد که بانهایت بیباکی بانسان حمله ورشود دندانهای گراز بلند ونوك تیزاست ومانند حربه خطرناکی است گاهی دهقانان دندانهای آنرا بشکل صلیب درحلقه فلزی متصل کرده ومانند تعویذ بگردن اسب میآویزند . درخاطردارم که روزی دوتوله گراز برای ما آوردند که خیلی کوچك وبدنشان خطوط نوارمانند سفیدی داشت.چون این حیوانات درطویله پرورش مییافتند زود رام شده وغالباً بدیدن آنها سرگرم بودیم وبا اسبان نیزانس گرفته بودند و هروقت که ما میخواستیم با درشکه حرکت کنیم میخواستند همراه اسبان بیایند وناچار آنهارا قهراً بطویله بر میگرداندیم زیرا که این نوع اسکورت در برنامه تشریفات خروج قنسول پیش بینی نشده بود خلاصه همینکه بزرك شدند بباغ سبزی کاری ماحمله کرده وآنرا ویران میکردند وما ناچارآنهارا کشتیم و نیز شغالی را هم برای ما آوردند که مدتی آنرا نگاهداشتیم این حیوان کاملا مأنوس شده و با سگها بازی میکرد نام آنرا گیلان گذارده بودیم اما روزی دیدیم که گیلان غریزهٔ وحشیانه خودرا بروزداد ونزدیك بود یکی ازرفقای کوچك خودراخفه کندو ما مجبورشدیم که آنرا تبعید کنیم باری بطوریکه قبلا هم اشاره کردم من روحاً شکارچی نبودم وتفنك برای من بهانه ای بود که پس ازساعات طولانی کارهای دفتری ازخرمن کاغذها کناره گرفته دربیرون شهر گردشی بکنم

منظرهٔ گیلان

منظرهٔ گیلان با مناظرسایرایالات ایران بکلی متفاوت است درسایر ایالات همه جا درروی فلانهای مرتفع رنك زمین درزیرآفتاب سوزان مایل بزردی وشبیه است بپوست آهو. حیات ظهوروبروزی ندارد مگردرفواصل زیاد یعنی درواحه‌ها که منظره سبزآن جالب توجه است آب وسبزه درنظر ایرانی عوامل ایجاد سعادت جاودانی بشمارمیرود وبا هیچگونه منظری قابل مقایسه نیست بهمان اندازه که ما ازیك چیزنادرالوجود که با اشکال زیادی بآن رسیده باشیم لذت میبریم ایرانی هم ساعتها در کنار جویبار و سایه درختی بخوشوقتی بسرمیبرد نزهت وطراوت باغهای ایران مربوط است بمهارت و استادی که آب را بانظم وترتیب درآنهاجاری سازند گاهی آب در جدولهای

کوچك قشنك که با آجرهای کاشی مینائی ساخته اند روان است و گاهی هم درسطوح پروسعت‌مانند حوض واستخر نمایشی دارد حوضها در زمینهای پست و بلند که مخصوصاً بشکل پله کان‌درست کرده اند قراردارد آب بایدهمیشه برای تکمیل منظروتفریح خاطردرزیرنظرباشد طبیعت درچنین آسایشگاهها درمیان چهاردیوارمحبوس است وحالت آزاد واختیاری ندارد . هرچه‌درآنجا دیده میشود حاصل دست انسان‌است که مطابق نقشه وسلیقه خود تنظیم کرده است تا بقدرامکان‌سرورآورونشاط انگیزباشد بی مناسبت‌نیست یادآورشوم که‌کلمهٔ پارادی (پارادیس - فردوس) یعنی بهشت از ایران باستان توسط زبان عبری بما رسیده است این پارکها اززمانهای بسیار قدیم در ایران ساخته میشده وبعضی ازآنها باندازه ای بزرك بوده که درآن انواع شکار پرورش میداده اند تا مالك‌آن بتواند ازلذت شکار کردن هم بهره‌ورباشد . ازطرفی هم باید دید که نفوذ عرب دراین مورد چه کرده است ؟ مامیدانیم که ایران پس ازقبول اسلام توسعهٔ زندگانی شهر نشینی را باعراب مدیون است ساختن شهرها نه فقط برای احاطه وحفظ عمارت سلاطین وامراء بوده بلکه‌حجره‌های‌آن هم بمنظورتجارت وصنعت بکار میرفته است میتوان فرض کرد که اعراب فاتح که‌آنهارا ایرانیان بیابان گرد وسوسمارخوارخطاب می کنند درتاخت وتازهای خود این باغهارا پسندیده ودر آنها ساکن شده اند وبعد مطابق ابنیهٔ مسلمانی باشکال‌هندسی منظمی درآورده باشندالبته من بطورقطع دراین باب اطلاعی ندارم این فکروقتی از خاطر من گذشت که شرحی را درکتابی میخواندم که برادران تارود **Tharaud** در وصف باغهای مراکش نوشته بودند . توصیفی که این کتاب در باغهای مراکش میکرد با باغهائی که من دراصفهان وتهران وکاشان وغیره قبلا دیده بودم مطابقت‌داشت .

بعضی هم گفته اند که منظرهٔ فلاتهای مرتفع ایران بواسطهٔ هوای خشك و صاف در ارتفاعات زیاد دورنمائی را نمایش میدهد که اطراف آن شفاف ورنگهای‌آن مجزا ومتمایزاست وشاید همین دورنما در نقشهٔ فرشهای ایرانی تأثیرو دخالت داشته است ازآنجمله است ر . پ . پوادلارد **R. P. Poidelard** که در کتابی بعنوان (در چهار راه جاده های ایران) این شرح را نوشته است ولی باید گفت که قضاوت ما راجع بفرشهای تازه است ونمونه ای موجود نیست که بیش ازقرن۱۶ باشد راست است که‌مینیاتور های‌آنها بما اجازه میدهند که ازاین حدود تاریخی جلوتر برویم اما این

مسئله هم مسلم‌است که صنعت ایرانی دریك گذشتهٔ بسیاردوری غوطه وراست و نمیتوان در روابط نقشه ها و رنك آمیزی فرشها با دورنمای طبیعی فرض مثبتی کرد.

زندگانی روستائی

درهرحال قدرمسلم این است که اگرچنین فرضی‌واقعیت داشته‌باشد این نقشه ها ورنك‌آمیزیها نبایستی ازدورنمای گیلان اقتباس شده باشدزیرا که دراینها طبیعت بسیارمتظاهروآزاد است گیاه دراینجاآزاد و خودسر و تابع هیچگونه نظم و ترتیبی نیست و همه‌جارا تصرف کرده است در گیلان انسان بایددائماً باطبیعت مبارزه کند دهقان هیچوقت‌بدون داشتن داس بمزرعه نمیرود زیرا که لازم است پیوسته درمیان علف زارراهی برای خود باز کند درمزارع باید باشدت با گیاههای‌خودرو بجنگد وآنهارا ریشه کن کندمجاری آب هم اگرجزئی‌غفلتی بشودفوراًازعلف‌مسدودمیگردد. در اینجاگیاه خودرو در کمین است تا کوچکترین زمینی راکه ازنظردورافتاده است‌تصرف نماید. خلاصه زحمت زارع زیاد است دهقان گیلك شعری میخواندکه معنی آن این است : بهارمیآید وبا اوسه غم همراه است : پرورش کرم ابریشم کار کردن درمزارع برنج فکرمعشوقه. مزرعه برنج کاری اگربموقع تصفیه و مواظبت نشود چندی بعد تولید اشکال میکند زیرا که ریشه کن کردن گیاه‌کار بسیار سختی است وچنین مزرعه ای مانند دل معشوقه نسبت بزارع وفادار نخواهد ماند کرم ابریشم‌نیزمانند دلبرطنازی‌هولناك است وتربیت‌آن توجه ومواظبت زیادی لازم دارد ابتدا باید تخم‌آنرا درکیسهٔ کوچکی درزیرلباس مماس‌با بدن نگاهداشت تا ازحرارت بدن شکفته شود وپس ازبیرون‌آمدن ازتخم نظر باینکه کرم کوچك درخوراك حریص است باید جیره‌آنرا ازبرك درخت توت همیشه‌آماده داشت وازهوای ملایم درپناه گذارد وبسا کارهای دقیق‌دیگر که همه بسختی انجام میگیرد.

کشت برنج یکی از کارهای اساسی زارع گیلانی است ابتدا نهال لطیف تازه روئیده آنرا نشا میکنند این نهال بتدریج نمومیکند وسرانجام زرد رنك شده و خوشه خود را متمایل مینماید. دهقان پس ازشخم زدن مزرعه راآب میدهد وپس ازآن درگل راه رفته وزمین راآمادهٔ کشت‌میکند خارها وعلف های هرزه را ازریشه در میآورد و زمین را با غلطك سنگی صاف ومسطح میسازد. بقیهٔ کارها مربوط بزنان است که نهال را نشاکرده وهمهٔ روزه علف هارا ازریشه درآورند همینکه محصول رسید باز زن باید

شلتوك را بكوبد وپاك كند تا برنج بدست آيد برای اينكار شلتوك را در هاونی ريخته واهرمی را كه درسر آن قطعه چوب بزرگی قراردارد باپاهای خود بحركت درميآورد وشلتوك را ميكوبد .

موقع برنج كاری بی تماشانيست مردان وبيشترزنان ديده ميشوند كه در مزارع خم شده ونهال را ميكارند وغالباً سرودهای محلی را باآهنك خوشی ميخوانند.مزارع بوسيله درختان يابرآمدگی زمين و مجاری آب از يكديگر مجزا ميشود . خانه های دهكده بهم متصل نيست وفواصل زيادی درميان آنها موجود است بام خانه باساقه برنج پوشيده شده ودامنه آن ازسه طرف بطور سراشيب بزمين ميرسد و از طرفی كه باز است راهروی درآن ديده ميشود اين خانه هامرا بيادكلبه های افريقائی ميانداخت .

اين بناهای پوشالی غالبا ازچندين درخت احاطه شده كه اغلب درختان توت هستنددهقان گيلك نه تنها بزراعت برنج ميپردازد بلكه تربيت كرم ابريشم نيزازوظائف ضروری اواست در پهلوی درختان كهن نهال دانی هم هست كه درآن نهال های كوچك توت ديده ميشود ، برای تربيت كرم ابريشم بنائی ساخته شده كه تقريباً بشكل ساختمانهای بدوی وموسوم به تلمبار است ودر مجاورت خانه واقع گرديده باغچه سبزی كاری نيزهست كه درآن انواع سبزی وخيارو كدو كاشته اند قسمتی ازخانه هم جايگاه حيوانات است در گيلان حيوانات اهلی كم ديده ميشود من در آنجا هيچوقت بگله ای از حيوانات بر نخوردم در دعاوی دهقانی راجع بحيوانات غالبا صحبت از نصف و حتی ربع گاو كاری است كه دو ياچهار نفر بشركت مالك هستندوهريك بنوبت بايد ازاين گاو برای شخم زدن استفاده كنند درروزهای بازاری مخصوصاً پس ازبدست آمدن برنج وپيله ابريشم هيجانی دردهقانان توليد ميگردد و بطوردسته جمعی يا انفرادی بطرف شهررشت ميآيند درحاليكه چوبی روی شانه ها گذارده اند كه بدوطرف آن زنبيل های بزرك پراز برنج يا پيله ابريشم آويخته است اين زنبيل هارا بزبان گيلكی چن ميگويند پيله هارا معمولا بمقاطعه كاران كه برای آنها تخم كرم ابريشم فراهم كرده اند ميفروشند . خريداران غالباً يونانی بودند كه در رشت بنگاه هائی داشتند و كرم پيله را در كوره های مخصوصی با حرارت كشته وابريشم آنرا درطشت هائی كه برای اينكارداشتند بازميكردند دهقان گيلك استحكام بدنی زيادی ندارد زيرا كه پشه مالاريا در سراسر مزارع باتلاقی برنج كاری زياداست ودهقانان عموماً باين مرض مبتلاهستند اگرچه بمرورزمان ازتب معاف شده اند ولی اثرمالاريا درآنها باقی است و هميشه

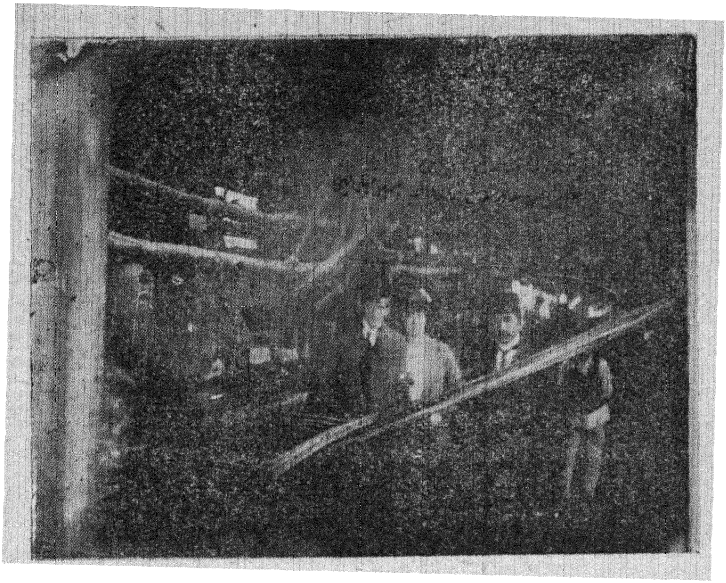

زردرنك وضعیف اند. اگرچه طبیعت با گیلك مساعدت کرده ودارای آب فراوان و آفتاب وزمین حاصلخیز است (برعکس سایر ایالات ایران که انسان باید تلاش زیادی بکند تامختصر آبی برای زراعت تهیه کند) ولی اهالی بواسطه آب وهوای بدهمیشه سست و ناتوان هستندضرب المثلی هم درایران رایج است که میگویند اگرمرض میخواهی برو بگیلان. ازرشتیهائی که بوطن خوددلبستگی دارندشنیدم که میگفتند این ضرب المثل درست نیست وصحیح آن این است : اگر مرز میخواهی برو گیلان ومقصود ازمرز برآمدگی زمین های مزروع است . بهرحال من قاضی نیستم که دراین نوع مشاجرات دخالت و قضاوت کنم و یقین دارم که زارع گیلك توانائی ندارد که بشخصه از عهده وظائف خود برآید باین دلیل که همه ساله درموقع کارهای زراعتی اشخاص مزدور ازخلخال که ولایتی است در ۱۵۰ کیلومتری جنوب غربی گیلان ودرفلات مرتفعی واقع است برشت میآیند و در کشت و برداشت محصول بدهقانان کومك میکنند . خلخال بطورکافی از مزایای طبیعت بهره ور نیست وسکنه آن همیشه دچار قحطی است . درموقعیکه شرح مسافرت خودرا باکاروان ازتبریز بقزوین درماه مه ۱۹۱۸ خواهم داد بازهم راجع بخلخال صحبت خواهم کرد . باری اهالی خلخال برای گریز از قحطی

همه ساله بطرف گیلان روی میآورند واین خود یك نمونه اجتماعی قابل کاوشی است که من فرصت غور در آنرا نداشته ام . تعیین تاریخ این مهاجرت فصلی شایان توجه است و نمیتوان فهمید که در صورت نبودن کومك خلخال گیلان قبلا چه میکرده است . ممکن است فرض کرد که این مهاجرت خلخالی ها بگیلان ازموقعی شروع شد که برنج کاری در گیلان توسعه یافته است یعنی دراواسط قرن ۱۹ که ایران دراوضاع اقتصادی تغییر شکل حاصل کرده است و درصدد برآمده که برای مازاد محصول خود مدخلی پیدا کند البته این توسعه اقتصادی از وقتی شروع شد که خط آهن قفقاز واسطهٔ انتقال محصول ایران بطرف بندر باتوم وبحراسود گردیده است وبیش از آن این عمل با زحمت ازراه کاروانی تاریخی که ایرانرا بطرابوزان اتصال میداد صورت میگرفت واز میان کشور ارمنستان عبور میکرد . لازم است بوضع اجتماعی گیلان هم رسیدگی شود که آیا جمعیت آن درطی قرن ۱۹ اضافه شده یا تقلیل یافته است ؟ بدبختانه این رسیدگی درایران بعدم اطلاعات مکفی احصائیه برمیخورد . فقط بطور کلی میدانیم که جمعیت گیلان بواسطه پیش آمدهای تاریخی نامساعد رو بنقصان رفته است . با فقدان احصائیه میتوان بدفاتر مالیات ارضی گیلان مراجعه کرد زیرا که چنین دفاتری بواسطه همکاری مستوفیان که مأموریتشان برای اخذ مالیات موروثی بوده روشن تر واطمینان بخش است واین کار برای جوانان محصل حقوق درنوشتن تزهای خود موضوع بسیارخوبی است پاره‌ای از این جوانان راجع باین موضوع مطالب سودمندی جمع آوری کرده و باعث شناسائی کشورخود شده اند . این نکته راهم باید دانست که مستوفیان درهر بیست یا سی سال بدفاتر مالیات ارضی مراجعه کرده وآنهارا برطبق مقتضیات زمان واوضاع آن اصلاح میکردند و باصطلاح خودشان بنیچه جدیدی تنظیم میکردند وچون بهتر ازاین دفاتر مدرکی دردست نیست باید ارزش آنهارا دانست و با مطالعه دقیق نتایج مفیدی از آنها استخراج کرد .

اگرچه مزارع برنج کاری گیلان مرا از مطلب دور انداخت و بدون اراده در مبحث جغرافیای انسانی وارد شدم ولی ایراد این مقدمه را برای خواننده خالی از فایده ندانستم اکنون برمیگردم بجغرافیای اختصاری خود و راجع باختلاف اساسی گیلان با فلاتهای مرتفع ایران صحبت میکنم . درداخله ایران خانه‌های منفرد ومتفرق درمیان مزارع دیده نمیشود واجتماعات دهقانی همه جا دریك محل تشکیل یافته و تقریباً با زمین اختلاط حاصل کرده است زیرا که خانه‌ها عموماً با دیوارهای گلی ساخته شده که همرنك زمین است و

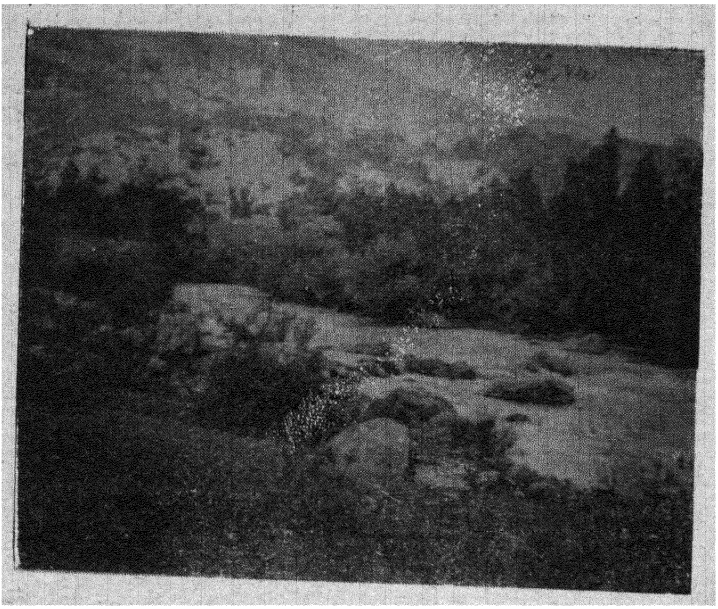

چوب‌هم نظر بکمیابی و گرانی کمتر درآنها بکار رفته است و چون از گیلان ازراه شوسه بطرف تهران برویم این گفته ما ثابت میگردد . دربالا دست سفید رود قصبه رود بار یك نمونه گیلکی است ولی چون از رودخانه عبور کرده و از ساحل چپ بساحل راست برویم اولین اجتماع قصبه منجیل است که بکلی با خانه‌های گیلانی تفاوت دارد . دراینجا خانه‌ها بامهای مسطحی‌دارند که با خاك پوشیده شده ودیگرخانه پوشالی و جنگلی دیده نمیشود رنك این خانه‌ها زرد مایل بخاکستری است و چون از این‌جا گذشتیم بداخلهٔ فلات ایران وارد میشویم و با جنگل وسکنه‌آن وخانه‌هائیکه کلاه پوشالی برسر گذارده ونواحی افریقارا بخاطر میآورند وداع میکنیم . جریان‌آب بتدریج کم میشود و بجاهائی میرسیم که بکلی‌ناپدید میگردد ازاین پس سیستم قناتهای زیرزمینی دیده میشود یعنی‌آبرا از منبعی با کمال زحمت و احتیاط بوسیله مجاری حفرشده درزیر زمین به مزارع میآورند وسرچاهها راپوشانیده‌اندتا ازتبخیرآب درزیراشعه سوزان‌آفتاب جلوگیری شود. یگانه

وسیله اساسی ترقی ایران و تنها وسیله اضافه کردن جمعیت آن پیدا کردن آب است تا بتوان اراضی پهناور قابل کشت را زراعت کرد وفقط ازطریق آبیاری است که میتوان ازدیاد نفوس ایرانرا تأمین کرد . بعقیده من اشخاصی که به ترقی کشورخود علاقه دارند اگر ازاینراه بتوانند خدمتی بمیهن خود بکنند بیشتراز هرنوع برنامه بسیارقشنگ میهن خواهانه خدمت خواهند کرد (۱)

تردیدی نیست که درگیلان هم کارهای کردنی بسیار است تا ترتیب آبیاری بر اساس صحیحی قرار گیرد . البته نبایدکارهارا بطبیعت واگذارد . درصورتیکه باتلاقها خشك شود وتا کشهائی حفر کنند وجاده هارا بسازند و خارها وعلفهای بی ثمررا ازریشه درآورند ممکن است محصول گیلان دوبرابر شود ودرعین حال باید شالوده اقتصادی جنگلی را بریزند ومانع قطع اشجار و تخلیه جنگل شوند .

نزهت منظره گیلان مربوط است بامتیاز حاصلخیزی زمین . درآنجا نباتات بطوربی نظمی روئیده و گیاهان زیرجنگل بهم متصل شده بتنهٔ درختان قوی فشار واردمیآورند. مزارع برنج که خوب شخم خورده و حاضر است زحمت دهقانرا جبران کند نیزشکوهی جداگانه دارد اما منظره ایران داخلی دارای افق وسیع وچشم اندازهای بسیار دور ودرعین حال یکنواختی است و هر قدر چشم جستجو کند چیزی پیدا نمیشود که در روی آن توقف کند برعکس گیلان که پرده های ضخیم سبزه پیوسته در جلو نظر است . حضورانسان هم درآنجا بیشتراحساس میشود واین مسئله را میتوان ازدودآبی رنگی که ازخانه های مخفی درمیان درختان متصاعد میگردد استنباط کرد. دراینجا جریان آب کند و همیشه گل آلوداست ولی جابجا استخری دیده میشود که از نیزاری محصور و آب آن صاف و بمنزله آئینهٔ بزرگی است که درآن آسمان صورت

(۱) قبل ازجنك بزرك دولت روسیه پیشنهادی تهیه کرده بود که آب کارونرا که سرچشمه آن فاصله زیادی از اصفهان ندارد بزاینده رود آورده برحاصلخیزی اراضی این شهر بیفزاید اما دولت انگلیس با این پیشنهاد مخالفت کرد این موضوعرا مسیو کرستوتس در یادداشت خود ذکر کرده است با اینکه دولت روس حاضرشده بود که متخصصین این کار از انگلستان دعوت شوند دولت انگلیس مانع اجرای آن گردید واین پیشنهاد مفیدبرای همیشه بدون اجرا ماند

مترجم — : خوشبختانه اکنون شرکت ایرانی برای اینکار تشکیل و شروع بکار کرده است و بطوریکه پیش بینی میشود پس ازمدت کمی آب کوهرنك بطرف زاینده رود جریان خواهد یافت

تازهٔ خودرا می‌بیند کمی دورتر پل‌محدبی‌است که در روی رودخانه واقع وقوس خودرا بشکل‌بیضی موهومی درآب منعکس کرده است قدری بعد بمحوطه‌ای میرسیم که یك امامزاده باآجرهای سبزرنك خودنمائی‌میکند این‌جا مقبرهٔ یکی‌ازامامان است که نسبش بعلی‌خلیفه وداماد پیغمبرمیرسد.

در گردش‌های پیاده بیش‌ازدو یاسه کیلومتری از قونسولخانه دور نمیشدیم ولی‌هروقت فرصتی‌دست میداد بادرشکه یا سوار براسب مسافت زیادتری طی‌میکردیم بیشتراین گردشها باین‌منظور بود که محوطه‌قنسولی را خوب بشناسیم خانم من نیزدراین گردشهای‌دورهمراه بود و ازدیدن مناظرطبیعی قشنك سرگرم میشد.

گردش درمحوطه قنسولی

مادررفتن بحسن کیاده رغبتی‌داشتیم در آنجا لیانوزو برای تهیهٔ خاویار بنگاهی دارد. در انزلی هم بنگاهی هست برای تهیه ماهی کلن colin (نوعی از ماهی که گوشت آن ترد وخوش طعم است) حسن کیاده درسی کیلومتری انزلی‌دردهانه سفید رودواقع‌است ما بادرشکه تا دو کیلومتری انزلی‌میرفتیم درآنجا تنیکا Tnika منتظرمابود (دستگاه نقلیه که باسه اسب حرکت میکند) بمحض ورود در آن نشسته در ساحل دریا راه می‌پیمودیم ومناظربسیارقشنك طبیعی‌را تماشا میکردیم از سمت چپ دریای آبی‌رنك سطح پرچین خودرا نمایش میداد وازسمت راست مزارع حاصلخیز که درختان جابجاآنها را قطع کرده خودنمائی میکردند در مقابل کوهی بود که خود را ازپشت جنگل نشان میداد ونوبه بنوبه صحنه های جدیدی درمقابل‌مابازمیشد واز تماشای آنها لذت میبردیم در فصل بهاربنفشه زمین را بارنك جالب توجه خود مفروش کرده وهوا را عطراگین میساخت منظره دریای خزر بسیارگیرنده وجذاب است امواج آن که پیاپی بطرف ساحل می‌آید بچرخهای دستگاه ما برمیخورد اردك هاوانواع مرغابی‌درنزدیکی‌ساحل دردریا شناوری میکردند وپرهای‌الوان قشنك آنها درپرتو اشعهٔ آفتاب درخشندگی وجلوه خاصی داشت‌گاهی هم صیادی دیده میشد که قلابی‌درآب انداخته وتاکمر بیحرکت درآب‌ایستاده وباامواج نظردوخته‌است ناگاه باحرکت مخصوصی قلاب را بااطمینان از آب بیرون میانداخت وماهی‌درشتی درساحل برقاصی‌میپرداخت در عرض راه لحظه‌ای هم دریك یادو واتاگا Vataga یعنی درجاهای فرعی صید ماهی‌توقف مختصری میکردیم درهریك ازاین محل ها تقریباً ده نفرصیاد

روسی زندگانی میکردند لوازم ماهی گیری زیادی درانبارداشتند و کشتی کوچکی هم دراختیار آنها بود پس از آنکه چندکلمه ای بزبان روسی با آنهامبادله میشددوباره براه ادامه میدادیم از گفتگو کردن باآنهااحساس میکردیم که درروسیه هستیم سرکارگران باتلفن عبور مارا بحسن کیاده اطلاع میدادند بچه های کوچك بومی عقب درشکه میدویدند و بزبان ترکی فریادمیزدند الله ساخلاسین (خداشمارا حفظ کند)

روزی دریکی از این بناها توقف زیادی کردیم ایام جشن کارناوال بود روس هائی که در آنجا بودند ازما خواهش کردند که مختصر غذائی بخوریم غذای مطبوعی آوردند که ازمراسم معمول قدیمی این جشن است و موسوم است به بلینی Bliny و بمنزله کلوچه ایست که از کرهٔ آب کرده باآرد گندم سیاه میپزند و با کرم ترش میخورند خاویاروماهی آزاد وماهی دودی هم درسفره بود چون این کلوچه هالذیذ ومیزبانان مهربان هم مفتخر بودند که قنسول وخانمش سفرهٔ آنهارا پذیرفته اند اصراری داشتند که مازیادتر بخوریم وماهم بنابرخواهش آنها زیادروی کردیم و بسی موجب تأسف شد که همین کلوچه هارا درحسن کیاده بطرز بهتری برای مافراهم کرده ودرپارچه ای گذارده بودند که گرم بماند و ماازخوردن آنها محروم ماندیم واجباراً بشکم پرستی خود اقرار کرده و تمنا کردیم که بمیزبانانی که درراه ازمامذیرائی کرده بودند اعتراضی نشود.

پس ازقدری استراحت ازمنزل بعزم گردش بیرون آمدیم موسیو اس مدیر بنگاه از روی رغبت تمام مؤسسات را بمانشان داد که همه خوب و درنهایت نظافت بودند. احیاناً گرماهی خاویارتازه ای میآوردند ماهم برای تماشای تهیه خاویار درعمل حضور پیدامیکردیم ماهی خاویار بسیار درشت و با یك ضربت سخت چکش چوبی گیج میشود امانمیمیرد ودر حالیکه هنوز زنده است شکم آن را میشکافند و کیسه ای که شامل چندین کیلو تخم است بیرون میآورند وازغربالی میگذرانند خاویارتازه را اگر کمی نمك بزنند مطبوعترین غذا هاست و خوش خورا کهای اروپائی لذت آنرا نچشیده اند پول مراند Paul Morand دراین باب شرحی بعنوان تیرکمان شرقی نوشته و لذت خاویارتازه را دردلتای رودداتوب به تفصیل توصیف میکند.

کارمن دراین بنگاه ها منحصر بصرف اغذیهٔ لذیذ نبود هرگاه ذکری میکنم ازاین جهت است که میز باآرایشهائی که داشت طرززندگانی روسی را درمنزل مهمان نوازموسیو اس نشان میداد. میزبان، درآنجا فامیل بزرگی داشت علاوه برافرادفامیل یك نیانیای (دایه بچه ها) پیروزی هم که پرستاری

اطفال را میکرد در این خانواده بودند این منزل درساحل دریا درمیان جنگل ناپدید گردیده وازهر گونه اجتماع بزرگی بر کنار بود . اما کشتی‌های کوچك و کشتی‌های بخاری درساحل لنگر انداخته و بوسیلهٔ خط تلفون تاسرحد روسیه ارتباط برقرار بود و بواسطهٔ موجود بودن این روابط کار کنان مؤسسات صید ماهی لیانوزو احساس تنهائی نمیکردند بعلاوه اینان فقط در موقع صید ماهی باین نواحی میآمدند ودرتابستان بروسیه میرفتند .

انصافاً اقرار میکنم که درموقع گردش درمؤسسات لیانوزو هیچوقت شکایتی از کار کنان آنها نشنیدم کار ها بنوع مطلوب اداره شده وزندگانی کارگران کاملا تأمین شده بود . دراولین ملاقات با موسیو اس مشاهده کردم که دراین مؤسسه بزرك دبستانی برای تحصیل اطفال نیست ازاو خواهش کردم که درایجاد آن توجهی بکند خواهش من پذیرفته شدو نظر باینکه این فکر از طرف من بآنها داده شد درموقع تشکیل دبستان تمثالی هم بیادبود من ازسنت بازیل که نشانهٔ نام شخصی من است در کلاس نصب کردند .

درمیان تمام امتیازات رژیم سابق روس درایران که بوسیلهٔ عهدنامهٔ ۱۹۲۱ بین روس و ایران لغوشد تنها امتیاز لیانوزو بنام شرکت مختلط شوروی و ایران مداومت درعمل دارد واهالی خوش گذران پاریس از نعمت خاویار آن بهره‌ور هستند اما منکه این شرکت را سابقاً خوب شناخته بودم اکنون در پاریس فقط درحین عبور بقوطی‌های خاویار درجعبه آینه ها نظری انداخته و بهمین قناعت دارم وایام گذشته را که ناپدید گردیده اند دوباره بخاطر میآورم.

در ساحل شرقی انزلی نقاط دیگری را هم دیده ام مانند لنگرود ورودسر وخرم آباد وچالوس وغیره . منطقهٔ صید ماهی لیانوزو درچالوس بانتها میرسد یعنی تقریباً درسرحد مازندران. ازاین جا به بعد محوطه قونسولی استرآباد شروع میشود مناظر قسمت شرقی سواحل بحرخزر برای نقاشی ازدلتای سفید رود بهتر است . دراین جاجبال بدریا نزدیکتر وجنگل متدرجاً ازدامنه نزول کرده ودرامواج دریا منعکس میگردد کوه پاره‌های عظیم الجثه از کوه بساحل آمده وخلیجهای کوچك تشکیل داده اند مسافرینی که بسیاحت ایران میآیند غالباً بدیدن آثار تاریخی اصفهان وشیراز میروند واین نواحی را نمی بینند از سیاحان فرانسه که اخیراً بایران آمده اند تنها واتلن Wattelin بدیدار این منظرهٔ دلربا موفق گردیده است ودر کتاب خود که بنام (ایران بیحرکت) نوشته راجع باین منظره شرح مفصلی ذکر کرده است .

شهر کوچك لنگرود سابقاً پایتخت یکقسمت گیلان بوده که اکنون موسوم است به بیه پس یعنی آنطرف سفیدرود موقعی که من بسیاحت این شهر پرداختم بیش ازچندخانه قدیمی در آنجا وجودنداشت اما آثار باستانی درآن دیده میشد مانند درهای چوبی که باشیشه‌های الوان بشکل موزائیك ساخته شده بود من یکی از نمونه های آنرا برای درست کردن پاراوان خریدم. درمدخل مسجدلنگرود حکمی ازشاه عباس کبیر درروی قطعه‌سنك مرمری باقی است . مفاد این حکم ممنوع داشتن اهالی از جنك خروس است . شایداهالی بجنك خروسها اشتیاقی‌داشته‌اند .درهمین مسجددوقطعه پارچهٔ دست دوزی قشنگی محفوظ است که دوشاهزاده را سرتاپانمایش میدهد . درحوالی شهرلنگرود باغ بسیارزیبا ودلگشائی است موسوم بباغ دیو شل که متعلق است بخانوادهٔ منجم باشی . در لاهیجان مزارع چای دیده میشود . اولین متخصصین چای کاری‌چندنفر گرجی بودند که‌ازحوالی باتوم (درآنجا هم کشت چای معمول است) بآنجا آمدند بعد هم چندنفر چینی رابرای این منظور استخدام کرده بایران آوردند کشت‌چای‌وتربیت آن درگیلان ازابتکارات شاهزادهٔ کاشف السلطنه است .

درهر کشور اهالی یك نا یه مورداستهزا واقع میشوند درگیلان هم اهالی لنگرود را استهزا میکنند درگیلان معروف است که روزی‌یك نفر ازاهالی لنگرود درکناردریا میرفت اتفاقاً بقطعه یخ شفافی برخورد وصورت خود را در آن دید فوراً تعظیمی کرده وگفت به بخشید آقا من شمارانديدم .

من برای امرلازمی برودسرچالوس رفته بودم واین مسافرت‌چندان مطبوع واقع نشد توضیح‌آنکه این مسافرت برای ملاقات باسالارالدوله بود که‌بآن نواحی‌آمده‌بود تااوضاع مالی خودرا بادستبرد بوجوه گمرکی تأمین کند فبلا هم باین موضوع اشاره‌ای کردم دراین سفر قضیه مضحکی هم رویداد وآن اینست که یك افسر کشیك کشتی با داشتن هرنوع نقشه لازم راهراگم کرد وما در میان دریا سرگردان بودیم خوشبختانه پس از مدتی قایقی ازساحل بکشتی جنگی ما نزدیك شد که‌درآن یکنفرروس ازکارگران لیانوزو بود وبوسیله‌اودانستیم که ازرودسر بسی فاصله‌داریم بنابراین اورا برای راهنمائی بکشتی پذیرفتیم تابساحل رودسررسیدیم و کسی‌رافرستادیم که‌تحقیق کرده‌وازقضیه بما اطلاع بدهد قدری بعدقایقی را دیدیم که با پرچم روس از رود خانه ای که در نی زار نا پدید

گردیده بود نمودارشد و فرستادما باسباشر گمرك بکشتی آمدندو گفتند که شاهزاده پس از آنکه از تصمیمات سخت قونسولخانه آگاهی یافت پولی راکه ازصندوق گمرك بعنوان قرض برداشته بود پس داد من فوراً باین فکر افتادم که نظیر این سرگذشت را در کتاب جاودانی حاجی بابای اصفهانی دیده‌ام .

مسافرت من‌هم بچالوس باخوشی برگزارنشد من بوسیلهٔ یکی از کشتیهای لیانوزو بآنجا رفته بودم تااغتشاشی که دربنگاه مانگوبی بروز کرده بود اصلاح کنم . ده نفرقزاق روس نیزهمراه برده بودم و چون به چالوس رسیدم کارگران بومی که موجب اختلال‌شده بودند همه را احضار و صحبتهای تهدید آمیزی کردم آنها نیز محرکین توطئه‌را نشان‌داده وبمن اطمینان دادند که بکارادامه دهندمنهم تصمیم گرفتم که محرکین را توقیف کرده ودرمراجعت تحویل‌زمامداران‌ایرانی بدهم بنابراین آن‌هارا درتحت محافظت قزاقات قرارداده ورفتم بسیاحت این گوشه که تاکنون آن را ندیده بودم ویکساعت بعدبرگشتم‌بکشتی‌ومعلوم شد که پس‌ازرفتن من جمعیت کارگران بقزاقان حمله کرده و اشخاص تحت‌الحفظ را آزاد کرده‌اند فهمیدم که خبط کرده‌ام ومیبایستی آن‌هارا بکشتی فرستاده باشم که ازساحل دور وکارگران جرئت نمیکردند که بآن نزدیك شوند وچون نمیتوانستم ازاین پیش‌آمد صرفنظر کنم ودر چالوس هم نماینده حکومت نبود که بآن مراجعه کنم بناچاربخرم‌آباد رفتم که مرکزاداری تنکابن‌و چالوس است بدبختانه همینکه بآنجا وارد شدم فهمیدم که حکومت برای اجتناب ازملاقات من بااین پیش‌آمد فراراختیار کرده است پس به‌منشی اول ایرانی که همراه من بود دستور دادم که یادداشت‌سختی باوبنویسد و وتأکید کند که کارگران بلافاصله باید بکار مشغول ومقصرین توقیف گردند وخود منشی رامأمورنمودم که برودوحاکم‌را هرجاهست‌پیدا کرده‌یادداشت را باو بدهد وبطرف رشت حرکت کردم بطوری که منشی پس‌از مراجعت بمن گزارش داد حاکم جوان بی‌تجربه ومنتظرچنین‌پیش‌آمد فوق‌العاده‌ای نبود . وتصور نمیکرد که با چنین فشاری باومراجعه شود . چون امورآنجا بحسب ظاهرصورتی بخود گرفت و کارمانگوبی‌اصلاح شد واساس قضیه‌هم همین بود من نخواستم قضیه را بزرك و تعقیب کنم اما این پیش‌آمد برای من درس عبرتی‌شد که فقط اعتماد بنفوذ قنسولی‌درزوایای دوردست رشت کافی‌نیست و نباید تصور کرد که حضورمن با چند نفرقزاق اثرسحرآمیزی

خواهد داشت .

خاطرهٔ تلخ این قضیه کمی درخرم آباد ترمیم یافت . در آنجا پارک خوش منظر و باشکوه سپهدار را دیدم که بسیار تماشائی و جالب توجه بود تمام ناحیهٔ تنکابن به سپهدار تعلق دارد این مالك بزرك یعنی سپهدار درسال ۱۹۰۹ رل مهمی را بازی کرد او بود که بطرف تهران قشون کشید و مشروطیت را دوباره بوجود آورد . قبلاهم ذکر کردم که درموقع رفتن باصفهان قشون اورا در نزدیکی تهران دیدم سپهداریکی از اعیان با عزم ایران بود و هرچه تصمیم میگرفت در انجام آن کوشش داشت خواه سرنگون کردن شاه باشد از تخت سلطنت وخواه امور باغبانی و زراعت باشد . پارك قشنك خرم آباد با درختان زیبای سرو و مرکبات و ساختمان های تعیش گاه شایسته وصف مشروحی است واگر من بچالوس نمیرفتم باهمیت و شکوه آن واقف نمیگردیدم .

درماه اوت ۱۹۱٤ نیز برای امر لازمی با خانم بطالش رفتم توضیح آنکه دراین موقع جنك شروع شده بود و بمن اطلاع دادند که یمن الدوله حاکم طالش مشغول تبلیغاتی شده است که مخالف با اتحاد ما و ایران می باشد مدت زیادی نبود که این شخص بحکومت طالش منصوب شده بود درموقع عبور از رشت بملاقات من آمد و تصور نمیکردم که برضد منافع ما کار کند . زیرا که در بدو امر توجه مرا جلب کرد و خودرا هوا خواه زبان اسپرانتو معرفی میکرد البته این قضیه ضامن امور اداریش نبود ولی درهرحال خود را طوری نشان میداد که دارای روح کنجکاوی است و نسبت با کتشافات عصر توجهی دارد و روابط بین المللی را هم خوب درك میکند تحریکات و تبلیغات او موجب تعجب من گردید و تصمیم گرفتم که بطالش رفته با او شخصا ملاقات و صحبت کنم . قسمتی از مسافرت ما در فضای مرداب انزلی گذشت کشتی کوچك بندری ما را تا زاویهٔ شمال شرقی مرداب که بطالش نزدیکتر بود برد و از آنجا باید راه را با اسب طی کرد گذشتن از رودخانه ها که درمسیر ما واقع بود خالی از اشکال نبود و بایستی از جاهای کم عمق عبور کرد بخصوص رودخانهٔ دیاچال که عریض و دارای موانعی بود ناچار بوسیلهٔ راهنمائی از آن عبور کردیم خط سیر کم عمق آن مستقیم نبود و بایستی کاملا مواظب راهنما باشیم که آهسته درجلوی ما راه میرفت و امتداد کم عمق را نشان میداد جریان آب هم سرعتی

داشت وبطوریکه میگفتنددارای شن‌های متحرك نیزهست بالاخره پس از دو روز بکر کانرودرسیدیم که مرکزاداری ولایت طالش‌وحاکم‌نشین‌است ازبدبختی‌من ایندفعه هم‌حاکم فرار اختیار کرده بودوچون من‌ازکارچالوس تجربه حاصل کرده بودم نمیخواستم خودرا مغلوب نشان دهم شب را در کرکانرود بسربرده وصبح قاطرهائی تهیه کرده بطرف کوهستان درهمان امتدادی‌که حاکم رفته بودحرکت کردیم وازاین نقل مکان غیر مترقبه هم ناراضی‌نبودم‌زیراوسیله ای بود که عملیات خشتاریا را از نزدیك ببینم.

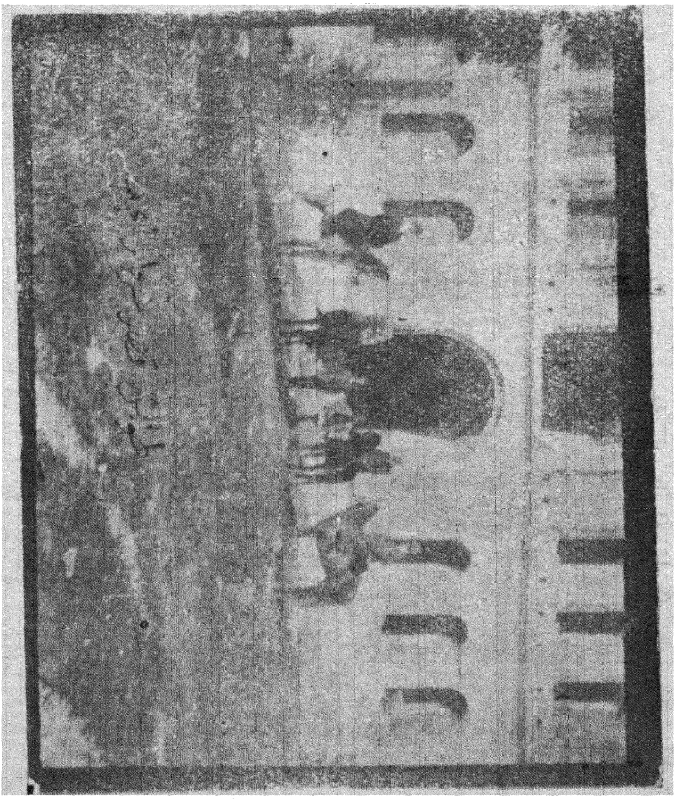

یکساعت بعدبدشتی‌رسیدیم‌که قصرخان کرکانرود درآن واقع‌شده‌است این بنابسیارعالی وباسنك تراشیده ساخته‌شده ولی درآن وقت متروك و

غیرمسکون بودزیرا که مالك آن بواسطه شورش رعایا فرار کرده و برشت رفته بودبعد بجنگل انبوهی رسیدیم که راه باریکی در آن رسم شده وپیوسته رو ببالا میرفت و جابجا از میان تخته سنگهای بزرك و ریزش کوهها میگذشت قاطرها ازاین راه بیمی نداشته و باقدمهای محکم راه عبور را پیدا میکردنددر بین راه دهقانانی دیده میشدند که دردنبال گاوهائی که برشت آنها بار گذارده بودند بطرف دشت میرفتندعاقبت پس ازخستگی زیادبدهکده آق اولر (خانه های سفید) رسیدیم . دراین جاخانه هاازهم فاصلهٔ زیادی دارند ودراطراف آنهامزارع ومراتع زیادی دیده میشود سابقاً قنسولهای روس ایام تابستان را دراین جابسر میبردنداقامت دراین ارتفاعات درهنگام تابستان مطبوع است من بخوشبختی قنسولهای قبل ازخود حسرت میبردم که فرصت داشتند درمدت چندهفته دورازقنسولخانه ازرنج کارهای خسته کننده فارغ و باستراحت پردازنددرهرحال این افکارمانع تحقیقات من نشد ودر نتیجه فهمیدم که عاشق زبان اسپرانتوملاقات مرا مفید بحال خودندانسته واثرپای اودر کوهستان گم شده است حاکم طالش نخواسته بود که مانندقنسولهای قدیم ما چندی درآق اولر بماند وشایدهم ازبیراهه بتهران رفته بود وخلاصه آنکه راه عاقلانه ای را پیش گرفته بود ماهردو بدون اینکه ملاقاتی درمیان باشد بمقاصدیکدیگر پی برده بودیم .

باری آق اولر مرکب است ازچند دهکده که در این ناحیه پراکنده است امادارای هوای روان بخشی است چمنهای مینائی و کوهستانی که این ناحیه را درجنوب ازخلخال ودرمغرب ازاردبیل جدا میکند منظره بسیار دلکش ومطبوعی دارد . آلاچیقی ازچادرنمدی برای ما فراهم کردند وتخت خوابهای سفری مارا در آن جای دادند . غذائی خوردیم و تجدیدقوائی کردیم وپس ازمختصر استراحتی دراطراف دهکده قدم زدیم محلی را بمانشان دادند که آنرا ژنرال یورتی میگفتند ومعلوم شد که یکی ازاشخاص مهم روسی از اردبیل باینجا آمده وچندی دردریاچه های کوچك آن که شکار بحری فراوان دارد سرگرم بوده است بعدبر گشتیم به آلاچیق و باصرف چای باهم سفران بصحبت پرداختیم آفتاب درشرف زوال وآرامشی حکمفرما بود ناگهان در دهکده صدای آوازی باهمان تحریردلربای ایرانی بلندشد که دراین گوشه روستائی

جلب توجه مارا کردمستخدمی رافرستادیم که ازخواننده خواهش کندلحظه‌ای نزدما بیایدواز آواز خودمارا محظوظ سازد .

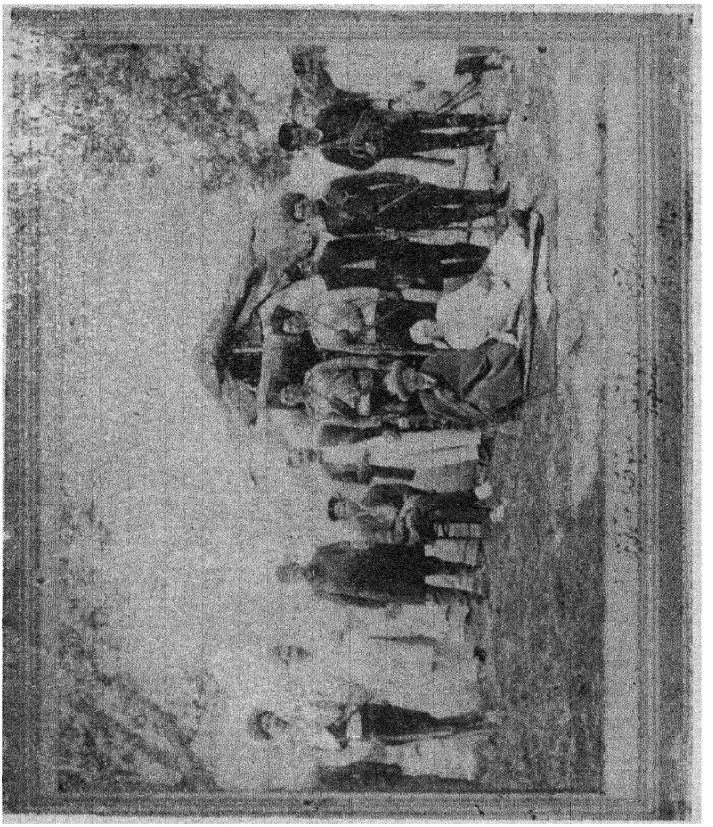

برای توضیح اضافه میکنم که دراین سفرموسیو li هم همراه مابود این همسفرما ایران شناس واقعی وفارغ التحصیل دانشکدهٔ السنه شرقی سن پطرزبورغ بود وایران‌را درنهایت خوبی میشناخت اشعارعرفانی صوفیه‌را بسیاردوست میداشت ومعنی آنهارا بخوبی میدانست . لباس ایرانی‌را هم پسندیده بود عبائی بدوش افکنده و کلاه ایرانی برسرداشت کمی بعدمستخدم مابادرویشی آمد پس ازتعارف ومراسم معمول درویش شروع بخواندن کرد

ولحظه‌ای چندمارا سرگرم نمود بعدراجع باقسام مختلف‌درویشهای ایرانی ومسلك وتشکیلات آنهاصحبت بمیان‌آمد درویش که انتظار چنین‌صحنه‌ای‌را نداشت نظر بعطف توجهی که باومیشد آنچه درچنته داشت بماتحویل‌داداین درویش ویلان درادبیات فارسی‌چندان دستی‌نداشت والبته مشتریان بیابانی اوهم بیش‌ازاین ازاوتوقعی نداشتند وبخواندن اشعار و دعا هائی که میداد قناعت ذاشتند . دراین‌هنگام موسیو B بمیان افتادواشعارعالی‌صوفیانه ای خواند ومعنی‌باطنی‌وعرفانی‌آنهارا شرح میداد درویش بیچاره مبهوت باو مینگریست ومیدید که باحریف عالم ومتبحری مقابل‌شده است ودرتمام این مدت درایرانی‌بودن موسیو B تردیدی در خاطرش راه نیافت عاقبت در مقابل این‌دانش‌عرفانی عمیق‌سرفرودآورده باحال تحیر بموسیو B نزدیك شدودست اورا بوسیدوگفت شما پیشوا ومرشدمن‌هستید . خلاصه این‌صحنه نمایش‌غیرمترقبه کاملا مارا مجذوب ساخت ومن‌نمیدانم که آیاموسیو B در این‌حین که من‌مشغول نوشتن‌این سطورهستم واو کرسی‌ادبیات فارسی‌رادر کلکته اشغال کرده است این شب تاریخی آق اولررا بیاددارد یانه ؟ ولی من این‌شب‌را هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد تبحری که دراین‌شب موسیو B دراشعارو گفتارایرانی نشان دادمرانیزمتحیر کرد وبخودگفتم که این‌است خاورشناسی‌واقعی واین‌است کسی که توانسته‌است درعمق افکارو اندیشه های‌ایرانی وارد گردد وبازبان شیرین فارسی‌وادبیات‌آن کاملا آشنا گردد وهم دراین موقع بمعلومات خاوری خود متوجه شدم ودانستم که در جنب این‌مرددانشمند چقدرحقیرو ناچیزم وبسی‌متأسف گردیدم که مشاغل‌بمن تغییرجهتی داده است واززمینهٔ خاور شناسی بزمینهٔ سیاسی منتقل شده‌ام . البته من‌بیشتراغب بودم که اوقات‌خودرا صرف تحصیل ادبیات‌وتاریخ‌ایران کرده ودرتوقیف بیچارگان ودویدن دردنبال حکام وقضاوت درکارگذاری نباشم امااین افسوس‌دیگرفایده‌ای نداشت زیرا که دراین راه‌گرفتار شده وجزاینکه ببازی‌خود قیافهٔ خوبی‌نشان دهم چاره‌ای نداشتم .

پس‌ازآنکه این‌شب‌رادرآلاچیق بخوبی‌وخوشی بسربردیم‌وبامدادان چادرما ازشبنم سفیدمیدرخشید قصدمراجعت کردیم واز راه دیگری آمدیم ورسیدیم‌بمرتعی که نام عجیب کوکو Coco داشت نزدیك‌ظهر بود که درنزد

چوپانهای مهمان نوازفرودآمده وغذائی بانهایت لذت خوردیم دراینوقت کسوف کلی خورشیدواقع شدحیوانات قبل ازوقوع آن مضطربانه بجنبش آمدند درصورتیکه میزبانان ماوحشتی بروزنداده وآرام بودند ومیگفتند شایسته نیست که انسان درچنین مواقع تحیر نشان دهد حتی وقتی هم که غافلگیر شود زیرا که همه چیز بامروخواست خدا انجام میگیرد بااین حال بادقت به بیانات موسیو B (۱) راجع بدلائل گرفتن آفتاب گوش میدادند اما نمیدانم که باور کردند یا نه ؟ در خاطر دارم که در کوکو قبرهای کهنهٔ غولها رابمن نشان دادندومیگفتند بتوسط فرنگیها دراین جاها حفریاتی بعمل آمده ومن خیال میکنم که این اعمال بتوسط موسیودمرگان انجام یافته وتوانسته است بکومك اشیاء مکشوفه عصر آهن تمدن ماوراءقفقازرادر آن عصر باتمدن این نواحی تطبیق نمایددراین جادرازمنهٔ ماقبل تاریخ جماعتی میزیسته که ایرانی بوده اندمخصوصاسکنهٔ طالش همان کادوسیها بوده اند که مؤلفین ومورخین قدیم بآنها اشاره کرده اند بعدهادرموقع خواندن کتابی فرض دیگری بخاطرمن گذشت کتاب بنام کاج ها (Kadj) برخوردم که افسانه های تاریخی ارمنی آنهارا ارواح دراین شریر میپنداشتندفکر کردم که شاید بنابراشتقاق لغات نام کاج با نام کادوسی بیگانه نباشد بعلاوه قرائن دیگری هم هست یعنی اشعار رزمی ایرانی ازسواحل بحرخزرزیادگفتگومیکندمخصوصاًازمازندران که درآنجادیوهاوموجودات افسانه ای بوده اند که بتوسط پهلوان های شاهنامه مغلوب شده اند . شاید این موجودات مافوق طبیعت همان سکنه نواحی صعب الوصول بوده اند که از حیث نژادغیرایرانی ودرفلاتهای مرتفع زندگانی میکرده اند پس ممکن است که کادوسیهای طالش بمنزلهٔ ارواح موذیه تصورشده ودر افسانه های ارمنی بنام کاج داخل شده اند از نظر جغرافیائی طالش نسبت بارمنستان ناحیهٔ دوردست ومرموزی بوده وازحیث اشتقاق هم دوکلمه کاد وکاج ممکن است دارای ریشهٔ مشترکی باشند علم منشأ نژاد های قدیم که علمی است جذاب و دلفریب بطورحتم تحلیل این بقایای اساطیری را که گاهی تنها گواه تماس های بسیار قدیم است که بعدها صورت افسانه بخود گرفته در بر دارد و اگر اینطور باشد می توان تمام موجودات عجیب

(۱) بگانو Boganov درسال ۱۹۴۵ درکابل درگذشت .

وغریبی را که سنگهای قدیمی معابد گوتیك بما ارائه میدهند از آنجمله دانست اینها نیز جز سالنامهای نژادشناسی قرون وسطی چیز دیگری نیستند . از مراتع کوکوحرکت کرده ازراههای صعب العبور بجائی ازجنگل واردشدیم که در آنجا تورینهائی درزیر آبشاری برای بکار انداختن کارخانهٔ نجاری نصب کرده بودند در امتیازات خشتار یا کارها پیشرفتی داشت ولی هنوز درمراحل مقدماتی بود در آنجا شب را درخانهٔ بزرگی که بعدها محل سکنای کارگران صادرات شد بسر بردیم در این موقع فقط چند نفر کارگر گرجی در آنجا بودند که بواسطهٔ تب مالاریا ضعیف شده بودند و باچاخوبیلی (Tchakhokhbili) که نوعی ازمرغان اهلی قفقاز است ازما پذیرائی خوبی کردند. فردای آن روز بکر کانرود رسیدیم و با کشتی لیانوزو که در انتظار ما بود بسرعت بانزلی رفتیم .

این مسافرت با همه خستگیها بسیار مطبوع واقع شد و تقریباً یکهفته طول کشید. درموقع ورود برشت گزارش دادند که موسیو کرستووتس درغیاب من برشت آمده بود ومن متأسف شدم که برای تعقیب مقاصد او ازپذیرائیش باز ماندم باری پس از ورود گزارشی از عملیات ومشاهدات خوددرطالش تهیه کرده و بسفارت فرستادم بلافاصله تلگراف رمزی از تهران رسید که ازمن توضیحاتی خواسته بودند زیرا که دولت ایران باطلاع سفارت رسانده بود که قنسول رشت حاکم طالش را بیرون کرده و عملیات خلاف قانونی انجام داده است من درپاسخ قضایارا بطوریکه واقع شده بود مفصلا گزارش دادم و به تبلیغات خصومت آمیز حاکم وعزیمت خودم برای تماس بااو و فرار غیرمترقبه او اشاره کردم و بعدها فهمیدم که قضیه طالش کم وبیش نظیر واقعه ای بوده که درماکوروی داده است. ماکوخان نشین کوچکی است درپایهٔ کوه آرارات یعنی درمحلی که روسیه وترکیه وایران هم مرز میگردند رفتارخان ملقب بسردار نیزمانند رفتار حاکم طالش بوده است مخصوصاً تبلیغات ترك دوستی او نظر بموقعیت جغرافیائی وسوق الجیشی ماکوغیر مطلوب بوده و موسیو الفریو (Olferiev) قنسول روس مجبور شده است که باسردار مذکور بخشونت رفتار کرده و اورا به تفلیس تبعید کند تصور میکنم که این عمل بدستور و تعلیمات نایب السلطنهٔ قفقاز بوده است .

موسیو سازانو وزیرامور خارجه باین دوعمل که درآن‌واحد بوقوع پیوسته و البته خارج از اقدامات دیپلماتیك عادی و محققا در یك موقعیت استثنائی مربوط بزمان جنك بوده اهمیتی قائل شده بود پس از آنکه از امور رشت و ماکو اطلاع حاصل کرد تلگرامی بطور بخشنامه مخابره نمود باین مضمون که باید دراین موقع باکمال‌احتیاط و دوراندیشی رفتار کرد عده‌ای از قونسولهای جوان ما اخیراً حرارت بیموقعی بروزداده‌اند که درچنین موقع مناسبتی نداشته است . من‌این ملامت پدرانه‌راتاآنجا که بحساب خودم بود پذیرفتم.

اکنون پس‌ازیکربع قرن قضایای گذشته طوردیگری در نظرمن جلوه میکند سیاستی که روسیه درایران بر طبق رژیم قدیم تعقیب میکرد سیاستی بود که نه‌تنهاازحیث‌حقوقی بلکه‌عملا این کشوررا تحت‌الحمایه خودمیدانست بنابر این آنرا ازاستقلال محروم نموده‌ودریك حال ضعف و هرج و مرجی نگاه میداشت و البته این سیاست بسیار بدی بود که نتایج آن در جریان جنك بزرك محسوس گردید بعلاوه بدی این وضع را اخیراً سن پطرزبورغ هم درك کرده بود من درآنجا بنامهٔ محرمانه‌ای بر خوردم که موسیو سازانو بموسیو سابلین Sabline شارژ دافر تهران نوشته بود (درتاریخ ۳۰ مارس ۱۹۱۳ نمره ۱۷۶) درمیان‌عبارات آن این جمله دیده میشد : (بعضی ازنماینده‌های قونسولی ما مخصوصا در جاهائی که‌قشون ماا شغال‌نموده‌ازموقع‌استفاده کرده‌وتقریبااداره‌امور محلی راکاملا در دست خودگرفته‌اند) البته چنین وضعی مدیر سیاسی خارجی ما رانسبت به نفوذ اداری بومی‌ونفوذ خود قونسولها بیمناك کرده بود وباین فکرافتاد که پس‌ازمراجعت‌قشون‌نفوذاداری‌ایران بواسطه دخالت‌قونسولها که متکی بقوای نظامی‌است منتهی بصفر خواهد شد ونفوذ خود قونسولها نیز بدون این اتکاء از میان خواهد رفت حال باید دیدکه‌آیا انگلیسهادر منطقه نفوذ خود طور دیگری‌رفتار میکردند یانه ؟ پرواضح است که رفتار آنها هم بطور محسوسی بهمین طریق بود سفیر انگلیس سر تونلی بطور یادداشت بموسیوسابلین‌گفته بود (مخابره ۳۰ر۹ر۱۹۱۳ نمره ۵۷) که نمایندگان انگلیسی در شیراز وبوشهر مشغول اداره کردن ایالات جنوبی

هستند حکام ومامورین مالیه و ژاندارمری هیچیك نمی توانند قدمی بدون تصویب قونسولهای ما بردارند والبته باید قبلا صلاحدید آنهارا بخواهند.

بعقیده من اگر دولت ایران سرباز کافی داشت وقدرت بیشتری بخرج میداد میتوانست بطور اطمینان بخشی سرحدات خود را بانظا میان مسلح حفظ کندو بیطرفی خود رابطور مؤثری درمقابل ترکیه نگاهدارد همانطور که در ۱۸۵۵ و ۱۸۷۷ عمل کرد ومامجبور نمیشدیم که دراواخر جنك دولشگر ازجبهه جدا کرده بایران بفرستیم ومسلم است اگر این دولشگر درطول سرحدات روس وایران وجودداشت بیشتر ازحدلزوم میتوانست جناح چپ قشون مارا که باترکیه میجنگید حفظ کند. بعلاوه عقیده نایب السلطنه کنت ورنت سوداشکو Vorontsv Dachkov که من بعدها درسن پطرز بورغ در سال ۱۹۱۵ ملاقات کردم نیزهمین بود نظر دیگری هم در کاربود که اهمیتش بیشتراست وآن این است که تعهدات ما درمقابل انگلیس وسیله ای شد که بتواند هندوستان را خوب حفظ کند.

خلاصه آنکه تمام قربانیهائی که روسیه درایران داد و مجاهداتی که درآنجا کرد همه بنفع انگلستان تمام شد.

واقعا دولت انگلیس هم در مقابل این فداکاریها خوب از ما تشکر کرد زیرا پس ازآنکه خیالش ازهرحیث راحت گردید فوراً مشغول قراردادی با ایران شد که درمعنی تصرف کامل این کشور بود ومخفیانه هم میل تجزیه را درماوراء قفقازویا اقلا درآذربایجان روس تحریك میکرد زیرا که ببادکوبه ومخصوصا نفت آن چشم طمع داشت درصورتیکه اگر بخواهیم بدقت بجنك بزرك وعلل تولیدآن رسیدگی کنیم خواهیم دید که تهدیدآلمان وعملیات آن درآسیا قسمت عمده اش متوجه انگلیس بود نه برضد دولت روسیه

باری نمیدانم حرارت فوق العاده ای که من بروزدادم وبهمین جهة مورد ملامت واقع شدم آیا حقیقتاً عمل مهمی بوده است؟ من باعث فرار یك مامور ایرانی شدم که رفتارش کاملا برخلاف بیطرفی رسمی دولت ایران بود پس توقیف سفیرترکیه رادر ایران درموقع شکار دراطراف تهران چگونه باید تعبیروتفسیر کرد؟ یعنی عاصم ترقوت بیك Assim.Torgout

که بعدهم ازراه روسیه بکشور خود تبعید کردید. آیا سفرای روس و انگلیس که درتهران مرتکب چنین عملی شدند حقوق اشخاص را نقض نکرده‌اند ؟ درصورتیکه من تازه وارد در سیاست بودم وهمیشه از روی وجدان کارمیکردم .

بطوریکه قبلا هم ذکر کردم فعالیت سیاسی من در موقع افول دو رژیم روس وایران که هر دومحکومیت تاریخی حاصل کرده بودند شروع شد ونمیتوانستم خودرا ازنفوذ لازم روس ونه ازهرج ومرجی که درایران رویداده ومحتاج باصلاح بود برکنار گیرم . من اطمینان بلکه یقین قطعی دارم که زمینه سازش واتحادی درمیان روسیه وایران بسهولت فراهم می گردد . یك ایران مقتدر ونیرومندی لازم است تا بتواند دولت وملت خود رادر انظار تمام ملل دنیا محترم نگاهدارد ووجودچنین اقتداری متضمن هیچگونه زیانی برای روسیه نیست چنین زیانی زمانی بروز خواهد کرد که ایران خودرادر دنبال نفوذ دولت بیگانه‌ای اندازد البته درچنین موقعی روسیه نمیتواند از مشاهدهٔ هواپیماهائی که ازطرف ایران بپایند ودربالای شهرهای بادکوبه و باتوم پرواز کنند بیطرف بماند (این جمله ایست که مولوتو **Molotov** دریکی از نطقهای خود ایراد کرده است) من یقین دارم که نقشه های همکاری روس و ایران ازحیث مبادلات تجارتی ورژیم فلاحتی وفنی و کارهای علمی مشترك ثمرات نیکوئی ببارخواهدآورد . والبته این دو کشوربقیود تاریخی وتمدن قدیمی که آنها را بهم مربوط ساخته خوب آگاه هستند . وبالاخره نباید فراموش کرد که روسهای ما قبل تاریخ همان طوائف سیت بوده‌اند که اکنون محققین ایرانی بودن آنها راثابت کرده‌اند. اشعارزمی روس وایران پهلوانان مشترك دارند واین مسئله را پرفسور (**V. F. Miller**) مدیر مدرسه السنه خاوری لازارو در تفحصات خود ثابت کرده است . در موزه ارمیتاژ ظریفترین زرگری طوائف سیت وظروف نقرهٔ زمان ساسانیان باهم دیده میشوند . آثار مکشوفه در ماوراء بحرخزر که تازه بآنها برخورده اند بااشیاء مکشوفه برنزی لرستان شباهت دارند وروابط قدیمی روس وشوش رااز حیث تمدن نشان میدهندوخلاصه آنکه مجاورت باستانی ایران وروسیه آثار

عمیقی درداخل یکدیگر باقی گذارده که شاید روزی آنها رابهتر ازحالیه بشناسند وآن وقتی روشن میشود که مثلا تصوف‌وعرفان عمومی ملت‌روس راکه بمرورزمان پرورش یافته باتصوف وعرفان ایران مقایسه نمایند (۱)

منظورمن ازذکراین مطالب‌این‌نیست که‌بنوشته‌های خودآب‌ورنگی بدهم بلکه مشهودات خودرا با نهایت صداقت‌بقلم میآورم ومیدانم که‌اگر این مشاهدات ارزشی داشته باشد بواسطه همین صداقت است که من پیشهٔ خود ساخته ام وبازتکرارمیکنم که روابط روس وایران برروی دلائل و مدارك محکمی قرارداشته واشتباهات وخبط های شخصی در مقابل آنها ارزشی ندارد .

گردشهای من‌درگیلان همه‌برای انجام‌وظیفه نبوده‌است‌وخوشبختانه قسمتی ازآنها جنبهٔ مطالعه داشته ومقصودم فقط شناسائی اوضاع این ایالت بوده است مانندگردش درخرابه های کالارودخان درقرب فومن که درجنوب غربی رشت واقع ومسافت‌آن تا گیلان در حدود چهل کیلومتر است ایالت گیلان شاید بواسطه مرطوب بودن زمین دارای آثار باستانی

(۱) نیکلا بردیا او Nicolas Berdiaev که یکی‌از متفکرین روسی‌ودرپاریس معروف است میگوید : ملت روس ازحیث ترکیب هوش وروح‌ملتی‌است خاوری روسیه مشرق عیسوی است که درمدت دو قرن تأثیرات‌غربی را باکمال صعوبت تحمل نموده (مخصوصا طبقه تربیت‌شده) ودرهمین‌طبقه‌است که‌آن‌تأثیرات نفوذ یافته است . من نیز درتحت‌تأثیرات و افکار ایرانیم توانستم یك حالت تصوف عمومی ملت روس راکه شبیه است بهمان عملیات روحی که درویشهای صوفی ایران‌دارندمطالعه کنم. زیرا که‌هردو بایك حالت جذبه پیوسته یك جمله را تکرار میکنند (ذکر) تابخدا راه‌یابند .

روح مذهبی روس و ایران ازاین حیث متصل میشود بیك سرچشمهٔ روحانی‌وهمین‌سرچشمه است که شالوده ساختمان‌مسلك آباءکلیسای‌شرقی را راجع بفضائل مخصوص‌عبادات طرح میکند .مطالعات من دراین‌موضوع در مجله ایتالیائی انتشار یافته‌است (اروپای شرقی . نوامبر و دسامبر - ۱۹۳٤ . یك‌نمونهٔ مذهبی روسی)

ممتازی نباشد خرابه های مذکورتنها اثری است که تا کنون برجای‌مانده آنهم باین جهت که درقسمت مرتفع کوهستانی واقع است . فومن ازامکنه بسیارقدیمی‌است که‌مروزمان عبدالفتاح فومنی‌مورخ گیلان ملوك‌الطوائف را بوجودآورده است . کتاب تاریخ اوباتوجهات موسیورابینوبطبع‌رسیده است درزمان قدیم فومن پایتخت‌یك سلسله ازامرای محلی بوده است‌برای سیاحت خرابه های مذکورما یك قسمت ازراه را با درشگه طی کردیم و قسمت‌دیگررا که کوهستانی بود با اسب رفتیم . این خرابه هاباقی مانده یك امارت نشین مهمی‌است حصارآن که‌دردامنه کوهستان دورمیزندومدخل اصلی که در آن پله‌کان‌عریضی واقع است نسبة بهتر محفوظ مانده قطعه سنك مرمری که در بالای درب ورود بوده بزمین افتاده‌ودونیمه شده‌است من توانستم کتیبه آنرا رونویس کرده‌وبخوانم این کتیبه‌میرساند که‌ساختمان این قصربحکم امیردوباج انجام یافته است در داخل محوطه آثار منازل متعددی دیده میشود که همه ویران شده است .

درموقع‌مراجعت‌دردهکدهٔ چوماسرا که‌بایداسب عوض کنیم‌تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بودند ما نمیتوانستیم بطورناشناس از این جا عبور کنیم واجباراً تسلیم‌مراسمی شدیم که در موقع ورود اشخاص مهمی انجام میگیرد . درمدخل دهکده‌گوسفندی را باصطلاح خودشان بـرای (خوش‌اوغوری)ما قربانی کرده ومارا مجبورنمودند که ازمیان سروتنهٔ‌آن که ازهم جدا کرده بودند عبورنمائیم تماشای این قربانی‌چیزجالب‌توجهی نداشت فقط‌آخرین تشنجات که هنوزحیوان را تکان میداد وخون زیادی که بزمین‌ریخته‌شده‌بوددیده‌میشد وجوانان‌دهکده بکشتی‌گیری پرداختند اگر ازاین مراسم جلوگیری میکردم مثل این بود که عدم رضایت نشان داده باشم .

دیدن یك‌نوع‌تشریفات دیگرهم برای من پیش آمد وآن درموقعی بود که بدهکده کلشتر **Kelechter** رفتیم این دهکده در مقابل رودبارد‌رطرف دیگرسفیدرود واقع است درمدخل دهکده پیرزنی رادیدم که در نظرمن مانند جادوگری جلوه کرد . منقلی دردست داشت که درآن علفهائی میسوخت ودود غلیظی ازآن صعودمیکرد پیرزن چشم بمن دوخته

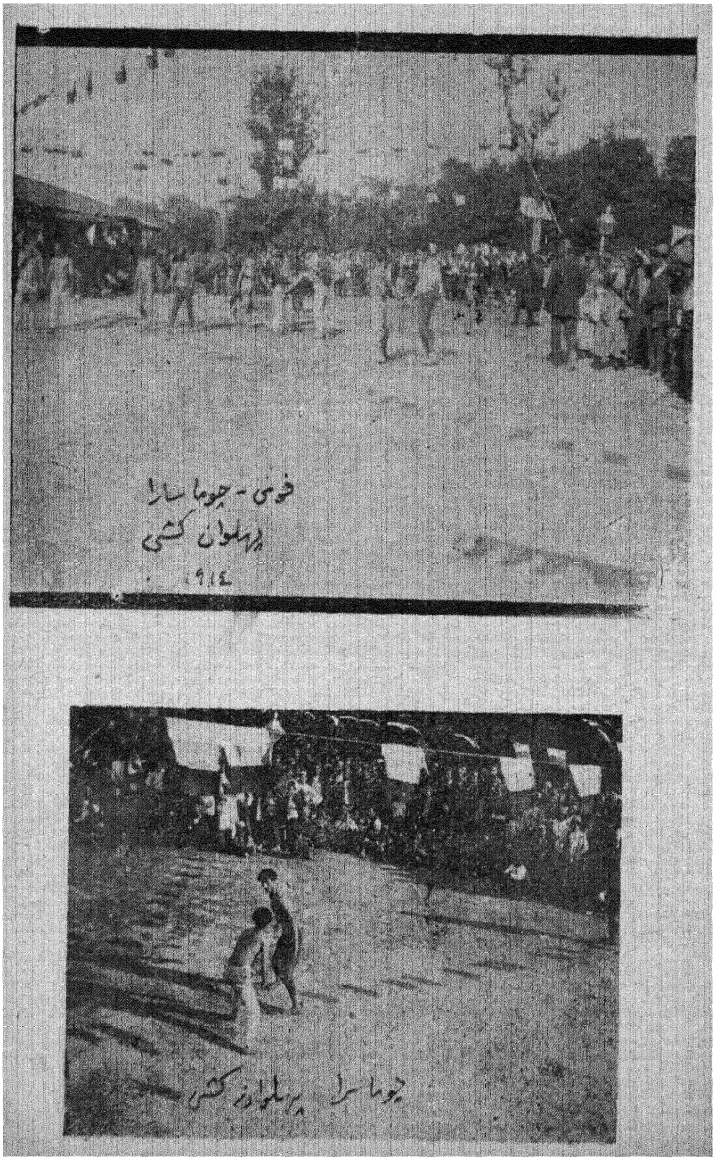
قومی - چوہا سارا
پہلوان کشی
۱۹۱٤
چوہا سارا پہلوان کشی

ودعائی میخواند ومن ابتدا ملتفت نشدم که بااین دود تشریفاتی برای ورود من قائل شده است وخیال میکردم شاید برای دفع اجنه دعا میخواند بعد

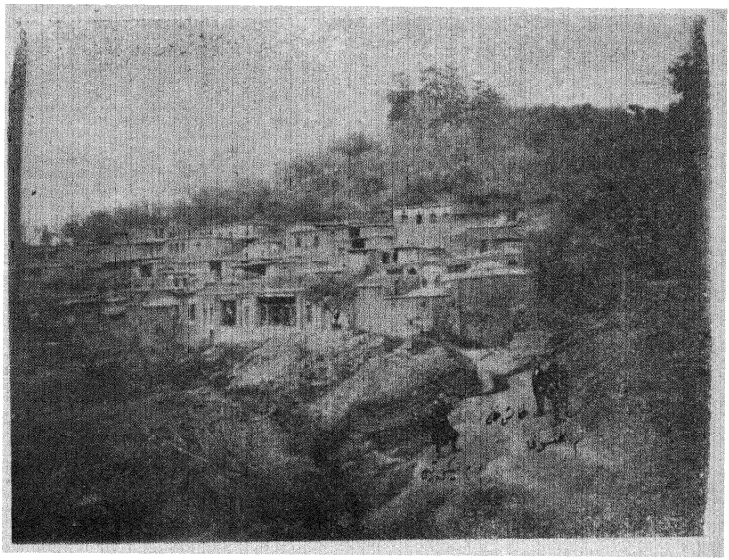

فهمیدم که با خانم محترمی مواجه شده ام واو مادرشخص جوانی است از آشنایان من این جوان درموقعیکه درمسکومشغول تحصیل بود بامن دوستی پیدا کرد . این خانم تنها زنی بود که درگیلان خودرا بی پرده بمن نشان داد ومن ازمصاحبت اوخوشوقت شدم با اینکه پیرشده بود با انرژی و هوش زیادی املاك خودرا درآنجا اداره میکرد . در قرب این دهکده درخت سرو مشهور هرزبیل Harzébil را دیدم که بسیار تنومند و تقریبا ۲۰متر بلندی داشت میگفتند که ناصرالدین شاه در موقع مسافرت باروپا در این جا توقف کرده وعصرانه ای درسایه این سرو غول پیکر صرف نموده است درحالی که درشاخه های انبوه آن قبلا هیئت ارکستری مخفی شده وهنگام غذا خوردن شاه بنواختن نغمات دلپذیری پرداخته اند که موجب تعجب شاه شده است

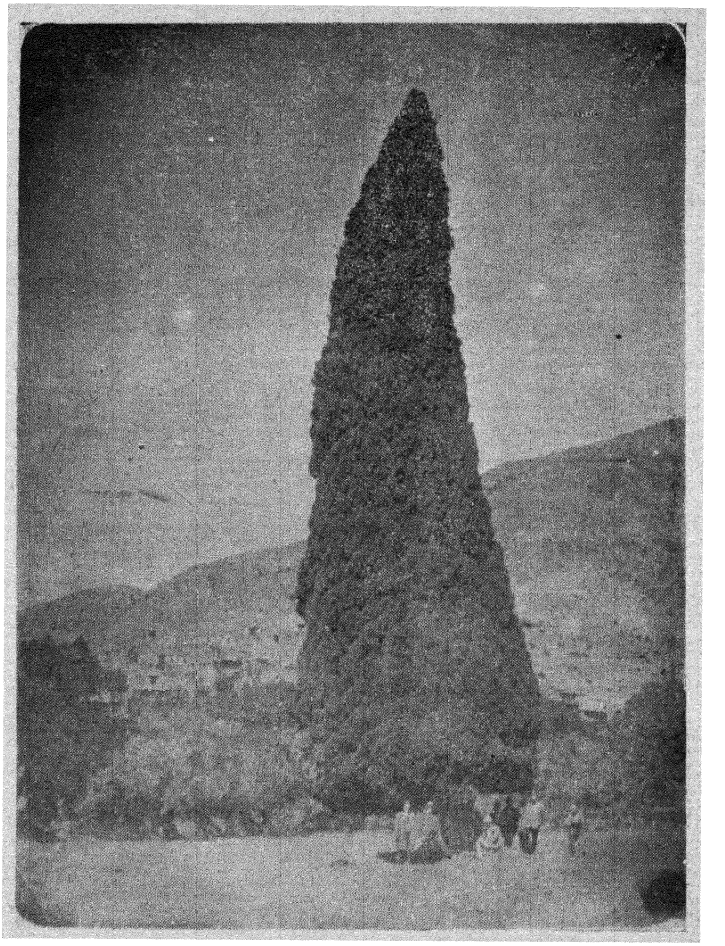

مطالعات خاورشناسی

اکنون موقع آن است که درضمن مشاغل ووظائف رسمی اشاره‌ای هم بخاورشناسی خودبکنم . بدیهی است درامورادارى من متصل با ایرانیها سروکارداشتم وتا اندازه ای کشورخودرا درتحت مناظرمختلفش بمن نشان

میدادند واین خود متضمن فوایدی بود زیرا که با زندگانی ایرانی آشنا میشدم ومطالب تازه ای بر کتاب لغت‌خودمیافزودم که درمکالمه‌وتحریرات زبان فارسی کومك شایانی بمن میکرد اما لازم بود که‌بغیرازاین‌اطلاعات که در مشاغل روزانه برای من حاصل میشد مطالعات دیگری هم بکنم ابتدا باین فکرافتادم که طریقه حرف زدن گیلکی را یاد بگیرم زیرا که دهقانان گیلان مخصوصا زنان آنها بجززبان گیلك زبان دیگری نمیدانند . شنیده بودم که مجموعهٔ اشعاری بزبان گیلکی است که نامش نیزار است ولی نسخهٔ آن‌منحصر بفردبود وبنابرروایتی درویشی این کتاب‌خطی را که‌در امامزاده ای بوده ربوده است ونظر باینکه نوشته ای بدست من نیافتاد برآن شدم که اشعاری را از کسانی که خوش لهجه بودند شنیده‌ویادداشت نمایم .آشپزی داشتیم رضانام که‌گیلك بود ومن بوسیله او توانستم قطعات کوچك اشعاری را جمع کنم ازصرف ونحواین‌زبان هم یادداشتهائی کردم کسانیکه زبان فارسی را خوب بدانند در فراگرفتن زبان گیلکی چندان باشکال برنمیخورند بالاخره توانستم بصرف افعال آن‌آشنا شده و تا اندازه ای حرف زدن‌آنرا بفهمم . اما فرصت کافی برای مطالعه‌کامل و آموختن‌آن نداشتم . بطوریکه اطلاع یافته ام اکنون یك انجمن‌ادبی در رشت وجود دارد که‌توجهی بعبارات عامیانه وافسانه ها ومنظومات‌وداستان های عمومی دارد وشاید باکوشش این انجمن زبان گیلك افتخار آشنائی با مطبوعات را پیدا کرده باشد زیرا که چندشعری اززبان گیلکی‌چاپ‌شده برای من فرستاده اند . موسیو آ . کریستن سن A. Christensen پروفسور دانمارکی که در کنگره خاور شناسان در اکسفورد Oxford درسال ۱۹۲۸ بامن‌آشنائی پیدا کرد درموقع رفتن بگیلان از من تقاضا کرد که چند توصیه بآشنایان گیلانی خودم برای‌او بنویسم ومنهم‌درخواست اورا اجابت کردم وتوانست درمدت اقامت کوتاهش مطالب مفیدی راجع بزبان گیلك تهیه نماید . یادداشتهائی که خودم‌داشتم همه را دادم‌بپرفسور ژوکولسکی‌وتصورمیکنم اکنون درآرشیو موزه‌آسیائی سن پطرزبورغ موجود باشد.

یکی ازکارهای دیگرمن تحقیق درحقوق عادی فلاحتی بود برای این موضوع رساله ای را اختیار کردم که تألیف حاج سیدمحمودودررشت بنام تسویهٔ حقوق چاپ شده بود . حاج سیدمحمود یکی از مجتهدین رشت بود . اودر کتاب خودازطرق مختلف روابط مالك‌وزارع گیلان بحث‌می‌کند ووظائف هریك را مشروحاً ذکر کرده است . من این کتاب را ترجمه کرده وضمیمهٔ مفصلی هم راجع بزندگانی خانوادگی دهقان‌ومسکن وعادات وطرزتغذیهٔ آن برترجمه اضافه کردم . همکاری ولطف شایان تقدیر میرزاعیسی‌خان مفتش‌مالیه رشت که تحصیلات خودرا درانگلستان کرده و گیلانرا خوب میشناخت وسایل سهولت انجام این‌کاررا برای من فراهم

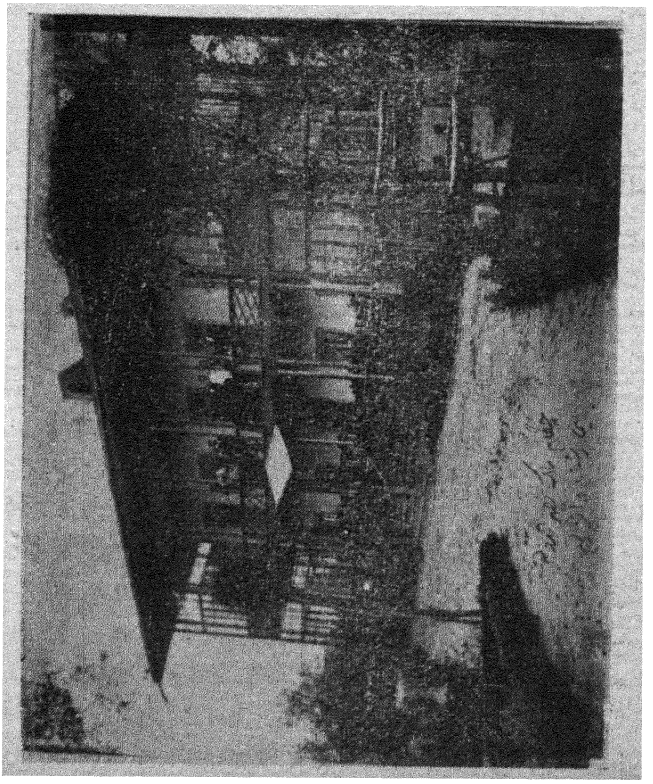

ساخت . این شخص علاوه برشغل تفتیش مالیه ملك‌چغام متعلق‌بناصرالملك را هم اداره میکرد چغام درمیان رشت وانزلی واقع وما غالباً بآنجامی‌رفتیم وچند ساعتی ازمصاحبت میرزا عیسی‌خان محظوظ میشدیم اویکی‌از نجیب زاده های ایران ومعلومات غربی را هم باصالت خود اضافه کرده بود ومأموریت های خودرا نیز بدرستی وصداقت انجام میداد . اخیراًهم‌در لندن بسمت کمیسرایران درشرکت نفت انگلیس وایران اقامت داشت ونام خانوادگی فیض‌را اختیار کرده بود زیرا در ایران در رژیم حالیه‌قانونی بتصویب رسید که هر کسی علاوه برنام‌شخصی‌نام خانوادگی هم داشته‌باشد متأسفانه بطوریکه شنیدم سه سال قبل این مردشریف درلندن‌فوت کرد

مصاحبت میرزا عیسی‌خان برای من قابل استفاده ولذت‌بخش بود او نیز ازمعاشرت با من اظهار رضایت میکرد . درهمین‌معاشرتها بود‌که من توانستم با مساعدت او ضمیمه تسویه حقوق را بنویسم این مجموعه شامل اوضاع روستائی گیلان وخالی‌ازفایده نیست حاج سید محمود رساله خودرا درموقع‌اغتشاش گیلان‌نوشت وقصدش این‌بود که روابط زارع ومالك‌را که بحال بغرنجی درآمده بود روشن کرده واز یادآوری قواعد ورسوم عادی زارع را کمی راحت کند . ریشه فساد این‌بود که مالك نسبت بزارع دونوع اقتدار داشت یکی گرفتن مالیات دولتی ودیگری گرفتن حقوق شخصی‌خود وهمین اقتدارات میدان وسیعی برای استبداد وظلم بزارع فراهم میکرد و بدون بیم باید گفت که دهقان‌نسبت بمالك مانند برده است و درتحت‌بهانه‌های مختلف دائماً باو مدیون است و زندگانی او روز بروز رو بسختی میرود وباید با حسابهای گوناگون بارخودرا نزد مباشرخالی کند. کسانی که ازجریان مالیاتی این زمان‌آگاه باشند میدانند که دونوع مالیات باید پرداخت گردد : نوع اول مالیاتی‌است که‌حکومت محل‌درمقابل‌خزانه دولت بعهده گرفته ونوع دوم اضافه مالیاتی‌است که بسته است باشتهای حاکم و مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته است . البته حاکم فقط در فکر بدست آوردن مبلغی که بعنوان پیشکش پرداخته نیست بلکه در صدد است که هر قدر بتواند وجوهی ازاهالی بهرعنوان باشد بنفع خود بگیرد و این اضافه مالیات بحدی معمول است که تقریباً بطور نیم رسمی تفاوت عمل نامیده

میشود . ازاینها گذشته نایب‌الحکومه نیز سر کیسهٔ خودرا باز گذارده ومی‌خواهد آنرا ازاضافه مالیات پر کند وچون بطور مستقیم پیش رویم میرسیم بمباشر که آخرین حلقهٔ این زنجیر و کسی است که با دهقان تماس مستقیم دارد ومأمور اخذ مالیات وحقوق ارباب است . مباشر در دهکده نمایندهٔ خزینه دولت وارباب است وتنها کسی‌است که نوشتن وخواندن میداند . بنا براین آزای کامل در تفسیر رسوم وقواعد دارد و علاوه برآنچه از زارع می‌گیرد وجهی‌هم بعنوان مواجب از ارباب دریافت میکند وبرای اینکه دررابط با ارباب کمتر بخطر افتد تفاوت سنگی‌هم از زارع بی‌نوا می‌گیرد یعنی درموقع تحویل گرفتن جنس‌سنك خودرا بکارمیبرد که ازسنك قانونی زیادتر است .

از طرفی ارباب هم مخارجی میکند مثلا مجاری آب را مالك حفر میکند واگرزارعی‌را بملك خود می‌آورد مجبوراست بذر وگاو ومساعده ولوازم زراعت باوبدهد . حساب این خرجها که برای زارع شده‌واسترداد آن بسته است بوجدان مالك که حتی گاهی اجارهٔ تیر خانه و یك درخت توت هم ازقلم نمی‌افتد وچون زارع درچنین قیودی گرفتار شد کمتر اتفاق می‌افتد که بتواند بزندگانی قانعانه خود ادامه دهد واز زیر بار این قروض خلاص شود و همیشه بعناوین مختلفی بمالك مدیون است . ارباب هم غالبا با حاکم در مشاجره است تا بتواند بطریق سهل‌تری نسبت بمالیات ادای دین کند .

در واقع دست و پای زارع با زنجیر محکمی بسته شده است زیرا تنهااواست که باید درآخرحساب تمام این بارهارا بدوش گیرد وبرای دفاع هم هیچگونه سلاحی ندارد بدیهی است وقتی که خودرا در چنین تنگنائی گرفتار دید چارهٔ منحصر بفردش این است که لحاف پاره خودرا بدوش گرفته فرار اختیار کند و بهمین دلیل است که غالب مزارع و دهکده ها متروك وخرابه مانده‌است ولی‌این‌قضایا وپیش‌آمدها مانع پرداخت‌مالیات نمیشود یعنی‌مالیاتی که دردفاتر رسمی ثبت وضبط شده است واین دفاترهم درظرف ۲۵ یا ۳۰ سال یکبار مورد مراجعه مستوفیان قرار می گیرد و میزان مالیاترامعین میکنند دراین‌صورت درموقع فرار زارعی‌ارباب بدهی

اورا بزارعینی که باقی‌مانده‌اند سرشکن میکند و ازآنها می‌گیرد . باری مقصود من این نیست کـه صفحه را سیاه کنم و از دستگاهی که بزارع فشار می‌آورد باغراق صحبت کنم بلکه میخواهم برسانم پس ازآن‌که با دقت در رژیم فلاحتی ایـران وارد شدم یقین حاصل کردم که نوش داروی بیداری‌آسیارا نه پارلمان بدست داده ونه کارخانه‌ها وروزنامه‌ها وراه‌آهن ونه سایر ابتکارات بلکه یگانه راه علاج اصلاح حال‌دهقان است که‌اکثریت جمعیت‌آسیائی‌را تشکیل میدهد واگربخواهند بشاهراه ترقی داخل‌گردند دراولین قدم بایدبترمیم زندگانی‌روستائی‌بپردازند و وسایل راحتی‌دهقان را فراهم سازند. هرگاه ایران متجدد توجهی باوضاع روستائی کرده‌باشد باعث خوشوقتی من‌خواهد شد وبسی‌مایلم که‌آنچه راجع باوضاع زندگانی دهقان ذکر کردم یادگاری‌از زمان‌گذشته باشد نه حال.

این جمله راهم اضافه میکنم که درگیلان درحقوق عادی زمانی هم هست که‌موسوم‌است‌بایام‌قدغن وآن‌چهل روز قبل ازعید نوروزاست دراین ایام دهقان حق‌آنرا دارد که ازارباب جداشود و نزد ارباب دیگری برود بااین شرط که دین خودراکاملا بارباب سابق ادا کرده باشد ، گاهی هـم اتفاق میافتد که ارباب تازه بجای زارع این‌دیون را میپردازد واورا بملك خودانتقال می دهد اما دراینصورت باززارع مدیون ارباب جدید میشود و سربار خسته کننده‌ای براواضافه میگردد بهر حال این‌آزادی موقتی زارع درگیلان‌ازجمله‌حقوق عادی است . درروسیه هم قبل ازبردگی زارع نظیر این رسم وجود داشت ودهقان‌میتوانست‌باصطلاح‌آنوقت (بسنت ژرژ) برود اما پس ازآنکه بحالت بردگی درآمد ازاین‌آزادی محروم شد وبحدی از این واقعه متأثرگردید که‌یادگارآن درضرب المثلی باقیمانده است وچون یك پیش آمد غیرمترقبه تأثرآوری روی دهد میگویند :مادر کوچك این روزسنت ژرژ تواست .

بسی متأسفم که‌اوقات‌زیادی‌را صرف کتاب‌تسویه‌حقوق کردم‌واز آن نتیجه‌ای حاصل نشد . یادداشتهای مرادرسال ۱۹۱۸ یکنفرایرانی‌درتهران گرفت که بفارسی ترجمه کرده‌ودرمجله‌فلاحت‌منتشر نماید ولی تا کنون‌اثری ازآن ندیده‌ام‌خوشبختانه‌اصول‌آن درخاطرم ماند وبعدها درتحقیقات نظائر

آن بکارم خورد .

درموقع اقامت رشت برحسب اتفاق رابطهٔ هم بابهائیان این شهر پیدا کردم راهنمای من سید احمد باقراوف بود که مانندهم مسلکان ده‌سال‌قبل خود آزاری ندیده‌بود. افراد این فرقه بسیار محتاط هستند وعقاید خود را اظهار نمیکنند مگر بکسانی که بآنها اعتماد داشته باشند .

درخاطر ندارم که درچه موقع وساطتی بنفع این فرقه کرده باشم‌و شاید فقط میل داشته‌ام که ازاوضاع واحوال آنها آگاهی حاصل کنم . در خاطرم‌هست که یکی ازمبلغین این طایفه درموقعی که بعکا میرفت در موقع ورود برشت ازمن ملاقاتی کرد و چند ماه بعد درآغازسال ۱۹۱٤ مراجعت‌نمود وازعبدالبهاء نامه‌ای برای من آورد . رئیس این طایفه درآن نامه از من تمجیداتی کرده بود که‌البته من شایسته‌آن نبودم مثلا دراین نامه مرا پناه دهندهٔ محرومین خطاب نموده و تشکر کرده بود که من پرچم عدالت و انصاف وغیره رابلند کرده‌ام از خوانـدن این نامه ونوشته های دیگر از تعلیمات مؤسس این فرقه‌اطلاعاتی‌حاصل کردم که‌پیوسته برضدهر نوع‌تعصب ملی ومذهبی ونژادی مبارزه میکند . عبدالبهاء این دستور بهاءالله را که بزبان عربی است‌درنامه خود ذکر کرده بود : لیس الفخر لمن یحب‌الوطن بل لمن یحب العالم یعنی محبت بوطن افتخار ندارد بلکه باید بعالم محبت داشت . نوشته‌های دیگری‌هم‌ازعبدالبهاء بمن ارائه دادند که صحبت ازصلح عمومی وموافقت بین‌ملل خاور وباختر بود ازجمله نوشته بود که آفتاب از مشرق طلوع کرده ولی اشعه‌آن درغرب بیشتر تأثیر کرده است تعلیمات - عبدالبهاء برای شرق و غرب یکسان است و میگوید عالم بشریت احتیاج بمربی دارد . حقیقت یکی است تفاوت دراین است که پاره‌ای ازملل بسن کمال رسیده‌اندرصورتیکه‌سایرین‌هنوز درعالم طفولیت مانده اند .نگاه کنیدچگونه باغبان‌آسمانی باشجارتوجه میکند تارشد کرده وبارآورشوند وبازمیگوید تعلیمات بهاءالله مانند اشعه آفتاب است چگونه نمیتوان نعمت تربیت رادرك کرد. بسیاهان افریقائی توجه کنید که هنوز وحشی مانده‌اند درصورتیکه سیاهان امریکا متمدن شده وبتمام مسائل جاری نظر دارند . کیفیات وشرائط اجتماعی را باید از نظر دورساخت . تمام مردم یکسان

هستند . حواریون ماهی گیران یاصنعتگران ساده‌ای بودند اهمیت آنها از این جهة است که تعلیمات عیسی را تبلیغ می کردند . نوشته هائی هم از عبدالبها بمن دادند که خطاب باشخاص سیاستمدار امریکا و کنگره صلح و غیره بود.

تعلیمات اختصاصی باب که پیروان او بتوسط جانشینش عبدالبها تعقیب میکنند دارای مزایائی است مخصوصا چون محیط و موقعیت را درنظر بگیرند بمقصود او بهتر پی میبرند . باب بشدت با تعصب و تاریکی فکر محیط که‌مانع شرکت ایران در زندگانی غربی بوده مبارزه کرده است وافق‌فکر هم میهنانش‌را توسعه داده است (۱)

ذکر این مطالب برای کسانیکه در تفحص مقدرات ایران هستند خالی از فایده‌نیست معهذا باید گفت که تعلیمات باب برای رفورم میهنش کافی نبوده است . قبل‌از اوهم ایران‌دارای اشخاص روشن فکری بوده‌است که تکمیل اخلاق‌را توصیه وتبلیغ میکرده‌اند . اشعار صوفیه دارای‌یکنوع الهامات عالیه است وانسانرا وادار میکند که‌ازمادیات دوری‌جسته وعلو همتی حاصل کند ودرطریق الی‌الله سالك شود . فکرایرانی اساسا پس از قبول‌اسلام فقط به‌تبدیل مذهب قانع‌نشده است بلکه پیوسته بامیل‌مفرطی‌از طرق‌مختلفه‌درتفحص‌شناسائی‌خدا بوده‌است .

نظر باینکه فکر ایرانی درطی قرون در حال تصفیه‌بود واز حیات مادی کناره گیری‌مینمود وافرادبرجسته آن کشوررادریك رکود‌حزن انگیزی نگاهداشته‌بود برای خروج ازاین رکود اهرمدیگری‌غیراز الهامات‌تصوف وعرفان‌ومواعظ اخوت‌و صلح عمومی‌لازم‌بود و خلاصه آنکه ایران‌پیش‌از وعاظ مذهبی‌محتاج‌برفورماتورهای سیاسی بود تا بتوانند طرز اداری کشوررا اصلاح وآسایش‌ورفاه اهالی را درتحت‌حمایت قانون تأمین کنند و امنیت وانتظام عمومی را فراهم سازند .

---

(۱) معلوم است که‌مؤلف تاحدی تحت تأثیر مبلغین این‌طایفه واقع گردیده که‌بذکر این‌مطالب پرداخته‌است . بعلاوه‌اشتباه تاریخی‌هم کرده که عبدالبهارا جانشین باب قرارداده‌است (مترجم)

ترقی ایران درقرن نوزدهم

در اینجا لازم است قبلا یك نظر کلی باوضاع وپیش‌آمدهای قرن نوزدهم بیاندازیم .

سلطنت سلسله قاجاریه که‌درقرن هیجدهم تأسیس شده بود یك‌ضعف تدریجی درایران تولید کرد که‌در موقع پادشاهی‌محمدعلیشاه بنقطه حضیض خودرسید وشاه اجباراً در ۱۹۰۹ ازتخت سلطنت بر کنار گردید و پسرش احمدشاه قائمقام اوشد .این‌شاه‌جوان دارای‌اقتدار مؤهومی بودو بسهولت تاج‌را ازسر برداشت وتسلیم رضاخان کرد که‌مؤسس سلسله جدید پهلوی است . (۱۹۲۵)

درزمان سلطنت قاجاریه ایران در جنگهای باروسیه درآغاز قرن نوزدهم متصرفات قفقازی خود را بموجب عهد نامه گلستان در تاریخ ۱۲ر۱۰ر۱۸۱۳وعهدنامه‌ترکمان چای‌درتاریخ ۱۰ر۲ر۱۸۲۹ از دست‌داد ودر موقع ورود قشون روس درمشرق‌بحر خزر قسمتی از نواحی ترکمن نشین نیز ازتصرف ایران خارج گردید وبحرخزرهم بدولت روس تعلق گرفت(واگذاری پایگاه‌بحری‌جزایرآشوراده در ۱۸۴۱) و از آن پس پرچم ایران ازاین نواحی ناپدید گردید . درسنوات ۳۶ -۱۸۳۵ هم‌ایران درکشمکش باانگلیس ازهرات ناراضی وبدون بهرمندی برگشت و در ۱۸۵۶ دولت‌انگلیس بتحریک‌روسیه قدرت ونفوذ خودرا درخلیج فارس‌ثابت نمود . نتیجه این شکستهای نظامی موجب اعطای امتیازات تجارتی و قضائی به‌بیگانگان گردید وبالاخره تمام دول بیگانه وارث مواد عهد نامه ترکمان چای شدند .

دو دولت مقتدر روس و انگلیس هم پیوسته میدان‌نفوذ خودرا درقرن ۱۹درخاورمیانه توسعه میدادند وبتدریج‌بهم‌نزدیك میشدند. وچندی نگذشت که‌در حوالی افغانستان وایران باهم‌مواجه گردیدند و انگلستان فراموش نکرده‌است که امپراطورپل (Paul) متحد ناپلئون در تاریخ ۱۲ر۱ر۱۸۰۱ به‌ارلو (Orlov) آتامان قزاقان حوالی رود دن Don فرمان‌داد که‌بطرف هندوستان لشگر کشیده وبانگلیسها حمله کند و در جاهائیکه انتظار ورود قشون روس‌را ندارند ضربت‌حساسی بآنها بزنداما

مرك ناگهانی پل (مقتول در ۱ر۳ر۱۸۰۳)اجرای این نقشه جنگی را متوقف ساخت(عده‌ای‌ازمورخین اظهارعقیده کرده‌اند که‌سفیر انگلیس سر شارل‌ویت‌ورت Charles. Wuitvvorth در این‌قتل‌دستی‌داشته‌است) جای‌تعجب نیست که‌ازآن به‌بعد درهنگام جنك‌روس و ایران‌درتاریخ۱۸۲۸ معلمین انگلیسی درصفوف قشون‌ایران دیده‌شوند و افسران‌روسی هم‌بنوبه خود درجنك هرات‌شرکت کنند . درموقعیکه افغانها درسال ۱۸۸۵ بقلعه کوشکا (Kouchka)روس که‌آخرین نقطه‌فشارروس درامتدادهندوستان بود نزدیك شدند روسها ضربت سختی بافغانها زدند و چیزی نمانده بود که معلمین انگلیسی محبوس گردند و الکساندرسوم بدون‌اینکه باعتراضات‌بریتانیا اعتنائی بکندبه‌ژنرال کومارو Komarov نشان‌افتخار داد و یادداشت جدید تهدیدآمیز انگلیس امپراطور روسیه را وادار کرد که‌دسته کشتی دریای بالتیك را تجهیز وآماده جنك کند اما دوهفته بعد بریتانی کبیر روش مسالمت آمیزی اختیار کرد و تحدید حدود روس و انگلیس وافغان درموقع بروز همین حوادث صورت گرفت .

از توجه باین مقدمه مختصر معلوم میشود که در سیستم روابط کلی دولتین روس و انگلیس در خاورمیانه ایران هم اجباراً مانند افغانستان و تبت درمعرض رقابت این دوهمسایه قوی واقع‌گردید و هرسه کشور ناچار شدند ضرباتی را که این دو دولت بهم میزدند تحمل نمایند . نباید از نظر دور داشت که در توسعه روابط روس وانگلیس‌درخاور باآنکه ظاهر فریبنده‌آنی‌داشته باشدهمیشه‌این کشمکش‌وجود خواهد داشت خلاصه مادامی که انگلیس‌حاضر نشود که هندوستان‌را بحال خود واگذارد (مخزن آدم ومواد اولیه) و روسیه‌هم دست از سر قفقاز برندارد (مخزن نفت و مانگانز) وآسیای مرکزی را رها نکند (مخزن پنبه وانواع فلزات) این اوضاع که تاریخ و جغرافی درآن‌دخالت‌داردتغییر اساسی پیدانخواهد کرد.

اکنون که وضع ایران را در نقشه بین‌المللی معین کردیم میتوانیم به سرعت مراحل متوالیه دست اندازی روس و انگلیس را درداخل‌آن از نظر بگذرانیم . توجه باین دست‌اندازی تأثرآور است امتیازات نوبه بنوبه دراین کشور داخل میشوند وشروع‌آنها از موقعی است که کمپانی انگلیس

وهند درایران به نصب تیرهای تلگراف مشغول شد (۱۸۷۰) در بدو امر این عمل بی‌ضرر بلکه سودمند بنظر می‌آمد البته نمایش ظاهری آن چنین بود اما پس از کشیدن سیم هردفتر تلگرافی پرچم خارجی‌را درایران برافراشت و عوامل نفوذ انگلیس در آن جای گرفتند . بعلاوه بنا بسر رسوم قرون وسطی این دفترها محل بستی‌شد برای ایرانیانی که با صاحبان نفوذ و زمامداران خود مشاجره‌ای داشتند . البته دولت روس‌هم نمی‌توانست از مشاهده این اعمال آرام بنشیند او نیز مهره‌ای درصفحه این شطرنج بجلو راند و فوراً برای تسلط و نفوذ خود در ایران درسال ۱۸۷۹ فرمانی از ناصرالدین‌شاه گرفت که بموجب آن قشونی درتحت نظرافسران روسی‌شبیه بقزاق درایران تشکیل دهد وبعدها این قشون با افسران روسی‌تنها واحد تمرین کرده بود که منظما ازدولت ایران حقوق دریافت‌میکردنددرصورتی که نام بقیه قشون ایران فقط درروی‌کاغذ دیده میشد. درسال ۱۸۸۸دولت انگلیس امتیاز گرفت که درجنوب غربی ایران درشط کارون کشتی‌رانی کند وپس ازآن امتیاز ساختن راه بختیاربرا بتوسط برادران لنج گرفت و از این ببعد گرفتن‌امتیازات‌پی‌درپی‌شروع‌شدمانند امتیاز بانك شاهنشاهی با حق انتشاراسکناس(۱۸۸۹)روسیه‌هم درمقابل بانك استقراضی‌را که شعبه‌بانك دولتی‌روس‌بودتأسیس کرد(۱۸۹۰)درهمین‌موقع‌بود که دولت ایران بـاب قرض را مفتوح کرد ابتدا درسال ۱۸۹۲ ازانگلیس مبلغی قرض کرد وپس ازآن از روسیه درسنوات (۱۹۰۰و۱۹۰۱و۱۹۰۲) این قرضهای پی‌درپی نه فقط باستقلال مالی ایران لطمهٔ بزرگی واردآورد بلکه گمرکات هم به عنوان وثیقه این قروض در خلیج فارس تحت نظارت انگلیس و در شمال تحت نظارت روس درآمد نظارت در مـالیه وگمرکات ایران هم بتوسط مستشاران و مأمورین بلژیکی بعمل می‌آمد علاوه براینها انگلیس ضربت استادانهٔ خودرا در ۲۸ر۵ر۱۹۰۱ واردآورد وامتیاز نفت جنوب ایران را گرفت (امتیاز دارسی) معاهده گمرکی روس وایران درسال ۱۹۰۳ بـا اینکه از قرضه خود ربح سرشار صدی پنج می گرفت در مقـابل امتیازات انگلیس چیز مهمی بشمار نمیرفت بنابراین امتیاز ساختمان بندر انزلی و ترسیم راه شوسهٔ انزلی بتهران راگرفت و کفهٔ ترازو بنفع روس‌پائین‌رفت

رقابت روس وانگلیس در ایران باخذ امتیازاتی که ذکرشد خاتمه نیافت . امتیاز کشیدن راه‌آهن نیز مطالعه جداگانه‌ای لازم دارد که بواسطه عدم سازش انگلیس وروس انجام نگرفت . تصور میکنم با ذکر این مقدمات اوضاع رقابت روس و انگلیسرا در ایران تا اندازه‌ای روشن کرده باشم بطورخلاصه ثروتهای طبیعی وقشون ومالیه ومسکوکات وطرق ارتباطی و امور بنادر وغیره همه درتصرف واختیار بیگانگان درآمد .

خوشبختانه ازفزونی درد معالجه نیز بخودی خود پیدا شد زیرا که این‌مداخلات که ازروی‌رقابت‌دوهمسایه درایران‌صورت می گرفت بالضروره کشور ایران را بیشتر باروپا نزدیك کرد .

ایران بتدریج درتحت‌تأثیراوضاع‌اقتصادی واجتماعی دنیا قرارگرفت وازطریق تجارت روابط زیادتری باممالك خارج پیدا کرد و با وضاع و احوال وطرز اداری آن کشورها بیشتر آشنا شد . ازطرفی هم بواسطه سرمشق مسلمانان روسیه که ازنهضت انقلابی درسنوات ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ بر کنار نماندند کشورشیروخورشیدهم برای‌تحول‌وتغییر شکل آماده‌شد واین تغییر شکل دردومرحله بوقوع پیوست

مرحله اول که ازسال ۱۹۰۵ تاسال ۱۹۰۹ طول کشید مرحله‌ایست که مردان باعزم‌آزادیخواه مانند سپهدارتنکابنی و سرداراسعدبختیاری و ستارخان وباقرخان تبریزی وغیره از میان ملت سر بلند کرده و با رژیم استبدادی شاه بجنك پرداختند . این مرحله دوره درهم وبرهمی داشت از طرفی مخالفت های شاه بامشروطیت‌وازطرفی‌جنگهای‌محلی برای‌استقرار مشروطیت درکاربود وبالاخره باستعفا وتبعید شاه منتهی شد (۱۹۰۹) و پارلمان که در۱۹۰۸ با ضربات توپهای معلمین روسی بریکاد قزاق‌ایرانی منحل‌گردیده بود مجدداً درتهران انعقاد یافت و برای اصلاح امور مالی شوسترمرگان امریکائی را بسمت خزانه داربایران خواستند .شوستر نقشه هائی کشید وخواست رفورمی‌بکند اما دولت روس مانع اجرای مقاصد او گردید بنابراین انقلابیون ازجا جستند وبرآن شدند که برضدروس‌شورش کنند ولی دولت تزاری بآنها فرصت نداده وقشون خودرا درقسمت‌شمالی ایران وارد کرد (۱۹۱۱)

حمله نیروهای انقلابی بشکست منتهی گردید. درجنگ ۱۹۱۵ اقداماتی بعمل آمد که ایران را از تسلط ومداخلات بیگانگان خلاص کنند ولی بنتیجه ای نرسید وایرانی که بیطرفی خودرا اعلان کرده بود میدان جنگی شد که درآن روس وانگلیس وترکیه باهم تصادم پیدا کردند

آخرین شاه سلسله قاجار

احمدشاه که درنتیجه استعفای پدرخود درسال ۱۹۰۹ بمقام سلطنت رسید وناصرالملك سمت نیابت سلطنت اورا داشت درتابستان سال ۱۹۱٤ بسن بلوغ رسید ونیابت سلطنت ازمیان رفت دراین هنگام درسراسر کشور ایران جشن هائی برپاشد وهیچکس خیال نمیکرد که آخرین شاه قاجارهم مانند آخرین شاه سلسله رومانو باید باتخت وتاج وداع گوید . چون سلسله سلاطین قاجاررا باسلسله رومانومقایسه کنیم می بینیم که مدت سلطنت آنها کوتاه تر بوده است زیرا که سلطنت قاجاردراوائل قرن هیجدهم آغازودرسال ۱۹۲۵ خاتمه یافته است . این مقایسه ازچندجهت دیگرنیز بنفع قاجار نیست زیرا که سلسله رومانوملك موروثی خودرا توسعه داده واساس آنرا محکم کرد برعکس قاجاریه آنچه بارث مالك شده بود بمرورزمان ازدست داد چنانکه درجنگ باروس ازمتصرفات قفقازی خودمحروم شد ودرآذربایجان هم تجاوزات ترکیه را تحمل نمود وازحمله بافغانستان هم برای فتح هرات مأیوس برگشت . درطی قرن نوزدهم مداخلات وتصرفات دولتین روس و انگلیس درایران زیادترشد و کمتر بمقاومت بر میخورد درصورتیکه روسیه دردوران سلطنت خانواده رومانو مخصوصا درآغاز سلطنت کاترین دوم نهضت ادبی کرد وبتوسعه هوش ملی خدمتی نمود این نهضت را اشراف طبقه ممتازوثروتمند که مایل استقلال کشورخودبودند و در خدمات دولتی دخالت داشتند بوجودآوردند اما درایران قاجار نظیرآن روی نداد . گوئی خون میهن پرستی ونیروی حیاتی کشورکه درزمان سلسله صفویه درقرون (۱٦-۱۸) آب ورنك قابل ملاحظه ای داشت بتدریج دردوران سلطنت قاجار درعروق خشکیده وتمام شده بود

فقط جنبش سلسله صفویه است که میتوان آنرا درردیف جنبشهای سلسله رمانو قرارداد نمایندگان بزرك این دوسلسله درایران شاه عباس کبیرودر

روسیه پطر کبیر بوده که‌موجب افتخار اعقاب خود گردیده‌اند .در زمان قاجاریه‌دراواسط قرن‌نوزدهم یك‌نهضت روحانی قابل‌توجهی توسط میرزا علیمحمد باب صورت گرفت که‌مقصودش رفرم مذهبی بود قوانین جدیدی آورد و سازش ووحدت بین‌المللی‌را تبلیغ میکرد و برضد افکار خرافاتی مبارزه میکرد.امااین‌نهضت هم با جنگهای شدید و خونریزی تأثر آوری خاموش‌شد و مؤسس آن‌هم در تبریز بقتل‌رسید و مسلك‌بابیت پس ازقتل مؤسس خود وتحمل جنگهای داخلی از ایران خارج شد ه ودر کشورهای بیگانه هم‌جوارخود بامرارحیات پرداخت . در همین موقع‌بود که انشعابی درآن رویداد و بهائیت بروز کرد درهرحال چنین بنظر میآید که بابیت با اوهام و نفوذ طبقه‌روحانی و سلطنت استبدادی میجنگید اما این مبارزه بااستبداد به‌نتیجه‌ای‌نرسیدمگر بعدازجنك بزرك که‌رضا شاه پهلوی در ایران طلوع کرد وایران‌را با مجاهدات زیاد بصورتی در آورد کـه اکنون دیده میشود .

بنابراین منشاء انقلابات و مبنای ایران نورا باید دربابیت وقبل از آن درشیخیت تفحص کرد. اگربابیت دربدو بروز شکست‌خورد ونتوانست بمقصود نائل‌گردد برای این‌بود که‌محیط‌اجتماعی دراواسط قرن نوزدهم رشدطبیعی نکرده بود وایران آن‌زمان حالت ملوك‌الطوائفی داشت و از نفوذخارجی هم بر کنار بود مخصوصاً ازحیث اوضاع اقتصادی و فلاحتی با خارج آشنائی نداشت و مبادله تجارتیش بسیار محدود بود امـا همینکه محصول ایران‌بازاری پیدا کرد وتجارت روبه توسعه گذارد بتدریج‌اوضاع ملوك‌الطوائفی روبه‌تحلیل رفت. املاك که تاآنوقت دردست رؤسای‌عشایر تمر کز یافته وبهمین جهت در کشور نفوذی داشتند کم کم مورد معاملات تجارتی واقع‌گردیدوچون‌مالك تغییر کرد اوضاع ملوك‌الطوائفی‌هم‌بتدریج ازمیان‌رفت و تجار به‌تهیه محصولات صادراتی پرداختند ودر صدد تقویت خود برآمدند و برای حفظ دارائی وتأمین آزادی خود پیوسته در آرزوی رفورمی‌بودندتاازتعدیات مستبدین بر کنار باشند وبرای اصلاح اموراداری کشور وبرقراری انتظامات عمومی و مبارزه‌باهرج‌ومرج درگوشه‌و کنار صحبتهائی بمیان آمد و خلاصه آنکه طبقه تاجر بیشتر ازهرطبقه طرفدار

اصلاحات بود عده‌ای هم بخارج مهاجرت‌نموده و درآنجاها مشغول کسب‌و کار شدند وبالطبع تحت تأثیر اجتماعات تازه ای واقع گردیدند و بیشتر بآزادی توجه نمودند بطوریکه نسیم آزادی ابتدا ازخارج بطرف ایران وزیدن‌گرفت‌و دلیل آن اینست که اولین روزنامه‌هـای‌فارسی که‌از آزادی سخن میگفتند درخارج از کشور طلوع کردند مانند روزنامه حبل‌المتین که در هندوستان‌منتشرمیگردید و بعدازآن چهره‌نما دراسکندریه وروز- نامه ثریا دراسلامبول و غیره . تمام این روزنامه ها مخفیانه بایران‌وارد میشد و مردم با رغبت میخواندند بدیهی است خواندن این‌روزنامه هـا در روح‌وفکر ایرانی‌تأثیرات زیادی‌داشت .

در حال مداومت بتحقیق و مقایسه سلسله رمانو و قاجاریه که هردو تقریباً دریکوقت ازمیان رفتند باین نکته برمیخوریم که سقوط‌آنها مربوط بوده است بعدم توجه درتحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای خود . فرقهٔ دسامبریست‌Decembristes(۱) هم درروسیه تقریباً رل‌بابی‌های ایران را بازی کرد کـه مقاصد انقلابی‌آن در سال ۱۸۲۵ بنتیجه‌ای نرسید و نیکلای اول با نهایت وحشی‌گری ازپیشرفت مقاصدآنها جلوگیری نمود دسامبریست ها اغلب افسران‌گارد بودند که در سفرجنگی فرانسه بواسطه اقامت در پاریس بفکر انقلابی شبیه بانقلاب فرانسه افتادند امـا غافلگیر شده ومشت نظامی بسیارسختی خوردند درهرحال فرقه دسامبریست‌روسیه نیز مانند بابی‌های ایرانی مقدمةالجیش نهضت انقلابی بود اینها اولین اشخاصی بودند که بـه سیستم سلطنت که در انظار مستحکم جلوه مینمود تکان سختی دادند . اینان نیز مانند بابیان ایران بواسطه نداشتن پشتیبان شکست‌خوردند بعلاوه محیط روسیه‌هم اگرچه مانند ایران ملوك‌الطوائفی نبود هنوز مستعد رفورم اساسی رژیم نشده‌بود درآنجاهم مانند ایران‌لازم

(۱) فرقه دسامبریست افسران روسی بودند که پس از جنك با ناپلئون و اقامت درفرانسه مشروطه‌خواه شده ودرسال ۱۸۲۵ برضدحکومت نیکلای اول قیام کردند ولی‌نتیجه‌ای ازقیام خود نگرفتند عدهٔ زیادی‌ازآنها اعدام و بقیه هم بسیبری اعزام و بزندان ابدی محکوم‌گردیدند . شاعر مشهور پوشکین نیز ازهمدستان‌آنها بود .

بود تحولات اجتماعی که براساس اقتصادی باشد بعمل آید تابتوانند بیشتر وبهتر برژیم قدیم که تحمل آن مشکل بود حمله‌ورشوند .

بدیهی است مقایسه من راجع بایران و روسیه روی کلیات است و مقصودم رساندن این نکته است که قسمتی از زندگانی عملی خاورشناسی من درمحیط های ایران وروسیه درموقع بروز علائم زوال وانحطاط هر دو سلسله‌رومانو وقاجاریه بوده است .

درموقع تحصیل احساس میکردم که رژیم حکومت روس مریض است وایران‌راهم که دراولین دفعه در سال ۱۹۰۹ دیدم روابطش با گذشته قطع شده بود بنابراین من درموقع بروز قطعی حوادث تاریخی این دو کشور زندگانی وکار کرده‌ام وتجزیه وترکیبی که میکنم کاملا خارج از منطق وغیرموجه نیست . اگرچه درمدت اقامت درایران با سمت مستخدم روس طرفدارمنافع دولت روس بودم ولی درعین‌حال نسبت بآزادیخواهان ومیهن‌پرستان ایرانی‌هم مهر وعاطفه‌ای نشان میدادم وپیوسته درصدد بودم که باندازه امکان کوشش کنم که تأثیر نفوذ روس را که باعث زحمت آنها بود تخفیف دهم . خانم منهم‌دراعمال نیك با من شریك و همدست بود و روابط مارا با ایرانیان بیهترین وجهی حفظ میکرد برای نمونه بیکی از کارهای اواشاره میکنم : درموقع ورود نایب‌السلطنه برشت که میخواست بتهران‌برود او خودرا مانند یك دیپلمات ماهری‌معرفی کرد دسته گل بسیار قشنگی ترتیب داد و با نوارهای ابریشمین برنك پرچمهای روس و ایران بسته وبرای نایب‌السلطنه فرستاد این مرد عالیمقام هم ازمشاهده این عمل دقیق بسیار خوشوقت گردید و پس از ورود بتهران یك نشان علمی برای خانم فرستاد که حکومت گیلان با انگشتری باوعطا کرد.

مرحله دوم انقلاب ایران درسال ۱۹۲۱ شروع شد وآن موقعی بود که رضاخان درصحنه‌سیاست نمایان گردید . این‌مردتاآن تاریخ دربریگاد قزاق سمت سرهنگی داشت وازسال ۱۹۲۵ باینطرف برتخت سلطنت ـ ایران جلوس کرد وزمام امور کشوررا بدست گرفت .

درواقع او مؤسس انقلاب حقیقی وتغییرشکل کشورایران بودهمین که درصحنه نمایان گردید بتدریج ایران استقلال خودرا بدست آوردومتوجه

صنعت شد و بتقویت خود پرداخت .

من گواه عینی این تاریخ جدید ایران نبوده‌ام و بنابراین از بررسی تفصیلی عملیات رضاشاه خودداری کرده و فقط بملاحظهٔ کلیات آن میپردازم ومیگویم که انقلاب لازم در ایران بروز نکرد مگر بادست شخص برجسته ولایقی که توانست خودرا درسطح موقعیت قرارداده و بر آن تسلط یابد و حاصل آنکه انقلاب به نتیجه نرسید مگر وقتیکه یك فرد نیرومند از طبقه متوسط ملت ایران سر بلند کرد و تصمیم گرفت که باهمت وعزم بهرج ومرج خاتمه دهد وچرخهای شکسته کشور را تعمیر کرده بکاراندازد این فرد نیرومند کاملا باحتیاجات کشورخود واقف بودو بااراده قوی شروع باصلاحات نمود وتشکیلات منظمی بوجود آورد ظهور یکی از افراد شهرنشین (از خانواده نظامی) درروی صحنه سیاست از تصادفاتی است که درایران تاز گی دارد زیرا بطوریکه ویکتور برارد Victor Berard مؤلف کتاب انقلاب ایران میگوید درایران قاعده کلی این بوده‌است که تاج کیان پیوسته دست بدست درمیان قبایل بگردد ورؤسای عشایرهریك بنوبه زمام اقتدار را دردست بگیرند. پس خروج سلطان از صف مالکین ارضی متوسط مازندران برای ارتقاء اجتماعی ایران بسی شایان توجه است .

باری جنبشی بعمل آمد و مسئله دانستنی این است که بفهمیم واقعا ایران تا چه اندازه باآن گذشته اسف آور قطع رابطه کرده است .هرگاه این بنای جدید برروی شالوده محکمی قرار گرفته باشد واگر آب وهوای اجتماعی رو باصلاح رفته بدون تردید ایران بطور جدی در راهی داخل شده‌است که مناظر ترقی وتعالی بروی او باز کرده واگر غیراز این باشد ممکن است پس از ناپدیدشدن این رفرماتور دوباره بحالت متوسطی درآید .

عقیده عمومی روسیه نسبت بایران

چون مقصود من این بوده است که تابلوی فعالیت خودرا در گیلان پاك و بی آلایش نگاه دارم وابدا درفکر آرایش آن نبوده‌ام با کمال صداقت اعتراف میکنم که رفتار روسیه در شمال ایران مانند رفتاری بود که در یك ناحیهٔ تحت الحمایه باید انجام گیرد و سیاستمداران وقت هم دراین فکر نبودند که تعقیب چنین سیاستی بکجا منتهی خواهد شد این سیاست برطبق

یك نوع بیحسی تاریخی مداومت داشت بدون اینکه اقلا توجه مجلس دوما را که بمنزلهٔ پارلمان آن زمان بود و به تنظیمات داخلی اشتغال داشت بطرف خود جلب نماید این بی توجهی بحدی بود که من نمیتوانم اقلا نام یك سیاستمدار روسی را ذکر کنم که قبل از جنك در دوما راجع به دیپلماسی ما درخاور میانه حرفی زده باشد موقعیکه دوما تشکیل یافت اعمال مهمی را انجام داد مانند قرارداد روس و انگلیس راجع بایران در سال ۱۹۰۷ و مقاولهٔ پوتسدام در ۱۹۱۱ وغیره که میبایستی با بررسی دقیق و بحث زیادتری انجام یابد. عقیده عمومی باین مسائل خاوری توجهی نداشت و بیشتر نسبت بترکیه احساساتی بروز میداد مخصوصا فکر روسیه کاملا متوجه مسئلهٔ بغازها بود. موسیو میلیو کو Milioukov لیدر حزب دموکرات مشروطه خواه شخصاً به ترکیه رفت و باژون ترك هاتماس گرفت امادر مقابل ایران جز بیحسی چیزی دیده نمیشد ومثل این بود که ایران ازدایرهٔ سیاست کلی خارج است (۱)

مقصود من دراینجا نشان دادن وضع محیط ترقی خواه روسیه است. البته ممکن است بمن پاسخ دهند که محیط مذکور گرفتار مسائل مهم حیاتی بود و بایستی برای ایجاد حکومت مشروطه با دربار تزاری مبارزه کند و با شتاب برای حصول مقصود بکوشد. این پاسخ قابل تصدیق است اما بی قیدی کامل هم نسبت بمنافع خاوری تأسف آور است شاید هم این بی قیدی ناشی ازحس انتقامی باشد که درروحیه طبقهٔ منور الفکر روسی نسبت بزمان گذشته باقیمانده یعنی زمانیکه مملکت روسیه درتحت سلطهٔ مغول بوده است زیرا که کشمکش بامغول موجب توقف نشوو ارتقاء روسیه گردید وروابطی را

(۱) بااینکه گفتیم هیچ دلیلی در دست نیست که مجلس دوما راجع بخاور اظهار نظری کرده باشد این مسئله را هم نباید بسکوت بگذرانیم که مطبوعات روسیه بدقت جریان حوادث ایران را گوشزد میکردند حتی در سال ۱۹۰۸ یك روزنامه نویس حساس موسوم به پانو Panov اظهاراتی کرد ومن نمیدانم چگونه مراسلات محرمانهٔ کلنل لیاخو فرماندهٔ بریگاد قزاق ایرانی را بدست آورده بود این مراسلات ثابت میکرد که بمباردمان پارلمان ایران با تصویب زمامداران نظامی روس انجام یافته و کلنل لیاخو بامر آن ها این اقدام را کرده است.

که میخواست باغرب پیدا کند پیوسته قطع میکرد پس بایستی دراین موقع آسیارا درسیرقهقرائی خود باقی گذارد تاروسیه بتواند در شاهراه ترقی و تکامل طی مراحلی نماید باوجوداینکه اززمان مغول تاکنون قرنها گذشته بازهم این حس انتقام وتنفراز آسیا درروحیهٔ ملت روس باقی است غافل ازاینکه این رویه درسیاست نسبت بخاورغلط است آنوقت نفهمیدند و بعد ها هم جنك های دائمی باممالك آسیائی مانع درك این نکته شد که روابط روسیه باآسیا غیرازروابطی است که باسایرممالك دارد و باید با نظردیگری بآن نگاه کنند و بفهمند که روسیه بستگی باطنی کاملی باآسیا دارد و ملیون ها تبعهٔ آن ازحیث تربیت ومنشاء ونژادآسیائی هستند روسیه در آسیا مناظر بسیاروسیعی دارد که پیوسته بایدبآن متوجه باشد باید علو همت بخرج دهد وباهمکاری باملل خاوری وضع خاصی درآنجا برای خودایجاد نماید البته چنین وضعی هم نبایدبا اعمال زورانجام یابد . این نکته مسلم است که مقدرات ما بامقدرات ملل خاوری اشتراك داردودرواقع خود ماهم ازحیث قوای فکری وعادات واخلاق موروثی خاوری هستیم . اوضاع اجتماعی واقتصادی ما از خاوردور نیست معاشرت مابایکنفرایرانی بسی سهلتروخوشتر بوده است تا بایکنفرانگلیسی

خلاصه آنکه روسیه این رویهٔ مسالمت آمیز وهمکاری باملل خاوری را ازدست دادوباین فکرافتاد که باهرگونه اقدامات ملل آسیائی که مخالف میل اواست بشدت باقوه قهریه مبارزه کند درصورتیکه صواب آن بود که به تحقیقات عمیقی پردازند وآزمایشهائی بعمل آورند تابفهمند که نباید تمام خصائص آسیائی را ازحیث اجتماع واخلاق وعادات زیرپا گذاشت البته لازم بود که بشرایط وجودوتقاضاهای اجتماعی که مربوط به تشکیلات ملل خاوری است ودرمجاورت مازندگانی میکنند توجه خاصی بشود مسلم است که اگر این افکار پیش میآمد وصورت عمل بخود میگرفت مادرسیاست خودمان در آسیا حتی در ماوراء سرحدات خود هم طریق اطمینان بخشی را پیدا کرده بودیم ماازاین ورق برندهٔ مهم که تاریخ وجغرافی در بازیهای دیپلماتیك دردسترس ما گذارده بود ابداً نتوانستیم بارژیم قدیم استفاده کنیم شورویها این مسئله را بهتر ازتزارها فهمیدند وتوانستند برای مدتی درآهنك نشو

وارتقاء آسیائی‌داخل شوند ودرآنجابجای مخالفت همکاری کنند . اگرچه اساس عملیات‌آنها برروی شالودهٔ دیگری غیرازآنچه من ذکر کردم‌قرار دارد اماتا اندازه‌ای پیشرفت روسیه را درآسیاامکان پذیر کرده‌است .

بی‌قیدی‌سیاستمداران‌وطبقهٔ‌روشن‌فکر روس‌در تحت رژیم‌سابق‌نسبت بخاور باستثنای‌ترکیه‌بهت‌آوراست.دراطراف‌ترکیه‌افکارتمرکز یافت. این افکارنظر باهمیت مسئله بغازهاازمسکویعنی‌رم‌سوم‌تاسنت‌صوفی که نماینده‌ملی ومذهبی‌ترکیه‌است‌وفیلسوف ولادمیرسلوویو **Vladimir Soloviov** برای آن قدر و قیمتی قائل شده است میدان جولان آزادی داشت اما چون از این‌میدان خارج شویم بعدم مطلق بر میخوریم در مدارس هم بجز تعلیمات بسیار مقدماتی راجع بخاور و تمدن آن چیز دیگری بما تعلیم نمیدادند . در آموزشگاههای متوسطه فقط فصول کتب کلاسی کوچك تاریخ‌آشور وبابل‌ومصروفنیقیه بود که دانش‌آموزان بطوراجبار وطوطی‌وار حفظ میکردند راجع باسلام ومذهب بودای هندوستان وشرق اقصی مطلقاًچیزی تدریس‌نمیشد . برنامهٔ مدرسه ماعبارت بود ازشناسائی محوطهٔ دریای مدیترانه در این برنامه‌گاهی تصادفاً برمیخوردیم بمقدرات اولیه روسیه که باطناً باآسیابستگی‌داشت اما مثل این بود که عمداً مایل نبودند که مابطورعمقی بامسائل خاوری آشناشویم .

شورویها برعکس‌دراینگونه مسائل‌دقیق‌شده و کتبی‌هم راجع‌بخاور شناسی تألیف‌کرده‌اندونسبت بآسیاموادی که برای روشنائی‌فکروسیاست روسیه لازم‌بوده‌ذکر کرده‌اند وهمین باعث پیشرفت‌آنهاشده است .

بعقیدهٔ من محیط ترقی‌خواه راجع به عملیات وتشکیلات روسی‌آسیا فاقدبرنامه بود .گاهی ازعملیات تنقیداتی‌میشد ولی‌معالجه هرگز از عالم خیال تجاوزنمیکرد .

عقیدهٔ کهنه پرستان و مرتجعین روسیه همیشه این بوده است که تزار سفید مؤید من عندالله رلی درآسیابازی کرده‌است مخترع این عقیده شاهزاده اسپراوختومسکی **Esper Oukhtomsky** بوده که تزار را در هنگام ولیعهدی درمسافرت بشرق اقصی همراهی کرد .

درهرصورت اگر به تفحص پردازیم‌چه ازدست‌چپ‌یعنی ترقی‌خواهان

دوما وچه ازدست‌راست که اکثریت آن‌از درباریان بود هرگز بیك وسعت نظرواقعی برنمیخوریم که بتواند سیاست‌روس‌را درتحولات قریب‌الوقوعی که هم‌درروسیه‌وهم‌درآسیا بروزخواهد کرد پیش‌بینی کند .

در موقعیکه از کرستووتس صحبت میکردم اشاره ای کردم که این دیپلمات نسبت بسیاست خارجی دولت روسیه درتردید بود وچون من بی‌اطلاع وازاسرار محرمانه‌آگاه نبودم اشارات اورا مانند مطالب بی‌ربط درخاطرخودبهم نزدیك میکردم ونمیتوانستم نتیجه‌ای استخراج کنم اما در واقعه مراجعت محمدعلیشاه بایران درپائیزسال ۱۹۱۲ بآن اشارات واقف گردیدم . سفارت روس دراین موقع ازروی ناچاری درمقابل شاه مخلوع که درتحت حمایت روس وانگلیس درسال ۱۹۰۹ ازمملکت خود تبعیدشد یك‌وضع‌منفی‌اختیار کرده‌بودامابعدهابطورنیم‌رسمی‌فهمیدم که‌درسن‌پطرز - بورغ ازقصد مراجعت محمدعلیشاه پشتیبانی میشد ودلیلش هم این است که این شاه سراسرمملکت‌روسیه‌را بدون اضطراب از ادساتا کراسنوودسك Krasnovodsk سیاحت کرد . آیا او درانظار پاره ای ازمحیط های روسیه یك‌شاه مخلوعی نبود که بواسطه شورش ملت تبعید شده بود ؟البته اگرمحمدعلیشاه این تصمیم غلط مراجعت بایران راگرفت بدون پشتیبانی نبوده‌است.

خلاصه آنکه من دررشت ازاین درسها استفاده کرده ورفتار خوبی پیشه‌خود ساختم وآن‌این‌بود که نبایدمنتظردستورات وتعلیمات قطعی‌بودو آنها را اجرا نمایم بلکه باید بادرنظرگرفتن منافع روسیه با ایرانیها هم سازش کنم وازاین خط مشی هم پشیمانی ندارم .

عزیمت از رشت بروسیه بعنوان مرخصی

درتابستان سال ۱۹۱٤ بمن اطلاع دادند که بسمت منشی قنسول - ژنرالی تبریز منصوب شده‌ام البته این یك ترقی مقامی بود که بسیارزود بآن نائل گردیدم و معلوم شد که‌کار های رشت من مورد پسند واقع شده است . ایالت‌آذر بایجان که سرحد روسیه وترکیه است مانندگیلان میدان فعالیت قابل توجهی داشت بنابراین ازدوستان وزارت خارجه که این پست را برای من معین کرده بودند تشکر کردم ومرخصی قانونی خودرا پس‌از

سه سال خدمت در گیلان تقاضا نمودم‌این تقاضا بدون اشکال پذیرفته شد باین شرط که تاورودموسیو B قونسول رشت بمانم وپس از تحویل دادن قونسولخانه ووارد کردن او در جریان امور حرکت کنم . ورود او کمی بتأخیر افتاد ومن نتوانستم حرکت کنم مگر در ماه سپتامبر بعد از شروع جنك بزرك .

باری‌با کمال‌تأثراز‌دوستان روسی وایرانی وخارجی‌خودتودیع بعمل آوردم ومخصوصاً بواسطه ابتلاء بمرض مالاریا که پیوسته با شدت حملات خودرا تکرار میکرد ناچار بودم که زود تر حرکت کنم وبه پطرز بورغ بروم زیرا که معالجه این مرض جزدر پایتخت روسیه امکان پذیر نبود قبل ازوزود بسن پطرزبورغ اجباراً چندروزی را درباد کوبه توقف کردم‌وپس ازآن بمسکو رفتم‌و باز چندی مرض مرا بستری کرد وبالاخره در تزار سکوئی سلو Selo . Tsarskoïe که هوایش بهتراز پایتخت بود توقف کرده وشروع بمعالجه نمودم .

دراوقات مرخصی‌تأثرات جنك را درجبههٔ غربی تحمل نمودم.توضیح آنکه درماه فوریه ۱۹۱۵ بقصددیدن مادرم‌به اوگوستووAvgoustovo رفتم‌وپس‌ازیك‌هفته‌اقامت دراین محل‌عقب‌نشینی قشون روس ازپروس‌شرقی مارا مجبور بترك این محل کرد ناچار بادرشکه در برف‌در میان‌جنگلهای مشهور این ناحیه براه افتادیم و چون بشهر کوچك ژانو Janow رسیدیم غفلتاً با توپخانهٔ دشمن‌مواجه‌شدیم دراینجا یك وحشت جنون‌مانندی تولیدگردیده ومردم باشتاب فرار میکردند تماشای این منظره بی‌اندازه حزن آور بود درعرض راه من اسب زین دار بدون صاحبی را یافته برای سبك شدن باردرشگه‌برآن سوارشدم وباعجله براه ادامه دادیم‌دربین‌راه بیك دسته افسرعالیرتبه‌روسی برخوردم وخودم را بآنها معرفی کردم‌آنها تعجب کردند که رفیق تصادفی راهشان که سوار براسب بی صاحبی است منشی قونسول ژنرالی تبریزاست که برای گذراندن ایام مرخصی‌باین نواحی‌آمده وبهیچوجه مایل نیست که بدست‌آلمانها اسیرگردد جویای ـ اوضاع جنك شدم ومعلوم شدکه پیشرفت آلمانها با سرعت عجیبی که هیچکس پیش‌بینی و تصور آنرانمیکردصورت‌گرفته باری این عقب نشینی

نیروی روس حالت شکست خوردگی داشت ودرصفوف نظامیان آثار بی نظمی وشوریدگی کاملا محسوس بود دربین راه بواحدهائی برمیخوردیم که امتداد مخالف جبهه را اختیار کرده بودند در جاده ازدحامی بودقطارهای تمام نشدنی فراریان‌را میدیدیم که اثاثیه خودرا دردوچرخها ریخته‌وبسرعت فرارمی کردندو کسانیکه باچرخهای اسبی حرکت میکردند اجبارا‌و با کمال یأس اثاثیه خود را بزمین میریختند وازاسب ودوچرخه صرف نظر می - کردند زیرا که پس ازخروج ازجنگل‌راه باتلاقی وعبور ازآن‌مشکل‌بود.

بالاخره با کوشش‌زیادتوانستیم تااندازه‌ای ازمنطقه‌آتشباردورشویم ومجبوراً شب را در خانهٔ کوچك راهداری بسر بردیم این خانه کوچك از غولهای‌پرپشم که چکمه درپا داشتندپر بوداینها اهالی سیبری‌وتوپچیان لشگر سوم بودند که‌شکست خورده وعقب نشینی اختیار کرده واغلب دهقانان سیبری بودند که لباسهای نظامی برتن و تفنك های بسیارخوبی داشتند برای اینکه لباسهایشان خراب نشود پوست سنجاب برسر کشیده بودند اما ازما بامهربانی وگرمی پذیرائی نمودند غذائی که ما و آنها همراه داشتیم درمیان‌خود تقسیم کردیم وچای راباهم صرف نمودیم آنهااز فقدان لوازم جنگی سخت شکایت داشتند وهمین باعث شده بود که پشت بدشمن کرده عقب نشینی کنند چنانکه ذکر کردم اینها خرده مالکینی بودند که درموطن‌خودیعنی‌سیبری‌زندگانی راحتی داشتند وتأثراتی‌را که‌از دیدن پروس‌شرقی درآنهاایجادشده بود برای ماحکایت میکردندوازطریقه زندگانی آلمانها وخانه های قشنك وتمیز بابامهای سفالی یاحلبی وداخلهٔ نظیف‌آنها تمجید مینمودند وازغارتی که بعضی ازواحدهای‌روسی‌ازروی - حماقت مرتکب شده بودنداظهار تأسف‌میکردندومی گفتند این احمق‌هااز انهدام این خانه‌های ظریف وغارت اثاثیه لذت میبردند خودماهم در عرض راه سورتمه هائی‌را دیدیم که‌پرازاشیاء مختلف‌غارتی ودرحفره هامتروك مانده بود. خلاصه جنك با منظره هولناکش در نظرمن پدیدار گردید رها کردن کانونهای‌خانوادگی‌تاراج وتلف کردن دسترنج دیگران ازروی بی شعوری وفرار کردن‌بنواحی مجهول کاملا هیولای وحشت‌آورجنك رادر نظر من مجسم می کرد. پس از صرف غذای مختصری نظر باینکه

جمعیت زیاد ومنزل هم کوچك بود بزحمت برای خانم ومادرم جائی تهیه کردم وخودازروی ناچاری شب را درطویله حیوانات بسربردم وبامداد دهقانی را پیدا کردم که بااجرت زیادی مارابا سورتمه بایستگاه راه آهن که نزدیك بودببرد درطی راه ازجنگلی عبور کردیم که درزیر برف مستور و منظره بسیار قشنك وجالبی داشت ومثل این بود که صحنه نمایشی را بادکورهای عالی زینت داده باشند و البته این دکور واقعی وطبیعی بود نه مصنوعی تمام روز را تا اول شب راه پیمودیم وهمینکه هوا تاریك شدو شب فرارسید بایستگاه سوکولکا Sokolka واردشدیم هنوز چنددقیقه بحرکت قطار سریع السیر مانده بود که ما درآن داخل گردیدیم همهمه وقیل وقال تازه واردها مسافرین خوابیده را بیدار کرد آنها باوحشت تصور کردند که آلمانها بقطار حمله ورشده اند ما گرفتاریها و حوادث غیرمترقبه را برای آنها شرح دادیم در میان صحبت آه واه تعجب انگیز زیاد شنیده می شد .

بالاخره باتحمل زحمت و مشقت زیاد وارد سن پطرزبورغ شدیم و پس ازچند هفته اسباب سفرخودرا که بادرشکه میآمددریافت کردیم ومدت زیادی درشکه بواسطهٔ برف و باتلاق درراه مانده بودوبازحمت به گرودنو Grodno رسید واثاثیه را بمادرم که درآنجا پناهنده شده بودتحویل داد

دراین موقع که آغازسال ۱۹۱۵ بود درپای تخت هنوز خبری نبود واوضاع بحال عادی ادامه داشت . تأثرات وسختی های سفرمن هم بتدریج روبه تقلیل رفت کسالت مزاج هم بهبودی یافت بنابراین به تهیهٔ مقدمات مراجعت بایران پرداختیم خوشبختانه از طرف وزارت خارجه هم راجع بحرکت فشاری بمن واردنمی آمد حتی اجازه داده بودند که هر قدر لازم باشد برای معالجه ممکن است درپای تخت اقامت داشته باشم درضمن پیش آمدی هم رویداد که ممکن بود من دیگر ایران را نه بینم توضیح آنکه بمن اطلاع دادند که پست نیابت قنسول در کاوالا Kavala در نزدیکی سالونیك خالی است وحصول آن برای من ممکن است ومن نیز در هنگام مسافرت به بلغارستان وایام استاژدرقسطنطنیه بسی شایق بودم که درمحوطهٔ بالکان کارکنم اما تقدیر چنین بود که نسبت بایران وفادار باشم .

تکلیف رفتن به کاوالا ازطرف چندنفرکارکنان وزارت خانه که من قبل از حرکت برشت با آنها همکاری داشتم شده بود زیرا مدیران این قسمت همیشه بامن مساعد بودند . ازطرفی هم مأمورین وزارتی که راجع بایران بامن تماس داشتند مایل به تغییرپست من نبودند و بعذر اینکه نمیخواهند از تماس با من بر کنار باشند ازقبول این پست جدید بامن مخالفت میکردند ومحض تشویق ایران شناسی مرادست آویز کرده بعضویت کمیسیونی که مامور رسیدگی عملیات یکی ازقنسولهای خاوری بوددعوت کردندهمکاری من دراین کمیسیون مفیدواقع گردید زیرا که با تجربیات اندوختهٔ دررشت توانستم نواقص انشائی اسناد ومدارك و تصدیقات قضائی و فرمولهائی که بکاررفته بودبدقت بررسی نموده ودربارهٔ آنهاقضاوت کنم .

تهیهٔ مقدمات مسافرت به تبریز

ازفکر مسافرت به بالکان که میدانستم قطعاً امکان پذیر نخواهدشد صرفنظر کرده وبا رئیس پست تبریز که آنوقت در پطرزبورغ بود یعنی موسیو ارلو Orlov قنسول ژنرال تبریز تماس گرفتم او با کمال خوشروئی ومهربانی بمن برخورد کرد وازهمکاری بامن اظهار خوشنودی زیاد نمود محل خدمت اوسابقاً درترکیه بود و قبل از آنکه به پست تبریز منصوب گردد پست بغداد را داشت و بهمین جهة توانسته بود مسئله تحدید حدود ترك وایران را ازنزدیك مشاهده نماید . تحدیدحدود بوسیلهٔ مامورین دو کشور ذینفع بعمل میآمد در حالیکه کمیسرهای روس و انگلیس هم در عملیات نظارت داشتند .این کمیسیون تقریبا مدت یکسال مشغول کاربود و ازخلیج فارس تاآرارات رفت وموقعی بکار های خود خاتمه داد که ترکیه داخل جنك شد مستر هوبارد Hobbard کمیسر انگلیس بعد ها دراین باب کتاب مفیدی انتشارداد ودرآن تحدید حدود وتغییرات را مفصلا ذکر کرد کمیسرروس موسیو مینورسکی Minorsky نیز مطالعات تاریخی عمیقی دراین موضوع داشت و مدارك پربهائی را منتشر کرد که بعنوان مطالب محرمانه دروزارت خارجه روسیه ضبط شددرهمان انتشارات گزارشی هم از موسیو ارلو که آن وقت دربغداد سمت قنسولی داشت واز طرف بین النهرین قسمتی ازسرحدات را دیده بود موجود است .

و نمیدانستیم که باید باسن پطرز بورغ وداع ابدی کنیم زیرا که دو سال بعد انقلاب بزرك روسیه صورت گرفت و ما دیگر نتوانستیم بآنجا برویم

تفلیس پایتخت گرجستان

خلاصه ما با راه‌آهن به تفلیس وارد شدیم و در آنجا مختصر توقفی کردیم وازاینکه دوباره بدیدن این شهر قشنگ موفق کردیدم بسیار محظوظ شدم وایام تحصیلی رابخاطرآوردم که برای گردش بقفقاز آمده واین‌شهر زیبای خوش منظر را در کنار رود کورا در میان کوهستان دیده بودم . مخصوصاً محله بومی آولا بار Avlabar که کاملا شرقی بود . تفلیس یکی از شهرهای قدیمی گرجستان است که قبل از آنکه بتصرف روس‌درآید موردعلاقه‌ایران‌وترکیه‌بوددولت روسیه بموجب دعوت آخرین شاه‌گرجستان اراکله Eraclé که‌حمایت کاترین دوم را خواستارشده بود در آنجا قدم گذارد وبااین شاه عهد نامه ای تنظیم کرد همین عهد نامه اساس ادعای گرجیها را که مایل به آزادی و استقلال کشورخود هستندتشکیل می دهد . ادعای آنها این‌است که اولاروسیه بوظیفه حمایت‌خود رفتارنکرده است وثانیا پس‌ازچندی درزمان سلطنت الکساندر اول قدم در گرجستان گذارد وحقوقی را که بر طبق این عهدنامه برای گرجستان قائل شده‌بود بکلی زیرپا گذاشت‌ونظر به پیش‌بینی استقلال احتمالی آن خط بطلانی براین عهدنامه کشید .در این باب مذاکرات ومباحثات تند وباحرارتی بعمل آمد ولی به نتیجه‌ای نرسید اما باید دانست که‌گرجستان بادست خویش انهدام خودرا فراهم نمود . در موقع عظمت‌واقتدارخوددرقرن‌دوازدهم بجنگهای ملوك الطوایفی پرداخت وخانواده‌های مختلف سلطنتی باهم جنگیدند وگرجستان‌را طعمه‌ای کردند که همسایگان مسلمان بسهولت توانستند آنرا بلع نمایند . روابط بسیار قدیمی آن باروسیه که اساسا درهردو کشور برمذهب‌ارتودکس قرارگرفته بودموجب آن‌شد که درموقع‌مخاطرات‌بزرك بمسکو مراجعه کرده وآخرین تخته پاره نجات‌خود را از آن بخواهد . گواه صادق این‌روابط نتردام دیوری Notre – Dame d' Iverie (یعنی نتردام گرجی) است وآن تمثالی است که حتی در قلب مسکو مورد احترام ملت روس‌بوده‌ودر

مدخل‌میدان سرخ درقصر کرملین‌معبدی برای‌آن وقف گردیده بود .

کدورت خاطر پاره‌ای ازگرجیان که از ارزش تمدن تاریخی قدیم خود آگاه هستند بسهولت فهمیده میشود و بسیار متأسفند که استقلال کشورشان از دست رفته‌است اما انصاف نیست که تنها روسیه‌را دراین امرمقصر دانست.

ساختمان عظمت وترقی‌یا انحطاط ملل بدست خودآنها صورت می‌گیرد بعلاوه حضوررروسیه درمصبهای جنوبی‌سلسله جبال‌قفقاز امنیت خارجی و تنظیمات داخلی این کشور را تأمین کردفقط این‌تنظیمات بادست‌سنگینی برقرارشدولی محققااین‌سنگینی بیشترازوزنی که بخودروسیه‌فشارمیآوردنبود، و برطبق مقتضیات اداری آن زمان بوده است ودر هرحال نمیتوان این مسئله رابسکوت گذرانید که‌نمایندگان اشرافی گرجی از این پیش آمد ها استفاده زیادی کرده و در قشون ودوایر دولتی روسیه و حتی در دربار تزاروارد‌شده ومقامات عالی را اشغال کرده‌اندوازحیث اقتصادی‌هم گرجستان که در محیط امپراطوری مترقی بود روبه توسعه میرفت و بهر اندازه که اوضاع سیاسی درروسیه تغییرشکل میبافت وافکار آزادیخواهی بروز میکرد گرجستان‌هم از این پیش‌آمدها استفاده میکرد .شرکت‌آنها درامورروسیه بقدری زیادبود که‌میتوان درحزب سوسیالیست‌روسی‌ونهضتی که‌بدست آنها انجام‌گرفت اشخاص بسیاری ازگرجی هارا نام برد این مسئله‌راهم بایدتذکار داد که دررفورمهائی که روح‌آزادیخواهی برای‌انجام آنها مبارزه میکرد چه‌درگرجستان و چه درروسیه مقصود نهائی این نبود که مقدرات تاریخی که‌این دو ملت‌را بهم پیوسته تجزیه شود بلکه مقصود این بود که‌مشترکا ازمحیط تازه‌ای که فراهم میکردندو نتایجی که از آن حاصل میشد همه بهره‌ور باشند من نمیخواهم در اینجا توقف کرده به‌تفصیل پردازم همینقدر بطورخلاصه میگویم که درطی قرن‌نوزدهم ملت گرجستان بطور قابل توجهی بیدارشد و احساسات فوق العاده‌ای بروز داد و درآثارمختلف ادبی وروزنامه نویسی وغیره‌ترقی‌شایانی کرد مسلم است که دخول افکارگرجی در امور جاری‌مساعدتهای عمده‌ای‌بطبقهٔ روشنفکر روسیه کرد و معلوم بود که دراین نقشهٔ مشترک باید یك مفهوم تحقق پیدا

کند . درهرصورت اگر تزاریسم بی‌اعتماد نمیتوانست مسئلهٔ مشکل موافقت دادن ملل مختلف متعدد امپراطوری را حل کند برعکس محیط ترقی‌خواه وآزادی خواه روسیه بهتر توانست موافقت‌وسازشی میان این‌عناصر مختلف ایجادنمایدوالبته این سازش‌هم باید طوری باشد که حقوق‌هریك بطوریکه زندگانی مشترك تقاضامیکند محفوظ بماند وبهترین‌راه این‌است که بملل مختلف بفهمانند که بایدتشریك مساعی کنند ووظائفی‌را انجام دهند تاتعادل درستی درمیان قوای‌مایل بمرکز وقوای‌فرارازمرکز که در داخل تشکیلات روسیه مشغول بازی‌هستند حاصل گردد.

دربهارسال ۱۹۱۵ من درتفلیس باین افکار مشغول بودم بدون اینکه ازخاطرم عبور کند که روزیکه دوباره باین‌افکار مراجعه کنم روسیه بزرك را خواهم دید که با ارادهٔ یکنفر گرجی یعنی استالین جوگاشویلی Staline - Djougachvili که هم‌وطنان‌قفقازیش بکاراندا‌ختن نقشهٔ اولیه او را در امپراطوری قدیم‌تزارهاتامین‌میکردنداداره‌میشود . هرگاه فرمانروائی‌او برروسیه‌جبران‌مافات باشدالبته گرجستان بمنتهااوج‌رفعت‌وعظمت خود رسیده است . وبحث در عهد نامهٔ کاترین دوم برای نسل آتیه معنی نخواهد داشت .

تعرض قشون روس درآذربایجان

درهر حال در رژیم انتظامی قدیم روسیه که بشرح آن پرداختم برای من وتمام کسانیکه در آن سرحدات بنفع روسیه خدمت میکردندیك مسئله مسلم‌شده‌بود و آن اینستکه سیاست ما در ایران باطنا با اوضاع قفقاز بستگی داشته وعکس العملهائی ایجاد میکرده و انعکاسهای‌آن هم آنی و فوری بوده است . در پیش اشاره کردم که عناصر انقلابی قفقاز مخصوصاجمعیت‌مسلمان‌آنجا در وقایع ایران در سال۱۹۰۵ دستی‌داشته‌اند ونیز ذکرکردم که درآغاز جنك مسئله دانستنی این بود که آیا ما باید بنگاهداری سرحدات قفقازی خودمان قناعت کنیم ویا آنکه ازسرحدتجاوز کرده درخاك ایران بفعالیت نظامی پردازیم بالاخره درموقع عزیمت من ازپطرزبورغ شق ثانی را که عقیدهٔ نایب‌السلطنه قفقاز کنت ورنت سو داشکو برخلاف آن بودترجیح دادند .

جنگهای صوفیان و خان تختی و ارومیه که قشون مسابا قوای ترکیه درزمستان ۱۵ - ۱۹۱٤ در آذربایجان کرد بنفع ماتمام شد وچون ترکها تبریز وارومیه را موقتا تخلیه کردند مجدداً راهی برای ما بازشد ومن توانستم باخانم بجلفا برسم (۱) درموقع عبور از سرحدایران قلل مرتفع جبال آرارات را تماشا کردیم وپس از مختصر توقفی در جلفا درشکه ای پیدا کرده بطرف تبریزرفتیم .

ساختمان راه‌آهن که میبایستی جلفارا به تبریزاتصال‌دهد با شعبه‌ای که ازصوفیان‌بشرفخانه‌در کنار دریاچه ارومیه میرفت ادامه داشتو چند کیلو متری هم ریل‌گذاری شده بود اشکال عبور این خط درگردنهٔ یام بود که بایستی در آنجا تونلی حفر شود . در بین راه به نیروی بزرك شارپانتیه Charpentier برخوردیم که بدون شتاب بطرف تبریز میرفت این لشگر که در جبههٔ آلمان دارای افتخاراتی گردیده مرکب بود از رژیمانهای‌سواره‌نظام‌نیژه‌گورودسکی Nijégorodsky وتورسکوئی Tverskoï وسورسکی Séversky که درتاریخ نظامی‌روس مشهور هستند علاوه براین یك بریگاد قزاق هم بود که با توپخانهٔ مکمل‌وخوش نما راه میپیمودند . این نیروی مهم که برای صحنهٔ جنك ایران‌مافوق لزوم بود بایستی دریاچهٔ ارومیه را دورزده واین نواحی‌را ازوجود ترکها اگر دوآنجا باشند پاك‌کند وموقعیت مارا مجدداً درآنجامستحکم سازد .

(۱) درابتدای قرن ۱۷ جلفا شهری بود دارای ٤۰ هزار سکنه واز حیث صنعت وتجارت ازشهرهای‌خوب ارمنستان محسوب میشد . شاه عباس کبیر سکنه این شهررا بکلی بطرف اصفهان کوچ داد وشهر در زیرچشم ارمنی های خارج شده سوخت واکنون ازاین شهر جز چند خرابه بدون استفاده ومصالحی از پل قدیم که چهار برج داشت ورود ارس با خشم بپایهٔ آن بر میخورد چیزی بجای نمانده است اهالی این شهر در موقع ورود من بآنجا منحصر بده خانواده بودکه در کاروانسرای مخروبه ای منزل داشتند .

شاه عباس این مهاجرین را باصفهان آوردو درمحله‌ای‌بیرون شهر جای داد ونام‌آنرا جلفا نهاد .

ورود به تبریز

پس ازمختصر توقف در مرند (۱) که افسانه قبر مادر نوح را در آنجا نشان میدهد دوباره بطی راه پرداخته وبالاخره در کوچه های شهر تبریز داخل شدیم . مسافرت ما از سن‌پطرزبورغ تا تبریز تقریبا ده‌روز طول کشید . قنسول های تبریز پس از جنك صوفیان که بتوسط ژنرال چرنوزوبو Tchernozoubov بوقوع پیوست توانسته بودند به تبریز برگشته و پست های خودرا اشغال کنند . این نکته را هم باید ذکر کنم که فعالیت نظامی ما برضد ترکیه بقدرت دولت ایران لطمه ای نمیزد و سیاست خوبی که ما درابتدا بکار بردیم این بود که بورود ولیعهد به‌تبریز رضایت دادیم . قاجاریه از قدیم روشی داشتند که همیشه باید ولیعهد های آنها فرمانفرمای آذربایجان باشند .

در ضمن ملاقاتهای رسمی باقنسول های فرانسه و انگلیس وامریکا وقتی هم درخواست کردم که برای تقدیم احترام بحضور ولیعهد بروم ولیعهد در ارك دولتی منزل داشت یعنی ارك قدیمی‌مغول که درمرکزشهر واقع است . در روز و ساعتی که معین شده بود باتفاق موسیو B کفیل قنسولگری بارك حکومتی رفتیم . از حیاط بزرك پر درختی عبور کردیم ناگاه درفاصلهٔ کمی‌جوانی‌را دیدیم که سرگرم‌تیراندازی‌بطرف گنجشکان است . ازرفتار B که بشتاب بطرف اورفت فهمیدم که این جوان شاهزاده ولیعهد است موسیو B چون باو نزدیك شد سلام با احترامی باوداده‌منهم به تقلید او مراسم احترام را بجاآوردم ولیعهد مارا بسالن رسمی‌برد و مدت یکربع ساعت با ماصحبت کرد ومحسوس بود که ازصحبت کردن من بزبان فارسی‌خوشنوداست .

تفریح‌ولیعهد درشکار گنجشك مرا بفکرانداخت که شاید نمیخواست درموقع ورودوملاقات ما اضطراب ونگرانی خودرانشان دهد وبرای‌رفع

---

(۱) افسانه‌میگویدشهر نخجوان‌را که‌آنطرف رود ارس واقع‌است نوح بنا کرده یعنی پس‌ازآنکه اولین تاك را در دامنهٔ کوه آرارات‌کاشت به بنای این شهر پرداخت (ا . رکلو . آسیای روس صفحه ۲۷۶)

E. Reclus . Asie Russe .

تشویش درونی درمقابل این هدفهای متحرک به تمرین تیراندازی پرداخته است شاید هم فکرمن بی مورد بوده واو برای سرگرمی باینکار مبادرت کرده بود.چندی بعدهم فهمیدم که میل مفرطی به موتوسیکلت سواری دارد ویکنفرازافسران روسی این ورزش را باو تعلیم میداده است بسی متأسفم که در این ملاقات مطلب قابل ذکری بمیان نیامد . من تا اینوقت بملاقات دونفرازشاهزادگان قاجار موفق گردیده بودم یکی سالارالدوله که آدم با عزم وفعالی بود اما انرژی او بملاحظات سیاسی بر خورد ونتوانست از فعالیت های خود نتیجه‌ای بگیرد وسرانجام هم اجباراً ازایران تبعید ودر اروپادرگذشت‌ودیگری‌همین ولیعهد موسوم به حسن میرزا بود که باوجود

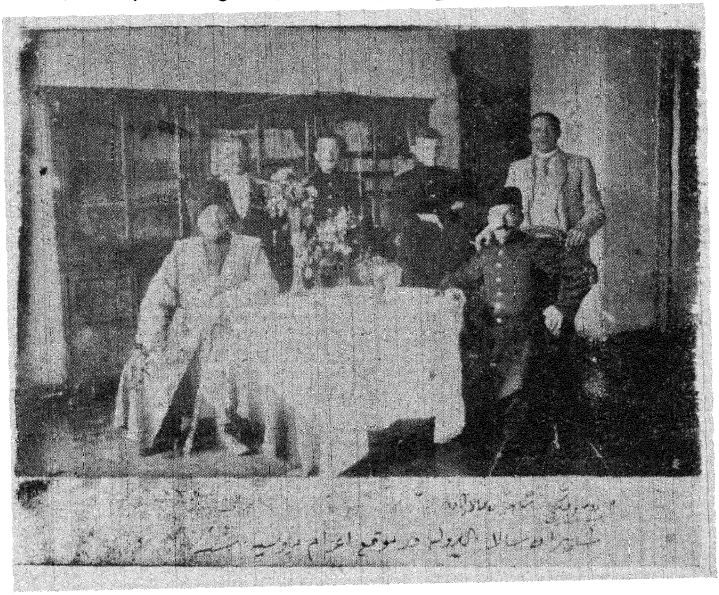

صغرسن در این موقع خاص دررأس حکومت ایالت بزرك آذربایجان که درآنجانیروهای روس وترك باهم تصادم حاصل کرده بودندقرارداشت بعلاوه درتمام مدت حکومت خود رل بدون تأثیری را بازی کرد بعقیده من این جوان ازشخصیت خود اثری بروز نداده وعاقبت هم پس ازسقوط سلسله قاجارمجبورشد که در خارج ایران بزندگانی خودخاتمه دهد . در -

سنوات - ۱۵-۱۹۱٤ تهران در فرستادن ولیعهد به تبریز اهمیتی قائل شده بود . پس ازآنکه شجاع الدوله مرتجع باوجود پشتیبانی روس شکست خورد تصور میکردند که حضور ولیعهد در تبریز موجب نگاهداری واستحکام این ایالت خواهد شد اشخاصی هم که درملازمت ولیعهد به تبریز آمده بودند دستور داشتند که بانفوذ روس درآنجا مبارزه کنند .

پس ازآنکه روزهای اول ورود ما صرف ملاقاتها شد ودرزندگانی کلنی روس و خارجیان مقیم تبریز داخل شدیم درصدد برآمدیم که منزل موقتی برای خود فراهم کنیم بنا براین بمنزل یکی از همقطار های خود موسیو (M.E) که در باغ شمال درخانه موسیو شاپشال منزل داشت رفتیم شاپشال از اهالی کریمه وتحصیلات خاوری را در دانشکدهٔ سن پطرزبورغ بپایان رسانیده بود وچندی بعد به تبریز آمده ودرنزد محمدعلی میرزا که آنوقت فرمانفرمای آذربایجان بود تقربی حاصل نموده ودرواقع رل فرمانفرمائی را او بازی می کرد وبتدریج مقام مهمی را احراز کرد وفواید مادی زیادی هم داشت وهمینکه محمدعلیشاه ازسلطنت برکنار شد شاپشال هم بسن پطرزبورغ احضار گردید ودروزارت خارجه مشغول کار بود دورهٔ اشتغال او بهمین جا خاتمه نیافت وپس ازانقلاب روسیه بقسطنطنیه رفت و در آنجا مشغول تجارت آنتیك شد چندی بعدهم دولت لهستان اورا دعوت کرد وپست ریاست مذهبی یعنی گاهام Gaham را در نواحی ویلنو Vilno باو داد ومن نمیدانم پس از اعاده این کشورها به اتحاد جماهیر شوروی بکجا رفت وچه شد ؟ شاپشال بسیار خوش محضر ومهربان ویکی ازبهترین شناسندگان ایران بود . ملاقات من با او درسن پطرزبورغ واقع گردید درخاطردارم که شاپشال مطالعات خودرا راجع به تمثالهای مقدس ایرانی در کتابی انتشار داده بود . بطورکلی اسلام نقل تصویر انسانرا درصنایع ممنوع کرده است شیعهٔ ایران نیز مختصات خود را در این باب حفظ کرده وامامان را بطریق خاصی پرستش میکند ومعتقد است که تصاویر آنان از انظار ناپاك بایدمحفوظ باشد معهذا شاپشال توانسته بود چندتصویر بدست آورده ودر کتاب خود نقل کند . هرگاه شاپشال سرگذشت خود را در مدت اقامت در ایران بقلم آورده باشد محققا زمان قابل توجهی ازتاریخ

ایران راخوب روشن کرده است . من تاکنون ازآثارقلمی او بیش از دو کتاب ندیده‌ام یکی همان کتاب فوق‌الذکراست ودیگری کتابی است که‌در هنگام اقامت در لهستان راجع بادبیات آذربایجان نوشته است گمان میکنم دردانشگاه ویلنو کرسی زبان ترکی را هم اشغال کرده بود .

خلاصه ما چندهفته که در تبریز اقامت داشتیم درخانهٔ قشنگ شاپسال بسر بردیم‌این خانه ازحیث ساختمان ترکیبی‌است ازاسلوب اروپائی‌وایرانی بالاخره تقدیر چنین خواست که ما مدت زیادی درتبریز نمانده وبارومیه منتقل شویم .

چندروز پس ازورود ما به تبریز لشگرشارپانیته، بآنجاواردشد این ژنرال‌روسی‌ازحیث نژاد فرانسوی بوداجداد او بابرنادت Bernadotte ازفرانسه بسوئد مهاجرت کرده ودرقسمت غربی فنلاند که بعدهادرنتیجه جنگ‌روس‌باسوئدیکی‌ازایالات روسیه شدمسکن گزیدندومتدرجادرخدمات تزاری‌داخل‌شدند اشرافی که مالك اراضی بودنددرموقع بخصوصی بسهولت به‌تغییر مسکن‌تن‌درمیدادندزیرا که‌دراین‌تغییرمکان‌لطمه‌ای بحقوق‌مالکیتشان وارد نمی‌آمد .ایالت‌بالت‌روسیه‌نیزنمونه دیگری ازاین نوع است . طبقه اشرافی بالت که از اعقاب طوائف ژرمن است همینکه ازطرف دانمارك وسوئد ولهستان تخفیف مقام دید در زمان فتوحات پطر کبیر دخول خود را در محوطهٔ‌امپراطوری‌روس خوشتر یافت ودرادارات وقشون‌ودیپلماسی روس وظایف مهمی را بعهده داشته است و همیشه خود را در مقابل تزار قیصرترو Treu باوفانشان‌داده واوراپادشاهی تصور میکرد که‌امتیازات ملوك الطوائفی این بارون هارا ضمانت کرده‌ومحفوظ خواهد داشت .

این مسئله هم بطوریکه‌دیده‌شد باز منظرهٔ خاصی ازدرهم‌ریختگی ملت روسیه است‌زیرا که بارونهای بالت که نژاداً آلمانی هستند ازحقوق اشرافیت خوددر ایالت‌استونی Esthonie ولتونی Lettonie استفاده میکردند،وخلاصه آنکه ناجوری ملت روس‌از این جمعیت های غیر روسی که دارای‌خصائص مختلف اجتماعی بودند بخوبی دیده می شد .

این پیوستگی بواسطه جنك بزرك و انقلاب روسیه موقتاً قطع شد زیراکه دوسال ۱۹۳۹ نظر بموافقت ژرمن و شوروی عناصر بالت آلمانی

بدهلیز و پسنانی Posnanie منتقل گردیدند اما در سال ۱۹۲۰ دوباره ممالك بالت درتحت‌شکل جمهوری های شوروی بروسیه پیوست.

اگرچه نام ژنرال شارپانیته مرااز‌موضوع خارج کرد ولی برای شناساندن اوایراداین مختصر را لازم دانستم . باری حضوراین جمعیت- زیاد سواره نظام درتبریزمرا بافکاردیگری که بیشتر درنقشهٔ خاورشناسی دخالت داشت متوجه‌ساخت . لشگر شارپانیته بطوریکه قبلا هم اشاره کردم دارای یك بریگاد قزاق ماوراء بایکال هم بود که از حیث نژاد اختلاط داشت در پهلوی نمونهٔ روسی اهالی سیبری هم باریشهای - خرمائی‌و چشمان‌آبی رنك دیده میشدند اینها اعقاب طوائف کنکیستادور Conquistadors بودند که برای‌روسیه‌درماوراءجبال‌اورال‌فتوحاتی کرده وآن نواحی را آبادنمودند ازاینها گذشته نمونهٔ‌مغولی‌هم‌دربین‌آنهادیده‌می شد که از طوائف بوریات Bouriates و بومیان نواحی دریاچهٔ بایکال‌بودندومن‌چون درارك تبریز یعنی‌ارك‌مغول در رژه این جمعیت کثیر نظامی حضور یافتم بی اختیار فکر و عقیده اورازی Eurasie(۱) در خاطر من ایجاد گردید . آیا تبریز وقتی پایتخت سلسله مغول نبوده است (در قرون ۱۳ و۱٤) ؟ مگر همین طوائف فاتح مغول نبودند که‌درفلات‌ایران‌سرازیر شده همه جارا تصرف کردند وتا آنطرف مدیترانه بممالك روسیه دست‌اندازی‌نمودند؟آیا روسیه وایران هردوزمانی ازجملهٔ الوسهای مغول واز ضمائم امپراطوری آنها نبودند ؟ اینجا بود که تاریخ درنظرمن تکرارمیشد و میدیدم بازهم افواج مغولی درهمین محوطه آمده اندبااین تفاوت که این دفعه این قشون ازمرکز سیاسی مغول‌دستور نمیگرفت وتابع دستورات سن پطرزبورغ بود که نقطه نهائی غربی‌توسعه روس است. ازاین نوسان‌انرژی روس که بایك‌آهنك ازمغرب‌بطرف‌مشرق میرود ودوباره به نقطهٔ عزیمت برمیگردد من درسی فراگرفتم وآن این بود که نمیتوان تاریخ روسیه راتعبیروتفسیر کرد ومجبوراً آنرا در تنگنای ارتقاء خاص اروپائی داخل نمودبلکه برعکس باید جنبهٔ آسیائی مارادر نظرگرفت یعنی بستگی وارتباط باطنی جغرافیائی ونژادی مارا با قارهٔ -

(۱) عقیده‌ای که تاریخ روسیه را به تمدن‌آسیائی مربوط میسازد .

آسیا نباید فراموش کرد .

البته من افکار امریکائی را تصدیق نمیکنم وعقیده دارم که اگر روسیه را ازقسمت اروپائی خود محروم می ساختند باز میتوانست بصورت دولت مقتدری درآید که شالوده‌آن برمتصرفات ممتاز آسیائی آن قرار گرفته باشد . قسمت آسیائی روسیه طبیعتاً طوری است که میتواند برای آن مقام شایسته‌ای را تأمین کند و دارای جمعیت زیادی ازملل متعدد فعال باشد با این شرط که نگذارند منابع پر فایده سطحی وزیرزمینی که تا آنطرف جبال اورال تا حدود اقیانوس ساکن موجود است بیفایده بماند . و این یك مسئله عجیب تساریخی است که تزارهای سفید درحینیکه شالوده دخول روسیه را در آسیا میریختند آن بلندی فکررانداشتند که برای این قسمت متصرفات‌آسیائی خودارزشی قائل شده ونتایج‌عملی استخراج نمایند . اما شورویهای سرخ که بفرض و خیال‌خودجنبهٔ بین‌المللی گرفته اند در استخراج آن نتایج میکوشند ودر صنعتی کردن آسیا فعالیت زیادی بروز میدهند وبا منطق هم موافقت دارد که شایدروزی‌ملل‌آسیائی‌روسی‌شوند بعلاوه چه کسی میداند که آیا دراساس ومنشاء این سیاست همان تهدیدی که درآغاز انقلاب شوروی احساس‌میشد بازهم پیدانشود وممالك‌دیگر برای منع سرایت این مسلك برای بهداشت عمومی‌خوداز پیشرفت‌آن جلوگیری‌نکنند؟ امکان‌قطع‌روابط‌شوروی‌بامالك کاپیتالیست همیشه درافکار فرمانروایان روسیه کنونی موجود است .

در نیروی شار پانتیه در یکی از رژیمانها یکنفر سرجوخه ـ سواره نظام بنام بودیونی Boudionny وجودداشت که بعدها بدرجهٔ مارشالی قشون‌سرخ‌رسید واکنون ریاست بازرسی کل افواج سوارراداردـ

البته کسانیکه بانظرساده‌ای بتماشای‌این نیروی عظیم نظامی پرداخته بودند هرگز بفکرشان نمیرسید که حضور این نیرو ممکن است یادگاری ازگذشته را که تصور میکردند بکلی فراموش شده مخفیانه دربرداشته باشد همانطور که‌اکنون‌نمی‌توانند حوادثی‌را که‌فعلامخفی ودرآینده‌نزدیکی بروز خواهد کرد بتصورآورند .

درهرحال قدمهای محکم این سواران باصفوف فشرده در کوچه‌های

تنك تبریز بی تماشا نبود اهالی ازهرطرف برای این تماشا که در ایران نادرالوقوع وبسیار دیدنی است باشتاب حضور پیدا میکردند .

درتعقیب این تماشا پذیرائیهای مخصوصی هم بعمل آمد . مخصوصاً دوخاطردارم که یك گاردن پارتی تشکیل یافت که درآن سرودهای ملی تمام دول متحد شنیده میشد .درموقعیکه سرود مارسیز فرانسه را میخواندند موسیو نیکلا قونسول فرانسه نتوانست ازگریه خودداری کند مخصوصا بدیدن افسران وافراد قشون که دارای نشانهای لژیون دونورو صلیب جنگی و مدالهای نظامی فرانسه بودند تأثرات او تحریك شده بوداین نشانها وامتیازات یادگار حملات درخشان آنها در جبهه آلمان بود که دولت فرانسه ازنظر پاداش بآنها عطا کرده بود دریکی ازاین حملات متهورانه که مقصود تصرف توپخانه دشمن بود من یکی ازدوستان خاورشناس خودرا که دراین جنك تاریخی درجه افسری داشت ازدست دادم . من باوعلاقه‌ای داشتم زیرا که درسنوات ۱۰ ـ ۱۹۰۸ درسن پطرز بورغ دردورهٔ تحصیلی همکلاس بودیم .

خلاصه حضور لشکر شارپانتیه مدت چندروز در تبریز محیط خاصی ایجاد کرد که هر کس درآن احساسات مخصوص خود را بروز میداد . احساسات خانم من که فرانسوی و بایك نفر روسی وصلت کرده بودارتعاشات بی اندازه محسوسی داشت این احساسات مربوط به میهنش بود که ازاینجا فاصله بسیاردوری داشت اما آثارآن دراین اتحاد مسلحانه ازنزدیك دیده می شد .

بهرحال چون جنك درمیان بود نیروی شارپانتیه بزودی در امتداد جنوب برای دورزدن دراطراف دریاچهٔ ارومیه حرکت کردتا آن نواحی را ازوجود دشمن پاك نماید وانعکاس این جشنها وپذیرائیها محو گردید .

پس ازچندی معلوم شد که ترکها بعدازشکست خوردن درخان تختی عقب نشینی اختیار کرده وازسرحد گذشته‌اند . درسن پطرزبورغ هم تصمیم گرفته شد که قونسولخانه ارومیه که دردسامبر ۱۹۱٤ تخلیه شده ودرنتیجه رفتن قونسول جمعیت مسیحی نیزمهاجرت کرده بودند مجدداً مفتوح گردد .

من ندانستم بچه علت وزارت خارجه روسیه نخواست (V.M.I) را که

رئیس این پست بود دوباره بآنجا بفرستند و برای چه مرا بجای او انتخاب کرد . همین قدر میدانم که دراوایل ماه مه تلگرامی دریافت کردم که باید فوراً بارومیه رفته وقونسولخانه را دایر کنم .

منصوب شدن بقونسولگری ارومیه

من مجبور بودم که باوامر صادره اطاعت کنم بعلاوه ازاین تغییر پست هم راضی بودم زیرا که اوضاع تبریز مطابق میلم نبود اگرچه سمت منشی قونسول ژنرالی راداشتم ولی اکنون قونسول غایب و بجای او M.B برسیدگی امور میپرداخت او نسبت بمن سابقه خدمت زیادتری داشت اما من هم مدت یکسال قونسولخانه رشت را که پست مهمی بوداداره نموده و باستقلال عادت کرده بودم زیردست بودن برای من شاق بود بعلاوه احساس میکردم که میخواهند مسئولیت کارهای زیاد اداری و قضائی رابگردن من انداخته وفعالیت در امورسیاسی وواسطه بودن میان متنفذین نظامی وادارات دولتی ایران و غیره با M.B باشد وخلاصه آنکه اموردفتری براطلاعات من چیزی نمیافزود وکارهای آن مانند کارهای دفتری رشت بود که برای من فایده‌ای نداشت ومیل داشتم که بیش ازاینها بلند پروازی کنم . رفتن بارومیه که تازه دشمن آنرا تخلیه کرده و افتتاح قونسولخانه وتماس گرفتن با مامورین ایرانی و میسیونهای اروپائی واهالی که در معرض جنك واقع بوده اند بنظر من جالب تر از بازی کردن باکاغذهای دفتر قونسولگری تبریز آمدومثل این بود که درآن ماموریت اقلا ازصفر به رقم ۹ ترقی کرده باشم .

بنابراین بادرشکه وتختخوابهای سفری ولوازم مختصر بطرف ارومیه رهسپار گردیدم ودستوردادم که اثاثیه مارا که ازرشت باید برسد بارومیه بفرستند و نیزدستورداشتم که قبل از رسیدن بارومیه به موهانجی رفته با ژنرال چرنوزوبو که فرمانده این قسمت جبههٔ مابود تماس بگیرم پس از ملاقات ژنرال بمن اطمینان داد که تمام نواحی دریاچه ارومیه ازوجوددشمن پاك شده و مهاجرین مسیحی میتوانند بخانمان خود عودت نمایند و هیچ مانعی برای باز کردن قونسول خانه وجود ندارد اما کمی هم تعجب کرد که من خانم را نیز همراه دارم من باو گفتم که وزارتخانه در این موضوع دستوری بمن نداده‌است بعلاوه درصورتیکه زندگانی باید درارومیه بحال

عادی برگردد ومهاجرین مسیحی که باشتاب بمنازل خود میروند باخطری مواجه نمیشوندچه‌ضرر دارد که‌خانم هم بامن باشد ودرکارها بامن‌مساعدت نماید مخصوصا درامورخیریه ونوع پرستی میتواند بسکنه بدبخت وغارت زده آن سامان کمك شایانی بکند . عجب اینکه خود ژنرال هم که بمن ایراد میکرد خانم خود راهمراه داشت منتها برای حفظ ظاهر اورا بلباس خواهران تارك دنیا درآورده بود .

رئیس‌روحانی‌طوایف آشوری بنام مارشیمون Mar Chimoun

نیز در اینموقع بملاقات ژنرال آمده بود تا بااو همدست شده درجنك علیه ترکها شرکت نماید ، مارشیمون ریاست روحانی و عرفی قبایل نستری را داشت که درقسمتی از سنجاق Sandjak و گیاور Guiaver و ولایت وان سکنی دارند در نقشه اجتماعی این نستوریهای کوهستانی باکردهای همسایه خود اختلافزیادی ندارند فقط تفاوت در این است که هر قبیله دررأس خود کشیشی دارد وتشکیلات حکومتی آنها تقریباًروحانی است و زندگانی عشایری دارند وهر قبیله رئیسی دارد موسوم به ملیك Malik این قبایل که هیچوقت تحت احصائیه در نیامده و همیشه از مامورین مقتدر ترکیه پرهیز کرده ودر کوهستانهای صعب الوصول فراری هستند شایدافرادآنهابه ۳۰ الی ۵۰ هزارنفر برسد . مارشیمون چندهزار مردان جنگی این قبایل را تحت فرمان در آورده و میخواست با ترکها بجنگد . جهادی که ترکهاعامهٔ مسلمانانرادرآن دعوت کرده بودندموجب آن شده بود که قبایل کرد آزادنه بقتل و غارت مسیحیان پرداز ند .اگر چه ترکها مارشیمونرا باسلامبول دعوت کرده بودندکه باوتأمین بدهند اما او اعتمادی باین دعوت نداشت وفقط یك راه خروج برای خود پیدا کرده وآن سازش باروسها بود.اولوازم کافی برای جنك نداشت قرار بود روسها تفنك و فشنك وسایرلوازم جنگیرا بدهند تا حالت تعرضی بخودگرفته در امتداد گیاور فشارترکهارا تخفیف دهد اما این نقشه چون دیر بمرحله اجرا درآمد نتیجهٔ رضایت بخشی نداد ومارشیمون درماه اکتبر مجبور شد که با قبایل خود بطرف خطوط جنگی ما عقب نشینی کند و سر انجام با کوهستانهای موطن خود وداع ابدی کوید. مارشیمون جوانی بود که تقریبا سی سال داشت عمامه‌ای برسر وقبای کلیسائی دربر وصلیبی بسینه آویخته داشت و ازصباحت منظر و تشخص هم بی بهره نبودهمراهانش که نزدیك چادراو کشیك میدادندلباسهائی برتن داشتند که تقریباً شباهتی بلباس کردها داشت همه‌مسلح وحالت جنگی بخود گرفته بودند . در پهلوی او شخصی هم‌بود که لباس نظامی برتن وکاسکت وزارت خارجه روسیه‌را برسر داشت. نام‌او آقا پطرس واصلا نستوری بوداو خودرا بعنوان آتاشهٔ قونسولگری ارومیه بمن معرفی کرد زبان روسی را دست وپاشکسته حرف‌میزد ومایل

بود که بیشتر باانگلیسی صحبت کند من بازهم راجع باین موضوع بعد ها صحبت خواهم کرد.

خلاصه پس از آنکه مذاکرات ما با ژنرال تمام شد براه خود ادامه دادیم . درطول راه بمهاجرینی که بارومیه باز میگشتند بر میخوریم وچون قونسول رامیدیدند که باخانمش بارومیه میرود همه اظهار خوشوقتی میکردند ما نیز ازدیدن آنها خرسند شدیم وبالاخره روز سوم مسافرت کمی بعدازظهر ارومیه را درمیان باغهائیکه آنرا احاطه کرده بودند دیدیم و در محلیکه برای ما چادری برپا نموده بودند پیاده شدیم کلنی روس واعیان و اشراف محلی ومیسیونرهای فرانسوی وامریکائی استقبال شایانی کردند وبما خیر مقدم گفتند من نیز از پذیرائی آنها اظهار تشکر کرده وگفتم بسی مایلم که بامساعدت وهمکاری شما اوضاع آشفته بواسطهٔ جنك را ترمیم کنم

پس از پذیرائی از آنجا حرکت کرده درمنزل تاجر باشی روس که مسلمان بود وارد شدیم ودرصدد بودیم که خانه مناسبی پیدا کرده قونسولخانه را دایر نمائیم زیرا که قونسولخانه قدیمی را ترکها و کردها درهنگام اقامت خود آتش زده و با خاك یکسان کرده بودند .مسلم بود که اولین ملاقات ما باید با عالیجناب امیل سنتاك Emile Sontag که در ایران نماینده روحانی دربار پاپ بود بعمل آید.من میدانستم که این کشیش بزرك بهمراهی چند نفر آباء لازاریست وسن وسان دوپل St vincent de paul در هنگام حمله دشمن درپست میسیونری خود باقی مانده بودند.در موقع ورود ما عالیجناب هنوز از نقاهت تب نیفوئید که در ارومیه بروز کرده و تمام اعضای میسیون کاتولیك بآن مبتلا شده بودند رهائی حاصل نکرده بود . یکی از میسیونرها موسوم به پررنولت Père Renault از این تب در گذشت زیرا که درحال تب به مسیحیانی که در میسیون پناهنده شده بودند پیوسته مساعدت میکرد . در اولین ملاقات من بعالیجناب گفتم که سفارت روس و فرمانده قشون ما از زحمات شما قدردانی کرده واحترامات خودرا بشما تقدیم میکنند و باو اطمینان دادم که قونسولگری روس درحل معضلات و اصلاحات لازم کاملا با او همکاری خواهد کرد . فرانسوی بودن خانم من هم دراولین ملاقات موجب آن شد که بهترین روابط ما با این مؤسسه مذهبی که بافاصله بسیار

بعید ازوطن دورافتاده ودرسرحدات کردستان بخدمات خیریه خود ادامه میداد. برقرار باشد.

دومین ملاقات من بامیسیون امریکائی بود و من از آشنائی با دکتر رور. و. آشید Rever. W. A. Shedd که ریاست این میسیون را داشت خوشوقت گردیدم. امریکائیها نظر به بیطرفی خود در مدت اقامت ترکها با استقامت در ارومیه مانده و بمسیحیان مساعدت های شایان تقدیری کرده بودند.

گزارشهای میسیونرها و مشاهدات عینی خودم بمن اجازه میدهند که تابلوی کوچکی راازز مستان ۱۵- ۱۹۱٤ در ارومیه ترسیم نمایم. البته شرح مفصل آن محتاج بمطالعه جداگانه‌ای بود (۱) من فقط باین مختصر اکتفا میکنم که در موقع عزیمت قشون روس از ارومیه در سال ۱۹۱٤ که در دنبال آن عزیمت قونسول و میسیون ارتودکس واقع شد مسیحیان بوی دیوانه‌وار بطرف سرحد قفقاز فرار کردند سختی این مهاجرت را درماه دسامبر درهوای سرد فلاتهای مرتفع و در میان راههای صعب العبور که پراز قشون و گاری ودرشگه و گله‌های احشام و اغنام بود آنطوریکه باید نمیتوان بتصور آورد.

تنظیم احصائیه قربانیهای این وقایع غیرممکن است. کسانیکه توانستند فرار اختیار کنند خوشبخت تر از آنهائی بودند که بواسطه فقدان وسایل حرکت دردهکده های دوردست ماندند این بدبختان درموقعیکه کرد ها باین نواحی وارد وشروع بقتل وغارت کردند بطرف شهر ارومیه روی آوردند و درمیسیونهای کاتولیك و امریکائی پناهنده شدند. میسیونها هم توانستند چند هزار نفر را پناه دهند اما بواسطهٔ ازدحام وترس و گرسنگی وخستگی و نبودن بهداشت اوضاعشان بسیار بد بود. کشتارهای دسته جمعی نیز

(۱) برای شرح تفصیلی این وقایع رجوع شود بمقاله ای که من بعنوان (ملت کوچك قربانی جنك) یعنی آشوریها و کلدانیها درمجله علوم سیاسی شماره ٤ سال ۱۹۲۱ در دائرة المعارف اسلام انتشار داده‌ام

مویو گرك Gorek نیز در بیانیه رسمی آسیای فرانسه در سال ۱۹۲٤ ازاین وقایع ذکری کرده است.

صورت گرفت مثل اینکه یکدفعه ٦٥ نفر ازآنهارا جبراً ازمیسیون فرانسه بیرون کشیده ویکباره تیرباران کردند . اجساد این قربانیها چند روز در روی‌زمین ماند . پر رنولت شبها بقتلگاه میرفت ولاشهٔ آنهارا درزیرخاك وسنك پنهان میکرد وچون مرض تیفوئید باشدت باوحمله ورگردید عاقبت قربانی فداکاریهای خود شد . دکتر. پ . پاکارد P . packard میسیونر امریکائی توانست جان دویست نفر از این‌آوارگان‌را که بوسیلهٔ کردها در کلیسای دهکده‌گوی تپهٔ محاصره شده بودند بخرد . او تنها با نوکر خود پرچم امریکا را بدست گرفت و رفت با کردها مذاکراتی کرد و با شرط خلع سلاح این دسته از مسیحیان را نجات داد و بمیسیون خود برد .

خواننده میتواند تأثرات حزن انگیز مرا از این کشتار وحشیانه‌و فداکاریهای میسیونرها خوب استنباط نماید .

اوضاع سیاسی‌و نظامی در آذربایجان

برای‌روشن‌شدن وقایع ارومیه باید اشاره کنم بکلیات اوضاع سیاسی ونظامی این مدت سه ساله اقامت‌خودم یعنی ازماه مه ۱۹۱۵ تا ماه‌آوریل ۱۹۱۸ . درپیش گفتم که درموقع ورود ما بآذربایجان دولت روسیه‌تصمیم گرفته بود که فعالیت نظامی خود را در خاك ایران توسعه دهد و از نفوذ ترکیه درطی زمستان ۱۵- ۱۹۱٤ جلوگیری نماید زیراکه ترکها موفق شده بودند که بطرف ارومیه وتبریز پیشروی کرده‌واین نواحی شمالی‌را متصرف شوند و لشگر خلیل بیك در امتداد ارومیه مشغول عملیات‌نظامی بود وچند واحد منظم هم در امتداد تبریزعملیاتی‌میکردنداما قسمت عمده قشون ترك ازافراد غیرمنظم کرد تشکیل یافته بود یعنی قبایل کردمسکون درخاك ترکیه وایران با آنها متحد شده و در زیر پرچم جهاد جمع شده بودند . شرکت کردهای ایرانی باترکها ازنقطه نظرسیاسی بروخامت اوضاع افزوده بود . دولت ایران بیطرفی خودرا بطور تئوری اعلان کرد اما حفظ این بیطرفی برای او غیرممکن بود و همین باعث شدکه ایران صحنه جنك وعملیات نظامی روس و ترك شده و مصائب حاصلهٔ از آن را تحمل نماید اوضاع ایران صورت مبهمی بخودگرفته بود نمایندگان‌قنسولی

ونیروهای نظامی طریقهٔ عملشان با مأمورین ایرانی موافقت نداشت.

پیشرفت ترکها بواسطهٔ جنگهای باقشون روس درصوفیان وخان - تختی در بهارسال ۱۹۱۵ متوقف گردید ومزیت نیروی روس از ورود سوار نظام شارپانتیه دراطراف دریاچه ارومیه ثابت شد امابرخلاف انتظار نیروی شارپانتیه بفاصلهٔ کمی مأمورشد که بطرف ترکیه برود و ساخلوی ارومیه منحصرشد بیك گردان توپچی قفقازی وچند دستهٔ صد نفری قزاق. دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۱۵ ترکها درجبههٔ اصلی یعنی درملازگرد فشارزیادی وارد آوردند و گردان قفقازی نیز بقسمت تهدید شده منتقل گردید ونزدیك بود ارومیه برای دفعه دوم تخلیه شود اما من تصمیم گرفتم که از پست خود کناره گیری نکنم محض احتیاط خانم را با آرشیوهای قونسولی بخوی که در شمال ارومیه واقع وکمتر در معرض تهدید بود فرستادم و خود رفتم روی تپه ای که درحوالی شهرواقع وموسوم بود بکوه یهودیان وبادویست نفرقزاق ودوتوپ که باقی مانده بود موضع گرفتم پس ازچندی یك گردان پیاده نظام هم بما ملحق گردید وتقریباً مدت یکماه یعنی تا ۱۹ ماه اوت روی این تپه ماندیم.

درمدت اقامت در کوه یهود ارتباط خودرا با حاکم شهرقطع نکردم گاهی نامه‌ای باومینوشتم وگاهی هم بایکنفر گزمه برای ملاقات اوداخل کوچه های تنك ارومیه میشدم وحاکم را باجمله های دوستانه تهدید می - کردم و میگفتم که ما نیروی زیادی داریم و توپها همه بطرف منزل شما متوجه است واگرمختصر بی‌نظمی روی‌دهد دست باقدامات مسلحانه خواهیم زد و یقین دارم که همین تهدید من باعث نظم و آرامش شهر گردید البته مرا ازاین سیاستی که برای مصلحت بموقع بکاربردم مؤاخذه خواهند داشت زیرا که همین سیاست ازبروزحوادث بزرگی که شاید اولین قربانیهای آن خود ایرانیان بودند جلوگیری کرد.

کردها با پشتیبانی عدهٔ قلیلی نظامیان ترك بخیال افتادند که بسنگرما حمله کنند ولی مابعقب راندن آنها موفق شدیم درطی این مدت وضع جبههٔ اصلی جنك بنفع ما مستحکم گردید وارومیه دوباره نیروی روسی را که برای تقویت ما آمدند دید و اوضاع این ناحیه که بواسطهٔ حوادث باختلال

برخورده بود دوباره تا اندازه‌ای بجریان عادی افتاد درپائیز ۱۹۱۵لازم شد که مسافرتی بساوجبلاغ کرده بتحقیقات محلی بپردازم زیـرا بقراریکه شنیده بودم‌دوباره‌درآنجا اجتماع‌ترکها و کردها شروع شده بود در این مسافرت خانم هم همراه بود و عملیاتی که درآنجا کردیم بی نتیجه نبود . در آنجا مقصود باطنی خود را پنهان کرده وگفتم که بـرای تحقیق قتل قونسول روس کلنل یاس Yass که در دسامبر ۱۹۱٤ واقع شده باین

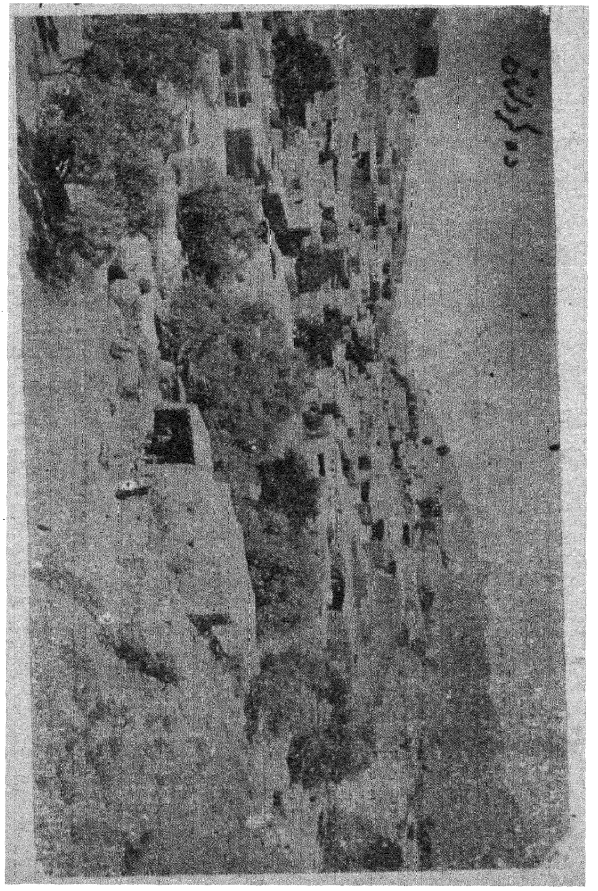

نواحی آمده ام .

بطوریکه معلوم شد کلنل یاس بوضع فجیعی کشته شده بود وزارت خارجه روسیه ازاین واقعه بشدت متأثر گردید . این مرد نظامی که درمحوطه قونسولی ما داخل گردید ابتدا درخراسان در تربت حیدری بخدمت پرداخت تربت حیدری بمنزلهٔ یکی از حلقه های کوچك زنجیر مراقبت ما بود ، این پست بموجب معاهده بین المللی برای جلوگیری از سرایت مرض طاعون هند درآنجا برقرارشدکلنل یاس درمطالعات امورمحلی و یادگرفتن زبان افغانی لیاقتی بروز داد و بعد هم بسمت قونسول ساوجبلاغ منصوب گردید واولین شخصی بود که دراین پست جدید فعالیتی نشان داد دراینجا هم همان حرارت و هوش نافذ خود را بکار انداخت ودراندك زمانی بازندگانی کردها وزبان آنها آشنا گردید ، هیچکس مانند اونمیتوانست پست نظارت ساوجبلاغ را درمیان کردستان اداره کند .

کلنل یاس مدارك مفید فراوانی بدست آورده وآنهارا منتشر ساخت بواسطهٔ همین مدارك بود که ما توانستیم این نواحی را بیشتر و بهتر بشناسیم کلنل بواسطهٔ صفات نیك و قوت که از خصائص ذاتی او بود توانست در مدت قلیلی توجه ومهر کردها را بطرف خود جلب نماید وبا کمال اقتدار و نفوذ در میان آنها زندگی کند بنابر ضرب المثل انگلیسی آدم درستی در مقام درستی بود . در واقع آدمی بود که دشمن با نظر اضطراب باو می نگریست .

دراواخر سال ۱۹۱٤ ازساوجبلاغ بمیاندوآب رفت تا وقایع را از نزدیك مشاهده کرده و با نفوذی که داشت در مواقع مقتضی در اوضاع آنجا دخالت کند بدبختانه در اواسط ژانویه حاکم قدیمی تبریز که تقریباً بحالت تبعید دو قفقاز روزگار میگذرانید بایران بازگشت و دست باقداماتی زد که بزیان خودش منتهی گردید وعملیاتش دوحوالی میاندوآب دو جنك با کردها بشکست خاتمه یافت در همین موقع بود که کلنل یاس هم بقتل رسید .

دست جنایتکاری که قونسولی را بخاك هلاك انداخت یعنی کسی را که جنك نمیکرد ازمیان برد باین هم اکتفا نکرده سرقنسول مقتول را بریده

بساوجبلاغ آورد ودرمقابل خانه یکی از معاریف کرد موسوم بقاضی فتاح درمعرض تماشا گذارد وهمه ازاین جنایت اظهار خوشوقتی میکردند یکی ازترکها هم بنام متصرف درمیان این تماشاچیها حضورداشت وبیشتر از همه از این واقعه اظهار خوشنودی میکرد گویا این دست بتوسط اشخاص دیگری غیر از آنچه ذکرشد بعمل پرداخته بود خلاصه پس از تماشا سر بریده را بدست بچه های کرددادند و خدا میداند که در کجا مفقود گردید تن اورا در میاندوآب درنزدیکی رودخانه دفن کردند و بطوریکه شنیدم طغیان آب بهاری قبر را با خـود برد چندی بعد ژنرال ریبال چنکو Rybaltchenko بتلافی این جنایت خانه قاضی فتاح را آتش زدو با خاك یکسان کرد .

من مایل بودم که با رؤسای قبایل کرد تماس گرفته وبانصایح لازم آنهارا وادار کنم که رفتارعاقلانه ای پیش گیرند .

این قسمت از مأموریت من بنتایج زیادی منتهی نگردید زیرا که نتوانستم مدت زیادی درآنجا توقف نمایم و با وجود میل زیادی که داشتم بیش ازیك هفته نتوانستم در آنجا بمانم زیرا که عملیات نظامی خاتمه یافته بود ،

درمدت توقف دراین نواحی از مطالعات خود چنین نتیجه گرفتم که کردها هم مانند تمام ملل شرقی بمضمون العجلة من الشیطان در اقدام به عملیات شتابی ندارندمخصوصاً در وقایع جنگی که بخت واقبال پیوسته تغییر پذیراست .

برای مذاکره با رؤسای قبایل اقلا یکماه وقت لازم بود زیراکه منازل آنها در کوهستان پراکنده و فاصله زیادی از شهر داشت و بایستی قاصد ها فرستاد ومراسلاتی رد و بدل کرد تا بتوان بملاقات یکی از آنها موفق گردید کسانی راکه توانستم به بینم علی خان پسر سردارمکری بود که بتوسط ترکها در آغاز سال ۱۹۱۵ بقتل رسیدودیگری با پیر آقای منکور و چند نفر دیگر . در هرحال این مسافرت کوتاه تا اندازه ای مفید واقع شد وروابط ما با کردهای این ناحیه که پس ازمرك کلنل یاسن منقطوع

شده بود دوباره برقرار گردید (۱)

درساوجبلاغ بایکنفرمیسیونر پروتستان آشنا شدم که اصلاز اهالی نروژودراینوقت امریکائی محسوب میشد نام او مستر فوسوم Fossum بود ازآشنائی ومعاشرت بااو اطلاعات تازه ومفیدی بدست آوردم ونیزدر این میسیون فرائولن شولمبرگ Fräulein Schulemburg رادیدم که تفصیل اقامت موسیو لیتن Litten قونسول آلمان مقیم تبریزرا برای من نقل کرد که چگونه پس ازآنکه قشون ما تبریزرا تصرف کرد ازآنجاخارج شد .عکسی هم در ساوجبلاغ بدست آوردم ومعلوم شد که قونسول آلمان در اینجا تنها نبوده است زیرا که در این عکس افسرآلمانی هم با صلیب آهن دیده میشد که دروسط یکدسته افسران ترک نشسته بود(۲) نام این افسر را ندانستم گمان میکنم عضو میسیون تبلیغاتی آلمان درایران باشد.

که ابتدا درحلب توقف داشته و بعد به بغداد رفته است این میسیون درماه اوت ۱۹۱۵ دوقسمت شده .قسمت بزرگ آن بازوک مایر zug.Mayer واردمان Erdman وغیره بطرف کرمانشاه حرکت کرده و قسمت کوچکتر بموصل و کردستان رفته اند افسرمجهول نیز بایداز افراد قسمت اخیر باشد بعلاوه میدانم که آلمانها بهتر وبیشتر ازما ازمطالعهٔ نواحی کردستان استفاده کرده اند و

(۱) اسامی رؤسای کرد که با ترکها متحد شده بودند بقرار زیر گفته شد :

۱ - علی آقا مظفرالعشایر از قبیله ژوریك ۲ - حمزه آقا ممش ۳ - حاج محمد آقا ایلخانی دیکری ٤ - حاج معروف آقا سهام لشگر دیکری ٥ - مفتی سلیمان آقامظفر نظام ٦ - حاج عبدالرحمن بیك ایلخانی بیك زاده ۷ - گلابی آقا دیکری ۸ - قره نی آقا امیرالعشایر ممش ۹ - محمدصالح خان اعظام الملك بیك زاده .

(۲) اسامی سه نفر افسرآلمانی که درماه مارس ۱۹۱۵ از ساوجبلاغ گذشته اند بقرارزیر است :

۱- Berghasen ۲- وس Voss ۳- پاشن Paschen این سه نفر ازبغداد به تهران میرفته اند بعدهامن پاشن رادر(۱۹۱۸)ملاقات کردم وشرح آنرا درآتیه ذکرخواهم کرد .

دلیل آن این است که پرفسور اسکار من Oscar Mann با مساعدت شخصی گیوم Guillaum چندین بار بکردستان مسافرت کرده ودرنواحی مختلف آن اقامت داشته است و در سال ۱۹۰۸ در ناحیهٔ ساوجبلاغ بوده پرفسور مذکور درسال ۱۹۱٤ درگذشت وانتشارات خوبی راجع بکردستان و کردشناسی داشته است .

باری من نسبت بطایفهٔ قره پاپاخ کاملا اطمینان حاصل کردم . این طایفه درناحیهٔ سولدوز ساکن است که ازحیث حبوبات ازاراضی ممتاز بشمار میرود وبقدری حاصل فراوان میآورد که بطور ضرب المثل مشهوراست که باحاصل یکسالهٔ آن میتوان دریاچهٔ ارومیه را پر کرد افراد این طایفه از ورود ما اظهار خوشوقتی کردند . اگرچه از حیث نژاد ترک هستند ولی مذهب آنها تشیع است ودرموقع ورود کردهاوترکها درزمستان۱۵-۱۹۱٤ به ناملایماتی برخوردند و صدماتی دیدند اما نسبت بما خوشرفتاری کردند . علاوه براینکه در موقع جنك موجبات نگرانی برای مافراهم نکردند روی موافقت بمانشان داده و آنچه آذوقه و علیق برای قشون خواستیم با کمال میل بمادادند (۱)

دراین جابطور جملهٔ معترضه اضافه میکنم که در پائیز ۱۹۱۵ نقشهٔ آلمان بهم خورد آنها میخواستند شاه را از تهران حرکت داده با سفیر آلمان باصفهان انتقال دهند وبعد ایران را برضدمتحدین بجنك واردنمایند اما درآخرین لحظه سفرای روس و انگلیس بمیان افتاده و مانع حرکت شاه شدند . درهمانوقت زمامداران روسی برای جلوگیری ازوقایع احتمالی تصمیم گرفتند که ژنرال باراتوف بایك لشکر بایران فرستاده شود نیروی باراتوف بزودی واردایران شد وافرادآن دردنبال هم ازبحرخزر تاسرحد بین النهرین استقراریافته وشهرهای قزوین وهمدان و کرمانشاه را تصرف

(۱) رؤسای عمدهٔ طایفهٔ قرهٔ پاپاخ دراینموقع اشخاص زیربودند .
۱ - حسنعلیخان امیرتومان دردهکدهٔ محمدیار ۲ - رشید السلطنه درنقده ۳ - باپیرآقا میرپنج درحسنلو ٤ - حسین آقامیرپنج درفرقوزاد ٥ - صولت السلطنه درحمیاند ٦ - خان کیشی خان میر بهادر لشکر ۷ - ارمس خان میرپنج دردورقا ۸ - میرآقا مرتیپ درشیخ احمد ۹ - تقی بك درآق حزده

کردند و بطور تفرق یا اتصال در چند صد کیلو متری ارومیه در جناح چپ ما بودند .

باری من درمراجعت درهیچ جا توقف نکرده باشتاب بارومیه آمدم وقبل ازورود قشون درآنجا بودم اوضاع شهر بصورت بسیار بدی درآمده بود توضیح آنکه قبایل نستوری پس ازمقاومت سختی در مقابل حملات ترك دربالای رودخانهٔ زاب بزرك بواسطهٔ فقدان ذخیره درطی تابستان ۱۹۱۵ مجبور شدند که بطرف خطوط جنگی ماعقب نشینی کنند ودرپائیز همان سال سیل مانند بنواحی خوی و سلماس وارومیه آمدند . ماهم نمیتوانستیم ازآنها نگاهداری کنیم بد بختانه اشکالاتی که درتابستان برای آنها پیش آمد مقارن بود باعقب نشینی قشون ما (موقعیکه من بکوه یهودیان رفتم ناحیهٔ وان هم تخلیه شد وحملهٔ تعرضی ترك ازطرف ملازگرد شروع گردید .)

شکست نستوری‌هاوعقب نشینی آنها باتمام اغنام و احشام برای ما سرباری شد و بکلی اوضاع را مختل کرد . پناه دادن ۳۰ تا ٤۰ هزار نفر نستوری شکست خورده آنهم درناحیه‌ای که بواسطهٔ جنگهای قبلی بکلی غارت شده بودکار بسیارمشکلی بود بدیهی‌است نگاهداری و اداره کردن این جمعیت کوهستانی باآن افکار واخلاق مخصوص غیرممکن بود آنهم‌در موقعیکه هنوز آثار وحشت واضطراب جنك درسیمای آنهاپدیدار وناچار مجبور بترك‌کانون خانوادگی شده بودند استقرار این کوهستانیهای‌وحشی درمجاورت مسلمانان آرام فلات نشین ابداًامکان پذیرنبود . چگونه‌میتوان اصول زندگی مشترك با نژادهای مختلف را بآنها تلقین کرد اینهادرطی قرون متمادی بزندگانی عشایری عادت کرده ودر محیط کرد ها که بنوبه با آنها دشمنی یا اتحاد داشته اندزندگانی‌میکردند ، و بالاخره چگونه ممکن بود که آنها را بکارواداشت وتشکیلات منظمی برای آنها داد و نگذارد که به بیکاری خطرناك عادت نمایند؟ اینها همه مسائل بسیار دقیق ومشکلی بود که بایستی‌حل کرد ومن درفصل‌فعالیت‌قونسولی مفصلا بشرح آن خواهم پرداخت .

بهرحال من حاضرشدم که ۱۰ تا۱۵ هزار نفرآنهارادر نواحی ارومیه

بپذیرم زیرا که تمام دهکده‌های عیسوی نشین ویران شده و بومیان باقیمانده بزحمت در آنجا زندگانی میکردند واگر میخواستم این وحشیان کوه نشین را در قراء مسلمان نشین جای دهم فوق العاده خطرناك بود .

ازطرفی هم عدهٔ نظامیان روسی درارومیه برای تشکیل لشگردوم سوار نظام قفقاز روبافزایش گذاشت .

دربهار سال ۱۹۱۶ ما درامتداد موصل مخصوصاً بطرف راواندوز بعملیات نظامی پرداختیم اماپیشروی ما نظر باینکه انگلیسها کوت العماره را دوباره تصرف کردند متوقف گردید درهمین موقع بود که ترکها قوای خودرا در راواندوز متوجه ما کردند اوضاع نظامی ما ازتابستان ۱۹۱۶ تا پائیز ۱۹۱۷ تقریباً استحکامی داشت وبرای امور قنسولی اطمینان بخش بود درماه ژوئیه ۱۹۱۷ نیزیك حمله تعرضی بتوسط کرنسکی **Kerensky** صورت گرفت و آن در موقعی بود که قشون ما در امتداد سلیمانیه بطرف بین النهرین میرفت و نیروی کرنسکی با نیروی باراتو برای چند روزی اتصال یافت .

درهمین موقع بود که من بعزم گردش بجبهه رفتم - با وجود قوای تازه و زیاد و وسایل ارتباط کامل - تجزیه وتحلیل قشون برای من محرز گردید. فراموش نکرده‌ام که درموقع توقف یك گردان پیاده نظام برای راحت باش چگونه همان سربازانی که هنوز آثار اطاعت درآنها دیده میشد فرمانده خود شاهزاده وادلسکی **vadolsky** را مدت پنج ساعت محاصره کردند وبالاخره شاهزاده مجبور شد که عقیدهٔ خودرا راجع بکنفرانس استکهلم و تئوری کارل مارکس در معرض افکار آنها بگذارد در ماه سپتامبر همان سال یك عمل نظامی محلی بتوسط قوای آشوری و کلدانی درتحت فرمان مارشیمون درارامار **Oramar** در امتداد جولامرك و موصل بوقوع پیوست .

اوضاع روزبروز وخیم تر میشد مخصوصاً در موقع اقدامات کرنیلو **Kornilov** من شخصاً توانستم آثار شورش قشون را مشاهده کنم زیرا که با وجود روابط مورد اعتماد که با قشون داشتم یکروزصبح کمیسر مخصوصی ازطرف سربازان دردفتر من حضور پیدا کرد وگفت که من ازطرف کمیتهٔ

لشکر وکالت دارم که درعملیات ورفتارشما نظارت داشته باشم.

درهمین وقت انتخابات سازمانی همه‌جا در لشکرما صورت گرفت و سوسیالیست‌های انقلابی اکثریت حاصل کردند وظاهراً طوری نمایش داشت که تأثیر ونفوذ بالشویست در صفوف لشکرچندان قابل ملاحظه نیست اما انتظامات واطاعت سربازان با سرعت تحیرآمیزی روبزوال میرفت حقیقت این است که ما قبل ازواقعهٔ بروز بلشویك‌هم درمعنی دارای قشون نبودیم در ارومیه تقریباً هشتاد هزار سربازان روسی بودند که خوب میخوردند و استراحت میکردند وکارآنها منحصر باین بود که در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهررا غارت کنند. اموال غارتی‌راهم با لباس نظامی وچکمه های خود و ذخایر جنگی وبالاخره هرچه را که ازآنها تقاضا میشد حتی تفنگ وفشنك خودرا هم‌فروختند.

ترکها بالطبع ناظر جریان پیش آمدها بودند. درموقع سرکشی بجبهه یکی ازافسران روسی بیانیه‌ای بمن داد ترکها دراین بیانیه‌سربازان مارا ترغیب بصلح کرده‌واطمینان‌داده بودند که کرنسکی خودرا بانگلیسها فروخته است وچنین وچنان کرده. من فوراً جواب تندی باین بیانیه نوشته وبه‌ترکها خاطرنشان کردم که شکست شما قطعی است وملت ترك عنقریب منهدم خواهدشد واشاره کردم که اگربنای صلح باشد شما بایدآنرا ازما درخواست کنید تازودتر جنك خاتمه یابد نسخه‌های متعددی از این جواب تهیه کرده ودرجاهائی که‌در دسترس ترکها بود منتشر کردم.

اکنون میپردازم بترك‌محاربه موصل که اگراشتباه نکنم تاریخ‌دقیق آن چهارم دسامبر ۱۹۱۷ بوده است فرمول بلشویست عبارت است از- صلح درجبهه وجنك در عقب‌آن. تمام پیشرفتهای بلشویست در روی همین فرمول که حالت روحی‌آنها را خوب‌روشن‌میکندقراردارد. سایرمسائل سیاسی ومباحثات خیالی جز اتلاف وقت نتیجه‌ای‌نداشت وچنین بنظر میآمد که‌همه گرفتارهیپنوتیسم‌شده و به‌تشکیل مجلس مؤسسان که ازآن‌ذکری درمیان بود اطمینان قطعی داشتند وخلاصه‌آنکه اتکاء همه بهمین افکار - موهوم و خیالی بود. درمیان‌انقلابی که بدون خونریزی صورت گرفت و افسانه مجلس مؤسسان فاصله ممتدی وجود داشت که درآن توده باحالت

اوریہ انقلاب شروع روسی
۱۹۱۷

عصبانیت واضطراب بسر میبردند و با کمال بی صبری منتظر حل مسئله بود . عاقبت بلشویست ها مسئله را بدون زحمت حل کردند .(۱)

موقعیکه در ارومیه درمذاکرات بی انتهای کنگره قشون حضور پیدا کردم ودرآنجا تمام رنگهای سیاسی مختلف را از خطبای سربازو سخن رانان قزاق و افسران شنیدم احساس بلکه یقین حاصل کردم که برد با بالشویست است .

باری هیئت نمایندگی که پس ازمبادله تلگرافهای بی سیم بموصل عزیمت کرد مرکب بود از کلنل ارکان حرب بنام ارن Ern و کاپیتن تسوریکو Tsourikov و کمیسر لشکر بنام تاسك Task که سوسیال دموکرات و مانشویك بود وسالتیکو Saltykov ملاح که بلشویك و نماینده کمیته لشکر بود .

این هیئت در موصل با یك افسر آلمانی موسوم به اوبرست پیراکن Oberst pirakin داخل مذاکره شد ومخابراتی هم که ازآنجا با تلگراف بیسیم میشد همه بزبان آلمانی بود شرح متارکهٔ جنك و غیره چندان مهم نبود که دراینجا قابل نقل باشد البته این مذاکرات راجع به متارکهٔ جنك صورت ظاهری داشت زیرا که قبل ازمراجعت هیئت ازموصل قوهٔ نبود که بتواند قشونرا درجبهه نگاهدارد . دردسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ قشون بالتمام ازجبهه عقب کشیدو باوضع وحشیانه‌ای درمعبر خود بغارت پرداخت وابداً از فرماندهان خود اطاعت نداشت.

فعالیت قونسولی درارومیه

قسمت عمدهٔ وقایع سیاسی ونظامی ارومیه درسالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸

(۱) دراین انقلاب اختلاف عقیده نسبت بمقدرات آتیه روسیه زیاد بودوخلاصه آنکه افکار آزادیخواهی وحقوقی ورفورم لازم همه حالت مبهم و موهومی داشت برعکس ظهور بلشویسم بیشتر بحقیقت نزدیك و با وضع روسیه درسال ۱۹۱۷ و باسنت هائی که در خاطرها مانده بود وبا تفحص روس در حقیقت اجتماعی وجهانی که شامل جهت مادی باشد وبالاخره بامتد دولت‌های روسیه که اساس آن برقوهٔ قهریه بود بیشتر موافقت داشت .

(بردیسائو Berdiaev سرچشمه ومعنی کمونیسم روسیه صفحه ۱۵۲)

که‌من درآنجا اقامت داشتم درفوق ذکرشد بااینکه شرح این‌وقایع‌صورت سادهٔ خشك‌وبیروحی دارد همیشه درنظر من مانند هیولای زنده متحرکی است وهیچوقت ازخاطرم نمیرود که چگونه درهرآن سرو کلهٔ خود را در قونسولخانه بمن نشان میداد مخصوصاً عملیات نظامی که برطبق منطق خود پیوسته روبتوسعه میرفت وغالباً بزیان اهالی بدبخت تمام میشد زیرا

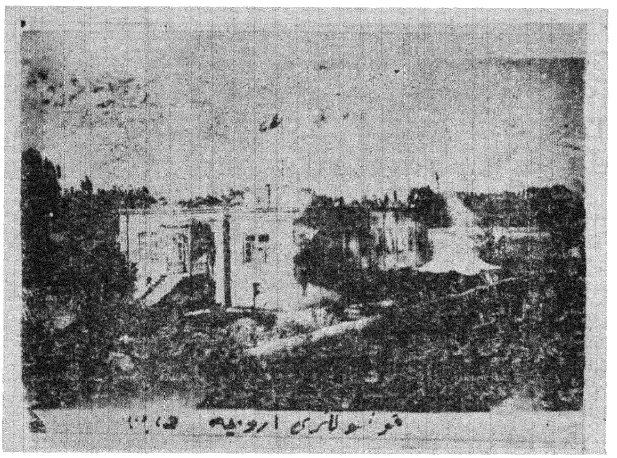

که‌بطور اضطراردر میان این عملیات واقع‌بودند . ترکها درموقع‌تصرف ارومیه درزمستان ۱۵ -۱۹۱٤ ازعنصر مسیحی که قسمت عمده آن راه حزن آور مهاجرت راپیش‌گرفت فدیه‌وجزیه زیادی‌گرفتند ومسلمانان‌بومی هم که بشرکت درجهاد دعوت شدند خساراتی دیده و قربانیهائی دادند طبق اطلاعات حاصله قشون منظم ترك بدرفتاری نداشته بلکه اهالی‌بیشتر ازکردها و مجاهدین انقلابی ایرانی که با ترکها همدست شده بودند شکایت داشتند .

درپائیزسال۱۹۱۵ نیز نستوری‌های مارشیمون سربارفقر وبیچارگی اهالی‌آنجا شدند زیرا که این کوهستانی‌های وحشی بحکم اجبار موطن خودرا ترك وباین نواحی سرازیرگردیدند و درآخرکارهم پس‌از پیشرفت ما درکردستان دربهار ۱۹۱٦ جماعتی ازپناهندگان کرد بارومیه‌آمدند و

ما نمی‌توانستیم آنهارا بحال خود واگذاریم .

برای اجتناب ازامراض مسریه که مبادا درقشون ماهم رخنه کند لازم شد که باین جمعیت کثیر پناهندگان که فاقد همه‌چیز بودند مساعدتهائی بکنیم و واجب تر از هرکار این بود که آنهارا تحت نظر گرفته نگذاریم موجب فراهم کردن اختلال اوضاع شوند وباهالی بومی‌صدمه زنند . اهالی بدبخت پس از دیدن آن همه مصائب وسختی‌ها تازه بکارهای زراعتی مشغول شده بودند بعلاوه روابط مسلمان و مسیحی هم صورت تیره‌ای بخود گرفته بود و ممکن بود با اندك بهانه‌ای درمیان آنها مصادمه و کشمکش واقع گردد

اصلاح این اوضاع در بدو ورود بارومیه برای من لازم بود بعلاوه بمن دستور داده بودند که مهاجرین را دردهکده‌ها ومنازل خودشان جای دهم واموال آنهارا که بغارت رفته بود بآنان مسترد نمایم . البته اگر ترکها و کردها ارومیه را تهدید نکرده بودند شاید تا اندازه‌ای می‌توانستم به‌اصلاحات موفق شوم.این قضیه‌ای بود که از دور بآن نگاه می کردند و باصطلاح معروف دستی‌از دور بآتش داشتند درصورتی که اگر بمحل می‌آمدند میدیدند که تا چه حد اوضاع پریشان و پیچیده ودر واقع بحالت بغرنجی درآمده است .

اینمسئله مسلم بود که درموقع مهاجرت مسیحیان مسلمانان از موقع استفاده کرده و اموال آنهارا بقدری که توانستند تصاحب کردند اما وقتی که ترکها و کردها ومجاهدین ایرانی باین نواحی وارد شدند اموال مسلمانان نیز ازدستبرد محفوظ نماند وآنها نیز بنوبه خود کمتر از مسیحیان غارت ندیدند درهرحال موقع مراجعت مسیحیان وضع زندگانی همه پریشان‌شده بود خواه مسلمان‌باشند یا مسیحی دراینصورت چگونه ممکن‌بود بمسلمانان فشاروارد آورد ومطالبه اموال‌غارتی‌مسیحیان‌رانمود ؟ هرگاه می‌خواستیم ازروی عدالت وانصاف رفتار کنیم میبایستی رفع خسارت هردو ملت‌را در نظربگیریم و چون ولایت ارومیه دارای یکصد دهکده مسلمان و مسیحی نشین ویا مختلط بود وجود یکنفرقنسول برای اصلاح اوضاع پریشان آنجا کافی نبود بلکه اقلا ده کمسیون لازم بود که هریك بیك قسمت از امور رسیدگی کند پس فکر استرداد اموال غارت شده ابداً عملی نمیشد بنا بر

این من این فکررا بکلی ازسر بدر کردم وفقط ازمالکین تقاضا نمودم که باندازه امکان با زارعین مساعدت کرده و وسائل استقرار آنهارا در محل فراهم نمایند وآنهارا بکارهای‌زراعتی وادارند ودر گزارشات خود اشاره کردم که مسیحیان محتاج مساعدت واعانه هستند بالاخره موفق‌شدم که چند عدل لباس بگیرم این لباسهـا را خانم من بکمك خواهران سن ونسان میسیون‌کاتولیك میان مستمندان ومحتاجان قسمت کردند پس از هجوم سیل بزرك نستوری‌ها کمیتهٔ خیریه‌ای‌هم تشکیل دادم و اعتبار قابل ملاحظه‌ای گرفتم این کمیته مرکب بود ازرؤسای میسیونها که خود ریاست‌آنرا قبول کردم‌وبعمل پرداختیم طریقه رفتار میسیون امریکائی بهتر از کمیتهٔما بود آنها مردان را براه سازی و زنان را بکارهای دستی گماشتند و در مقابل کار اجرتی بآنهـا میدادند سایر میسیون های کاتولیك و ارتودکس فقط بدادن اعانه اکتفا می کردند .

در عین حال که ریاست کمیته خیریه پناهندگان را داشتم عضویت تشکیلات مرکزی‌کل امور خیریه‌راهم که درتفلیس بهمت ژنرال تاماشو Tamachev تأسیس‌یافته بوددارا بودم‌ومن می بایستی‌حساب تقسیم اعانات را بآن مرکز بدهم در کمیته‌خیریهٔ ما موسیو مرو Moreau بلژیکی مدیر گمرك ارومیه نیز شرکت‌داشت وافتخاراً حسابداری کمیته مارا قبول کرده بود ما درهر ماه یکدفعه در محلی برای تقسیم اعانه جمع میشدیم در این مجمع جناب سرژ Serge رئیس میسیون ارتودکس و جناب سنتاك نماینده روحانی لازاریست ورئیس میسیون کاتولیك ودکتر . آ . شید رئیس میسیون امریکائی ویك کشیش ارمنی ویك نماینده کمیته‌آشوروکلده و دکتر یونان مالیك ویکی‌از مأمورین ایران حضور داشتند با اینکه این کیمسیون مختلط واز اشخاص مختلف تشکیل یافته‌بودباهم سازش خوبی داشتند این‌کارهای خیریه تا اندازه‌ای باعث تخفیف رنج مسیحیان و سایر پناهندگان شد دراینجا باید علو همت دولت امپراطوری روسیه‌را نیز در نظرداشت که از حیث مالی مساعدت شایانی بما کرد . عملیات ماهم بطور بی‌طرفانه انجام می گرفت حتی میسیون ارتودکس هم با سایر میسیونهادر اخذ اعانه تفاوتی‌نداشت وهریك ازفرق مختلف مذهبی‌قسمت اعانه خودرا

طبق تعداد کسانی که درپناه داشت دریافت می کرد این عمل نیك از نظر نوع دوستی انجام می گرفت بدون اینکه سیاستی دردنبال داشته باشد من توانستم ازهمین صندوق مساعدتی بچند صدنفر کردهای پناهندهٔ بارومیه‌هم بکنم البته بهتر این بود که کارخانه‌هائی تأسیس نمود واین افراد واجب ـ الرعایه‌را بکار مشغول کرد ولی موقعیت اجازه چنین عملی را نمیداد زیرا که مهاجرین درتمام ناحیهٔ ارومیه پراکنده بودند واشخاص بی‌استعداد هم درمیان آنها زیاد دیده میشدنستوری‌های کوهستانی مارشیمون که اکثریت را تشکیل میدادند همه بی‌خانمان وباستثنای سال ۱۹۱٦ در هرآن مراقب مخاطرات و پیش آمد های ناگوار بودند زیرا که ما بجبهه جنك نزدیك بودیم وهرگونه‌تشکیل بادوامی دراین محیط غیرممکن بود بطوریکه‌قبلا هم اشاره شد فقط میسیون امریکائی که مامور تعلیم وتربیت بود توانست سرمایهٔ خیریهٔ خود را درست بمصرف برساند این میسیون برای کار های زراعتی هم مساعده می داد وکارگاههائی درست کرده بود که زنان‌لباس ولحاف میدوختند وبکارهای دستی وبافندگی وغیره اشتغال داشتند . من نیز توانستم یکعده اشخاص سالم را بوسیلهٔ نظامیان براه سازی و حفر خندق وسنگر بگمارم و کوهستانیهارا مجبور کنم که باقاطرهای خودبامور حمل ونقل پردازند .

در پیش ذکر کردم که برای قنسول امکان نداشت که به تقصیرات رسیدگی کرده وبه تفحص غارتگران پردازد ومسلمانانرا که دراین سختی اوضاع سهیم بوده‌اند مجازات کند مسلم‌است که در موقع مهاجرت‌مسیحیان درزمستان ۱۵ـ ۱۹۱٤ که باعجله‌صورت‌گرفت‌نه فقط اموال مادی‌بغارت رفت بلکه غریزه های بد نیز تحریك شد و چند دخترجوان مسیحی بدست مسلمانها افتادند . من بامساعدت دکترشید کوششی کردم وبجاهائی که این اعمال وقوع یافته بود رفتم تا باندازهٔ امکان اصلاحاتی بکنم و زنان را بخانواده‌های خود برگردانم . این اقدام بجز درچندمورد سودمندواقع نشدزیرا که زنان‌ازترس‌خودرانشان نمیدادند وبعضی هم آبستن شده‌بودند بنا براین چارهٔ نبود جزاینکه باملاطفت ومهربانی باصلاحات پردازیم‌واقلا مهریه‌ای‌برای‌آنهامعین کنیم‌دعاوی جزئی از قبیل یك گوسفند ویایك کیسه

گندم وابزار کارویك گلیم کهنه وغیره بدون مداخله رسمی درمیان‌خودشان اصلاح شد .مسلمانان بسی خوشوقت شدند ازاینکه مراجعت قنسول‌وقشون روس‌مزاحمتی برای‌آنهافراهم نکرد وآنچه راکه با وحشت انتظارداشتند بوقوع نه پیوست وهمین عمل موجب آن شد که باهمسایگان مسیحی خود بدون‌آنکه نفوذ ما درآن دخالتی بکند سازش داشته باشند.

درموقع ورود بارومیه‌مهمترین وظیفه من‌این بود که‌با کمال‌شجاعت درکارخود قضاوت کنم و بفهمم که برای چه باینجا آمده ام آیاباید مانند حاکم جباری باشم ویاآنکه از روی انصاف و عدالت بکار پرداخته باین اوضاع پریشان اهالی سروسامانی بدهم پس از مختصر فکری برآن شدم که شق اخیر را اختیار کرده و تابلوی اعمال گذشته مسلمان ومسیحی را ازنظر دور سازم زیراکه دراین موقع انصاف و وجدان همین‌طریق را اقتضامی کرد وباوظیفه‌من موافقت داشت . البته‌قونسول نبایدفرماندهی قشونکشی مجازاتی‌رادر مقابل اهالی کشوری که درآن مقیم است اختیار نماید آنهم درکشور ایران که‌بی طرفی خودرا اعلان‌کرده ونه با دولت روس جنك می کرد و نه روی خوشی به ترکیه نشان میداد بلکه موقعیت اقتضاکرده بود که‌ترك وروس دراین کشور خصومت خودرا تعقیب کنند ودرنتیجه یك‌قسمت اهالی این‌ناحیه نسبت بقسمت دیگر مرتکب اعمال‌قابل ملامتی بشوند . بدیهی است که دخول قونسول دراین کشمکش بی‌مورد است قونسول باید باعمالی رسیدگی کند که پای‌تبعه دولتش درمیان‌باشد.

درضمن این‌افکار عاقلانه‌ناظر فعالیت میسیونرهاهم‌بودم . کشیش باید دراعمال‌ورفتار خودفداکاری نشان داده وسطح اخلاق مسیحیانی‌راکه در کشورهای شرقی پراکنده شده‌اند بلند کند . صورت ظاهر وظائف آنها این‌است اما متأسفانه باید اقرار کنم که‌در اینجا کشیشان برخلاف وظیفه رفتار می کردند ودر عملیات خلاف‌وجدان وعدالت حمایت قونسول را نیز تقاضا می‌نمودند و ازافرادتحت‌الحمایهٔ خود افواج نظامی تشکیل‌می‌دادند البته مخلوط کردن‌مذهب باسیاست صورت‌خوشی‌ندارد ومن تصدیق دارم که این کشیشان‌پیوسته دراین صدد بودند که‌خندق‌بسیار عمیقی درمیان‌مسلمان و مسیحی حفر کنند و برای‌مسیحیان امتیازاتی قائل شوند .

بدیهی‌است رئیس میسیون‌ارتودکس یعنی جناب‌سرژ اعمال‌ونظریات مرا نمی‌پسندید ومدتها طول کشید تاروابط تیرهٔ ما صورت بهتری بخود بگیرد .

من‌درگزارشات خودبوزارتخانه‌وسفارت روس درایران باعمال‌این جناب اشاره‌ای کردم و بادلیل ثابت نمودم که روسیه ازاین‌طرز رفتار و حمایت مسیحیان وعداوت با مسلمانان بهره‌ای نخواهدبرد بلکه حس نفرت و انزجار مسلمانان را بیشتر تحریك‌خواهد کرد این کشیشان عقیده دارند که‌در مشاجرات همیشه باید ازمسیحیان طرفداری کرد وبا این طرز رفتار میسیون روسی‌را بانفوذ نمود .

در نتیجه این‌گزارش جناب‌سرژ که‌بمقامات عالی وحتی بمحیط‌دربار تزاری اتکاء داشت عاقبت مجبور شد که با ارومیه وداع ابدی گوید و کشیش‌پیمن Pimen قائم‌مقام اوگردید . این کشیش کمتر مزاحم من‌بود وتوانستم بااو سازشی بکنم .

قضیه مضحك این است که علی‌جناب سرژ درآغاز آشنائی با نظر تعجب‌وتنفر بمن می‌نگریست که‌چرا زن من‌کاتولیك‌است . من‌بدون ملاحظه باو گفتم که این‌موضوع با مقام‌رسمی‌و ماموریت من منافاتی ندارد ونباید دروظائف شخصی‌هم ملاحظاتی در کار باشد .

بطوریکه قبلا اشاره کردم خانم من‌دراینموقع هم مهارتی نشان‌داده ومانند دیپلمات زبردستی بفوریت ثابت کرد که عالی جناب مقصراست زیرا که بدون آشنائی وشناسائی کامل‌اورا کاتولیك فرض می کند واورا میزبانی معرفی کرد که پیوسته مراقب سالون و مواظب‌رفتار میهمان‌خود است بعلاوه‌روزی هم مهارت دیگری بخرج‌داد که عکس آن مجلس را هنوز داریم . توضیح آنکه‌جناب سرژ را بمنزل‌ما دعوت کرد واوراا جباراً بملاقات جناب سنتاك رئیس میسیون کاتولیك وادار کرد در صورتیکه این دونفر بطوری‌ازهم‌دوری می‌جستند که درمدت‌چندین سال توقف دراروميه همدیگررا ندیده بودند .

خلاصه آنکه پست قونسولی ارومیه ازبیت‌المقدس دست کمی‌نداشت ومیبایستی پیوسته‌منافع‌مذاهب‌مختلفه‌را بحال‌تعادل نگاهداشت‌میسیون کاتولیك

که بوسیله لازاریستها و خواهران سن وانسان اداره می شد نقش بقدمت تاریخی برتری بدون بحثی بر سایر میسیونها داشت و محترماً بعملیات خود ادامه می‌داد فعالیت میسیونرهای کاتولیك در این قسمت آسیا از زمانهای قدیم شروع شده است وچون بکتاب آسمانیوس Assemanius که بزبان لاتین راجع بمسیحیت ایران نوشته شده مراجعه شود این مسئله قدمت ثابت می گردد. کاتولیك ها درشهر تبریز پایتخت آذربایجان نیز مؤسسه‌ای دارند و درسلماس هم شعبه‌ای دایر کرده اند در ارومیه هم نظر باینکه جناب سنتاك کشیش و نماینده روحانی پاپ حضورداشت و باید در تمام ایران نظارت در مذهب داشته باشد میسیون کاتولیك دارای نفوذ قابل توجهی بود البته این نفوذ را بوسیله رئیس عالی‌مقام و محترم خود بدست آورده بود اما وسایل مالی این میسیون بسیار کم و از این حیث بامیسیون امریکائی قابل مقایسه نبود امریکائی‌ها باتمام وسائل لازم مجهز بودند و میسیون ارتودکس هم نظر بنفوذ سیاسی روسیه در این نواحی دارای وسائل لازم بود ودر امور مالی نقسی

نداشت .

درجنب این میسیونهای سه گانه لوتریهای آلمانی هم بودند اما بواسطه وقوع جنك اجباراً مهاجرت کردند ومن بدیدار آنها موفق نگردیدم چند نفری هم از پروتستانها وآنگلیکان در آنجا وجود داشتند . بیشتر مسیحیانی که در تحت تأثیر این میسیونهای مختلف قرار گرفته بودند از طوائف آشوری و کلدانی یعنی عناصری بودند که روسها آنها را بنام آیسور Aïssors می‌شناختند عده قلیلی ارمنی هم در سه یا چهار دهکده امرار حیات می‌کردند و پیروکشیشان خودبودند ومیسیونرها نتوانسته بودند بآنهادست اندازی کنند . تعریف دقیق نژادی آیسورها بی‌نهایت مشکل است.صفت ممیزه آنها فقط زبان‌است ، این جمعیت بزبان‌سیریاك یازبان آرامی‌شرقی حرف‌می‌زنند یعنی یکنوع زبان‌سمیتیك که‌ر . پ . دووال R.P.Duval آنرا خوب مطالعه کرده‌است حرف‌زدن باین زبان اجازه می‌دهد که این طایفه را به آرامی‌ها اتصال‌داد .تاریخ آنها چندی باآشوریها مخلوط بوده‌است درهرحال مدرك‌مثبت‌وقطعی راجع بآنهادر دست نیست یکی‌ازمیسیونرهای امریکائی موسوم به گرانت Grant عقیده‌داشت که‌آیسورها‌ازاعقاب‌قبایل یهود هستند که‌باسارت نقل مکان داده‌شده‌اند اما این فرض موردتصدیق دانشمندان واقع نشده است وممکن نیست بطور علمی محل درستی در بین ملل آسیائی قدیم برای این نژاد بخصوص معین کرد . بعید نیست که خودآیسورهایا اقلا چندنفری که ازمدارس امریکائی و اروپائی بیرون آمده‌اندمایل شده‌باشند که‌خودرا‌ازحیث‌نژادومنشاء بآشوریها بچسبانند و برای دلیل‌هم تکیه کرده‌اند بمحل مسکونی خود درموصل (نینوای‌قدیم) که‌بعدهم در کوهستان مجاور موصل‌پراکنده شده وپیش آمده اندتابخاك ایران رسیده‌اند و نام آشوری یا سوریائی را انتخاب نموده‌اند تصدیق بستگی این طایفه بملت آشور قدیم بسیار مشکل است بلکه می‌توان قبول کرد که این طایفه درزمینهٔ مذهبی قبل از اینکه تحت تأثیر میسیونرهای‌نستوری‌واقع‌شوند بستگی داشته‌اندبیك کلیسیای شرقی بسیار قدیم که‌تاریخ آن ازقرن‌پنجم شروع می‌شود و مربوط است بتاریخ‌زمان ساسانیان که‌پایتختشان در تیسفون‌نزدیك‌بغداد بوده‌است بعلاوه نستوری‌ها

ابتدادربین‌النهرین و بعدهادرحوزهٔدریاچهٔ ارومیه بمذهب کاتولیك گرویده‌اند .هسته ابتدائی آنها که اتصال به نیاکانشان دارد درحوالی‌قرن‌شانزدهم درجبال کردستان مرکزی که‌در شمال دشت بین‌النهرین واقع‌است خودرا نشان

می‌دهداستقرار یافته و ازحیث اداری مربوط می‌شوند بولایت وان و در همینجا بود که در موقع جنك ۱۸- ۱۹۱٤ زندگانی قبیله‌ای‌داشتند .این اجتماع یکنوع حکومت روحانی داشت که‌درراس آن یك رئیس روحانی موروثی‌بوده‌بنام‌مارشیمون‌ودرهرقبیله نیز مانندقبایل (جلو - باز - تخوما تیاري وغیره) در پهلوی ملیك که‌رئیس عرفی آنها بوده یك کشیش هم بنام آبونا **Abouna** بوده‌است

اکنون باید اصل دوم‌نام‌آنها یعنی کلدانی را نیز تحت بررسی قرار

داد دراین جا هم تفکرات تاریخی با ارزشی بمیان می‌آید که من به بحث آنها نمی‌پردازم زیرا که‌مسئله خیلی پیچیده است وتاریخ قدیم شرق نه‌فقط کلدانی‌های بین‌النهرین را می‌شناسد بلکه طایفه خالد را نیز می‌شناسد که‌درحوالی دریاچهٔ وان‌سلطنتی‌داشته‌اند بنام‌سلطنت اورارتو Ourartou که درقرن هشتم قبل‌از میلاد مسیح اقتداری بخود دید و با مملکت‌آشور رقابت‌میکرد ودر هرحال این نکته‌قابل توجه است که‌در تشکیلات کشیشی بیزانس نام خالد محفوظ مانده وآن عبارت از اسقف نشینی درآسیا بوده است در اینجا نیز باید گفت که اگر روزی درسلسله انساب‌ونسلها تحقیق شود مارا نسبت باین طایفه بزمینه ای خواهد برد که‌بیشتر جنبهٔ مذهبی داردنه نژادی.

بهرحال این افکار وملاحظات در مدت اقامت ارومیه ازخاطرمن‌می‌گذشت و بدرستی آنها اطمینان قطعی ندارم البته خاورشناسانی که‌ازمن عالم‌تر باشند باید بمطالعه گذشته این طایفه بپردازند بعلاوه من‌فرصت‌لازم راهم نداشتم که دراین‌موضوع غوررسی و تحقیقات کاملی بکنم‌زیرامشاغل اداری که پیوسته مرادرفشارمیگذاشت‌مانع‌این نوع مطالعات بود.

خلاصه این بود وضع گوشهٔ از ایران که‌مقدرات سکنهٔ ارومیه‌را در بهارسال ۱۹۱۵ نمایش‌میداد.

درپیش اشاره کردم که برای من امکان نداشت و میل‌هم نداشتم که در اعمال گذشته دخالت کرده و در میان مسلمان و عیسوی که روابطشان بواسطه اعلان جهاد ترکیه تیره شده‌بود حکمیت کنم بواسطه همین اعلان بود که یك قسمت ازسکنه مسیحی در موقع عقب نشینی موقتی قشون ما در زمستان ۱۵-۱۹۱۴ بطرف سرحد روسیه فرار کرد و قسمتی‌هم بمیسیون های کاتولیك و امریکائی پناه برد و پاره‌ای از مسلمانان بغارت اموال متروکهٔ مسیحیان پرداختند این‌غارت هنگامی روی داد که قشون ترك باین نواحی‌وارد گردید. مقدمةالجیش‌آن سپاهیان چریك کرد ومجاهدین ایرانی بودند. این عده‌قبل‌ازاینکه قسمت عمده لشگر خلیل بیك برسد بهرچه توانست وموافق سلیقه خود دید دست‌اندازی کرد و فرمانده ترك‌هم هنوز حضور نداشت که‌ازآنهاجلوگیری کند. بعلاوه باید دانست که اموال مسلمان

و مسیحی هردو در معرض غارت قرار گرفت . و منهم نمی‌توانستم در این شکارگاه وحشتناك که همان غارتگران قبلی بنوبه خودغارت‌زده‌وقربانی شدند وارد شوم‌کاری که درنظر من بیشتراهمیت داشت ومی‌توانستم بآن توجه کنم این بود که باندازه امکان انتظاماتی برقرار کنم و کوشش نمایم که کینه ها و عداوت ها فراموش شده و سکنه مشغول‌کارهای خود بشوند متأسفانه در همان اوقات که مقارن بود با پائیز ۱۹۱۵سیل قبایل‌نستوری مارشیمون پس‌از مقاومت دلیرانه با کردها وترکها مجبور بترك کوهستان های خود شده و بطرف این ناحیه سرازیر گردید و براین اوضاع آشفته سرباری شد . ناچار برای مساعدت پناهندگان وجهی درخواست کردم و بیمارستانی برای جلوگیری امراض مسریه دایر نمودم‌عقب‌نشینی نستوری‌ها بطرف صفوف نظامی ما اوضاع سیاسی‌را مختل کرد زیرا که این طوایف کوهستانی مسلح که با کردها وترکها جنگیده بودند اگر رسماً از طرف مادعوت‌بجنك باترکهانشده‌اقلاازطرف‌فرماندهی‌نظامی ما تشویق وتحریك شده‌بودند وبنابراین‌خواه‌وناخواه ازجمله‌متحدین‌شکست‌خورده ما محسوب می‌گردیدند وحق داشتند که بقشون ما ملحق شوند . ازطرفی‌هم مسلم بود که روسیه در جنك با ترکیه مقاصد خودرا که از آن جمله استخلاص ارمنستان‌بودتعقیب میکند و بالضروره بایددرمقدرات قبایل‌آیسور مخصوصاً آن قسمتی که جمعیت ولایت وان را تشکیل میدهد دخالت داشته باشد . از طرفی‌هم مسلم بود که مارشیمون بتفلیس رفته وبا گران دوك نیکلا راجع بآزادی واستقلال قبایل‌آیسورمذاکراتی کرده و درنتیجه با آسایش خیال مراجعت کرده‌است.علاوه‌برنستوری‌های ترکیه که انتظارداشتند بعدازجنك آزاد و مستقل گردند آن عده هم که تبعه ایران و در ارومیه مسکن داشت صرفنظر ازاختلاف مذهبی‌ازهمان نژاد بود اینها نیز که چندهزارنفربودند امیدواری داشتند که بعد ازجنك تغییراتی دراوضاعشان روی دهد وازتحت تسلط دول مسلمان بیرون روند . عدهٔ ازآنها که درطی دو نسل در تحت نفوذ وتربیت میسیونها بودند کشیش وآموزگار ودکترشده واز حیث فهم و شعور بردیگران برتری داشتند و مایل بودند که در این نهضت بیداری ملی‌قائد وپیشوای ملت‌آیسور شده ودر تحت سپر روسیه‌آرزوهای‌خودرا

بمرحله عمل درآورند .

این دسته از موقعیت استفاده کرده یك انجمن ملی آشور وکلده در ارومیه تأسیس کردند ودرحالی که بحسب ظاهر در مقابل مأمورین ایرانی اظهار اطاعت وانقیاد می کردند برنامهٔ مقاصد نهائی آنها معلوم بود بنابر این من مجبور بودم که عملیات آنهارا در زیر نظر داشته باشم . ازطرفی هم نمی توانستم و نمی خواستم فراموش کنم که من قنسولی بیش نیستم آنهم در ایرانی که بی طرفی خودرا رسماً اعلان کرده ودر ارومیه هم نمایندگانی دارد که من باید رسمیت آنهارا بشناسم وهمین مأمورین دولتی باید امورسکنه این نواحی را اداره کنند . اما چه باید کرد که اوضاع حقوقی وعملی دراینجا اختلاط پیدا کرده وقشون ما این ناحیه را میدان جنك شناخته است زیرا که قشون ترك را ازاینجا بعقب رانده ومیدان را تصرف کرده است بنابراین عملیات ما اجباراً با پیشرفت کار مأمورین ایرانی موافقت نداشت واحتیاجات نظامی برسایر احتیاجات برتری داشت .

خلاصه درهمین محیط پریشان بود که من مجبور بودم مدت سه سال بفعالیت پردازم ودرمیان منافع مختلفه که یومیه باهم تصادم داشتند سازشی فراهم کنم .جلوگیری ازمقاصد انجمن ملی آشوروکلدانی برای من چندان اشکالی نداشت و می توانستم آنرا تبدیل کنم بانجمنی که جنبهٔ نوع پرستی داشته باشد نه جنبهٔ سیاسی . رئیس آن دکتر یونان آدم عاقلی بود اما مراقبت عملیات عناصرمتعدد مسیحی که باتکاء فرماندهان نظامی ما تحریك شده بودند بسیارمشکل بلکه غیرممکن بود اینها مایل بودند که حسابهای شخصی خودرا با مسلمانان تصفیه کنند دراینصورت من مجبور بودم ازمسلمانان که درمعرض تهدید واقع شده اند دفاع نمایم ونگذارم که این عناصر شورش طلب بواسطه حضورقشون ما درصدد انتقام برآیند وبمسلمانان آزار رسانند

البته مواقع مساعدی هم برای آنها پیش می آمد زیرا که برای تهیه آذوقه وسایر لوازم قشون واسطه بودند ودرفراهم کردن علیق وحیوانات باربر برمسلمانان تحمیلاتی می کردند وحقاً باید اقرار کنم که درمیان این واسطه ها اشخاص باکدامن و صلح جو بندرت دیده میشد واغلب مردمان شرور وفاسدی بودند .

در تمام اوقات اشخاص ناراضی بقنسولخانه مراجعه می کردند و من مجبور بودم درکار دخالت کرده واشکالات را بطوری که منافع مختلفه باهم سازش داشته باشند مرتفع نمایم واین کاری بود بسیار مشکل و ناگوار که غالباً مرا عصبانی میکرد . فقط درموقع مراجعت اعتمادالدوله حاکم قدیمی که شخص کارآزموده‌ای بود و با نظامیان ما سازشی داشت قدری راحت بودم این حاکم با یك منطق عاقلانه‌ای بحل‌قضایای پیچیده که درآن عقاید مختلفه دخالت داشت موفق گردید و بوسیله‌تشکیل یکدسته امنیه‌ای مرکب ازمسیحی و مسلمان تحت فرمان رئیس پلیسی که ازقفقاز طلبیده بود نظم وآرامشی‌درنواحی ارومیه برقرار کرد ودر خود شهرهم اداره پلیسی دایر نمود . برای روشنائی شهر و سنك فرش کردن کوچه ها نیز اقدامات خوبی بعمل آورد و مانند مدیر دلسوزی شب و روز فعالیت می - کرد و من با کمال صداقت و اطمینان اقرار می کنم که نسبت باهالی جز نیکوکاری وخیرخواهی اقدامی نکرد برخلاف حکام سابق و لاحق که همه خودسرواستبداد رأی داشتند وپیوسته امور مردم را با اشکال مواجه میکردند وافسران نظامی روسی را بشدت عصبانی مینمودند.هیچیك‌مانند اعمادالدوله بفکراصلاح امورشهری و فراهم ساختن وسایل سازش بین عناصرمختلفه نبود ، هموطنانش قدراین مرد خیرخواه را ندانسته واورادر آغازانقلاب روسیه معزول کردند ودرتبریززندانی نمودند و پس از آنکه چندین ماه درزندان رنج کشید عاقبت مسموم شدودرگذشت . من دراینجا نام اورا باحترام یاد کرده‌وبرای اوطلب روان شادی میکنم . اعتمادالدوله درموقع حکومت درارومیه ازطرف دولت‌روسیه بافتخاراتی که‌حقاً لیاقت آنرا داشت نائل گشت .

اکنون که‌منظرهٔ اموراداری‌وسیاسی‌ونظامی‌را که پیوسته‌مرادرارومیه مشغول‌میداشت‌تا اندازه ای‌نشان دادم بامور بهداشتی که با اقدامات من سروصورتی گرفت‌میپردازم.مراجعت‌سکنهٔ‌محلی که‌درمهاجرت رنجها کشیده ومعمائب وسختیها دیده‌وورودتوری ها در پائیز ۱۹۱۵ وبعد هم‌ورود کردهای ناوچیا در۱۹۱۶ وحضورقشون ما ازدحامی در شهر ایجاد کرد و بنابراین مسئله بهداشت جلب توجه مرا نمود . نسبت بقشون فرماندهی

نظامی بطوریکه لازم بود وسایل بهداشت را فراهم کرده بود اما نسبت بجمعیت زیاد شهری توجهی نداشت درارومیه هم بغیر از بیمارستان میسیون امریکائی که بواسطه مراقبت وفعالیت قابل تمجید رئیس آن دکتر پاکارد Packard و شاگردان مدرسه طبی خودش و چند دکتر کلدانی خوب اداره میشد مؤسسه بهداشت دیگری وجود نداشت در پائیز ۱۹۱۵ وبای خفیفی درشهر بروز کرد ومن توانستم ازمؤسسه صلیب احمر قفقاز مقداری دارو بگیرم وبعد هم درنتیجه گزارشات ودرخواستی که کردم وزارت امورخارجه

روسیه هیئت مخصوصی را برای جلوگیری ازامراض مسریه بارومیه اعزام داشت که من آنرا در میسیون ارتـود کس جای دادم این هیئت خدمات قابل تقدیرفراموش نشدنی انجام دادورئیس آن دکتر آ. کاش A . Kach پزشك دانشمند ومیکرب شناس فعالیت شایانی کرد وپس از ورود بتأسیس یك بیمارستان مجانی پرداخت وسکنه اعم ازمسیحی ومسلمان بآن مراجعه میکردند این بیمارستان تنها مؤسسه تبلیغاتی قابل ذکر بود .

سرویس بهداشت با افزایش دائمی وسایل لازم پیوسته روبتوسعه و ترقی بود اداره صلیب احمر قفقازریاست آنرا بعهده من محول نمودمن نیز با اجازهٔ سفارت آنرا قبول کردم ودرپهلوی ارکان حرب قشون آنرا اداره میکردم درموقع انقلاب روسیه دو بیمارستان باضافه تشکیلات بهداشتی صلیب احمر دراورمیه تحت اختیارمن بود بعلاوه دو درمانگاه روسی دیگر هم وجود داشت که اداره آنها بعهده دیگری بود .

درپائیز ۱۹۱۷ نیز یك آمبولانس کوهستانی قفقازی که از تشکیلات فرانسه بود ازراه آرخانژل Arkhangel بارومیه آمد . ریاست آن با موسیو . پ . کوژل P. Caujole بود . این آمبولانس دارای تشکیلات تازه وازهرحیث مکمل وبتوسط رئیس عالیقدری اداره میشد و برای مساعدت بکلنی کوچك فرانسه وبطورکلی برای کلنی‌های متحدین که عبارت بودند از میسیونرهای فرانسوی وامریکائی و قونسولگری روسیه بموقع رسید .

من احترامات خالصانه خودرا باین هیئت فرانسوی که مخاطرات یك سفرطولانی را تحمل کرده وبرای مساعدت بسکنهٔ ارومیه بایران آمد تقدیم میکنم وبسی متأسفم که ورود آن مقارن شد با شورش وفساد اخلاق قشون ما ووقایع تنفرآوری که ازاین بی نظمی پدیدار گردید ودرنتیجه آمبولانس فرانسه باوضاع آشفته سیاسی برخورد

ورود غیرمترقبه آمبولانس فرانسه بدون اینکه متضمن برنامه معینی باشد تنها عمل خیرخواهانه ونوع دوستی بود که ازطرف فرانسه درایران صورت گرفت اما متأسفانه این هیئت نتوانست کاملا بوظائف خودعمل نماید

و با کدورت از ایران رفت (۱)

مسئله کرد

در پائیز ۱۹۱۵ من به تفحص و مطالعه احوال طوائف کرد پرداختم ابتدا در ساوجبلاغ باین فکر افتادم واز یکنفر سکنهٔ آنجا تحقیقاتی راجع باین موضوع نمودم و بعد با یك ملای متبحر نهری آشنا شدم که مردی ادیب و کاملا باوضاع خاوری آگاه بود وچون بزبان کردی آشنا شدم یك کتاب دستور مکالمه کردی وروسی برای نظامیان خودمان منتشر کردم وپس ازآن هم کتاب دیگری راجع باحوال وخصوصیات قبایل کرد انتشاردادم .

بی موردنیست که دراینجا بطوراختصار شرح ملاقات ومذاکرات خود را با کردها ذکر کنم باوجوداینکه اکنون فاصلهٔ زیادی ازآنها دارم خوب میبینم که کردهامردمانی بی اساس وفاقد اخلاق هستند . فرماندهی نظامی ما میل داشت که کردهااسلحه خودرا بزمین گذارده وزنان مسیحی را که باسارت برده واموالی را که غارت کرده بودندمستردداردند ودرمقابل بآنها تأمین داده شود که براحتی در کوهستانهای خودزندگی کنند اما کردها باقرآن سوگند یاد کرده ومعاهداتی می بستند وپس ازرفتن دوباره تاخت وتازخودراشروع میکردند. تنها راه حل مسئلهٔ موافقت با کردمیبایستی جنك سرد وتبلیغات ودادن پول زیاد باشد .خلع سلاح کردواسترداد اموال غارتی آنهم درموقع جنك جز بشوخی بچیز دیگری شباهت نداشت.

صرفنظر از این ملاحظات کلی نسبت باین قبایل باید سیاست خاصی

---

(۱) موسیو کوژل شرح عملیات وسرگذشت خودرا در کتابی بعنوان مصائب آمبولانس فرانسه درایران مفصلا نوشته است یکی ازاعضای این آمبولانس امیل زاوی Emile Zavie بود که چندین کتاب ازمشاهدات خوددرقفقاز وایران منتشر ساخت. یك کتاب روسی هم بشکلوسکی B . Chklovsky نوشته است که بزبان فرانسه ترجمه شده واین شخص را من درارومیه وقتی که سمت کمیسر سیاسی داشت دیدم اودر کتاب خوداز وقایع سنوات ۱۸-۱۹۱۷ صحبت میکند وضمناً مرا نمایندهٔ کشور آهوان آبی رنك معرفی میکندومقصودش ازاین جمله این است که موهوم بودن قونسولخانه را درمقابل سربازان افسار گسیخته روسی تعریف کند

اتخاذ شود که همه آنرا تعقیب نمایند تا به نتیجه‌ای برسد. متأسفانه درآن موقع خط مشی مشترکی وجود نداشت. در ارکان حرب تفلیس شاهزاده شاخوسکوئی Chakhovskoï نسبت باین موضوع نظرعاقلانه‌ای داشت اما در ایران بهمان اندازه که قونسول وجود داشت اختلاف نظر درکاربود. هر یك از قنسولهای خوی و ارومیه و کرمانشاه وغیره نظر خاصی درحل مسئله داشت وبواسطه فقدان یك نقشه کلی هریك ازاین قونسولها فکری درخاطر میپرورانید که نتایج آن بزودی مشهود گردید درتفلیس بنا برقرارداد واطمینان رسمی یکی ازرؤسای کرد ازنژاد طایفهٔ شاه‌منش[۹] بیتلیس برای تجهیز قبایل کرد این ناحیه پول زیادی بمصرف رسیدو ابداً نتیجه‌ای ازآن گرفته نشد درخوی هم قنسول ما باظهار موافقت وهمدستی یکی ازرؤسای کرد موسوم باسمعیل آقای سمیقو اعتماد حاصل کرده وبنا به تقاضای این قنسول نشانهاوهدایای زیادی باسمعیل آقا داده شد مادامی که ما در این ناحیه قوی بودیم این شخص ظاهراً آرام بود ولی باطناً با ترکها مکاتبه داشت وهمینکه موقع رامناسب دید مارشیمون را در ٤ مارس ۱۹۱۸ درکهنه شهرخائنانه کشت.

بطوریکه شنیدم درمنطقه عملیات ژنرال باراتوهم معاهداتی با کردها صورت گرفت ولی به نتیجهٔ مثبتی نرسید ابداً اطمینان بقول و تعهدات آنها نبود وغالباً ارتباطات قشون ما بواسطه دسته‌های مسلح کرد تهدید وقطع می‌گردید ونیزشنیدم که یکی ازافسران عالی‌رتبه مامأموریت یافت که به بروجرد رفته با رؤسای طوائف لر بندوبستی بکند و در ضمن وعده های گوناگون حق پوشیدن پالتوی ژنرالی را هم بآنهاداده بود ومن نفهمیدم نتیجهٔ این مأموریت چه شد

خود من نیز در ارومیه از این اشتباهات برکنار نبودم اما همینکه فهمیدم که هرگونه قراردادی با کردبی نتیجه است بمطالعه اوضاع کردستان وزبان کردی پرداختم. اگرچه این اقدام من درسیر حوادث تأثیری نداشت ولی برای خاورشناسی ما بی‌فایده نبود تعرض قبایل کرد بیشتر بواسطه اعلان جهادی بود که ازطرف ترکها منتشر شده بود یك قسمت ازمتن اعلان این است:

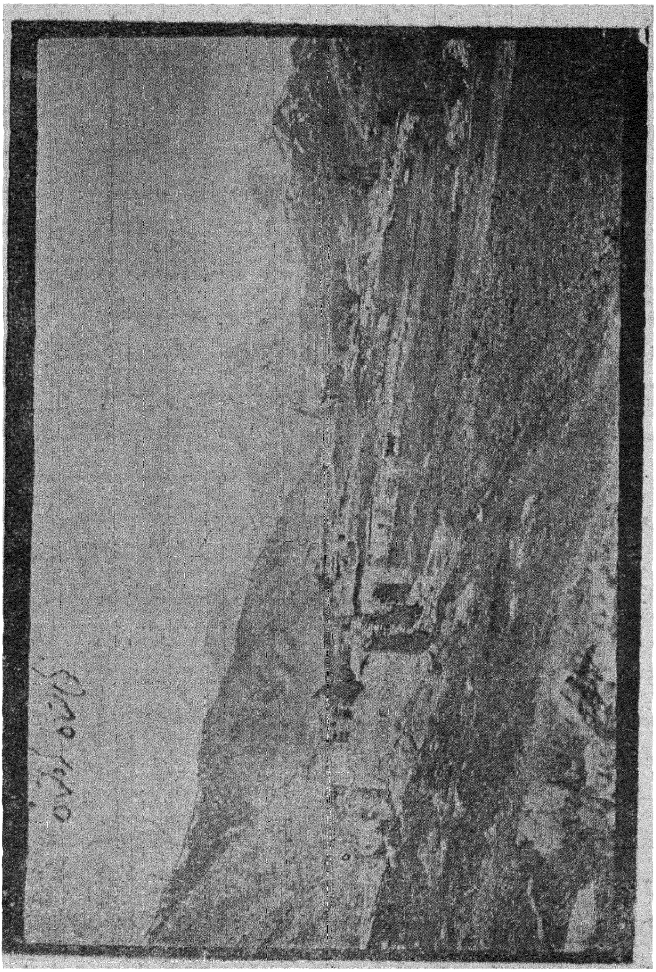

تمام مسلمانانی که در معرض آزار واذیت دول مهاجم روس و فرانسه و انگلیس واقع شده‌اند مانند اهالی کریمه وقازان و ترکستان و بخارا و خیوه‌و هندوستان وچین و افغانستان و افریقا وایران وغیره باید ر این جنك بهیئت اجتماع دوش بدوش نظامیان عثمانی بوظائف مقدس

مذهبی اسلام عمل کرده باجان ومال دراین جهاد مقدس شرکت نمایند(۱)

عبارت فوق قسمتی است ازاعلان جهاد که درهزاران نسخه برای دعوت مسلمانان بچنك درآسیا منتشر شده بود ومن نسخه‌های آنرا دراورمیه دیدم بواسطه همین اعلان جهاد بود که کردها بشورش پرداخته و در زمستان ۱۵-۱۹۱٤ مانند سیل بطرف فلات حاصلخیز ارومیه سرازیر شدند وهمین دعوت بجهاد بود که موجبات قتل وغارتها و خرابی‌هارا در این ایالت ممتاز زرخیز وپرثروت فراهم ساخت و آنرا کاملا مبدل بیك ویرانه کرد. همین دعوت زمینه مساعدی برای غارتگری کردها بوجود آورد من ازیکی از رؤسای کرد علت این قتل و غارت را پرسیدم پاسخی که بمن داد این بود: اهمیتی نداردامروزمن غارت میکنم فردا دیگران مرا غارت خواهند کرد. نام پاره‌ای ازرؤسای کرد که ما باآنها دراین نواحی مذاکرات وبندوبستی کردیم بقرار زیراست:

بدر خان بیك وگرگین بیك ازقبیلهٔ بیك زادهٔ دشت - باروخالو و تیمورآقای شکاك-عبدالله بیك بیك زادهٔ بنار - کریم خان وپیروبك هرکی - سلیمانخان منصورالممالك زرا اهل اشنو - حمزه سمان ممش- رؤسای مکری در حوالی بوکان وعلی خان پسر سردار مکری که ترکها او را کشتند.

درمیان رؤسای کرد فقط سلیمان خان اشنوئی رامیتوان نام برد که عواقب اعمال کردهای ایرانی را درشرکت جهاد استنباط کرده بود وتنها کسی بود که درموقع اقامت ترکها دراین نواحی بسلماس نرفت وازشکست خوردن درخان تختی ونتایج آن مصون ماند. او ازشیخ جمال الدین رایت راجع به تبلیغ جهاد مطالب عجیبی برای من نقل کرد. مسئله جهاد بوسیلهٔ شیوخ وعوامل آنها خیلی زود در کردستان انتشار یافت تنها یکی ازشیوخ بنام شیخ باباکه درحوالی ساوجبلاغ زندگانی بازهد وتقوائی داشت ودر نظر کردها محترم بود بااین اعلان جهادمخالفت میکرد وترکها او را در

(۱) متن کامل وتفصیل دعوت بجهاد را باید در کتاب موسیو آندره ماند لستام André Mandelstam درتحت عنوان مقدرات مملکت عثمانی دید (کتاب فروشی پایت Payot ۱۹۱۷)

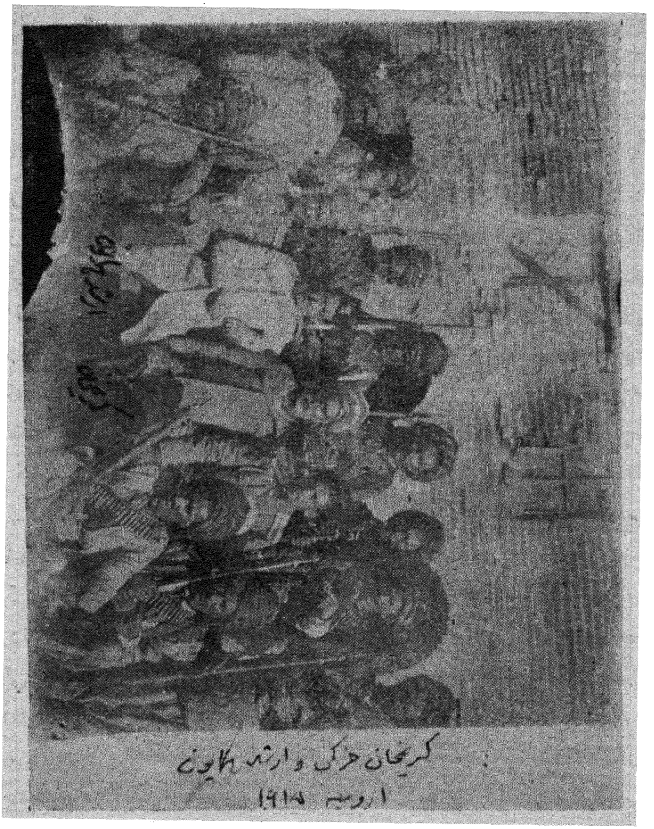

گریختن ترکان و ارتش بابا وزیر
ارومیه ۱۹۱۵

زمستان۱۶- ۱۹۱۵ بواسطه نظریات خلاف جهاد ورأفتش نسبت بمسیحیان بدارآویختند . شیخ بابا این جهاد را منافی بامقررات اسلامی میدانست و نظر به نتایجی که دردنبال داشت تصویب نمیکرد . عقیدهٔ اسنوك‌هورگرنژ Snouk. Hourgronje مستشرق بی‌طرف که در حقوق اسلامی تبحر و بصیرت کاملی داشت با عقیدهٔ این مجتهد کرد موافق بود .

اساس روابط ترك و کرددرهنگام‌جنك استحکامی نداشت واشخاص فهمیده بآن‌اعتمادی نداشتند زیرا که ترکان درموقع لزوم کسانی‌را که‌سد راه میدانستند از میان میبردند علاوه برقتل شیخ بابا وسردار منکری

مثالهای دیگری نیز میتوان ذکر کرد .

درابتدای جنك روحانیون مسلمان کرد که ازتأثیرات سیاسی قسطنطنیه دور بودند واعلان جهاد را فقط درتحت منظرهٔ مذهبی میدیدند کرد ها را بجهاد دعوت میکردند اما پاره‌ای ازروحانیون که درخود ترکیه زندگانی میکردند واز سیاست دور نبودند نسبت به این اعلان جهاد مخالفت هائی بروز میدادند مانند ابوبکر افندی اربیلی Erbil (بزبان کردی آنجارا هاولر Hawler تلفظ میکنند) ومحمد افندی اهل قوی سنجاق و عبدالقادر افندی اهل بیاره Biareh وطا افندی اهل هاکاری Hakkari وغیره . این روحانیون بکردها میگفتند : جنگی که شما رابآن دعوت می کنند مشروع نیست . این دعوت بجهاد با شرایطی که شریعت معین میکند موافقت ندارد . دردنبال فکر مذهبی مسئله ملیت کرد بمیان آمد . بطوری که میدانیم در اواسط قرن نوزدهم باب عالی درجاهائی بکردستان دست اندازی کرد که قبل ازآن بوسیله نمایندگان فوریتی اشرافی کرد اداره میشد واین موضوع هنوز در خاطراشراف کرد باقی بود بنابر این اعقاب کسانیکه از نفوذ وقدرت اشرافی محروم گردیده بودند بامکان عودت آن امیدواری پیدا کردند مانندخانوادهٔ بدرخان بك بهتان Bohtan از اعقاب ابراهیم پاشای ملاني Melani که خودرا شاهزاده میدانستند و بیك های میر سودینان Sovdinan ومحمدیان ومیرهای هاکاری اما این امید واری بحبس وقتل منتهی گردید واشخاص بزرك ومحترمی در کردستان مرکزی بقتل رسیدند مانندشیخ عبدالسلام بارزانی وشیخ سعیدسلیمانیه‌ای وشیخ سلیم بیتلیسی وسید علی هیزانی ونوادهٔ اوشیخ شهاب الدین وشیخ نور محمد بریکی Bériki وغیره .

مقصود من ازاین شرح مفصل این نیست که بخواهم قبل ازمطالعه و محاکمه قضاوتی کرده ویا اینکه بطور تئوری شالودهٔ کردستان مستقلی را بریزم بلکه خواسته ام دخالت عمومی کرد ها را در مسئله جهادبرسانم و بیطرفانه اوضاع آنوقت کردستان را نشان دهم .

بعلاوه پس از تغییراتی که بواسطه انقلاب در روسیه حاصل گردید روزی درارومیه یکنفر کرد بملاقات من آمد که ازطرف کمیته آزادی واستقلال

کردستان مأموریت داشت و نامه ای هم از کمیته بمن داد که مضمون آن آزادیخواهی واستقلال کردستان را میرسانید ومطالبی برضد ترکها درآن

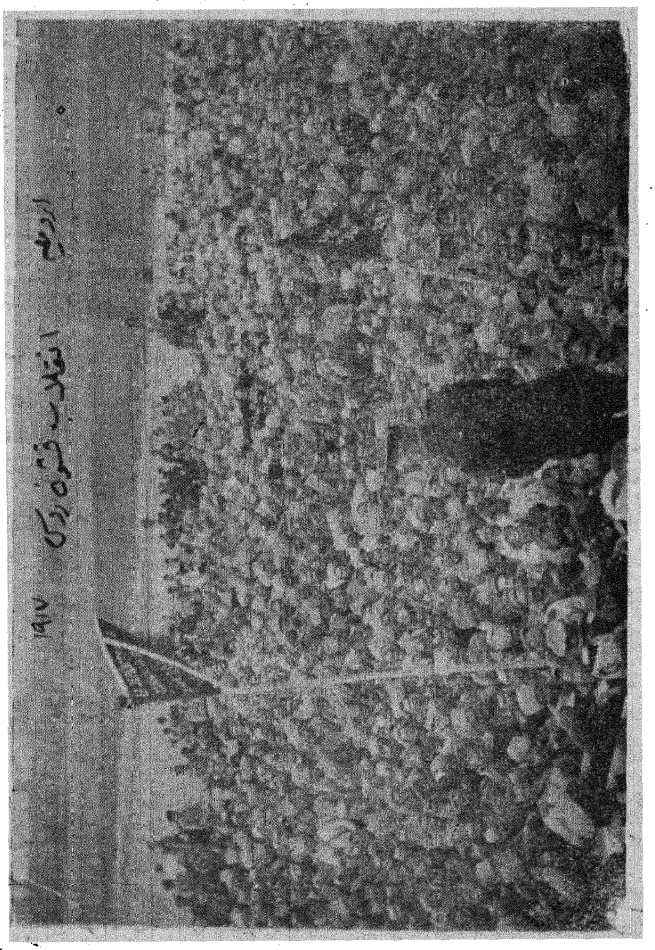

نوشته شده بود . وبااینکه رئیس کمیته یکی ازاشخاص بانفوذ و مقتدر کرد بود مقاصد آنها به نتیجه‌ای نرسید معهذا اقدامات این کمیته قابل توجه است زیرا که اولا روحیه پاره‌ای از کردها وانشان میدهد ثانیاً میرساند که انقلاب

روسیه باچه سرعتی درخاورهم مرزخود تأثیر وانعکاس داشته است .
البته من نخواسته‌ام ازذکر اوضاع‌واحوال فعلی طوائف کردنتیجه‌ای بگیرم زیرا که این مسئله متضمن مطالعات دقیق‌محلی است بلکه خواستم بپاره ای‌از خصائص مسلمه کرد که در موقع جنك بآن برخورده‌ام اشاره‌ای کرده باشم . (۱)

تشکیلات نظامی مسیحی

بی نظمی وشورش قشون روس ومتارکه عملیات جبهه مسیحیان را بوحشت‌انداخت ناچارهیئتی درماه اکتبر ۱۹۱۷ به تفلیس‌رفت واززمامداران دولتی درخواست حمایت نمود پس از ورود این هیئت بلافاصله ژنرال لبد ینسکی Lébédinsky فرمانده‌قشون‌قفقاز تلگرافی بمن‌اطلاع داد که‌تصمیم گرفته شده‌است که‌درارومیه قشون مسیحی تشکیل شود (البته آتاشه‌های نظامی متحدین هم مانند کلنل شاردینیی Chardigny و کاپیتن مارچ March وماژوراستکس‌وکلنل‌پیك Pyke هم بااین‌تصمیم موافقت‌دارند) این تشکیل جدیدباید علاوه برتأمین مسیحیان عملیات جبههٔ ترك‌راهم‌تعقیب کندازطرف‌متحدین هم وعدهٔ مساعدتهای فنی ومالی بما داده شدو بلافاصله سه نفر افسر فرانسوی‌شروع به تشکیلات نمودند اماکلنل شاردینیی‌درموقع ملاقات‌درارومیه بمن‌اظهار داشت که شرکت دولت فرانسه دراین‌تشکیلات تازه موقتی است زیرا که ایران وقفقاز جزء منطقه عمل انگلیس شده‌است وژنرال دنستر ویل Dunsterville باید درامورابن دو کشوردخالت کند دراینجا باید بطورجمله معترضه اضافه کنم که این ژنرال دراولین‌اقدام‌یعنی درموقع رفتن‌به‌تفلیس درآغازسال۱۹۱۸ باشکال برخورد و کمیته‌انقلابی بلشویست او وافسران همراهش را درانزلی توقیف نمود وپس ازچندی او را رها کرد که‌با همراهان بقزوین مراجعت نمود باستثنای ماژورنوئل که بتوسط بلشویك ها تسلیم تشکیلات انقلابی‌جنگلی ایران گردید .

من در آنوقت از این قضایا اطلاعی نداشتم اما یقین حاصل کرده بودم که انگلیسها واقعا در تشکیل قشون مسیحی اقدامات جدی خواهند

(۱) مطالعات اساسی من راجع بکردها درکتابی بعنوان کرد و کردستان بوسیله کتابفروشی پایت منتشر گردیده‌است

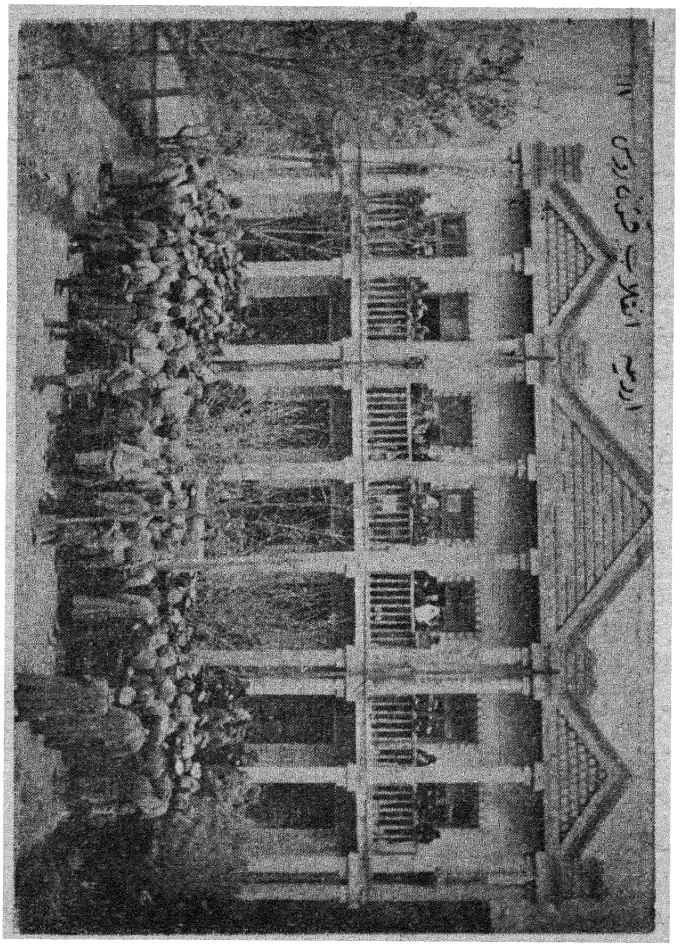

کرد . مسترماك مورای Muc Murray رئیس کمسیون مالی بریتانی که درهمدان اقامت داشت بژنرال کارپو Carpov که دراورمیه بودتلگرافی باین مضمون کرد : بمحض اینکه تشکیلات شروع وارزش نظامی آن معین گردید وجوه لازم فرستاده خواهد شد . بعلاوه در ماه ژانویه ۱۹۱۸ کاپیتن گراسی Gracey برای حفظ ارمنی ها ومراقبت در امور کردستان

بارومیه آمد ومجمعی تشکیل داد ادارهٔ مجلهٔ ویگرام **Wigram** کتابی بعنوان کوچکترین متحد در تاریخ ۱۹۲۰ درلندن منتشر کرد . درصفحات ۳۵و۳۶ چنین می نویسد :

کاپیتن گراسی بارومیه رفت برای اینکه باملت آشوری تماس بگیرد. میتینك بزرگی درآنجا تشکیل دادرهبران ملت آشور بیانات ونقشه عملیات اورا تصویب کردند . بناشد ۲۵۰ نفر افسرروسی بارومیه فرستاده شود تا نیروی آشوررا تشکیل دهنداین نیرومیبایستی حافظ خط بحراسود تا بغداد باشد پول و لوازم جنگی هم بقدر احتیاج برای آنها فرستاده میشود و باعتماد این وعده‌ها ملت آشور حاضر شد که تحت سلاح رفته وبجنك ادامه دهد.

در این متینك علاوه بر افراد با نفوذ ملت جناب سنتاك و دکتر آ . شید . که در آنموقع قونسول افتخاری امریکا بود و من و دکتر کوژل هم حضور داشتیم وتصدیق کردیم که اظهارات کاپیتن گراسی باخلوص نیت است .

جریان واقعی تشکیل بشرح زیراست :

تشکیل قشون مسیحی باشکالات زیادی برخورد . اولا کادرها کافی نبودزیرا که کلنل کوزمین **Kouzmine** (که در جنك روس وژاپون جراحات زیاددیده بود) علاوه برسه افسر فرانسوی فقط سی نفر افسرروسی بادرجات مختلف درزیر دست داشت والبته این عده برای تشکیلات بمنزله قطره آبی بود وابدا امکان نداشت که شش هزار نستوری خشن کوهستانی را که باهیچگونه نظمی آشنا نبودند درحوزه تشکیلات وارد وآنها را اداره نمود . اما ارمنیها که از حیث عده قلیل بودند نسبة افسران لایقی داشتند ونمایش آنها بهتراز نستوری‌ها بود . ثانیا ذخایر ومهمات جنگی ضرورت داشت که میبایستی دراین موقع پس ازمذاکرات طولانی ازواحدهای روسی که در شرف عزیمت بودند گرفت . من منظره تشکیل جلسه را هنوز در خاطر دارم که درآن اخذرأی قطعی حاصل نگردید تا اینکه ملاح سالتیکو **Saltykov** بالشویست رئیس کمیتهٔ سربازان روسی بمیان افتاد وبرای

مساعدت و حمایت ارمنی‌ها حاضر شد که مقداری اسلحه و ذخایر بدهد". او

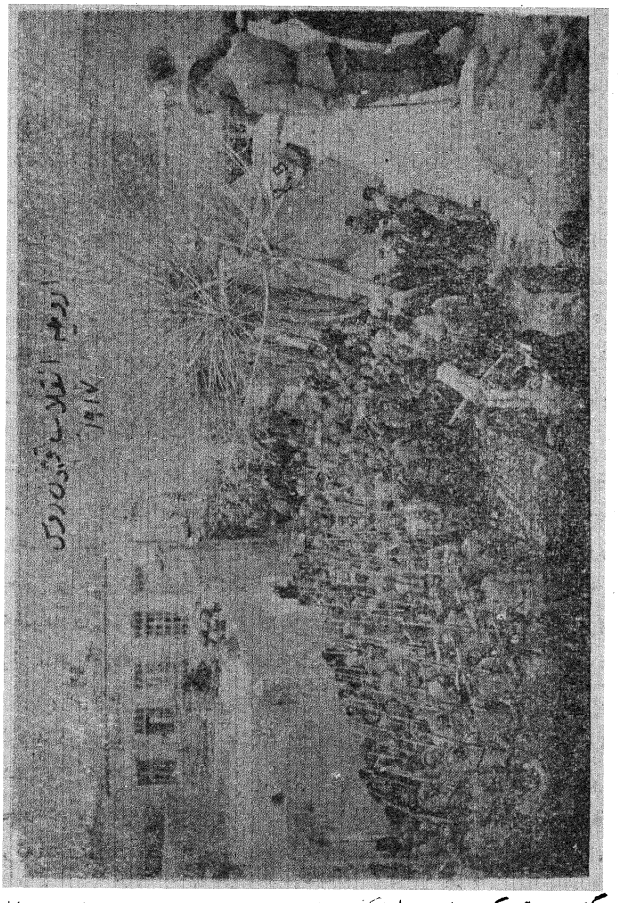

میگفت موقعیکه برای متارکه جنگ بموصل رفته بود سرخ فس و غارت تأثر آور ارمنیهارا از دهان خود والی‌محمود پاشا شنیده است که چگونه درارضی روم ترکها بقتل‌وغارت این طایفه پرداخته‌اند واضافه کرد که یك عده ازژنان ارمنی که در آنجا بحال اسارت بسر میبردند تضرع و التماس

میکردند که این هیئت اعزامی آنها را از اسارت خلاص و همراه‌خود ببرد

بهرحال اشکالات فنی بمراتب از غفلتهای سیاسی بخشش ناپذیر کمتر بود زیرا که تفلیس تهران‌را ازجریان تشکیلات نظامی بکلی بی‌اطلاع گذارده بود بعلاوه‌روابط‌منظمی در میان قشون و دیپلماسی وجودنداشت بااین‌حال جای تعجب نیست که‌چرا باوجود اینکه مارشیمون‌نامه‌ای بولیعهد نوشته و توضیحات اصلاح خواهانه ای داده بود حکومت آذربایجان از تشکیل قشون مسیحی نگران و سوء ظن حاصل کرده بود .

خلاصه اینکه تشکیل چنین‌واحدهای نظامی در نظرزمامداران‌ایران قانونی نبودبلکه برعکس بمنزلهٔ‌تهدیدی نسبت‌بمسلمانان بنظر میآمدبعلاوه همینکه بلشویك قدرت و نفوذی حاصل کرد اعمال روسیه در نظر ایران بصور مختلفه جلوه کرد . ازیکطرف بلشویك ها بشارژه دافر ایران درپطروگراد اطلاع و اطمینان داده بودند که عنقریب قشون روس‌ایران را تخلیه خواهد کرد و از طرف دیگر فرماندهی عالی قفقاز که بر ضد بلشویك‌ها رفتارمیکرد کوشش داشت که بازهم با ترکها مقاومت‌نماید تهران هم هیچگونه ارتباط رسمی باشورویها نداشت و فقط بادقت برفتار و اعمال آنها گوش میداد و مجبور بود که با سفارت روس که هنوز با بیحسی رل خودرا بازی میکرد مانند سابق برفتار عادی خود ادامه دهد مخصوصاً در موقعیکه دولت انگلیس خودرا آماده میکرد که در ایران با قوهٔ نظامی دخالت کند ودر حفظ بادکوبه که تهدید شده بود بکوشد.

بنابراین مقدمةالجیش قشون انگلیس از راه قصرشیرین وارد ایران گردید درتبریزهم پس از عقب‌نشینی قشون روس در اواخر ژانویه ۱۹۱۸ یك جمعیت انقلابی ملی بنام دموکرات در تحت رهبری و مجاهدت نوبری ایجاد شد و بزودی بر اوضاع تسلط یافت . عده‌ای از آنها بخط نظامی شرفخانه دست‌اندازی کرد (شرفخانه انتهای خط فرعی راه آهن جلفا و تبریز است در کنار دریاچه ارومیه) وهرچه ذخایرجنگی روس بود تصرف نمود حتی برروی کشتی‌های کوچك بحریه نیز دست انداخت و درشرفخانه جبهه‌ای تشکیل‌داد . البته وقایع شرفخانه وسایروقایع که شایسته کنجکاوی است وحکومت تبریزهم محرمانه درآن دستی‌داشت وبا این‌تشکیل‌انقلابی

موافق بود بعدها در مطبوعات منتشرخواهد شد . این اقدام انقلابی تبریز باعث شد که ما درارومیه مانند یك ساخلو محصور ومحبوس باشیم .

بدیهی است چنین اوضاع آشفته‌ای دوام پیدا نمی کند و بلافاصله اوضاعی بدتر از آن بروز خواهد کرد . درنهم فوریه - نمیدانم محرکی داشت یا نه درمیان مسلمان و مسیحی جنك شدیدی در کوچه‌های ارومیه بروز کرد که پس ازسه شبانه روز بنفع مسیحیان خاتمه یافت . دنباله این جنك بسیار تأثرآور بود زیرا که سبعیت ضعیف درهنگامی که غالب میگردد حدی ندارد دراینموقع اشخاص خیرخواهی ازطایفه آشور برای قطع قتل وغارت ازمن درخواست کردند که دیکتاتور بشوم.... این تکلیف عجیب مضحکی بود که بیك قنسول خارجی میکردند. بعلاوه برای برقراری انتظامات قوه منظمی وجود نداشت خلاصه دنباله این جنك وقتل وغارت ادامه داشت .

در ٤ مارس اسماعیل آقا سمیقو نیرنگی بکار برد و مارشیمون را بکهنه شهر دعوت نمود وبنوکرهای خود که قبلا دربالای بام بودند دستور داده بود که در موقع بازگشت اورا بقتل رسانند و آنها هم طبق دستور عمل کردند .

این قتل موجب آن شد که اوضاع پریشان آن سامان آشفته‌تر گردد اوباش افسارگسیخته دوباره شروع بقتل وغارت کردند یکعده ازمسیحیان مسلح بطرف قلعهٔ چهریق که منزل اسماعیل آقا بود بعزم انتقام حمله کردند اسماعیل آقا فرار اختیار کرد ومقر او بتصرف مسیحیان درآمد (۱)

درآخر ماه مارس موقعی که درقسمت زیاد قشون مادرشمال اختلال و بی نظمی رویداد وطلیعه قشون منظم ترك از طرف اشنو در جنوب پدیدار گردید. این جنك در کوچه‌های ارومیه شروع شد وچندان بعید نیست که محرك این جنك عوامل ترکیه باشند .

تبدیل سلاح بلباس قضائی

فعالیت من درارومیه تابع مقتضیات زمان جنك بود و البته با فعالیت

(۱) شاید اشتباه نکرده باشم که باب قبل از اینکه بشویز منتقل و مقتول گردد درهمین قلعه چهریق مدتی محبوس بوده است .

من در موقع اقامت در رشت تفاوت زیادی داشت اما باید بگویم که اگر چه همکاری قنسولگری با ارکان حرب بر حسب ضرورت نزدیك شده بود پست من ازضمائم ارکان حرب بشمار نمیرفت وبا اینکه کاملا درمنطقه جنك واقع بود روش خودرا حفظ میکرد . نظر باینکه مدتی درارومیه بسر بردم لازم میدانم بطوراختصار بشرح منظره آن بپردازم .

کرزن انگلیسی در کتاب کلاسیکی خود راجع بایران ناحیهٔ ارومیه را لمباردی Lombardie ایران مینامد (۱)

این فلات مرتفع درمغرب دریاچهٔ شور ارومیه واقع است که دراوستا بنام چیچستا بآن اشاره شده است واز ترکیه بوسیله رشته جبال مرتفعی جدا می گردد ودارای رودخانه‌های متعدد پرآبی است اراضی آن بسیارممتاز وحاصلخیز وبهمین جهت جمعیت بسیاری درآن سکونت دارد وبطورشایسته مزروع وآباد است مزارع خرم وتاکستانهای مرغوب وباغهای نشاط‌آور منظره خندان جالب توجهی بآن داده‌اند . این ناحیه در زمانهای قدیم نیز

(۱) قسمت شمالی ایطالیا که پایتخت آن شهر میلان است

آباد بوده است . در تواریخ آشور بیك کشور مقتدر برمیخوریم بنام اورارتو Ourartou که پایتخت آن شهر توشپا Touchpa بوده است واقع در کنار دریاچه شوردیگری که درقدیم نامش بیاابنا Biaïna واکنون موسوم است بدریاچه‌وان. دراین تواریخ راجع بناحیه ارومیه زیاد صحبت شده است . اشخاصی که عالم بآثار وابنیهٔ باستانی باشند محققاً در اینجا بغنائم ممتازی برمیخورند اما تاکنون بطورعلمی دراین ناحیه حفریات و کشفیاتی نشده است آنچه بطور تصادف کشف شده عبارت است از مقابر و ظروف سفالی منقش ومهرهای استوانه‌ای شکل وغیره یکصورت حجاری برجسته هم در کوه درقسمت شمالی این ناحیه درخان تختی اززمان ساسانیان بیادگار مانده است وتصور میرود که مجسمه اردشیر بابکان باشد. افسانه می گوید که هلاکو فاتح بزرك مغول با خزائن خود دریکی از جزایر این دریاچه مدفون است کوههاهم دارای مغاره‌هائی است که هنوز اکتشافاتی درآنها بعمل نیامده است وممکن است آثار باستانی درآنها یافت شود این آثار تاریخی ازفریژی Phrygie شروع وتاقلات ایران امتداد دارد . سکه‌های اسکندر کبیر دراین نواحی زیاد پیدا شده. یکی از کشیشهای انگلیکان کلکسیون آجری بمن نشان داد که ازخطوط میخی مستور بود . درنزدیکی ارومیه خرابه‌های قصر محکمی بنام دیم دیم Dymdim کرد وجوددارد که بنابر داستانهای ملی کرد دیم دیم آنرا برای دفاع خود از شاه عباس کبیر ساخته است .

بطوریکه ذکر شد عاشقان آثاروابنیهٔ باستانی ممکن است در ارومیه اشیاء نفیس زیادی بدست آورند امامن فقط بیك اثر قدیمی برخوردم و آن مجسمهٔ معروفی است که دربدنهٔ آن عبارتی بدوزبان مختلف آشوروکلده حك شده است و درگردنهٔ کلشین Kelechine در جنوب غربی دریاچهٔ ارومیه در امتداد خط راواندوز و موصل قرار دارد و ندانستم ازچه کسی است روزی ژنرال چرنوزوبو بمن گفت که گراندوك نیکلا امر کرده است که این مجسمه را بموزهٔ تفلیس منتقل نمائیم ولی من باین عمل الژنیسم Elgenisme معتقد نبودم (۱) و تصور کردم که یك گواه بزرك تاریخ

(۱) مربوط است به الژن Elgin که دیپلمات و آنتیك دوست واهل اسکاتلند بود. وکلکسیون قیمتی سنك مرمر معبد پارتنن Parthenon را بسرقت برد.

باستانی حقاً باید محترم شمرده شود و برای روشنی تاریخ در تحقیقات آتیه بعالم علمی بهتر خدمت خواهد کرد و بنابراین بایستی درجای خودباقی بماند وچون این‌حکم درتابستان صادرشده بود من بژنرال مذکور گفتم که فصل مقتضی‌انتقال مجسمه نیست بهتر آن است که درزمستان اقدام باین‌عمل شود تابرف زیادی روی زمین‌باشد و بتوانیم بوسیله سورتمه آنرا انتقال دهیم همینکه زمستان رسیدژنرال دوباره نزد من‌آمد که ماموریت خود را انجام دهد ناچاربه بهانهٔ دیگری توسل‌جسته و گفتم در این جا پای حقوق بین‌الملل درکاراست واین‌مجسمه درموقع تحدیدحدود ترك وایران درروز های قبل‌ازجنك دراین جانصب شده‌است ومانبایددرآن مداخله کنیم‌زیرا که در کمیسیون مختلط سرحدی کمیسر امپراطوری‌روسیه نیزحضورداشته‌است وچون به‌کاغذبازی نظامی آشنا بودم‌بازهم‌مهلتی برای این عمل‌حاصل گردید ولی‌ژنرال ازرفتار من ناراضی وغالبا مرا عصبانی میکرد چندی نگذشت که بازقدرت درکاردخیل شد وتفلیس‌مجدداً مجسمه‌رامطالبه کردوبملاحظات دیپلماتیك وقعی‌نگذارد ومن درحال یاس تدبیردیگری بکاربردم یعنی‌چون میدانستم که ژنرال بموهومات عقیده دارد ازوهم پرستی اواستفاده کردم و اورا ازامور سری مخفی ترساندم ... باوگفتم که در خطوط بدنهٔ مجسمه عبارتی‌است که نفرین میکند بکسیکه جرئت انتقال آنرا داشته باشد این دفعه نشانه‌گیری من‌خوب شد وتیربهدف‌خوردونمیدانم‌ژنرال باچه وسیله‌ای اجرای حکم رسمی‌را بتعویق انداخت البته موقعیت‌هم دراین تعویق‌دخالت داشت شورشهای انقلابی دقت فرماندهی‌نظامی را متوجه قضایای دیگری کرد وبسی‌متاسفم که باوجوداینکه ژنرال بامجسمه بااحترام‌رفتار کردازتقاص وانتقام خدایان‌انقلابی محفوظ نماند و بمحض‌اینکه‌علامت‌انقلاب‌یعنی‌نوارهای قرمزرادرسینهٔ سربازان‌دیداجباراًپست خودراترك کردوازارومیه رفت .

این مطلب راهم باین داستان کوچك ضمیمه میکنم که باقی‌ماندن‌این مجسمه بعلامت یادگارفتوحات مادرجبههٔ ترك بامنطق موافقت داشت روزی هم بمن خبردادند که کمیسیونی برای‌تعیین‌علامات ویادگاریهای فتح بارومیه آمده است اعضاء آنهم چند نفربودند که لیاقت چنین عملی را داشتند اما متاسفانه من‌نام ومشخصات آنهارافراموش کرده‌ام فقط نام نقاشی که همراه

آنها بود یعنی با کمن سن Bakmanson در خاطرم مانده است که از اهالی فنلاند و برای فراهم کردن آلبومی از نمونه های قابل توجه تاریخی و دورنماها آمده بود . من باو نصایحی کردم که همه را قبول کرد وقدردانست یك تفنك قشنك قدیمی کردی دو شاخه دار که لولهٔ آن از فولاد و با کمال ظرافت حکاکی شده بود بعنوان یادگار باو تقدیم کردم قنداق این تفنك هم منبت کاری باسلیقه‌ای داشت نقاش مذکورهم برای اینکه ازماتشکری کرده باشد تابلوی تمام اندام ازخانم من بالباس کردی ترسیم کرد و برای اتمام با خود به پطروگراد برد اما مادیگر بدیدار او موفق نگردیدیم .

کمیسیونهای دیگری را هم در ارومیه دیدیم که ورود آنها خالی از فایده نبود یکی ازاین کمیسیونها به تحقیقات معرفة الارضی حوزه دریاچه مشغول گردیدودرطرف شرقی آن درحوالی مراغه بکشف بقایای پالئونتولژیکی بسیارممتازی موفق گردید (اسکلت شیرمغاره ها) و بطوریکه نقل کردند شبیه آنرا فقط در یونان کشف کرده‌اند .

هیئت های دیگری هم دراین مدت سه‌سال اقامت ما بارومیه آمدند ازقبیل هیئت صلیب احمر وهیئت مامورشهرداری وهیئت کومك به پناهندگان این هیئت های مفید از طرف کمیتهٔ خیریهٔ تفلیس اعزام می‌شدند اشخاص عالیرتبه‌ای هم بارومیه آمدند مانند یك نفر امیرال که از بادکوبه برای مطالعهٔ دریانوردی دریاچهٔ ارومیه آمده بود و بالاخره اگر جنك درمیان نبود ارومیه یك دوك عالیمقام روسی یعنی والاحضرت بوریس ولادیمیروویچ Bo is . vladimirovitch که بسمت آتامان بزرك قزاقها در سال ۱۹۱۶ بآنجا آمددرمحوطه خود نمیدید من بقدری که توانستم تشریفات مجللی برای اودرانظاراهالی فراهم نمودم ومیدانم که دوك عالیمقام ازدیدن این تشریفات خرسند گردید چندین طاق نصرت بسته شدو رؤسای کرد با لباس های عجیب وجالب توجه درمراسم حاضرشدند میسیون ارتودکس بخواندن سرودهای مقدس پرداخت ورژهٔ نظامی وپذیرائی‌های باشکوه بعمل آمد میهمان جلیل‌القدر ما ازاین پذیرائیها اظهارخستگی میکرد امادرقنسولخانه حالت تعجب باودست داد زیراکه در اینجا خانم‌مرا دید که بطرز جالب توجهی برای عصرانه ازاو پذیرائی میکردوخانه ایرا دیدکه مطابق سلیقهٔ

فرانسویها مرتب ومنظم بود این نوع پذیرائی مورد پسند او واقع گردید وازما تمجید کرد البته‌اوانتظارنداشت که دراین گوشهٔ دورافتاده کردستان یك خانم فرانسوی باسلیقه ای‌را ببیند .

فنرهای مکانیسم تاریخی گاهی بازیهای عجیب و غریبی میکنند مثل اینکه گراندوك بوریس‌را ازمقدرات شوم وتاثرآورفامیل‌امپراطوری‌روس قرارداده مانند سایرین بمیان مامیاندازد ویك نفر بنام بودیونی راکه در موقع جنك درقشون روسی مقیم ارومیه بقراولی‌مشغول‌بود بدرجهٔ مارشالی میرساند (۱)

درجنب اجتماع نظامی روس یك‌کلنی خارجی هم در ارومیه وجود داشت که اعضاءآن‌میسیونرهاوپزشکی های‌مأمورگمرك بودند ودرسنوات ۱۹۱۷ و۱۹۱۸ اعضای‌آمبولانس‌فرانسه نیز بآنها ملحق گردیدندوبالاخره سومین عنصراین اجتماع مأمورین ایرانی واشراف محلی بودند حقاً باید نام این دسته اخیررا اول ذکر کرده باشم اما نظربااینکه ما خارجی‌ورفتنی بودیم‌وآنهاماندنی بودندومیبایستی شاهدحوادثی باشند که بنفع آنهاوقوع یابد وما ازمشاهده‌آن‌محروم ماندیم نام‌آنهادرآخرذکرشد

اجتماع ایرانی ارومیه با اجتماع‌مترقی ومتمدن رشت تفاوت‌آشکاری داشت . اکثریت این اجتماع ازاشراف طایفه افشارتشکیل شده بوداجداد آنها مردمان جنگی دلیری بودند که درطی حوادث نظامی کشور ایران باین ناحیه منتقل شده ودرمجاورت کردها و ترکها زندگانی میکردند و اعقاب‌آنها هنوزدراین جا امرارحیات میکنند (۲) هنگامیکه اهالی رشت

(۱) درموقع رفتن باصفهان درسال ۱۹۰۹ چنانکه قبلاهم ذکر کردم در راه برخوردم بمجاهدین قفقازی که درشورش ایران شرکت‌داشتندوبرای خلع محمدعلیشاه ازرشت بتهران میرفتند درمیان آنهایکنفر بنام ارجنی کیدز Ordjonikidze بود که بعدها درشوروی بمقامات‌عالی رسید و بالاخره سمت کمیسرملت را پیدا کرد .

(۲) مطالعات من‌راجع بافشارهای ارومیه در روزنامه آسیائی شمارهٔ۱۹ انتشار یافته است .

درنهضت انقلابی شرکت کرده و برضد دولت قاجار میجنگیدند افشار ارومیه در عقیده سابق خود باقی و بعنوان خدمت بدولت از سرحدات غربی بقدر امکان دفاع میکردند . بطوریکه نقل میکردند درزمانهای پیش ممکن بوده است که دراین ناحیه هشت فوج افشاررا تحت سلاح آورد . این طایفه در زمانهای گذشته درتمام جنگها شرکت داشته وافتخارات نظامی تحصیل کرده بودند خوانین حالیه یادگارهای پرافتخار نیاکان خودرا حفظ کرده وبنژاد ونسب خودفخرومباهات میکنند .

من برای مطالعهٔ تاریخ محلی ارومیه توانستم مدارکی بوسیله آنها بدست آورم بعلاوه عقیده دارم که برای تهیه تاریخ عمومی مسلمانان مقدمتاً باید بنقاط اتکاء محلی تکیه داشت . زیرا که ارتقاء تاریخی درطی قرون در ایالات بصورمختلفه انجام یافته است و هرایالتی قیافه جداگانه ای نشان میدهد . مثلا ساختمان وترکیب دهقان گیلان که من آنراخوب مطالعه کرده ام با ساختمان دهقان ارومیه تفاوت کلی مشخصی دارد . دهقان ارومیه شباهت زیادی بافرادعشایر دارد وبازهم این دهقان بادهقان عشایری تفاوت آشکاری دارد . دراورومیه دهقان مسیحی هم دیده میشود که از دیر زمانی در آنجا سکونت داشته وترتیب کارش با دهقان مسلمان متفاوت است .

باری من با افشارها دوستی پیدا کرده وزیاد باآنها معاشر بودم و استفاده های تاریخی میکردم مصاحبت آنها یادگارهای مطبوعی درخاطر من گذارده است . این ولایت سابقا بدست همین افشارها اداره میشده و اداره کننده را بیك لربیگی مینامیده اند اما موقعیکه من در آنجا بودم حکومت دردست این طایفه نبود . در پیش اشاره کردم که اعتماد الدوله توانست با موقعیت هم آهنك گردد بعد ازاوهم حکام دیگری آمدند که آن جنبهٔ ملایمت وسازش با روسهارا نداشتند . مخصوصا درخاطردارم که وقتی شاهزاده یمین الدوله قاجار بحکومت این ناحیه منصوب گردید ومدت کمی در آنجا اقامت داشت شاید هم نصب او باین نظر بوده است که چون از خانوادهٔ سلطنتی است بهترمیتواند نفوذ واقتداردولت را درآینجا حفظ کند این شاهزاده ازاقوام نزدیك احمدشاه وبسیارخوش محضرومهربان بود . اما موقعیت اقتضامیکرد که دراینوقت ملاحظه شخصیت درکارنباشدوبرای

حکومت این جا مردکارآزموده با تدبیری را بفرستند که بتواند باقشون روس کنارآمده و اشکالات محلی را بر طرف سازد . ما با این شاهزاده روابط خصوصی داشتیم‌وازمعاشرت بااوخوش بودیم مسلك درویشی داشت وازاعضاء انجمن اخوت ظهیرالدوله بود بعدهم اورا درطهران دیدم که کاملا درعالم تصوف ودرویشی غرق شده بود درمیان اشخاص مهم افشار ارومیه عظیم‌السلطنه سرداررا باید نامبرد که شخص قابل ملاحظه‌ای بود اهالی درموقع تصرفات ودخالت های قشون ترك درزمستان ۱۵- ۱۹۱٤ همیشه باومراجعه میکردند وبطوریکه میسیونهای کاتولیك وامریکائی نقل میکردند درحل اختلاف مهارتی بروزمیداد وپیوسته منافع اهالی را درمد نظرداشت ومن بسی تعجب کردم که عمال نظامی روس‌درسال ۱۹۱٦اورا به تفلیس‌تبعید کردند ودرآنجا تحت نظر بود یقین دارم که در این مورد سیاستی درکاربوده است وهیچ دلیلی دردست نبود که سردار برخند منافع روسیه رفتاری کرده باشد . بعدها من اقدام جدی کردم که سرداررا به ارومیه عودت دهند .

بطوریکه قبلا هم اشاره کردم اشراف افشار خدمات نظامی زیادی بکشور ایران کرده اند پاره ای ازآنهاهم ازطرق‌دیگر بشخصیت‌رسیده‌اند من‌مقدارزیادی‌ازفرمانهای گذشتگان‌آنهارادارم که دوستان‌افشاررونوشت آنرا بمن داده اند این فرمانها بعنوان‌کاغذهای خانوادگی درآنجا محفوظ مانده‌است.

بوسیله این فرمانها و مدارك دیگر من توانستم برژیم مالی که‌در آنزمان معمول بوده آگاهی دقیقی حاصل نمایم در آنزمان غالبا خانهای محلی مالیات اراضی را بعنوان جیره و مواجب نظامی و سیورغال ازمردم میگرفته‌اند سیورغال‌از اصطلاحات مغول‌است که‌در ایران معمول‌گردیده وآن یك قسم‌وظیفه ومستمری بوده که‌ازمالیات املاك وصول میکرده اند و دولت هم دراخذ این نوع مالیات دخالتی نداشته است . این املاك‌بطور وراثت تیول‌آنها بوده و مجازبوده‌اند که هرگونه مداخله و تصرفی‌بمیل خود درآنها بکنند . در این نوع کاغذهای فامیلی فرمانهائی هم بود که بعنوان مهمانداری‌صادر شده‌بود . صاحب فرمان مأموریت داشته که تا

سرحد ایران باستقبال سفراو اشخاص فوق‌العاده که‌بایران میآمده‌اندبرود وهمه‌جا ازآنها مهمانداری ومراقبت نماید تا وارد پایتخت شوند ودرموقع مراجعت آنهانیز بایدتا سرحد همراه باشد ودرطی مسافرت ازآنهاپذیرائی کرده وسایل آسایش آنهاراازهرحیث فراهم نماید . یکی ازاین‌فرمانها مربوط است بورود کنت دوگوبینو معروف که از طرف دولت فرانسه بسفارت ایران میآمده است . پاره‌ای از این افشارها هم بواسطه عملیات دیپلماتیك دارای شخصیت شده بودند و عده‌ای هم در دربار سلطنتی و حکومت ایالات ووصول مالیات خدماتی کرده اند . این نکته نیز قابل ذکر است که اگرچه‌افشار های‌ارومیه هسته مرکزی این قبیله هستند که شاید بامغول ها یا قبل‌از ورود آنها بایران آمده باشند افراددیگری هم از این قبیله در سایر ولایات و ایالات‌ایران پراکنده هستند و نیزمیدانیم که نادر شاه سلطان بزرك ایران در قرن ۱۸ ازافشارهای ایران شرقی بوده‌است .

مخصوصاً اشاره میکنم بیك بانوی اصیل و نجیب‌زاده افشار موسوم به قیصر خانم که مالك عمارت قونسولگری ما بود و ما با او معاشرت دوستانه ای داشتیم و غالبا بخانهٔ مهمان نواز او میرفتیم منزل مسکونی خودش هم در جنب قونسولخانه بوداین بانوی بلند همت همیشه بطرزایرانی ازما پذیرائی میکرد سفره را روی زمین اطاق که با قالی مفروش بود میانداخت و بهترین غذاهای ایرانی رابرای ما فراهم میکرد بعضی اوقات مابهمراهی افسران نظامی روس یا اعضای آمبولانس فرانسه بمنزل‌اومی‌رفتیم قیصر خانم زن باهوش و فهمیده‌ای بود و ما از معاشرت و مصاحبت او لذت میبردیم دوپسر اوهم حسین خان و اکبرخان تحصیلات خودرا در فرانسه بپایان رسانده بودند و با دختران مجدالسلطنه که او هم یکی از اشخاص نامی افشار بود ازدواج کردند روسها با مجدالسلطنه نظر خوبی نداشتند زیراکه از اشخاص آزادیخواه ایران بود ودر آغاز جنك بطور اجبار اورا درتفلیس در توقیف‌داشتند . مجدالسلطنه بعدها بترکان پیوست و دامادها نیز باومنحق گردیدندو درعملیات با او شرکت میکردند قیصر خانم نسبت بآنها تشویش و نگرانی زیادی داشت و اضطراب خودرا ان‌نما

پنهان نمیکرد. گمان میکنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروزدادند.

روابط ما با سایر عناصر هم از قبیل ایرانیان وخارجیان و نظامیان بر قرار بود گاهی هم این عناصر مختلف درقنسولخانه جمع میشدند وما از آنها پذیرائی می کردیم من وخانم بسی مایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنك بود نظامیان روسی بیش ازدیگران میز مارا اشغال می کردند ازطرفی هم بواسطهٔ اختلاف زبانها تماس با این عناصر مختلف کمتر صورت می گرفت ...

فقط درجلسات مختلط ماهیانه کمیته خیریه که برای پناهندگان تشکیل می یافت باوجود اختلاف زبانها مقاصد یکدیگر را بخوبی میفهمیدند در جنب زبان روسی بزبانهای فرانسه وانگلیسی وفارسی وترکی وآذربایجانی وارمنی و کلدانی و کردی هم صحبت میشد. این اجتماع هیچوقت بپراکندگی واختلاف برنمی خورد بلکه برعکس باسازش کاملی به نتایج خوب منتهی میگردید البته ما همه دارای یك مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود بعلاوه پاره‌ای از افراد این کمیته هم چندزبان آشنا بودند.

باوجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف دررشت بهواخوری واسب سواری ومیهمانیهای پیك نیك وشکار وصید ماهی میپرداختیم خانم من همه روزه منظماً با اسب بگردش میرفت واین کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفرج وتفریح پردازم وبمحض اینکه مختصر فراغتی حاصل می کردم بسیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم مهمانیهای پیك نیك بیشتر دردهکده موسوم به بند صورت میگرفت که واقع است دریك کیلومتری شهر درمحلی که شهر چای درمیان جبال کردستان برای خود معبری درست کرده است درهٔ بند جای بسیار باصفائی است کبك وخرگوش زیاد دارد که گاهی هم با با قرقی آنهارا شکار میکنند شکار ارومیه از حیث نوع باشکار رشت تفاوت دارد. دررشت گراز و قرقاول ویلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش وبلدرچین و کبك و تیهو وهوبره دیده میشود شکارچیان در کوهستان بخرس هم برمیخورند. من در مواقع فراغت با دوست خود

پنهان نمیکرد. گمان میکنم بعدها پسران او به تهران رفتند و زنان آنها هم در نهضت آزادی نسوان ایران فعالیت زیادی بروزدادند.

روابط ما باسایرعناصرهم ازقبیل ایرانیان وخارجیان ونظامیان بر قراربود گاهی هم این عناصر مختلف درقنسولخانه جمع میشدند وماازآنها پزیرائی می کردیم من وخانم بسی مایل بودیم که این اجتماعات زیادتر تشکیل یابد اما چون موقع جنك بود نظامیان روسی بیش ازدیگران میز مارا اشغال می کردند ازطرفی هم بواسطهٔ اختلاف زبانها تماس بااین عناصر مختلف کمتر صورت می گرفت ...

فقط درجلسات مختلط ماهیانه کمیته خیریه که برای پناهندگان تشکیل می یافت باوجوداختلاف زبانهامقاصدیکدیگررابخوبی میفهمیدنددرجنب زبان روسی بزبانهای فرانسه وانگلیسی وفارسی وترکی وآذربایجانی وارمنی و کلدانی وکردی هم صحبت میشد. این اجتماع هیچوقت بپراکندگی واختلاف برنمی خورد بلکه برعکس باسازش کاملی به نتایج خوب منتهی میگردید البته ما همه دارای یك مطلوب بودیم و آن تخفیف درد و رنج فقرای پناهنده بود بعلاوه پاره‌ای ازافرادابن کمیته هم بچندزبان آشنابودند.

باوجود کثرت مشغله گاهی هم فرصتی بدست آورده مانند زمان توقف دررشت بهواخوری واسب سواری ومیهمانیهای پیك نیك وشکار وصید ماهی میپرداختیم خانم من همه روزه منظماً با اسب بگردش میرفت واین کار موجب سلامتی مزاج او میشد ولی من بواسطه گرفتاریهای زیاد کمتر میتوانستم به تفرج وتفریح پردازم وبمحض اینکه مختصر فراغتی حاصل می کردم بسیاحت زوایای مجهول کردستان میرفتم مهمانیهای پیك نیك بیشتر دردهکده موسوم به بند صورت میگرفت که واقع است دریك کیلومتری شهر درمحلی که شهر چای درمیان جبال کردستان برای خودمعبری درست کرده است درهٔ بند جای بسیار باصفائی است کبك وخرگوش زیاد دارد که گاهی هم با با قرقی آنهارا شکارمیکنندشکار ارومیه از حیث نوع باشکاررشت تفاوت دارد. دررشت گراز و قرقاول ویلوه و انواع مرغابی زیاد است ولی در ارومیه خرگوش وبلدرچین و کبك و تیهو وهوبره دیده میشود شکارچیان در کوهستان بخرس هم برمیخورند. من در مواقع فراغت با دوست خود

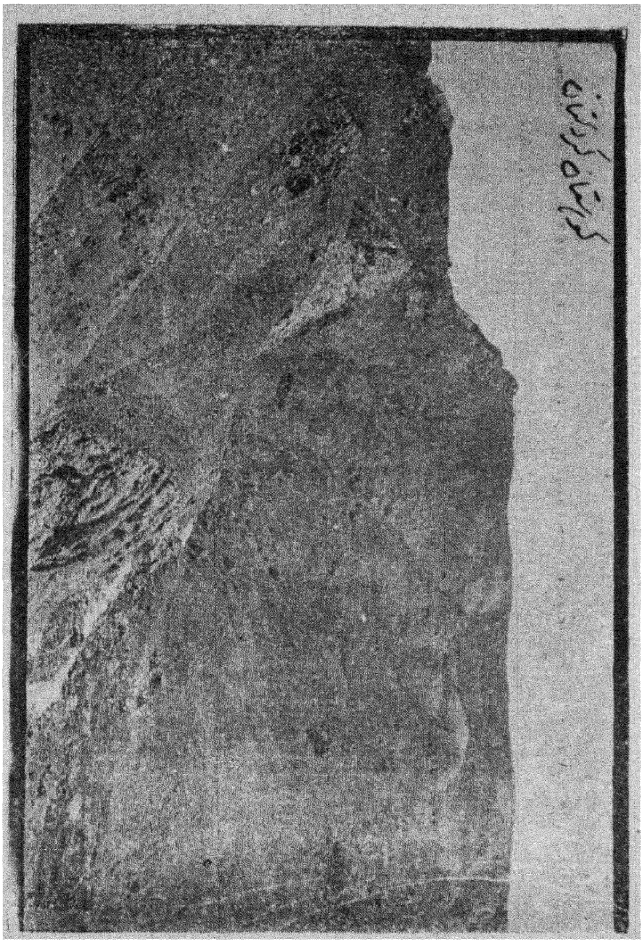

دکتر کاچ **Kach** در حوالی غروب بطرف دریاچه میرفتیم و شب را در دهکده ای بسر برده و قبل از سفیدهٔ بامداد در کنار دریاچه در نی زاری پنهان میشدیم و بشکار اردك و غاز می‌پرداختیم یکنوع مرغ غواص که محلی وازنوع مرغان مهاجر نیست در آنجا فراوان است اما نظر باینکه گوشتش مأکول نیست کسی آنرا شکار نمیکند غاز های درشت وحشی

هنگامی که باآن پر و بالهای رنگارنك قشنك مانند قطارشتر درهواپرواز میکنند تماشای فرح آوری دارند . در شبه جزیرهٔ شاهی گاو وحشی هم دیده میشود بطوریکه نقل میکردندیکی از شاهزادگان بنام امامقلی میرزا یکعده حیوانات اهلی را در آنجا سرداده که بمرور زمان عده آنها زیاد شده و بحالت حیوانات وحشی درآمده اند و شکارچیان گاهی بشکار آنها میپردازند .

شکار با باز وقرقی وقوش هم بی تماشا نیست این نوع شکارا کنون مانند زمان قدیم معمول نیست من گاهی درآن حضور داشته ام . البته آن نمایش را که در مینیاتورهای نفیس قدیمی بکار برده اند ندارد .

بطوریکه قبلا هم اشاره کرده ام شکار برای من بهانه ای بود که گاهی ازکار های اداری کناره گرفته بتفریح و تجدید قوا پردازم من هیچوقت در گیلان بشکار ببر و یوز پلنك نرفته ام در این جا هم خرسهای کوهستان کردستان را بوحشت نیانداخته ام ولی میل وافری داشتم که همیشه در اطراف ما حیواناتی باشند در ارومیه باغ وحش کوچکی درست کرده بودم که در آن مرغ غواص وقمری ویك جفد بزرك ویك بز کوهی ودو توله خرس درآن جای داشتند جفد بزرك آزادانه درباغ گردش میکرد و برای مرغ غواص هم آب جاری و حوض وجود داشت در تمام خانه های ایرانی حوضی هست و اگر خانه ای بی حوض باشد آن را ناقص میدانند . جفد بزرك شبی بوقلمون قشنگی را کشته بود بنا بر این اجباراً بخدمت آن خاتمه دادیم توله های خرس هم که یك شکارچی برای ما آورده بود ابتدا اسباب بازی و برای ما یکنوع سرگرمی بودند اما پس ازشش ماه بزرك شده و مزاحم ما گردیدند من خواستم آنهارا بباغ وحش تفلیس بفرستم اما چون وسیلهٔ اینکار فراهم نبود بعنوان هدیه بیك رژیمان قزاق سپردم بعدها دیدم که بعادت بدی گرفتارشده وعرق میخوردند عاقبت یکی از آنها بواسطه استخوانی که در گلویش گیر کرده بود خفه شد ودیگری هم چون تنها ماند فراراختیار کرده وبکوهستانهای میهن خودرفت

باری ناحیه ارومیه که ما مدت سه سال در آن با حوادث تأثر آور مواجه بودیم بقدری مناظردلکش وباصفا وفرح آوردارد که قلم من نمیتواند

کاملا بتوصیف آن پردازد ما گاهی می توانستیم ازاین حوادث حزن آور فرار کرده ازاستنشاق هوای لطیف امکنهٔ مرتفع آن بهره ور گردیم آب وهوای جبال باشکوه کردستان حیات بخش است . سطح نیلگون دریاچهٔ ارومیه تا اندازه ای که درزیر نظر قرارداشت در پرتو اشعهٔ آفتاب مانند آئینه بسیار بزرگی درخشان بود . منظره زمردین وطرب انگیز مزارع و تاکستانهای خرم و باغهای باصفا وقطارهای درختان تبریزی با برگهای نقره‌ای وقله برهنه تپه‌ها هنوزهم درخاطرمن جلوه گرهستند ازطرفی هم هرگز نمیتوانم این محوطه را که دست طبیعت با انواع زیبائیها آراسته بود وجنك قتل و غارت ومصائب تأثرآوری درآن بوجود آورد فراموش نمایم درتمام این دهکده های خرم که آرامش وصفادر آنها حکمفرمائی می کرداوضاع دلخراشی پدیدار گردید همه یکباره متروك وروبانهدام گذارد علف‌های بی ثمروخار وخاشاك جای گزین محصولات ممتاز آن گردید راحتی ها و آرامش های معصومانه سپری شد . سکنه بشهرروی آوردند و در میسیونها بدون غذا و بهداشت مترا کم گردیدند و دسته دسته بازندگانی وداع کزدند . مجاری آبها از گل ولای پرشد وآبها بدون استفاده دراراضی بایرجریان داشت. مشاهده این ناحیه آباد وممتاز که دارای همه نوع وسایل ترقی وتمدن بود ومؤسسات آبرومندی داشت ودر نتیجهٔ جنك بکلی منهدم گردید بسی طاقت فرسا وحزن آورشد .آنهمه مناظرزیبا ازمیان رفت وبحالت توحش عود کرد. درست مثل این است که یك موجود مفید بی اذیتی را بطور وحشیگری محوواعدام نمایند درصورتیکه هیچگونه مخالفتی بروز نداده ووسایل مقاومت هم نداشته است ... درواقع مثل این است که کودك زیبای ناتوانی را با قساوت قلب کشته باشند.

خلاصه درآغازماه آوریل ۱۹۱۸ ما باوضع متزلزلی باارومیه وداع کردیم تشکیلات مسیحی هم درماه ژوئیه همین سال پس ازآنکه مدتها بیهوده بانتظارمساعدت انگلیس بسربرد عاقبت مأیوس شده متوجه همدان گردید که شاید بتواند باردوی باکوبا Bakouba دربین النهرین ملحق گردد .عالی جناب سنتاك نیز دراروميه قربانی فداکاریهای خودشد . دکتر شیدهم در موقع مهاجرت بهمدان درگذشت ومتجاوز ازدوسال اروميه درتحت تسلط

اسمعیل آقا سمیتقو و اعمال وحشیانه او باقی ماند تا آنکه قشون منظم ایران اورا در سال ۱۹۲۲ شکست داد واو روبفرار گذارد وارومیه کمی بحال عادی برگشت با این تفاوت که جمعیت مسیحی آن بکلی پراکنده و ناپدیدشده بود . میسیونهاهم دیگر هیچگونه فعالیتی نداشتند نام شهر هم تغییر کرد واکنون بافتخار ویادگارپادشاه فاتح آن موسوم شده است برضائیه .

عزیمت به تبریز در آوریل ۱۹۱۸

قبلا اشاره کردم که در موقع تشکیلات نظامی مسیحیان ما در ارومیه محاصره شده ورابطهٔ ما با تبریز بکلی قطع گردید در نیمه دوم ماه مارس قاصدی از تبریز واردشد واو موسیو شاتل Chatel دواساز آمبولانس فرانسه بود که قبل از بروز حوادث برای انجام مأموریتی از ارومیه به تبریز رفته بود . دمکراتهای تبریز مدتی اورا در توقیف نگاهداشتند و پس از آنکه آزاد گردید بامراسلاتی بارومیه بازگشت درمیان این مراسلات نامه‌هائی بود که سفارت تهران برای من فرستاده وضمنا نوشته بودند که در تهران ازاوضاع ارومیه آگاهی درستی حاصل نیست بنا براین لازم بود که من بفوریت بانهران تماس بگیرم ودرحل مسائل باآنها مذاکراتی بکنم. درهمان وقت که موسیو شاتل وارد شد هیئتی هم ازدموکراتهای تبریز بارومیه آمدومن راجع بحرکت خود باآنها مذاکره کردم وموافقتی حاصل شد که از راه دریاچه و شرفخانه به تبریز بروم پس ازحصول اطمینان با دکتر کوژل و آمبولانس او که دستور داشتند بفرانسه مراجعت نمایند در ۱۵ آوریل از ارومیه خارج شدیم فقط یکی ازاعضای آمبولانس بنام لیوتنان گاسفیلد Gas'ield برای شرکت در تشکیلات مسیحیان درآنجا ماند .

بمحض ورود به تبریز من دراین فکر بودم که باسفارت تهران تماس بگیرم وبالاخره توانستم درآن چند ساعتی که قونسولخانه اجازه مخابره داشت باتهران مذاکراتی بکنم . مذاکراتی را که تلگرافی مبادله شد در بین کاغذهای خودنگاه داشته‌ام. طرف خطاب من مسیو M منشی سفارت بود خلاصه مذاکرات ما بشرح زیر است :

پس‌ازسلام منشی سفارت بمن گفت که اعضای سفارت حتی خودسفیر هم نسبت‌بشما نگران بودند اکنون لازم است بگوئید : وضعیت آیسورها چگونه است آیا پول وذخایرجنگی بقدر کفایت دارند یانه ؟ چندنفر افسر با چه‌درجاتی نزدآنها مانده‌اند ؟ چگونه شما به تبریز واردشدید ؟ترکها کجاهستند؟ آیاتصور میکنید سازش میان ایسورها وایرانیان امکان‌داشته باشد؟ آیا راه‌حل‌دیگری بنظرشما میرسد ؟ باید بدانید که فعلا باپیشرفت ترکها اوضاع اساسا تغییر کرده است . لازم است آیسورها رافوراً بجنك واداشت ولی قبل ازاینکار باید میان‌آنها وایرانیان سازشی حاصل‌گردد وبقتل وغارت وزد وخورد خاتمه داده شود . به پیشرفت انگلیسهاهم‌اعتماد وامیدواری نیست . از قرارمعلوم - محرمانه است - شاید عملیات آنها بطرف‌زنجان‌شروع گردد . ایرانیهانسبت‌بآیسورها بدبین وعصبانی‌شده‌اند من در اینجا کوشش کردم که کنفرانسی تشکیل یابد و برای صلح دادن این دو نصر اقداماتی بکنیم ولی هنوز نقطهٔ اتکائی پیدا نکرده ام امورآنجا دردست‌دموکراتهای‌آذربایجان‌است والبته‌آنها به ترکهامتمایل هستند .کوشش کنید که بانوبری رئیس آنها ملاقاتی بکنید . اگر با او تماس بگیرید شاید برای استولینسا قونسول ژنرال روس در تبریز مفید باشد اگر ایرانیها میتوانستند سرحدغربی آذربایجان را حفظ کنند ممکن بودآن ایالت را ازصحنه جنك خارج نمایند در نظر داشته باشید که درتمام‌ایالات‌ایران‌احساسات ضد انگلیسی شدیدی تولیدشده‌است در تهران انگلیسها دستی روی شانهٔ دموکراتها گذارده وآنها را تهدید میکنند .

درپایان‌موسیو M بطورخصوصی بمن گفت که اگر مایل باشم‌ممکن است نزدکلنل بیچراخوو Bitcherakhov بروم زیرا که ژنرال مذکور افرادی‌را که‌همه‌مایل‌بادامه‌جنك‌هستند درتحت فرمان درآورده وبا ژنرال دنسترویل انگلیسی همکاری میکند و بایستی مقدمة الجیش قشون انگلیس باشد وبباد کوبه برود من باوگفتم این ماموریت مطابق میل من نیست و بهتر آن است که‌دررشت ماموریتی بمن داده شود که درراه‌باد کوبه

واقع و نظر بسوابق خدمت و آشنائی که با آن ایالت دارم ممکن است بتوانم خدمات عمده‌ای بکنم از این مذاکرات فهمیدم که نظر سفارت نسبت بآیسورها برگشته و میخواهد با آنها مساعدت کند و آنها را بجنك وادار نماید در صورتیکه چندماه قبل بمن دستور میدادند که وسیله خلع سلاح آنهارا فراهم سازم . اکنون که موقع شکست وهزیمت رسیده حاضر شده اند که باین چندهزار آسوری متوسل گردند ومانعی درمقابل تصرفات ودخالت های ترکیه ایجاد کنند . البته نقشهٔ خوبی کشیده شده وباین طریق ممکن بوددفاعی بشود بااین شرط که انگلیسهاهم شتاب کرده وتاکارازدست نرفته‌است برسند .

برای اینکاردر تبریز مجمعی از قونسول فرانسه موسیو سوگون Sa...gon و قونسول انگلیس مستر بریستو Bristow و قنسول امریکا مستر پادك P'addock و قونسول روس استولیتسا Stolitsa تشکیل یافت ومن بطریقی که درفوق ذکر شد نظریات خودرا اظهار کردم و همه پسندیدند وبناشد طرح این نقشه را بسفارتهای خود تلگرافی اطلاع دهند تامطابق آن شروع بعملیات شود .

بدیهی است برای عملی شدن نقشهٔ پیشنهادی من لازم بود که خود زودتر حرکت کنم و بدستور مسیو M هرچه زودتر بقزوین رفته ژنرال بیچراخوو ملحق گردم فصل هم مقتضی مسافرت با درشکه نبود وناچار باید این مسافت را باکاروان طی کنم بنابراین بغلامباشی رضا که همراه من بود دستور دادم که زودتر وسایل مسافرت باکاروان را فراهم سازد . البته اینهم کار آسانی نبود زیرا که درطول جنك سه ساله وسایل حمل ونقل رو بکاهش گذارده وحیوانات را دائماً برای حمل ونقل وسائل جنگی بکار برده بودند . آذوقه هم پیدا نمیشد عاقبت رضا موفق گردید که چاروادار (چهارپادار) راراضی کند که مارا بقزوین برساند وما توانستیم روزحرکت را معین کنیم.

درفصل آینده بشرح این مسافرت سخت وتاثرآورخواهم پرداخت و میدانم که دیگران هم نتوانستند بهترازمن این مسافرت را بپایان برسانند.

یکی از همکاران من بنام براوین Bra ine در خوی قونسول بود چون بخشنامهٔ تروتسکی Trotski رسید که همه کارمندان باید سرنامهٔ حکومت کارگری ملحق کردند هیچکس باوپاسخ موافقی نداد

فقط براوین بالحاق رضایت داد و بلا فاصله بسمت سفیر روسیه درطهران منصوب گردید واین قضیه باعث تعجب همه شد که براوین کجا وسفارت کجا؟ دراینوقت هیچگونه روابط دیپلماسی درمیان طهران وشوروی وجودنداشت بهرحال براوین ازتبریزعبور کرده وبتهران رفت استولیتساقونسول ژنرال تبریزازورود او بیمناك گردید که مبادا حکم توقیف اورا بدهد زیرا که هنوزعده ای ازسالداتهای یاغی درتبریز بودند ولی بعدمعلوم شد که براوین هم ازقونسول تبریز ترسیده وبدون توقف از تبریز گذشته است او در این مسافرت نیرنگی بکاربرده بود باین معنی که نوکرخودرا تاجر و خودرا نوکراوقلمداد کرده بود اما بدبختانه براوین پس ازاین بازی عمرزیادی نکرد وبعد ازآنکه مدت کمی در طهران بسر برد بکابل رفت و در آنجا کشته شد.

مسافرت با کاروان ازتبریز بقزوین

در۲۴آوریل ۱۹۱۸کاروان ما مهیای حرکت شد این کاروان‌مرکب بود ازده حیوان‌بارکش که دوتای‌آنها برای حمل تخت روان‌اختصاص داشت و۵ رأس برای حمل اثاثیه وسه رأس زین‌دار برای سواری من‌وخانم‌ورضا غلامباشی .کاروان درساعت ۱۱ داش قاپون (محله قونسول‌ژنرالی‌تبریز) را ترك کرد ماهم قدری بعد با درشکه تا باغ شهاب دیوان که در بیرون شهردرسمت مشرق واقع است رفتیم ودرآنجا بانتظارورودکاروان توقف کردیم نیمساعت ازظهر گذشته‌کاروان رسید ومابراه افتادیم مشهدی‌محمد غلام قونسول‌ژنرالی‌تبریز برضا که برادرزاده‌او بود نصایحی کردزیرا که‌رضا تا این وقت با چاروادارسروکاری پیدا نکرده بود صاحبان مالها سید محمود ومشهدی اکبر کتبیاً متعهدشده بودند که مارا با اثاثیه‌درمقابل۳۷۰ تومان بقزوین برسانند . نصف این مبلغ‌درموقع تنظیم قرارداد بآنهاتحویل گردید وبناشد بقیه پس ازورود بمقصد بآنها داده شود تخت روان باخرج خودمن ساخته شد که با تمام لوازم ۳۷ تومان در بهای‌آن دادم‌سیدمذکور ازتبریز باکاروان پیاده‌آمد و کمی بعدشروع بلنگیدن کرد واسب‌آشپزمارا سوارشد این مردآشپزچون میخواست بتهران برود ما با اوقرارداد کردیم که مخارج اورا متحمل شویم ودرعوض درطی این مسافرت طباخی مارا

عهده دارشود . خانم هم روزاول بتخت روان نرفت‌وسواره حرکت‌میکرد درتخت روان فقط مقداری اثاثیه سبك جایداده بودیم و مالهائی که آنرا حمل میکردند راحت بودند سه ساعت بعد رسیدیم به‌نعمت‌آباد(محل ییلاقی قونسول تبریز) ویکساعت‌درآنجاتوقف کردیم اما اثاثیه‌راجلوتر به‌باسمنج که اولین منزل بود فرستادیم درنعمت‌آباد بمنزل پدررضا فرود آمدیم . ملاقات پدربا پسر خالی از تاثرنبود زیرا که رضا هم در ارومیه سختی ها کشیده ومانند سایرنوکران مسلمان ازبیم آنکه آیسوری ها یا ارمنی ها اورا نکشند نمیتوانست ازقونسولخانه بیرون برود واگراحیاناً خروج او لزوم پیدا میکرد باودستورمیدادم که مانند کردها دستاری برسر بپیچد و دو نفرمسیحی‌را که ازافراداسکورت من بودند با اوهمراه میکردم. محیط ارومیه در اواخر اقامت ماپس از جنگی که در میان مسلمان و مسیحی‌در کوچه ها روی داد وسه‌شبانه‌روزطول کشید ومسیحیان‌با کومك کرد ها فاتح شدند بازهم تا چندی خطرناك بود و چون اسکورت قزاق من بتدریج رفته بودند اجباراً چندنفر آیسوری کوهستانی را برای حفظ قونسولخانه استخدام کردم علاوه بررضا عبدالله هم که درارومیه سرایداری مارا داشت نعمت آبادی بود و هر دو سالم بموطن خود مراجعت کردند . اقوام ودوستان آنها ازدیدارشان خوشوقت شده و ازما تشکر می کردند ونان وپنیر وتخم مرغ برای ما آوردند یکی ازاشخاص مشهور آن ده که لقب صمصام دیوان داشت وشکارچی خوبی بود بوسیله رضا بمن معرفی شد ترکها درمدت اقامت کوتاه خود در آذربایجان درضمن غارت محل ییلاقی قونسول روس خانه اورا هم غارت کرده بودند واوهم برای تلافی درجنك صوفیان در ۱۹۱۵ با قشون ما شرکت کرده بود . خلاصه ساعت ۱۵ به باسمنج که دارای کاروانسراهای متعدد است رسیدیم . شب را در خانه ای بسربردیم در موقع گردش دردهکده بیك نفر یاور قزاق ایرانی برخوردم او بمن اظهار کرد که امنیت راه تا سرحد آذربایجان باو سپرده شده است قبل ازحرکت ازتبریز من ازقونسول ژنرال تقاضا کردم که یك اسکورت چهارنفری‌قره‌سوران همراه‌ما باشند یکی ازاین‌سواران درموقعیکه‌کاروان ازشهر خارج میشد خودرا بمن معرفی کرد . رضا بمن گفت که باید مخارج

آنهارا متحمل شده وروزانه بهریك یکتومان انعام بدهم بنابراین من حاضر شدم آنهارا مرخص کرده واز باسمنج فقط با این یاور قزاق حرکت کنم .
درروز ۲۷ آوریل ازباسمنج حرکت کرده ازقریه قزلجه میدان و دفترپستی سید آباد که درسمت چپ جاده واقع شده گذشتیم و بقریهٔ کوچك شبلی رسیدیم درآنجا برای صرف نهار توقف کردیم جز یك کاروانسرای خرابه بنای دیگری نبودبطوریکه میگفتند سکنهٔ این قریه تمام‌ازقحطی تلف‌شده بودند خانم تاشبلی با تخت روان رفت بعد احساس کردیم که حیوانات در زیر این بار باشکال جلومیروند بطورکلی ما ازهمان منزل دوم فهمیدیم که حیوانات بسیار ضعیف هستند با اینکه ما اثاثیهٔ سنگینی نداشتیم‌و بار هر حیوانی بطورمتوسط ازچهار تا پنج پود تجاوزنمیکرد (پود معادل است با ۱٦۰ کیلوگرم) بزحمت راه می پیمودند در موقع صرف ناهار سواری بدون توقف ازپیش ما عبور کرد و قراسورانی هم همراه داشت یاپونچی پشمی پوشیده بود و اسبان قوی راهواری داشتند من بخانم گفتم بنظر من این‌سوار باید ازافسران ترك باشد وتعجبی هم‌نداشت که افسرترك دراینجا دیده شود زیرا که دوروزقبل ازحرکت ما ازتبریز قونسول روس دو افسر ترك را ملاقات کرد که یکی ازآنها مظفربیك نام داشت وازنقشهٔ تصرفات ترك در آذربایجان آگاه شد این دو افسر بسی تعجب کردند که قونسول ازمعاهده برست لیتووسك Brest Litovsk (۱)آگاهی ندارد و باو خاطرنشان کردند که در موقع تصرفات‌ماهیئت قونسولگری روسی باید از تبریز خارج شود اما اینکار بفوریت صورت نخواهدگرفت .
خلاصه پس از استراحت درساعت ۱ر۵ ازشبلی حرکت کردیم خانم هم براسب سوارشدگردنه شبلی صعب العبور اما مسافت آن‌کم بود پس از عبور ازگردنه از قره‌گل و قاسم‌آبادگذشته ساعت ٦ بمنزلی رسیدیم که موسوم بود بحاجی آقا بمحض ورود باین ده اهالی مارا احاطه کرده و هریك ازمنزل خود تعریف وتوصیفی تحویل داد واصرارداشت بآنجا وارد شویم در این هنگامه مضحك خانم کمی ازمن فاصله داشت ناگاه صدای او

(۱)برطبق این عهدنامه نه‌فقط روسها باید ازتصرفات درآذربایجان دست بکشند بلکه باید آنجارا بکلی تخلیه نمایند .

بلند شد و با حالت عصبانی مرا صدا کرد چون باو نزدیك شدم مردی را دیدم که شباهت بمسلمانان قفقازی دارد وازخانم تقاضای تفنگی میکند من با تغیر وتشدد این مرد فضول را ازآنجا راندم درحین رفتن نگاه بدی بمن کرد حضور یاور هم در اینجا بی تأثیر نبود بعد ها فهمیدم که این مرد از اهالی بادکوبه است وپس ازقتل وغارتی که ارمنی‌ها ازمسلمانان کرده اند بایران گریخته است و اصراری دارد که تفنگی بدست آورد این برخورد غیرمترقبه دوباره ارومیه را که در آنجا حوادث پر رنج وملالی را ناظر بودم بیاد من آورد و بسی خوشوقت گردیدم که در هر قدم از آن مناظر دلخراش دورترمیشوم . باری من باصرار وتقاضای دهقانان گوش‌نداده در کاروانسرائی که اطاق تمیزی بما دادند منزل کردم دیوارهای این اطاق پر ازنقش ونگار وازهرحیث براطاقهای منازل دهقانان ترجیح داشت واین کار درمیان هیاهو وتقاضاهای پی‌درپی اهالی بسهولت انجام یافت زیرا که صاحب این کاروانسرا پیرمرد سیدی بود که لباس سبزی پوشیده و کلاه قلاب دوزی برسرتراشیده خود داشت وبطوریکه بعد فهمیدم این سید یکی ازسارقین معروف‌بوده که بهمدستی هشت نفر پسران خود وحشتی در این نواحی ایجاد نموده بوده اقدامات‌حکام هم برای دستگیری او همیشه بی نتیجه‌بوده است اما اکنون دست ازعملیات‌خود برداشته ودراین‌کاروانسرا سکونت‌گزیده و آنرا ملك طلق خـود میدانست . این گزارش را رضا برای من حکایت کرد ، گفت این آقای سارق هرگز بکسانیکه بمنزل او واردمیشوند‌دستبردی‌نمیزند وشجاع الدوله(۱)باآنهمه قدرت نتوانست اورا دستگیر کند .

دراینروزدرطی مسافرت دهقانان زیادیرا دیدم که درطول‌راه گدائی میکردند قحطی آنانرا بصورت اسکلت های زنده‌ای درآورده بود دیدن اطفال بسی حزن انگیزتر بود صورتهای کوچك آنها چین خورده و بطور

(۱) خیال میکنم که این نام را ذکر کرده‌باشم . این شخص یکی‌ازمالکین عمدهٔ آذربایجان‌بود وازستونهای محکم نفوذ روس بشمارمیرفت درموقع پیشرفت ترك درپائیز ۱۹۱٤ زد وخورد شدیدی با آنها کرد وبالاخره در میاندوآب دراین جنك کشته شد .

عجیبی با استخوانهای برآمده صورت پیر بنظر میآمدند (۱) اما بنظر نمی‌آمد که‌دهکده‌حاجی‌آقاچندان از قحطی رنج دیده باشد زیرا که سکنه آن سالم و دارای صورتهای با آب و رنگی بودند ما تصمیم گرفتیم که قبل‌ازطلوع‌آفتاب‌حرکت کنیم زیرا که درموقع حرکت ازباسمنج چاروادار ها بمن گفته بودند که‌باید صبح زود حرکت کرد تا حیوانات ازحرارت‌آفتاب در زحمت نباشند منهم با اصطلاحات این‌کاروانیان و نیرنگهای‌آنها آشنا شده بودم . مثلا صبح در موقع بار کردن اثاثیه با تعجب میگفتند که شبانه بارها سنگین شده‌اند ویاآنکه زمزمه میکردند که عجب بدبختی‌بما روی آورده است نه خودمان نان سیر میخوریم و نه زن و بچه‌مان پول‌دارند که زندگانی کنند پیوسته این جملات در حضور من تکرار میشد و من بآنها اعتنائی نمی کردم زیرا که برطبق قرارداد نصف پول را داده بودم وتصور میکردم که باید رئیس‌آنها متحمل مخارج‌آدمها وچهارپایان باشد.

۲۸ آوریل ۱۹۱۱ در ساعت ٤ از خواب برخاستیم ولی در ساعت ۸ وربع حرکت کردیم زیرا که در اینجا صحنه اول درام بـا چاروادارها شروع شد رئیس‌آنها یعنی چاروادارباشی که پول‌گرفته ومیبایستی متحمل مخارج‌کاروان باشد پس از دوروزحرکت دیده نشد رفیق ومعاون او سید محمود با اوقات تلخ و ترشروئی بمن میگفت که او باید حالا پیدا شود و گاهی‌هم ازکاروانسرا بیرون میرفت و بافق نظری می‌انداخت که شاید مشهدی اکبررا ببیند ... این کمدی ناهنجارمرا عصبانی‌میکرد ونمیتوانستم پولی بآنها بدهم زیرا پولی که همراه داشتم فقط‌برای مخارج شخص‌خودم با حساب درنظرگرفته بودم نه برای مخارج تمام‌کاروان . بنا براین متغیر شدم و برضاخان غلامباشی پرخاش کردم آن بیچاره‌هم بواسطه عدم تجربه درمقابل چاروادارها که نمی‌خواستند بدون حضور چاروادار باشی حرکت کنند گیج شده بـود بالاخره تصمیم‌گرفتم که بمسافرت ادامه دهم و گفتم هرچه باداباد و بیست تومان برای مخارج بآنها دادم بعلاوه از پیدا شدن پیش‌قراولان‌آمبولانس فرانسه که ازهمین راه قصد رفتن بفرانسه‌را داشتند

(۱) ناحیه ارومیه‌هم قحطی‌را باصورت هولناکی‌دید اشخاص موثقی‌مردار خواری اهالی‌را برای من نقل کرده‌اند .

اطمینانی حاصل کردم با وجود کشمکش با چاروادارها و حالت عصبانی که بمن دست داده بود نتوانستم از خنده خود داری کنم زیرا که همان آدم بادکوبه ای دیروزی را دیدم که با احتیاط تمام با قدمهای محکم بیکنفر فرانسوی که از خستگی درحال خمیازه و ضعف بود و فقط کلاه خودی که بر سرداشت اورا ازایرانیان متمایز می‌ساخت نزدیك شد . این مرد مشتاق تفنك با او مذاکراتی کرد ولی بنتیجه‌ای نرسید زیرا که فرانسوی ضعیف یکدفعه جانی گرفته دست بتفنك برد و اورا طوری تهدید کرد که متوحشانه عقب نشینی اختیار نمود فرانسوی‌هم خمیازه را فراموش کرده وشلیك خنده را سرداد که حتی شترهاهم که دایره وارخوابیده وموقرانه نشخوارمیکردند سرهای غاز مانند خودرا بلند کرده ومتوجه این صحنه شدند .

باری وضع جدی من تأثیرخودرا بخشید و رضاخان جرئتی پیدا کرد چاروادارها برای خریدنان بطرف ده دویدند وبلافاصله اثاثیه‌را بار کردند اما سید محمود هنوز تأملی داشت و مردد بود که آیا باید مطابق میل من رفتار کند و یا باز هم منتظر مشهدی اکبر باشد بنا براین من اجباراً باو تهدیدی کرده وگفتم اگرحرکت نکنی نسبت بتو وهمدست متقلبت چنین و چنان خواهم کرد سید ناچارتسلیم گردید وپس‌ازآنکه رئیس‌سارقین دعائی بدرقه ما کرد براه افتادیم . بواسطه تأخیردرحرکت اینروز بما بدگذشت واز حرارت‌آفتاب رنج دیدیم . راه‌هم ناهموار و از تپه‌های لم‌یزرع عبور میکرد پس‌از یکساعت بدشت وسیع باتلاقی رسیدیم قاطرهای حامل تخت روان دریکی‌از نهرهای متعدد لجن زار فرورفتند با زحمت خانم را ازتخت بیرون‌آوردیم وچاروادارها با کوشش زیاد حیوانات را از لجن زار خلاص کردند وبراه افتادیم . از دهکده کوچکی گذشتیم ، درکنار آن در سمت راست‌جاده‌آثاربرجی‌در دامنه‌تپه‌ای نمودار بود که با سنگهای بزرك ساخته شده و دارای ۲۵ متر طول وده متر عرض بود پس از عبور از این دشت دوباره گرفتار تپه‌های متعدد شدیم اشعه آفتاب سوزان ما را ناراحت کرده بود در طول راه هم آثار آبادی دیده نمیشد بالاخره پس از دو ساعت بکاروانسرای کوچکی رسیدیم . در فاصلهٔ دو کیلومتری دهکده تکمه‌داش واقع بود (می گفتنددرآنجا سنك متخلخلی‌است که درروزهای جمعه نوری

ازآن متصاعد میگردد) یاور میگفت نایب‌الحکومه و رئیس قراسورانها دراین ده هستند قبل‌ازرسیدن باین‌کاروانسرا من قدری ازکاروان که نظر بضعف حیوانات و سنگینی تخت روان عقب مانده بود جلو بودم بالاخره پس‌از ٦ ساعت راه‌پیمائی که بیشتر آنرا پیاده طی کرده‌بودم بمنزل‌رسیدیم بمحض ورود همان دو سوار دیروزی را دیدم که آماده حرکت بودند این دفعه از مکالمهٔ آنها که بزبان ترکی عثمانی بود یقین حاصل کردم که حدس من صائب بوده واین افسرترک‌است خلاصه او با موزری که دردست داشت سوار براسب شد من‌با نظرحسرت باسبان‌آنها نگاه میکردم زیرا که اسب من بقدری ضعیف وناتوان بود که سررا پائین انداخته ونمی‌خواست بسایه نزدیك‌هم پناهنده شود.

کمی بعد کاروان رسید اما منظره آن بی اندازه رقت‌آور وامکان اعتمادی بآن نبود ازهمه بدتر کاه هم دراین‌کاروانسرا یافت نمیشد وناچار توشك کهنه ای را شکافته ومقداری‌کاه ازآن بیرون‌آورده بحیوانات‌دادند براستی ما فوق‌العاده ناراحت بودیم علاوه برتقلب چاروادار باشی قحطی هم این نواحی را ازهرچیزمحروم ساخته بود در تبریز بـا اهتمام موسیو مولیتور Molitor مدیر گمرك ممکن بود آذوقه ای تدارك شود درآنجا من‌کاروانهائی را میدیدم که کیسه های‌گندم حمل میکردند وروی آنها نوشته بودند غله دولتی اما درخارج تبریز و منازل بین راه قحطی شدیدی وجودداشت و کسی هم درفکرعلاج نبود.آدمها بصورت های‌خیالی واشباح اموات شباهت داشتند تا چه رسد بحیوانات . پس ازمختصرفکری تصمیم گرفتم تا اندازه ای که حیوانات توانائی دارند براه ادامه دهم اما این‌حساب‌رانکردم که تا منزل‌گچین چگونه باید راه طی شود . حقیقت با فرض من بسیارتفاوت داشت بمحض اینکه ازکاروانسرا جدا شدیم جاده‌به‌مسیل‌های عمیقی برمیخوردوفرازونشیب های بسیارسختی داشت . حیوانات نیرومند هم بزحمت میتوانستند دراین جاده راه بروند تا چه رسدبحیوانات ضعیف وبیجان ما وچقدرخوشوقت شدم که از این محل موسوم باوچ دره (سه دره) خارج گردیدیم وعاقبت درتاریکی شب‌بدهکده خرابه ای‌رسیدیم که دارای دونام بود یکی دوات‌گرودیگری امامیه این ده دورافتاده‌فقط

۱۵ خانه داشت که دراطراف کاروانسرای قدیمی شاه عباسی واقع‌شده‌بود درساعت هفت ونیم ما دورهم جمع شدیم یك کلبهٔ گلی بدوی برای من‌وخانم معین کردند که با لنسبه تمیز بود . من اقلا صدبارلعنت خداوپیغمبررا برسر سیدمحمود واعقاب اوفروریختم اما بلافاصله باطناً نسبت باووده حیوانش که درسلاخ خانه هم‌آنهارا قبول‌نمیکردندحس ترحمی درمن ایجادگردید وقتی که این حیواناترا درتبریز بما نشان دادند مدتی استراحت کرده بودند اما پس‌ازسه روزراه پیمائی بکلی ازکارافتاده ودرنهایت ضعف نفس زنان با قدمهای سست حرکت‌میکردنداین نکته نیزقابل توجه است که‌ایرانیها نسبت براه وفواصلی که باید طی کردکاملا بی‌اطلاع هستند مثلامن‌میپرسیدم که چه وقت راه خوب خواهد شد درپاسخ میگفتند که ازتبریز تا اینجا ما درراه شوسه حرکت کرده ایم ازاینجا ببعد راه خراب تراست هیچکس در فکرتعمیرراه نیست وبا این حال درمواقع خشگی آنسرا راه گالسکه رو میدانند . بحرف اشخاص هم نباید اعتماد پیدا کرد. اگر بپرسید تافلان‌محل چقدرمانده فورا میگویند یارم‌آقاج (نیم فرسخ) شما خوشوقت میشوید که سه کیلومترونیم راه دارید اما پس ازآنکه ۵ کیلومترر فتید بازازرهگذری فاصله را میپرسید با کمال تعجب میشنوید بیرآقاج (۷ کیلومتر) البته در ایران جملهٔ (وقت گرانبهاست) معنی ندارد . راستی خانم من بقدری‌حوصله نشان داد که ازتوصیف خارج است بالاخره‌بمنزل خرابی رسیدیم‌همینطور که سایرین هم گفته اند باید گفت کسانیکه حوصله ندارند درخاورآنراپیدا میکنند و کسانیکه حوصله دارند درآنجاآنرا ازدست میدهند ...

روز بعد ۲۹ر٤ر۱۹۱۸ صبح زود سید با وضع غیر مترقبه ای به جنب وجوش افتاده وباوجود ناتوانی حیوانات وتحمل سختی های اوچدره با قیافه محجوبانه و اطمینان بخشی گفت باید حرکت کنیم ولی من عقیده داشتم که اقلا یکروز توقف خواهد کرد تا حیوانات جانی بگیرند باوربمن گفت که این حیله چارواداری است معمول این است که اگر مسافرکاروانرا مجبور بتوقف نماید باید مخارج آن روز را شخصاً بپردازد وروی همین حیله بود که مارا ازخواب بیدار کردند وباهای وهوی زیادی شروع کردند ببار کردن حیوانات وطوری وانمود میکردند که این حیوانات سر کشند و

باید زودتر آنهارا بار کرد تا مطیع گردندواطمینان هم‌داشتند که ما امروز از فرط خستگی حرکت نخواهیم کرد ولی بعد ملتفت شدند که در حساب خود اشتباه کرده اند زیرا که من بالحن جدی وتندی باو گفتم که در رفتن شتاب‌دارم وپولی هم درکارنیست که برای کاروان آذوقه و علیق خریداری کنم . درصورتیکه خود شما مایل بماندن باشید مسئله ایست جداگانه ظاهراً گفتارمن در او تأثیری نکرده هیاهوئی راه انداخت و پیوسته فریاد میکشید یا الله ... یا هو.. یاعلی .. بار کنید اما من ایستاده تماشا میکردم واعتنائی برفتار اونداشتم دیدم ناگهان صدای سید قطع شد ومثل این‌بود که‌تمام‌انرژی‌خود راازدست داده‌است . من فقط محض‌تسلی باو گفتم مانعی ندارد یکروز توقف میکنیم انشاالله چاروادارباشی هم میرسد وکارها رو براه خواهدشد.البته‌این کلام من از روی ظاهر بود و باطناً میدانستم که‌باید تا خاتمه مسافرت متحمل مخارج کاروان باشم رفتار فرشتگان نگاهبان ما یعنی قراسورانها هم خالی از سرگرمی نبود با اینکه من آنها را رسما مرخص کرده بودم و درطی مسافرت هم دیده نمیشدند نمیدانم چگونه صبح یا عصر سر وکله آنها پیدا میشد و مطالبه انعام میکردند اما ایندفعه من بسختی بآنها جواب دادم وآنها فهمیدند که تمام فرنگیان سر کیسهٔ خود را برطبق میل آنها بازنگاه نمیدارند و ازآن ببعد ناپدیدگردیدند وتنها یاورماند که همه روزه عصر یکتومان خودرا میگرفت وپس ازتماشای‌آن آهی کشیده درجیب خود میگذارد .

خلاصه در این روز ما استراحت کاملی کردیم در اینجا مناظر جالب توجهی نبود این دهکده خراب وفقیر درمیان تپه ها واقع ونهرآبی زمزمه کنان ازآن میگذشت من دستور دادم چادر سفری را درآن طرف نهر سرپا کردند ومشغول مطالعه شدم چند نفر دهقان بدبخت درکنار نهر بزی راکه درحال مردن بود کشته ودرمیان خود تقسیم میکردند وسگها را با هیاهو دورمیساختند که مبادا خانوادهٔ آنها را ازقطعات این گوشت محروم نمایند .کاروانسرای شاه عباسی هم چیز دیدنی نداشت اینگونه خرابه های درهم ریخته که مأمن خفاشان و جغدها وغیره هستند همه جا درشاهراه ها دیده میشوندرصورتیکه اگر بخواهند تعمیرآنها اشکالی ندارد و مسافرین

پناهگاههای مطلوبی خواهند داشت این دهکده که برحسب تصادف ما یك روز در آن ماندیم پامام جمعه قزوین تعلق داشت و بهمین مناسبت نام آنرا امامیه گذارده بودند مالك آن کمی پیش بنا بر رأی انقلابیون ایران بقتل رسیده بود بطوریکه میگفتند آقای امام مالك ۱۴۰ دهکده بوده و مانند سایر مالکین قحطی را مغتنم شمرده و گندمها را احتکار کرده بود تا بهای گزافی بفروشد بحدی این ده فلاکت زده بود که زارعین بزمرده ای را مائده بهشتی تصورمیکردند .

رضاخان ما توانست بازحمت ده دانه تخم مرغ ازتمام این خانه های ویران جمع کند . من نیز دهقانی را فرستادم که ازدهکدهٔ مجاور بره ای برای ما خریداری کند او هم سوار الاغ ضعیفی شده و رفت این حیوان خستگی ناپذیر و بسیار مفید را در تمام جاده های ایران خواهید دید بهترین خانه این دهکده همین بود که ما در آن منزل داشتیم در کنار آن سنك پاره های زیادی رویهم ریخته و معلوم بود بناهائی در این جا وجود داشته که همه ویران شده است اطاق ما دیوارهای گلی داشت که بشکل منحنی بسقف متصل میگردید در سقف آنهم چند تیر بد شکل دیده میشد برای تزئین هم سوراخی داشت که روشنائی ازآن بدرون میتابید و دارای دو لنگه در خشن بود اما چون محل سکونت دهقانان نبود تمیزمانده بود وقتیکه تخت خوابهای مارا باز کردند دیگرجائی برای حرکت نداشتیم از منزل همسایه که نصفش جای سکونت آدم و نصف دیگرش طویله حیوانات بود بوی عفونتی استشمام میگردید با این حال این کلبه نظر بسادگی بدوی مطبوع طبع خانم ومن واقع گردید . بعدها درطی مسافرت بصاحبان منازل یعنی دهقانان خوش ذات که اخلاقشان بواسطه کثرت مسافرین فاسد نشده بود برخوردیم که با مهربانی خاصی ازما پذیرائیهای گرم بعمل میآوردند و ما ازمصاحبت آنها لذت میبردیم .

روز ۳۰ر۴ر۱۹۱۸ ساعت ۴ بامداد برخاستیم وساعت ۶ حرکت کردیم من تقریباً همیشه ازکاروان فاصله داشتم خانم دوباره میل کرد درتخت‌روان به نشیند چون کاروان کند حرکت میکرد من با یاور جلو افتادیم و او مرا از نقل داستان شورش حاج امیر تومان سرابی سرگرم میداشت . میگفت

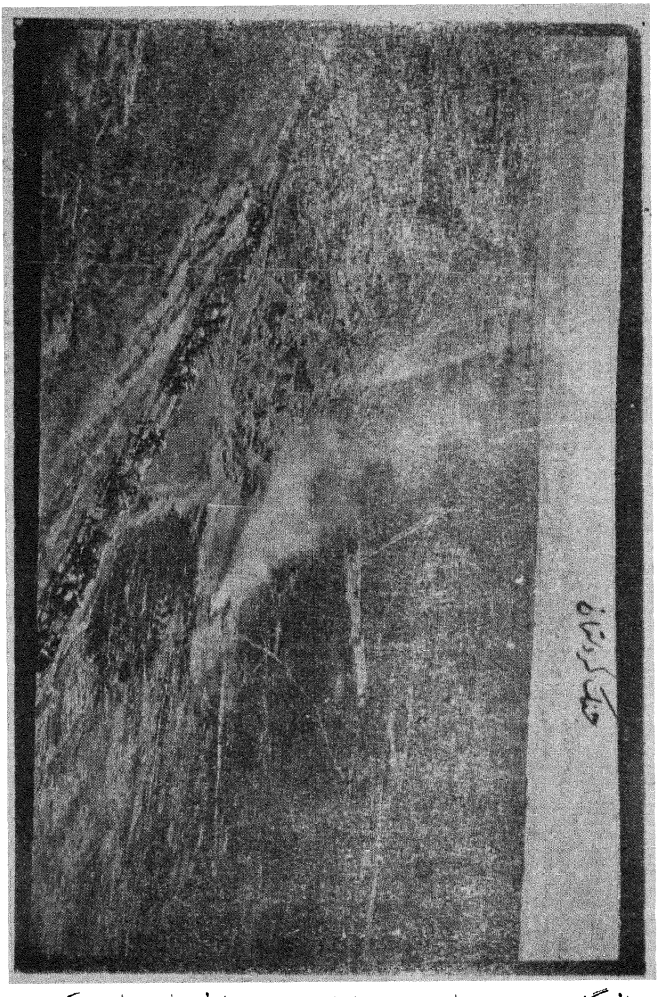

درسال گذشته امیرتومان بقدری ازقدرت خود اطمینان حاصل کرده بود که تبریز و حکومت آنرا بکلی فراموش کرده و بنام خود سکه میزد البته حکومت هم نمیتوانست با او مقاومت کند بالاخره قشون نظامی در تحت فرمان کاپیتن اسلیویتسکی Slivitsky با توپخانه قلعه اورا محاصره

کرد وپس از چند روز امیرتومان دستگیر وباسر ولیعهد تیرباران گردید زیرا ولیعهد میترسید که مبادا ورود او به تبریز باعث شورش شود . یاور هم این داستان را بمناسبت دیدن قله های جبال سراب مستوردربرف که از سمت چپ خود نمائی میکرد ومنظرهٔ یکنواخت تپه‌ها را تغییرمیداد شروع

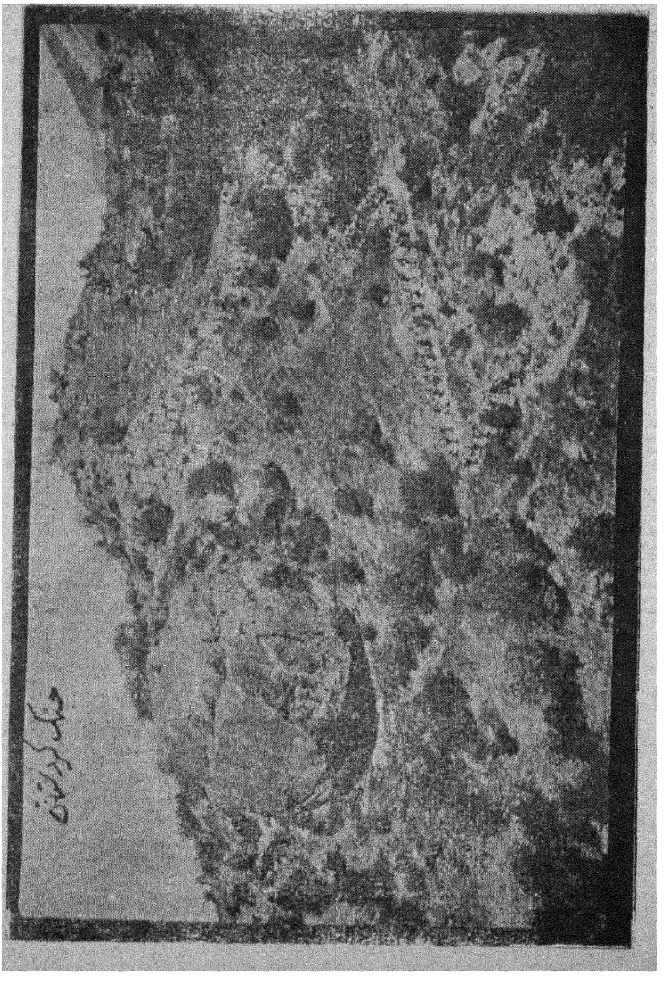

کرد در نزدیکی دهکده غریب دوست گرفتار طوفان و تگرگ شدیم دراین قریه برای صرف ناهار توقف نمودیم یکساعت بعد کاروان رسید غذائی با اشتها خوردیم و با زمزمه گوش نواز رودخانه که از باغهای بادام عبور میکرد یکساعت بخواب رفتیم .

دراین جا قبل ازورود کاروان بازتخت روان درباتلاقی مانده وخانم بزحمت افتاده بود من مانند بازیگری که تنها روی صحنه آمده وبازی نا مطبوعی بکند با ژست های مخصوصی بسید پرخاش کردم حتی جملات - تردید آمیزی هم نسبت بسیادتش بزبان آوردم که موجب خنده دهقانان گردید و آنها بسی خرسند شدند که یکی از این سورچرانها که به بهانه سیادت درمنزل آنها وارد میشود وغذای خوب میخورد ودرعوض حضور بابرکت خودرا بآنها تحویل میدهد موردعتاب وخطاب من واقع شده است پس از خروج ازغریب دوست من غفلت کردم که به نصیحت یاور گوش دادم او بمن پیشنهاد کرد که ممکن است ازراه نزدیکتری بخواجه غیاث برویم بنابراین همراه اوحرکت کردیم وپس ازطی مسافتی درمزارع شخم خورده که تازه کاشته وآب داده بودند بزحمت افتادیم وپس ازآن هم درمیان تپه هاسر- گردان ماندیم تیرهای تلگراف که راه رانشان میدهند ازنظر ناپدید شده بودندخوشبختانه بچوپان پیری برخوردیم که مارا براه باریکی دلالت کرد عبور ازاین راه بسیارسخت وخطرناك بود مخصوصاً آنجائیکه بقریهٔ تاریخی ترکمان چای (محلی که عهد نامه روس وایران درسال ۱۸۲۹ درآن انعقاد یافت) نزدیك بود راهی که باید مارا برودخانه برساند سراشیب بود و میبایستی ازمیان مزارع سبز عبور کنیم وبه تخته سنگهای فراوانی برمی خوردیم دراین جا فکر من متوجه کردستان شد که بحالت توحش باقی مانده ودرعین حال آزاد وتوانا ودست نخورده باقی مانده است سید که بعد از شنیدن تغیرات من راجع به تخت روان با کسالت حرکت میکرد همینکه دانست بمنزل نزدیك شده ایم ناگهان قدم را تند کرد ودرمیان تپه ها ناپدید گردید اوهمیشه این کاررا میکرد یعنی در نزدیکی منزل جلو میرفت و کاروانسرائی را انتخاب میکرد پهلوی سماور قهوه چی می نشست وچپقی میکشید اما من بعنوان صاحب اختیار کاروان درخواجه غیاث دوباره اورا

مورد **ملامت** قراردادم که چرا ازکاروان جدا شده است . خواجه غیاث ده بزرگی است که بوضع غریبی درچین خوردگی زمین دردوطرف رودخانه عمیقی واقع شده است همینکه سید ما را دید که بطرف رودخانه سرازیر می شویم جلوآمد وفریادکرد منزل خوبی برای شب تهیه کرده‌ام چون‌بی اعتنائی مرا دید خاموش شدگفتم زودتر بطرف‌کاروان که عقب مانده است برو تو باید همیشه در فکرکاروان باشی دراین جاهم بمحض ورود مانند منزل‌حاجی‌آقا دهقانان هجوم آوردند و هریك منزلی را با اوصاف زیاد پیشنهاد میکردند اما من خانه‌ای را که درمدخل قریه واقع وتازه ساز بود انتخاب کردم دهقانان با اوقات تلخی باستهزای صاحب خانه پرداختند درهرحال این‌لحظه ورود بمنزل‌بهترین لحظات اوقات مامیباشد ومیتوانیم درکنار سماور درازبکشیم وغذائی بخوریم وبخوابیم معلوم است پس از طی مسافت زیاد وخسته شدن برروی زین این لحظه لذت مخصوصی دارد واقلا چند ساعتی ازاسبان ضعیف نیمه جان‌که میترسیدیم بآنها شلاق‌بزنیم مبادا‌آخرین انرژی‌حیاتی‌آنها ازدست‌برود خلاصی‌حاصل کرده‌ایم .

درحین استراحت من دربارهٔ تصادفات این روزفکر میکردم.یکدفعه بدهقانی برخوردم که‌بخوبی شناخت که من روسی هستم باشتاب تمام‌بطرف من دوید و گفت : میگویند در روسیه مجدداً نظمی پیدا شده وپادشاهی‌به تخت نشسته است این جمله راگفت وبفوریت دور شد ومرا درتحت تأثیر گفتار خودگذارد دفعه دیگر نیز دهقانی بمن برخوردکه بااوصحبت زیادکردیم‌او سوار برالاغی‌بود هنگامیکه هردوتوقف کردیم که‌حیوانات نفسی بکشند الاغ او فوراً بخوردن خار مشغول شد اما بابوی بیجان من سررا پائین انداخت‌وپوزه‌اش‌درخاك فرو رفت ومگسان درشت بآن‌حمله‌ور شدند . دهقان ازوضع قریه خودصحبت میکرد وضمناً بهای یك باتمان نان را درتبریز ازمن‌میپرسیدوموجب‌تعجب اوشد که من نتوانستم پاسخ‌درستی باوبدهم بعد کیف پول خودراباز کرد وازآن یك منات‌کاغذی بیرون‌آورد وازمن بهای آنرا پرسید من باوگفتم که این ازمناتهای رومانو وبهتراز اسکناسهای‌دیگراست.بابشاشتی بمن گفت‌من‌این‌مسئله را خوب‌میدانم وفقط اسکناس نیکلا ایوانویچ را قبول میکنم شنیدن‌این‌کلمات ازدهان یکنفر

دهقان فقیرایرانی درآن جادهٔ پرگرد وخاك اسباب تعجب من شد او چپق خـود راکشید وازمن خدا حافظی کرد و مـرا با افکار حـزن آورم گـذارد ورفت • بطور کلـی ایـرانیـان مـردمان بسیار مـهربـان و مؤدبی هستند از ساده ترین اشخاص گرفته تا اشخاص متشخص همه خوش محضراند و انسان از معاشرت آنها لذت میبرد بشرط اینکه در موقع صحبت مقاصد خاصی نداشته باشند چه اگر راجع بکاری ملاقات نمایند قضیه برعکس است ودرچنین مواقع آدم باید مجرب وآزموده وآگاه باشد وحوصله زیادی بخرج دهد ونباید ازنظردور داشت که دراین موارد وقتی که ایرانی بگفتارشما گوش میدهد دراین فکر نیست که شما چه میگوئید بلکه درفکر این است که برای چه شما این مطالب را باو میگوئید . البته ممکن است کسانی این عقیده مرا نپسندند اما میدانم اشخاصی که درایران کار کرده‌اند عقیده مرا تکذیب نخواهند کرد (۱)

اگرمن ازاین ملاقاتها ذکری میکنم برای این‌است که بغیرازصحبت با یاور و ملامت کردن بسید سرگرمی دیگری نداشتم . طی کردن اینراه پرمشقت وهمیشه یکنواخت‌بود . دراین کشوربدبخت وبدون امید که گرفتار قحطی شدیدی هم شده بود جزیك مرك با آرامش چیز دیگر مشاهده و احساس نمیشد یاور میگفت که ما در فصل مساعدی مسافرت میکنیم زیرا کمی بعد شاهسونها (قبایل ترك) با اغنام و احشام از این نواحی عبور میکنند و بطرف هشت رود میروند و در طول راه بخانه دهقانان دستبرد میزنند حتی بزنان هم دست تعدی درازمیکنند اینگونه‌سرقتها دراین تپه‌ها زیاد واقع میشود بهرحال من خیال میکنم که این مسافرت پر زحمت برای من خالی‌از فایده نبود زیرا که با اوضاع فلاکت بار طبقه دهقان این سرزمین کاملا آشنا شدم . برای آگاهی ازاین اوضاع لازم است طعم نامطبوع رنجهای ملال‌آور خاوری را چشید ودر ضمن مسافرت باکاروان درخرابه‌های پراز پهن و کثافات منزل کرد واز حرارت تپاله خشك گاوگرم شد و زنانی‌را مشاهده کرد که ازشدت سختی کارها وازدواجهای قبل‌از وقت زود

(۱) بعدها در زمان مهاجرت با مردمان فهمیده ایرانی آشنائی پیدا کردم و با آنها روابط صادقانه و با اعتمادی داشتم.

پیر میشوند و اطفالی را دید که در میان حیوانات اهلی و کثافات آنها با چشمان مریض وسرهای کچل و پرجرب وخوردن غذاهای نفرت‌آور زندگانی می کنند وکاملا در این اوضاع وحشت‌آور که برای خاور شناسان مجهول مانده است وارد گردید وعیناً این زندگانی فقیرانه‌را که فاقد شجاعت است وآن نیرورا ندارد که در مبارزه حیاتی داخل گردد مشاهده کرد . بیچاره و بدبخت دهقان که باید انواع شکنجه و زحمت را از مباشر گرفته که محصول را برای مالك از دست آنها میرباید تـا افراد قبایلی که مسلحانه می‌آیند و اورا لخت میکنند و آخرین حاجت دست اورا میبرند تحمل نماید وبرای اوعلاجی غیرازمردن نیست و کسی‌هم دیده نمیشود که لزاین اوضاع اسف‌آور تأثری حاصل کند ویا مختصرحس ترحم‌وشفقتی بروزدهد هزارها دهقان دراین قحط سالی‌جان‌سپردند خلاصه اینکه‌انسان درحال عبورازچنین کشوری کاملا ناراحت ومتأثرمیگردد وتعجب میکند که تا چه اندازه دهقان ایرانی صبورو بردباروزحمت کش است واگرلقمهٔ نانی داشته باشد بانشاط است وخودرا خوشبخت میپندارد .

روز در ۱ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۸ حرکت کردیم و من ناچارمیبایستی تمام مخارج کاروانرا متحمل شوم سیدهم چون استطاعت‌پرداخت مخارجرا درمن دید احترامی نشان میداد حتی ازاین ببعد رضای مارا هم رضاخان خطاب میکرد رضا هم چون فهمید که کفه ترازو بطرف ما میچربد مانند روزهای اول دیگراورا سیدآقا خطاب نمیکرد بلکه بطوراختصاراوراسید میگفت گاهی هم بشوخی القاب وعناوین خاصی باومیداد خانم درتخت‌روان بود وپس ازطی ٤ یا ٥ کیلومترحیوانات حامل آن در نهری که از جاده عبورمیکرد خوابیدند خانم اجباراً براسب سوارشده وبما ملحق گردید و واقعهٔ تألم‌آورخودرا نقل کرد . من ویاورواوسه نفری براه ادامه‌دادیم واز کاروان جلوافتادیم این یاورمحترم که بخرج ما زندگی‌میکرد بکلی ازراه بیخبربود درصورتیکه بقول خودش همیشه این راه را برای تأمین و حفظ مسافرین باید طی کند اوبمن‌اطمینان‌داد که ظهر بکاروانسرای‌خوبی‌خواهیم رسید ودرآنجا باصرف چای استراحتی‌میکنیم تاکاروان برسد بر عکس ساعت معهود رسیدیم بخرابه ای که هیچگونه‌پناهگاه و سایه ای نداشت

آفتاب سوزان هم درسمت الرأس بود نه فقط دراینجا قهوه خانه و آدمی پیدا نمیشد بلکه سایه ای هم نبود که لحظه‌ای ازحرارت آفتاب درپناه باشیم این کاروانسرای خرابه درهم نداشت وخار وخاشاك اطراف آنرا احاطه کرده بود درنزدیکی آن چند سیاه چادر دیده میشد بخیال اینکه در آنجا چای وقاتق (ماست) پیدا میشود بآنها نزدیك شدیم چای وماستی آوردند اما اولی را ازشدت شوری و دومی را ازگرمی و ترشی نتوانستیم بلب برسانیم خواننده میتواند حال مارا بتصور آورد که با وجود خستگی و حرارت آفتاب تاچه درجه یأس بماروی آورد و فهمیدیم که یاور با تصاویر خیالی مارا فریب داده است اماخوداومثل اینکه هیچگونه اتفاقی روی نداده اسب خودرا بست ودرسایه آن دراز کشید. من با انتظار رسیدن کاروان بارانی خودرا باپلاس برسرچوب کرده مختصر سایه‌ای فراهم کردم واستراحتی کردیم غافل ازاینکه اوضاع بدتری درپیش داریم خلاصه پس ازاستراحت دوباره براه افتادیم جاده بتدریج متروك ووارد تنگه باریکی پراز تخته سنك شده واز کنار مسیلی رو ببالا میرفت بالاخره بقله تپه‌ای صعود کردیم وناگهان گرفتار گبار شدیم مخلوط باتگرك شدیم ازیاور پرسیدم ما کجا هستیم و کاروان چه شد متأسفانه از پاسخ اوچیزی نفهمیدم پیوسته بمن اطمینان میداد که شاهراه همین است و بزودی بمیانه خواهیم رسید من بجوابهای اوقانع نمیشدم زیرا که با تعیین مسافت ایرانی آشنا شده بودم وبااینکه میدانستم غلامباشی همراه کاروان است بازتشویش داشتم . باطراف نظرانداختم بنظرم آمد که در سمت چپ درنقطهٔ بسیاردوری درراس کوهی نقطهٔ سفیدی درحرکت است تصور کردم که شاید همان تخت روان ما باشد اما مشاهده آن موقتی بود و بزودی ناپدید گردید باران قطع شدازگردنه پائین آمدیم . گرسنگی وتشنگی فشارزیاد بما وارد میآورد وازلباسهاهم آب میریخت اما کمی بعد دراثر تابش آفتاب که تازه از زیر ابر بیرون آمده وحرارت آن طاقت فرسا بود خشك شد قدری بعددره‌ای درمقابل ما پدیدار گردید که درآن رودخانهٔ بزرگی جریان داشت . آب آن مانند ریزه های نقره در اثر تابش خورشید میدرخشید در پائین دره کاروانسرائی نمودار شد وما از دیدن آن خوشوقت گردیدیم و تصور کردیم که محل مسکون و آبادی است یاور متقلب هم تصورات مارا

تأیید میکرد اما چون بآن نزدیك شدیم متأسفانه تصورات مانقش برآب شد . کاروانسرائی بود که آثار تعمیر درآن دیده میشد ولی متروك وغیرمسکون بود. ازشدت گرسنگی وتشنگی بیطاقت شده بودیم زیرا که از ساعت ۸ باینطرف روزه گرفته بودیم یاور را فرستادم که محل مسکونی پیدا کندولی نتیجه‌ای حاصل نشد ابداً آثار آبادی درآنحوالی دیده نمیشد نه باغی بود ونه مزرعه‌ای تنها همان رودخانه بزرك را میدیدیم که بانهایت شدت آب گل آلود خود رامیغلطانید وطیور بحری در بالای آن در پرواز وصداهای غریبی میکردند منظره این تابلو بسیارجالب ودلربا بود ولی بشرطاینکه باخاطری خوش بآن نظراندازندنه باشکم گرسنه وپریشان حالی. این همان رودخانه‌ای بود که ازمیانه عبورمیکرد وموسوم است بمیانه چای تخته سنگهای ساحل چپ آن جابجا مناظر غریبی ارائه میدادند گاهی مانند دیوار های کنگره دار وگاهی مانند برجهای صعب‌الوصول در زیر آسمان نیلگون خودنمائی میکردند چین‌خوردگیهای عمیقی دراین دیوارها راه عبوری به سیل که‌در وسط علف های‌سبز جریان داشت میدادند گاهی هم اشجاری در مسیلی دیده میشدند من برای کشف منزلی با کمال دقت بآنها مینگریستم اما جزیأس نتیجه‌ای نمیگرفتم ناگهان یاورتند کرد وبما فشارآورد که بایدزودتررفت زیرا که راه دراین کوهستان صعب العبور است وباید قبل ازغروب آفتاب بمیانه برسیم این راه باریك بتدریج ازرودخانه دورمیشد ودر کنار کوهی گاهی ببالا وگاهی بپائین میرفت و زاویه های ناراحتی‌داشت دراین زمین سنگلاخ باز من بخیال کردستان و پرتگاهها و کوه پاره های غلطیده افتادم ولی درمقابل خانم جرئت آنرا نداشتم که در این باب اظهاری بکنم اسبهای ما ناتوان شده بودند ومامجبور شدیم که پیاده راه‌برویم وآنها را بدنبال خود بکشیم مبادا در اولین برخورد براه سر بالائی بایستند وما مجبور شویم دربالای این رودخانه پرهیاهو بمانیم باری با هر زحمتی بود بالاخره رسیدیم بمحلی که راه بالنسبه بهتر بود وفهمیدم که کاروان ازچنین راهی عبور نمیکند زیرا که دراین راه تخت روان را نمیتوان‌برد درحالیکه به یاور ومقدرات خودلعنت میفرستادم بانهایت ناتوانی تاساعت ۵ راه پیمودیم بدون‌آنکه آثاری از

میانه پیدا شود ازشدت تشنگی هر نوع فکری را ازخاطر دور ساخته در کنار نهری روی زمین خوابیدیم وازآب آن حریصانه نوشیدیم طعم نامطبوعی ازآن آب گل آلود دردهان ما پیدا شد معهذا نیروئی یافتیم واسبان ما هم ازآشامیدن این آب جانی گرفتند درهمین موقع صدای فریادی بلند شدچون بطرف آن متوجه شدم رضا را دیدم که صدا کنان بطرف مامیدود واسب خود را دردنبال میکشد آنوقت من یقین کردم که نقطهٔ سفیدی که قبلا بنظر من آمده بودهمان تخت روان بوده ورضاهم درهمان موقع مارا دیده استوچون میدانست که ماآذوقهٔ همراه نداریم کیسه آذوقه وبطری ترمس Thermos رابرداشته وبسراغ ماآمده است وسه ساعت در بیابان سرگردانی کشیده تابمارسیده است من اظهار امتنان زیادی ازاو کردم. یاورهم درزیر لب چیز-هائی میگفت که اشتباه خودرا ازمیان ببرد . رضا بماگفت که شما راه خوبی را انتخاب نکرده اید راه معمول همان است که آنرا توپ یلی (راه توپ رو) میگویند که ازقلل کوهستان عبورمیکند ومیانه چای درسمت راست فاصلهٔ زیادی ازآن دارد وفقط درنزدیکی میانه بآن ملحق میگردد . بنابراین ما ازرودخانه جدا شدیم وپس از عبور ازگردنه‌ای باغهای میانه را دیدیم و بالاخره درساعت ٦ بحوالی شهر رسیدیم ازاسبان پیاده شده مدتی در کنار جاده بانتظار ورودکاروان توقف کردیم من یاور را بشهر فرستادم و به رئیس تلگرافخانهٔ انگلیس پیغام دادم که منزلی برای ما تهیه کند مبادا در کاروانسرا به مله که حشره‌ای موذیست گرفتارشویم اگر این حشره انسان را بگزد تب شدیدی عارض میشود ومدتی باید رنج کشید تا معالجه گردد اما باید دانست که فقط اشخاص غریب ازاین حیوان آزار میبینندوسکنهٔ بومی چون بسم آن عادت کرده‌اند از آزارآن بر کنار هستند .

دراین موقع آفتاب درشرف زوال بودو پسران کوچك گله‌های مواشی را بطرف شهر میبردندما ازآنها تقاضا کردیم که مقداری شیر بمابدهند اما آنها درحالیکه برالاغهای کوچك سوار و پاهارا ازدوطرف آویخته و حرکت میدادند ودر رفتن شتابی داشتند بدرخواست ما اعتنائی نکردند وحاضر نشدند که پولی گرفته بماشیر بدهند بتدریج آفتاب رفت وتاریکی شروع شد وانتظار ما درکنار راه نتیجه‌ای نداشت ناچار بطرف دفتر تلگرافخانه

حرکت کردیم وچون دفتر درآن طرف شهرواقع بود اجباراً میبایستی از میان شهرعبور کنیم اهالی شهر همه در خواب بودندگاهی بروشنائی کم نوری برمیخوردیم‌عبوراز‌شهرایرانی درهنگام شب‌حزن‌آوراست‌دیوارهای طویل‌گلی خاکستری رنگی رامی بینیدکه بندرت پنجره ای در آنها دیده میشود درخانه‌هاودکانها باتخته های بدشکل خشنی ساخته شده‌دکانها همه‌بسته وتوده‌های کثافات ومجاری باعفونت را درمعبرخودمشاهده‌میکنید اسب شماگاهی درخاك‌فرو میرود وگاهی درگل ولجن . هوای این‌منازل قابل تحمل نیست علاوه بر این اوضاع ناگوار درمیانه آه وناله و فریاد گدایان‌گرسنه رامیشنوید که دررهگذر مقابل درخانه هاایستاده‌وباصدای حزن انگیز یکنواختی تکرار میکنند یا علی - یا حضرت عباس - یا امیرالمؤمنین وغیره و خلاصه آنچه که شب در محل اجتماعی مشاهده خواهید کرد همین است باری همینکه عمارت تلگرافخانه پیدا شد فوق‌العاده خوشوقت شدیم این بنا در انتهای شهر در روی تپه‌ای واقع گردیده وچقدر بر خوشوقتی‌ما اضافه شدکه از دهان میرزا فضل‌الله خان ایمانوورئیس دفتر بزبان روسی‌سلامی شنیدیم . اطاقی برای ما تهیه کرده بود وچون وارد خانه شدیم خوشوقتی ما بازهم رو بافزایش رفت زیرا که دوستان وآشنایان ارومیه و تبریز را درآنجا دیدیم که همه انگلیسی یا امریکائی‌بودند ویکروز قبل از ما از تبریزحرکت کرده وبرای استراحت دراینجا توقف نموده بودند

پس‌از سلام وتبادل جمل معمول مارا بصرف شام دعوت نمودند ولی ما چون از فرط خستگی درحال نزع بودیم درتختخواب افتادیم تقریباً نیمه شب بودکه صدای ورودکاروانرا شنیدیم من یاور ورضارا برای‌جلوگیری از حقه‌بازیهای سید قبلا باستقبال‌آن فرستاده بودم

پس از حرکت از میانه سرگذشت من مختصر خواهد شد زیرا که تأثرات قسمت اول مسافرت خودرا با کاروان بتفصیل یادداشت کرده بودم و بقیه‌را از روی یادداشتهای مختصری‌که دردفترچه بغلی نوشته بودم ودر پاریس‌آنرا پیدا کردم بقلم آوردم اکنون ۲۳ سال ازاین مسافرت‌کاروانی من میگذرد واین وقایع تأثرآور درست درخاطرم نمانده است.

خلاصه روز۲ ماه مه ۱۹۱۸ را وقف استراحت کردیم ومهمان‌نوازی رئیس دفتر تلگرافخانه‌را غنیمت شمردیم اینمرد بطوریکه ازخودش شنیدم بابی‌بود وبا من ازاین مسلك صحبت میکرد من نیزازروابطی که دررشت با طایفه بهائی داشتم با او سخن میراندم . رئیس دفتر بغیراز ما مهمانهای دیگریهم داشت دراینجا عده زیادی از انگلیسها و امریکائیها را دیدم که ازآن جمله موسیو شیپ‌لی Shippley قنسول‌انگلیس‌بود که مردی بسیار مهربان وخوش محضربود وما از روی مزاح عنوانی باو داده بودیم وآن عبارت بود از - یك‌چیز و همه همین - زیرا که او این جمله‌را در موقع و گاهی بیموقع هم استعمال میکرد . انگلیس‌ها وامریکائیها صبح همان‌روز پس‌از کشمکش‌با چاروادارهای‌خودشان‌حرکت کردند این‌قضیه تا اندازه‌ای باعث تسلی‌خاطر من شد و دانستم که من تنها نیستم که با این هیئت محترم چاروادارا‌ن پیوسته درکشمکش هستم و در غیبت‌کاروان‌باشی اجباراً باید متحمل مخارج باشم البته اگرمیخواستم غیر ازاین رفتار کنم مسافرت غیر ممکن میگردید درمیانه برای تهیه مخارج مجبور شدم چکی‌را که بحواله بانك شاهی داشتم بفروشم و باینکار با کسر تنزیل زیادی صورت‌گرفت و بجای یك‌تکه‌کاغذ که بسهولت در کیف من‌جایداشت چند کیسه پول‌دوقرانی نقره‌گرفتم که دارای حجمی بود و حمل و نقل آن اشکال داشت ولی نظر باینکه در مسافرت اسکناس را با زحمت قبول میکردند خوشوقت بودم که پول نقره باندازه‌کافی همراه دارم واز این حیث خیالم‌آسوده است

در کنارشهر اعضای‌آمبولانس‌فرانسه‌را که‌ازدوستان من بودند ملاقات کردم (۱) اینها پس ازطی ٤٦ کیلومترراه اکنون درراردوی‌خود استراحت میکردند ما بعد ازاین بملاقات‌آنها موفق نخواهیم شد زیرا که‌آنها پیاده راه می‌پیمایندودر هرحال‌کاروان ما ازآنها جلوتر خواهد بود

فیلیپو Philippov کلنل بریگاد قزاق ایران که ازتهران میآمد درمیانه بما برخورد تبادل اخبار تازه‌ای با او بعمل‌آمد اوبما اطلاع داد که آلتون کپرو Altoun. Kepru دربین‌النهرین بتصرف انگلیس‌ها در- آمده است کلنل مذکوربرای سرکشی بقزاقان ایرانی بتبریز میرفت بدون

(۱)مراجعه شودبکتاب‌مصائب آمبولانس‌فرانسه‌درایران تألیف‌دکتر کوژل

آنکه ازطرف اواظهاری بشود من میدانستم که او مأموریت دارد تبریزرا تخلیه کند زیرا که کلنل استاروسلسکی Starosselsky که فرمانده بریگادقزاق ایران ودرتهران بود پیشرفت ترکان را مسلم میدانست البته رسیدگی بامور ارومیه نیز ضمیمه مأموریت اوبود مخصوصاً قتل افسرروسی قزاقان ایرانی موسوم به ازااول استلدر Esaoul Stolder که اورا با زنش قطعه قطعه کرده بودند . این قضیه موقعی رویداد که قزاقانش در کشمکش مسلحانه مسلمان ومسیحی مداخله کردند واو مجبور گردید که ازشهرخارج شود . البته قاتلین او ارمنیها یاکلدانیها بودند که دستگیر نشدند .

روز ۳ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۹ ازمیانه حرکت کردیم قبل ازحرکت با برادرسالارمعظم که یکی ازاشخاص متنفذ آن ناحیه بود ملاقاتی کردم اینها باخان سرابی که مدتی قبل برضد دولت مرکزی شورش کرده بودخویش هستند اوحکایت میکرد که ده روزقبل ازتبریزیك فوج هزارنفری سوارو پیاده ازگرمرود خواسته بودند که بارومیه بفرستند اما کمی بعد ناسخ این حکم رسید علت هم این بود که روسای گرمرود که تقریباً ۲۰ نفر میشوند دراجرای این حکم که بتوسط سالارمعظم بآنها رسیده بود اهمال کردند زیرا که درمیان آنها رقابتی بود این خبردلالت داشت که تبریز قصد دارد ارومیه را پس ازعزیمت قشون ما دوباره تصرف کند باری تقریباً دوساعت بعد از ظهربه پل مشهورقزل اوزن رسیدیم وپس از مختصر توقفی درساعت ٤ حرکت کردیم وازگردنهٔ قافلانکوه که سرحد مابین آذربایجان وزنجان است عبورکردیم دراین جا راه دارای سنگهای پراکندهٔ زیادی است که سابقاً برای سنك فرش جاده بکاررفته وبمرورزمان ازجا درآمده و مانع حرکت بود . چون راه سنگلاخ وسخت ومن مجبوربودم که پیاده ازگردنه بالابروم ازفرط خستگی عصبانی شده بودم که ناگهان صحنه غیرمنتظره‌ای پیش آمد در اینجا مشهدی اکبر کاروان باشی را دیدم این مرد منقلب که موجبات کسالت مارا فراهم کرده بود درقله گردنه با حالت معصومانه‌ای ایستاده بود مثل اینکه هیچگونه زحمت واتفاقی برای ما روی نداده است اما اودرعلوهمت من اشتباه کرده بود و من بطوریکه سزاوار بود اورا تنبیه کردم وفوراً یادداشتی بحکومت تبریز نوشتم واورا بامستحفظی بتبریز

عودت دادم زیرا که نمیبایستی حرکات ورفتاراورا بدون عکس‌العمل گذارده وساده تلقی کرد من ازحکومت تقاضا کردم که‌مقصررا مجبورسازد که‌جریمه قراردادیرا بپردازد تا ازاین پس‌باسایرمسافرین چنین رفتارناپسندی نکند

پس ازخاتمه این قضیه ازگردنه سرازیرشدیم ودر ساعت ٦ رسیدیم بجمال‌آباد که درزیر گردنه واقع است دراین دهکده هزارنفرقزاق ایرانی اردوزده بودند مادر کناری چادرزده استراحت کردیم.

شب بسیاربدگذشت بادشدیدی میوزید وما ازگرد وخاك در پناه نبودیم باوردراین جا ازما مرخصی گرفت وبرگشت زیرا که معمولاتاسرحد آذربایجان میتوانست با ما همراه باشد ازاین جا درساعت ۸ و۳۰ دقیقه حرکت کردیم ودرساعت ۱۰و۳۰ دقیقه بتازه کندرسیدیم ودرساعت ۱و۱۵ دقیقه بسرچم وارد شدیم تمام این نواحی ازمیانه باینطرف لم یزرع‌مانده‌و تپه ها با قله‌های مخروطی شکل دراین نواحی شبیه بمناظرجبال کره قمر هستند همه خالی‌ازسکنه ومنظره حزن انگیزی‌دارند درسرچم توقف کردیم کاروانیان نسبت بمشهدی اکبرمتغیرشده وجملاتی میگفتند که من یادداشت میکردم میگفتند : مارا ببین که‌گرفتارچنین‌آدم احمقی شده‌ایم نه‌نان‌داریم نه‌آب ونه راه خوب (عجب قرمساقه راست‌گلمیشیك نه ایچه‌ای‌میزنه‌یه‌ای میزنه یل‌کنمه ای میزوار) این جمله ها برای تکمیل زبان ترکی من‌خوب بود اما موجب رقت من نگردیدزیرا که تاکنون تمام مخارج کاروان‌راتحمل کرده وبجای چك بانکی مقداری پول نقره دراثاثیه ام مانده بودباری در ساعت ٤ ونیم ازسرچم حرکت ودرساعت ٦ ونیم بمنزل تازه کند رسیدیم وامیدوار بودیم که ناراحتی شب گذشته را جبران کنیم. ازسرچم‌سوارمسلحی همراه ماآمد اومیخواست پیاده بیاید ولی من راضی نشده و مال سواری برای اوگرفتم اکنون دردره رودخانه زنجان هستیم که آنرا زنجان چای میگویند این ناحیه تحت سرپرستی شخصی است موسوم به‌حنیفه سلطان و جزء خلخال محسوب میشود اراضی‌آن حاصل خیزنیست وسکنه غالباً برای تأمین معاش مجبوربمهاجرت هستند .

روز ۵ر۵ر۱۹۱۸ صبح زود ساعت ٦ و نیم حرکت کردیم در آن طرف رودخانه قبیلهٔ افشار یعنی‌ایل‌دویرت ساکن‌است که ۲۰هزار خانه‌وار

هستند وتاهمدان پراکنده میباشند در این جا دوباره من این طایفه را که مدت سه سال درارومیه باآن تماس داشتم دیدم درپائین‌زنجان چای قبایل قره پشلو ورشوند سکونت دارند که اولی ترك ودومی کرد است اما نام هردو دارای لفظ مشترکی‌است که بمعنی سیاه است (قره ـ رش) ممکن است این قبیله مختلط باشد بطوریکه میگفتند دراین‌ناحیه نیزقحطی‌وجود داشته واز ۱۸ ناحیه نصف اهالی ازگرسنگی بدرود حیات‌گفته اند رئیس محلی جهانشاه خان معروف بود که میگفتند سه هفته است بمحل مراجعت کرده . املاك را بقیمت نازلی خریدوفروش میکردند با این شرط که یك قسمت بهای‌آن را حبوبات بگیرند این قحطی بیشتر بواسطهٔ دوام جنك و بردن‌گندم وجو بروز کرده بود متأسفانه در این جا هم به اسکلت‌های متحرك زیادی برخوردیم که باشتاب خودرا برروی ته سفرهٔ ما میانداختند دیدن کودکان تأثرآورتربود وبرای ماممکن نشدکه مساعدتی بآنها بکنیم زیراکه پول دراین موقع دردآنهارا علاج نمیکرد وخوراکی لازم بود که مانداشتیم باری درساعت ۱۰ و نیم رسیدیم بقریهٔ آق مزار درطرف راست ما قلل جبال دمیرلوداغ ودر طرف چپ جبال طارم داغ که ازآنجا ازگدوك ماسوله میتوان از زنجان به‌گیلان رفت سر بلند کرده‌گیلان در اینوقت تحت تصرف میرزا کوچك‌خان بود که اشخاص مسلحی‌را درجنگل زیر فرمان داشت اینها انقلابیون ملی‌بودند و بمناسبت اینکه محل اجتماع آنها درجنگل بود آنهارا جنگلی‌میگفتند. ویکدسته‌ازآنها در حدود ۵۰ نفردر تحت فرمان غلامحسین‌خان نامی بزنجان آمده بود تهران هم ازاین تشکیلات نگران بود زیراکه اجتماع‌آنها برای مبارزهٔ باحکومت‌مرکزی و از روی احساسات وطن پرستی تشکیل یافته بود بطوریکه میگفتند سه نفر از تجار ارمنی هم بدست مسلمانان در زنجان بقتل رسیده بودند (۱) باری در ساعت یك و ۴۵ دقیقه ازآق‌مزار حرکت کردیم ودر طول راه پیوسته باسکلت های متحرك بر میخوردیم در ساعت ۳ و ۲۰ دقیقه در قریهٔ نوجی مختصرتوقفی کردیم تا رگباری که شروع شده بود تمام شود

(۱) چون دموکراتهای زنجان شنیده بودند که مسیحیان‌عدهٔ ازمسلمانان‌را درارومیه کشته اند باین عمل مبادرت کردند .

برای اینکه زودتر برسیم مایل بودیم که تندحرکت کنیم اما اسبان ناتوان ما قادر به تندرفتن نبودندو ناچارمدتی درزیرر گبارراه پیمودیم خوشبختانه دراین جابخریدن یك بره وچندمرغ موفق شدیم دراین جا یکی ازکاروانیان مامریض شد وباآه وناله تکرارمیکرد اولدوم (مردم) من باودوائی دادم که کاملا او را شفا داد وآن عبارت بود از ده تومان پول نقره که برسم انعام باودادم واو بااظهارتشکر گرفت وحالش بهترشد در ساعت ٦ و نیم بقریهٔ نیك پی رسیدیم کاروانسرای خراب دو طبقه ای در آنجابود من تخت خوابهای سفری را همراه آورده بودم ولی کاروان با اثاثیه درعقب بود.

درساعت ۷ و ۲۰ دقیقه الله تاپوشیردیخ یعنی خوابیدیم وخودرا بخدا سپردیم. صبح روزبعد کربلائی ناصر یکی ازکاروانیان میگفت دیروز ۲۰ آقاج (فرسخ) راه آمده ایم آیا این فاصله درست بود یانه من نمیدانم مسافت بسته است بحالت روحی مسافر ووضع راه من باو نصیحت کردم که چون یابوی توخیلی راه رفته و خسته شده بهتر آن است که آنرا برپشت مشهدی اکبرسوار کنی خندهٔ کاروانیان درگرفت ومهیای حرکت شدنددر ساعت ۱۰ و ٤٥ دقیقه رسیدیم به قریه ینگجه دراین جا دره وسعت دارد و اراضی مشجروسبز است مزارع را خوب زراعت کرده اند وطراوتی دید، میشوددرساعت ۲ ونیم ازینگجه حرکت کردیم ویك قسمت اثاثیه راهمراه محمدآشپز باگاری پست فرستادیم از این جابه بعد دهکده های زیاد و مزارع آبادی دیده میشودقحطی آثار کمتری نشان میدهد. چون کاروانیان وضع هلاکت بار حیوانات را مشاهده میکردند در موقع حرکت یا توقف بشوخی میگفتند اول بارها را باید کشید و بعد سید را بدار کشید باری از دهکده چی بر گذشتیم. درراه بیك نفر برخوردم که در ضمن صحبت از کمیابی قند که صدور آن بواسطه بروز جنك از روسیه متوقف شده بود شکایت میکرد نام این شخص را ندانستم ولی پاره ای ازمذاکرات اورا یادداشت کردم ازجمله میگفت سالداتهای ازجبهه برگشته همه تفنك وفشنك خودرا فروخته اند واظهار تعجب میکرد که چگونه خانم من اینطورسوار براسب شده است میگفت زنان ایرانی هرگز نمی توانند اینطور سوار شوند حتماً باید بالش یاتوشکی درزیرپای آنها گذارد زیرا که خستگی را تحمل نمیکنند

وازجمله میگفت اگر درراه بگلهٔ گوسفندی برخورند نباید ازمیان آن عبور نمایند چون من اینگونه خرافات را نشنیده بودم یادداشت کردم و بالاخره درساعت ۷ و ۲۰ دقیقه بشهر زنجان رسیدیم .

روز ۷ر۵ر۱۹۱۸ مادرزنجان که تنها شهر آباد میان تبریز وقزوین است بودیم این شهر تقریباً ۲۰ هزار سکنه دارد نظر باینکه رئیس تلگراف از فراهم کردن منزل عذر خواست ناچار در کاروانسرای کثیفی منزل کردیم حاکم این شهر درآنوقت شخصی بود بنام احتشام دیوان من بملاقات اورفتم درآنجا صحبت از میرزا کوچك خان که برضد دولت مرکزی وبیگانگان اقداماتی کرده بود بمیان آمد این حاکم اصفهان را هم دیده بود ما ازآن شهرزیبا ویادگاریهای تاریخی آن وحکومت صمصام السلطنه صحبت کردیم ازارومیه نیز گفتگو شد ومن اوضاع آنجا را بطوریکه دیده بودم شرح دادم گفتگوهای اغراق آمیزی نسبت بارومیه درتمام ایران انتشار یافته بود . بازار زرگری مشهور این شهر را نیز دیدم ولی صنایع آن مانند صنایع اصفهان نیست فکرمن پیوسته درپی ادامهٔ مسافرت بود توقف دوروزهٔ دراین شهر موجب آن شد که حیوانات کاروانی مختصرجانی بگیرند ولی رویهمرفته وضع آنها اطمینان بخش نبود ازچگونگی پست پرسیدم که آیا ممکن است مقداری ازاثاثیه را باآن بفرستیم ولی بطوریکه میگفتند اطمینانی حاصل نبود وناچار برای کمك بکاروان یك الاغ خریداری کردم زنجان بغیرازباغ حکومتی محل قابل توجهی نداشت .

درروز ۹ر۵ر۱۹۱۸ زنجان راترك کردیم درساعت ۵ر۶ ازکاروانسرا حرکت ودرساعت ۷ و ۲۰ دقیقه ازشهرخارج شدیم زیراکه شهر درطول راه واقع است ومدتی بایدراه طی کرد تا ازآن گذشت من تنها در جلوی کاروان میرفتم درساعت ۱۱ بقهوه خانه تازه کند رسیدیم ازگردنه قافلانکوه تا اینجا این قریهٔ سوم است که باین نام ذکر میشود تکرار این نام نشان میدهد که دراین ناحیه دهقان برای تجسس اراضی قابل زراعت پیوسته نقل مکان میکند وبآبادی دهکدهٔ تازه‌ای میپردازد درساعت ۱ و ۲۰ دقیقه رسیدیم به یوسف آباد که معمولا باید درآنجا توقف کرد راه درمیان درهٔ وسیعی ازوسط دوردیف تپه‌ها عبورمیکند وزراعت کمی درآنجا دیده میشود درطرف

راست جاده خرابه های شهر قدیم سلطانیه پایتخت مغولها درفاصله چند-کیلومتری نمایان بود گنبد بلندومجلل مسجد آن هنوز ازدور نمایش باشکوهی دارد مخصوصا درمحوطه متروك وبدون آبادی جلوه آن بیشتر است .در ساعت ۳ وده‌دقیقه ازیوسف آباد حرکت ودرساعت ٤ و۳۰ دقیقه بخیرآباد که بایستی درآنجامنزل کنیم رسیدیم این دهکده نسبة آباد بودزیرا که دیدم سید مامجدداً آقا خطاب میشود ودرروی پلاسی جلوس کرده وزنها دور او جمع شده اند .

روز ۱۰ر۵ر۱۹۱۸ یکی ازحیوانات کاروان ترکید وچارواداری که مراقب او بود همانجاماندومطالبه انعام کرد دراینجا ما بزحمت برخوردیم صاحب منزل شبانهٔ ماهم تریاکی بود وبطوریکه میگفت روزی شش‌قران تریاك دود میکند پول زیادی ازما تقاضا کرد وماهم ازروی ناچاری دادیم ودرساعت ٦ و٤٠ دقیقه براه افتادیم . همه روزه صبح در موقع حرکت من حاضر میشدم وکاروانیان بافریادوهیاهوی غریبی اثاثیه را بارمیکردند وبه‌بخت بد خود لعنت میفرستادند پاره ای ازجملات آنها را من یادداشت کرده‌ام ازقبیل خرج یخومدی- چاناهیس - قوزا - دوزلتی - انون‌تای‌هارا- سوراخ - مال یخیلدی - اسباب تکولوپ - انشاالله یتی شیر - یرین — یاخشی‌منزل‌تاپ اورا دوشاخ - قوی اتلاسون — که فارسی آنها چنین‌است پول برای خرجی ندارم - طناب رابکش - بلند کن - درست شد - لنگه دیگر کجاست - برویم - مال افتاد - اثاثیه زمین ریخت - انشاالله خواهد رسید - عجله کنید - منزل‌خوبی برای‌توقف پیدا کنید- بگذار علف‌بخورد.

خلاصه من نتوانستم از راه خارج شده بتماشای خرابه های سلطانیه بروم ومجبور بودم که نیروی اسبرا حفظ کنم از جلوی دهکده‌ای گذشتیم که‌دارای‌نام شاه‌خدابنده‌یعنی مؤسس‌این پایتخت‌بود چمن سلطانیه که مرتع اسبان شاه میباشد درهمین جا واقع است . چندی قبل درهمین محل جنگی میان حاکم زنجان برادر شجاع الدوله با امیر جهانشاه خان رئیس مقتدر قبایل‌این ناحیه واقع گردید. امور اداری ایران طوری است که دولت برای حفظ مقام خود پیوسته باید بنیروی نظامی متوسل گردد و اگر این نیرو وجود نداشته باشد هریك از رؤسای قبایل برای خود سلطنت جداگانه‌ای

تشکیل داده و بمیل خود درناحیه مسکونی حکمرانی میکند همه‌جا اختلاف عقیده موجوداست وچون موقع مساعد شد این اختلاف ظاهر میشود قزاقی که از زنجان برای محافظت ما معین شده‌بود حکایت میکرد که چندی قبل دراینجا جنك مختصری با نیروی جنگلی گیلان بوقوع پیوست. خلاصه معلوم شد که همه‌جا علاوه برقحطی که مالیات زیادی از اهالی می‌گیرد بی‌نظمی و هرج ومرج هم وجود دارد و امنیتی برقرار نیست . ساعت ۹ در قهوه - خانه‌ای توقف کردیم وقزاق را با اثاثیه بجلو فرستادیم پس از گذشتن از قراء قره‌بولاغ و حسین‌آباد ساعت ۱۱ و ٤٥ دقیقه رسیدیم بامیرآباد دو اینجا نظر باینکه در راه غفلتاً گرفتار طوفانی از گرد و خاك شده بودیم مختصر توقفی کردیم و درساعت ۱ و٤٥ دقیقه براه افتادیم و از چمنهای سبزی عبور کردیم و نفسی براحت کشیدیم درفاصله زیادی در دامنه کوه خرابه‌هائی را بمن نشان دادند که سابقاً شکارگاه پادشاهان بوده است در اینوقت گاری پست رسید من موقع را غنیمت شمرده بافسرقزاقی که در آن بود نامه‌ای دادم که ورود ما را بقنسول روس مقیم قزوین اطلاع دهد و درساعت ٤ و۳۵ دقیقه رسیدیم بمنزل صائین‌قلعه در مقابل ما دهکده‌ای بود بنام الّهی که می‌گفتند سکنه آن تمام علی‌اللهی هستند باید دانست که در میان شیعه و سنی اختلاف عقیده زیادی وجود دارد . شیعه نسبت بعلی داماد پیغمبر وخلیفه چهارم احترام خاصی دارد و فقط امامانی‌را می‌شناسد که از اعقاب او باشند . آخرین این امامها بطور مرموزی غایب گردیده و روزی ظهور خواهد کرد این امام مخفی را صاحب الزمان هم میگویند شیعه باین اعتبار که در انتظار موعودی است شباهت بمسیحیت دارد . در ایران درجنب تشیع که مذهب رسمی‌است فرق متعدد دیگری نیز هستند که مذاهب خاصی‌را درسینه‌خود پنهان کرده ونسبت باسلام تا اندازه‌ای بیگانه هستند واین خود یکی‌از صفات ممیزه روح ایرانی است که مانند ترکان باصولی قانع نمیشود وپیوسته بطرق مختلف درفکر خداجوئی است . من در موقعی راجع بفرقه طاووسی مطالعاتی کرده ودر دائرةالمعارف اسلامی مقاله‌ای انتشار داده‌ام

روز ۱۱ر٥ر۱۹۱۸ در صائین قلعه بودیم میزبان ما از کسانی بود

که مدتی در روسیه زندگانی میکرده است شاکی بود که اکنون فعالیتی درکار نیست ودر راه‌رفت وآمد کم شده‌است این‌مردسیاه‌چهره کوچك اندام بزبان روسی با من صحبت میکرد ومقصودش این بود که تجارت روس و ایران بواسطه جنك متوقف شده است درموقع حرکت هم نامه‌ای بمن داد که بطرفش برسانم و هرچه اصرار کردم انعامی از من نگرفت در اینجا رئیس کاروان ماهم تغییر کرد توضیح آنکه چون خانم ناراحت بود کجاوه‌ای برای اوتهیه کردیم اودریکطرف نشست وطرف دیگررا بااثاثیه پر کردیم تاتعادلی حاصل شود . کجاوه وسیلهٔ راحتی است بشرط اینکه آنرا قاطر نیرومندی حمل نماید و اگر حیوان ضعیف باشد باصطلاح چاروادار ها سرسم بندمیکند وسکندری میخورد وممکن است حوادثی روی دهدوهمین کار روزبعد موقع خروج از منزل رویداد اما زیانی حاصل نگردید . در ساعت ۸ ونیم حرکت کردیم وساعت ۹ ونیم‌رسیدیم بقهوه خانه ناصرآباد دراین‌جا باردیگر کجاوه آسیب دیدوخانم تصمیم گرفت که سواره حرکت کند بنابراین غلامباشی را باکاروان گذارده وبراه ادامه دادیم تارسیدیم بخرم دره ازقبرستانی عبور کردیم که قدمت تاریخی داشت سنگهای روی قبر (۱۲۱۰مسیحی)را نشان میداد پس‌ازدوساعت‌توقف دوباره براه‌افتادیم ودرساعت ۳ و۴۵ دقیقه رسیدیم به چینوا دراین جا ازطرف‌چپ راهی‌است که به مشکین وبیداغ وابهرمیرود این دهکده منظرهٔ بسیار زیبائی دارد تاکستانهای خرم و باغهای باصفا و دره های سبز و مشجری درآن دیده میشود آب هم فراوان‌است ازپهلوی امامزاده‌ای عبور کردیم درهمه‌جای ایران مقبرهٔ اولاد امامان دیده میشود و شباهت به مارابوتهای (مرابط) افریقای شمالی دارد . این محوطه بسیاردلکش ومفرح بود ولی‌راه‌پیمائی ما باشکال صورت میگرفت زیرا که حیوانات ما بزحمت راه می‌پیمودند غلامباشی یعنی رضای باوفای ما کمی بعدرسید ودو الاغ کرایه کرده‌واثاثیه را باآنها بمنزل آورد سکنهٔ این جامایل به پذیرائی ما نبودند زیراکه قشون‌روس درمدت‌اقامت‌دراین نواحی‌یادگاریهای بدی ازخودباقی گذارده بود. بالاخره موافقتی‌حاصل‌شد ودر خانهٔ یکنفر حاجی وارد شدیم در این خانه دستگاه قالی بافی را تماشا کردیم چهار دختر کوچك روی تخته‌های

آویخته ازسقف نشسته وبراه نمائی زنی که‌مقوائی از نقشه قالی در دست داشت کار میکردند .دراین‌جا من یادداشتی بحاکم‌ابهر نوشتم وتقاضا کردم چند حیوان بارکش برای ما تهیه کند تا بتوانیم بمسافرت خود ادامه‌دهیم نام این دهکده قوئینه است که پنجاه خانوار درآن منزل دارد وبایـد ۶۰ نفرقزاق بدولت بدهد .

حاکم تقاضای مرا انجام دادنوکران اوسه الاغ برای ماتهیه کردند زن صاحب خانه‌نسبت بما مهربانی زیادی کرد نان خوب و کره وپنیر برای مـاآورد اما ... بی اعتمادی‌برجای خودباقی‌بود زیرا که‌اهل‌خانه‌میترسیدند بشکلات وشیرینی‌که خانم بعنوان اظهار امتنان بآنها داد دست بزنندباری درروز۱۲ر۵ر۱۹۱۸درساعت ۵ر۷ ازاینجا حرکت کردیم ودرساعت ۱۲و ۴۵ دقیقه باحمدآباد رسیدیم درنزدیکی دهکدهٔ قره بولاغ مجدداً کجاوه بحادثه‌ای برخورد خوشبختانه‌زیانی‌واردنشد . مامیبایستی‌ازگردنه‌ای عبور کنیم که دزدگاه بود میگفتند نوکران ایلخانی که یکی از متنفذین محلی است مسافرین را دراین جا لخت میکنند ایلخانی صاحب ۵۰ قریه ورئیس ایل کردهای‌سنجابی‌است . در راه بزنی که گذریه میکردبرخوردیم وشاکی بود که دزدان دارائی او را برده‌اند دو قزاق مستحفظ ما غیرتی بخرج داده بتاخت وتازپرداختند وتپه‌ها را بازرسی کردند. خوشبختانه مابدون آسیب‌ازگردنه عبور کردیم و بقهوه خانه‌ای رسیدیم چند نفر مرد مسلح درآنجا بودند که وضع مشکوك ومبهمی داشتند ازگفتگوی آنها فهمیدم که کردهستندبازبان کردی‌باآنها صحبت کردم واوضاع ارومیه وقبایل کرد آن ناحیه را برای آنها شرح دادم وتفاوت حرف زدن‌آنها را بیان کردم مشکل ماحل شد و دزدان بطور دوستانه با ما رفتار کردند قدری بعد با آنها خدا حافظی کرده براه افتادیم ازحسن لیك وتای کندگذشته ساعت ۶ رسیدیم بقریهٔ کلیشکین که آخرین منزل ما قبل ازقزوین بود ازحسن‌لیك راهی بطرف چپ جدا میشود که ازیوزباشی چـای برشت‌میرود .

دراینجاشب‌رادراطاق‌تمیزی استراحت کردیم ودرروز۱۳ر۵ر۱۹۱۸ درساعت ۸ حرکت کردم ودرساعت ۵ر۱ رسیدیم بقریهٔ شیخ اصفهان راه ازدشت حاصلخیزی عبور میکرد درسمت چپ رشته جبال طالقان دیده‌می

شد دراینجا چند نفر ژاندارم اقامت‌داشتند من گفتم بهتر این است که اینها درگردنه واطراف آن اقامت کنند دراینجاسرابی را دیدیم که دربیابانهای مرکزی ایران زیاد دیده میشود در ساعت ۳٫۵ ازشیخ اصفهان حرکت کردیم ودرساعت ۷٫۵ رسیدیم بقزوین درمدت ٤ ساعت راه پیمائی فقط درقهوه‌خانه‌ای مختصر توقفی کردیم درآنجا گفتند که نظامیان انگلیسی در فاصله کمی در سلطان‌آباد اردو زده اند .

خلاصه پس از ۱۸ روز به ترتیبی که گذشت مامسافت بین تبریزوقزوین راکه تقریبا ۵۰۰ کیلومتراست بامشقت زیادی پیمودیم ومتجاوزاز ۵۰۰۰ فرانك خرج ما شد درست همان اندازه که در سال ۱۹۱۸ ازطهران از طریق باتوم وقسطنطنیه بپاریس خرج کردیم . مسافرین دیگری هم مانند من گرفتارزحمت این راهها ومخارج گزاف شده بودندمثل اینکه‌خانواده(D) که مرکب بودازپدر ومادر و ٤ طفل برای طی کردن همین مسافت ۲۳۰۰ تومان یعنی ۲۳۰۰۰ فرانك خرج کرده بود تنها تفاوت دراین بود که آنها بادرشکه مسافرت میکردند ویك گاری هم برای حمل اثاثیه داشتند یك - جمعیت ۱۵ نفری بلژیکی ازتبریز تا تهران ۷۳۰۰ تومان تقریبا ۷۳۰۰۰ فرانك خرج کرده بود درصورتیکه اشخاص مجرد بااسب وسایرین با گاری مسافرت میکردند یکی ازدوستان من (M.C) مدیر گمرك برای رفتن از تهران تا ناصرآبادسیستان یعنی تاسرحدافغانستان متجاوزاز نهصدتومان(۹۰۰۰فرانك) خرج کرده بود .

خوشبختانه اکنون راه آهنی ایجادشده که تهران را بزنجان ومیانه از خط قزوین اتصال میدهد وعنقریب به تبریز خواهد رسید واز این به بعد مسافتی راکه ما درظرف ۱۸ روز باآنهمه مشقت پیمودیم درکمال راحتی درمدت یکروز طی خواهند کرد مسلم است وقت کمتری تلف میشود اما درمنزلی توقف نخواهند کرد وبدون شناسائی این کشورعبورخواهندنمود بدیهی است که مسافرین امروز با چاروادار باشی خائن و سید حقه باز و یاور راه نما که اتصالاراه‌راگم میکرد ومسافرین را دربیابانهای‌عاری‌از آبادی سرگردان میگذارد واهالی عجیب وغریب بومی که نمونه ویادگار خوبی از زمانهای گذشته هستند ومخصوصا بامستخدمی فداکار مانند رضا

غلامباشی ماآشنائی پیدا نخواهند کرد .

درجبههٔ ایران ـ رشت وجنگلیها

پس ازورود بقزوین بلافاصله من خود را تحت اختیار فرماندهروسی گذاردم یعنی فرماندهقشون داوطلبی که عده آن ۱۵۰۰ نفر بود و دارای توپخانه ومسلسل وتمام لوازم جنگی بود که از بقایای لشکر اعزامی ژنرال باراتو درایران باقی مانده بود فرماندهب(B) بنابراطلاعی که منشی سفارت باو داده منتظرورود من بودازورودمن اظهار خوشوقتی کرده وگفت شما باید مدت کمی با من مساعدت کنید زیرا که من باید هرچه زود تر بقفقاز بروم با شورویهای بادکوبه هم که درتحت فرمان شائومیان Chaoumiane هستند مذاکراتی کرده‌ام آنها ازمن تقاضا کرده‌اند که باشتاب خود را بباد کوبه برسانم وازخطرترک وتاتار که بآنجا نزدیك میشوند جلوگیری نمایم این فرمانده که هوش ونیرومندی وشجاعت وحسن عمل ازنشانهای سنت ژرژ وآثار زخمهای متعدد در بدنش پیدا بود مرا ازنقشه عملیات آتیه خود بشرح زیر آگاه کرد .

او بمن گفت : چنین بنظر میآید که روسیه ازمسلك بلشویسم باندازهٔ کافی تجربه حاصل کرده باشد . یك نهضت عاقلانه وسیاست مناسبی درمحیط شوروی بوجودآمده است این نکته را هم باید در نظر داشت که شورویها درایالاتی که سکنه آن غیر روسی است بواسطهٔ فشار موقعیت تنها نمایندگان روسی هستند که بتمام جهات توجه دارند و این مسئله هم مسلم است که شورویها برضد تجزیه کشور مبارزه میکنند ومتفقا باروسیه مرکزی همکاری دارند . بعلاوه متحدین ما هم تصمیم گرفته‌اند که نیروی نظامی بمیدان آورده وروسیه را از پرتگاهی که بواسطه حوادث انقلابی در آن افتاده است نجات دهند و چنین بنظر میآید که مقصود اصلی حرکت آنها بطرف بحرخزر ریختن شالودهٔ استحکامی است ازطرف جنوب برای بهبود سلامتی کشور روسیه ازطرف شمال هم آرخانژل در نظر گرفته شده ودرشرق اقصی ولادیوستك وقرار است که آنها ازاین نواحی که ذکرشد ما را تقویت نمایند پس لازم است که من بدون تأخیر باقشون انگلیس برشت وانزلی رفته وبعد هم بباد کوبه بروم ودرآنجا زمینه را مساعد کنم تاقشون انگلیس بتواند دردنبال من بیاید و

باید اقدامات‌ما طوری باشد که موجب وحشت سوسیالیستها نگردد وبرای عملی کردن این نقشه ابتدا باید با جنگلیها که راهرا ازمنجیل بآنطرف‌در تصرف دارند مذاکراتی بعمل آیدآنها دارای نیروی مسلح قابل توجهی هستند ودرمیان‌آنها افسران آلمانی هم فعالیت بخرج میدهند .

من ازاین اخبار که فرمانده اظهار کردکاملا بی اطلاع بودم زیرا که‌تازه‌ازارومیه رسیده‌و کمترین آگاهی‌ازچنین نقشه‌ای‌نداشتم‌ودر آنجاکارم منحصر باین‌بود که درمواقع لزوم باستعانت‌نیروی‌مسیحی‌ازحملات کردهاو ترکها وغیره دفاع کنم . البته من از این تغییر خط مشی شوروی چیزی نفهمیدم زیرا که برنامه عملیات آنها همیشه بشکل دیگری درنظرمن‌جلوه میکرد و کوچکترین‌تمایل ملی‌را درآن احساس نمیکردم بااین حال‌ازبحث درسیاست داخلی روسیه در مقابل فرمانده خود داری کرده وگفتم که در اجرای اوامرشما حاضرهستم ومیتوانم در روابط شما باایرانیها وسازش باآنها مساعدتهائی بکنم ونظر باینکه سه سال دررشت اقامت داشته ام شاید فراهم کردن‌سازش‌باجنگلیها برای من امکان پذیر باشد ولی‌نمیتوانم تا بادکوبه همراه شما باشم زیرا که اولا اجازه ازسفیر خودندارم‌وثانیاًبا اوضاع سوسیالیستی روسیه آشنا نیستم بالاخره قرار براین شد مادامیکه فرمانده درایران باشد من بااوهمراه باشم ولی اومیل زیادی داشت که تا قفقاز رفته با اوهمکاری نمایم ومن بعذراینکه دراین باب دستوری ازسفیر ندارم پاسخ قطعی باو ندادم .

تصادفاً درهمین موقع فرستادگان جنگل بقزوین وارد شدند و من بلافاصله شروع بکار کردم این فرستادگان دونفر بودند یکی یوسف‌خان کسمائی که سمت معاونت حکومت جنگل‌را درانزلی‌داشت ودیگری حسین بالافتحعلی که سابقاً ناخدای کشتی‌قدیمی‌تجارتی‌ودراینوقت‌از ملاکین‌انزلی و تبعه ایران بود و احساس کردم که شخص اخیر باید یکی از تاتارهای بادکوبه واز اعضاء حزب مساوات‌آنجا باشد وبنابراین درگیلان جاسوس وگماشته ترکیه است .

این دونفر پس از مذاکرات مفصل قول صریح دادند که باقشون روس که‌ازراه‌رشت‌میگذرد دوستانه‌رفتارخواهدشد واظهارداشتند که مجمع

مقدس اتحاد اسلام یعنی اجتماع جنگل مانعی نمی‌بیند که نیروی ب (B) از گیلان عبور کرده بقفقاز برود حتی اجازه داشتند که بگویند آذوقه وعلیق هم بآنها داده خواهد شد بعلاوه نیروی مسلح گیلان در موقع عبور بنیروی بیچرفرس Bicherforce سلام خواهد داد وتشریفات وتجلیلی برای آنها قائل خواهد گردید.

فرمانده B نیز در مقابل این اظهارات دوستانه تشکر کرد وکارها با خوشی روبراه میشد اگر مسئله کلی دیگری درد نبال نبود وآن مسئله این بود که مساعی مشترك نیروی انگلیسی با نیروی B چگونه عملی خواهد شد ولازم بود برای عبور نیروی انگلیس هم اجازه گرفته شود

البته تمام این مقدمات و احتیاطات فقط برای نیروی مسلح جنگلی بعمل نمی‌آمد بلکه باریکی موقعیت نیز درکار دخیل بود که مبادا کشمکش با جنگلی‌ها با احساسات دوائر دموکرات ایران برخورد کند و از طرف دیگر لازم بود که اشتراك عمل انگلیس و روس قبل از وقت در میان بلشویکهای بادکوبه اشاعه نیابد. قسمت اخیر این احتیاط نظر بهمدستی آشکاری که بین اتحاد اسلام و کمیته بلشویست انزلی وجود داشت و من بعد بآن برخوردم مهمتر بود ریاست کمیته انزلی درآن موقع با چلیاپین Tcheliapine نامی بود که سابقاً سمت سرپرستی بنگاه صید ماهی لیانوزورا داشت. نیروی انگلیس موسوم به دنسترفرس مرکب بود از چند اتومبیل زره‌پوش وچند هواپیما که آشیانه آنها در همدان قرار داشت و اسکادرن ۱۴ یعنی سواران نیزه‌دار بنگالی که همه دریك فرسخی قزوین اردو زده بودند وچون معلوم نبود که قدرت واقعی جنگلی‌ها تا چه اندازه است بالضروره این احتیاطات میبایستی بعمل آید از طرفی هم ممکن بود که براوین عامل دیپلماسی حکومت شوروی در تهران این عملیات را بد تفسیر کند و مخاطراتی تولید شود برای اینکه زمینه مساعد گردد و معلوم شود که فرستادگان جنگل راجع باشتراك مساعی نیروهای انگلیس وروس ورفتن بطرف رشت چه عقیده‌ای خواهند داشت قرار شد جلسهٔ ملاقاتی بتوسط فرمانده B بعنوان اینکه میخواهد فرستادگانرا با دوستانش آشنا سازد تشکیل یابد دراین جلسه نایب سرهنك استکس وکلوتربوك Clutterbuck

و فرمانده و من و دو نفر جنگلی حضور داشتیم کلنل استکس چون بزبان فارسی خوب آشنا بود توانست مقاصد خودرا بفرستادگان بگوید. خلاصه‌اش این بود که فرماندهی نیروی انگلیس اظهار تعجب میکند که برای عبور او اشکال‌تراشی میشود و اشاره کرد برلی که شخصاً در بدو انقلاب ایران بازی کرده است و گفت که با تقی‌زاده که یکی از لیدرهای دموکرات است دوستی دارد وچون بوحشت جنگلی‌ها پی برده بود دلایلی ذکر میکرد ومیگفت که بنابر تدابیر جنگی انگلیسها مجبور شده‌اند بقفقاز برونده جنگلی‌ها نیز باید اطمینان کامل داشته باشند که ما ابداً وارد سیاست داخلی آنها نخواهیم شد وهیچگونه دخالتی در تشکیلات آنها بعمل نخواهیم آورد. پس از مذاکرات زیاد فرستادگان باو پاسخ دادند که در این باب ما بایستی از رشت کسب تکلیف کنیم اما برای قشون B هیچ مانعی نیست که از گیلان عبور کرده بکشور خود بازگردد راجع بعبور قشون انگلیس ما نمیتوانیم اظهار نظر کنیم واتحاد اسلام باید در این باب دستور قطعی بدهد.

چون وقت گرانبها بود و نبایستی بیهوده تلف شود قرار شد فرستادگان تلگرافی برشت اطلاع دهند که فرمانده B نماینده خودرا با یکنفر از دوستانش خواهد فرستاد تا با میرزا کوچك خان ملاقات و در این باب تصمیم قطعی اتخاذ شود و مقصود از دوست همان کلنل استکس بود البته معلوم بود که نمایندگی من ازطرف B بعدم کامیابی بر خواهد خورد. اما لازم بود که این آخرین اقدام هم بمنظور اینکه کارها بصورت خوش و دوستانه با اتحاد اسلام انجام یابد بعمل آید. بعقیده ما فرمانده اتحاد اسلام فقط میرزا کوچك خان بود که تدارکات جنگی و شهرتش از سرحدات گیلان گذشته و در نظر ملیون ایران و کسانی که مایل بودند پرچم میهن پرستی را از زاویه فراموشی بیرون آورده در ایران بلند کنند یگانه تکیه‌گاه و مایه امیدواری بود (بعدها معلوم شد که این عقیده درست نبوده است)

باری چند روزی بانتظار جواب رشت سپری شد یکروز بواسطه عید تلگرافخانه تعطیل بود روز دیگر بهانه این بود که رئیس کمیته در رشت نیست و ...

فرمانده B ازطول کشیدن پاسخ تلگراف بی‌حوصله شده ومیخواست

فرمان پیشروی بدهد و اعتنائی بنیروی جنگل نکند او اطمینان داشت که میتواند با قزاقان که اشتیاق مراجعت بمیهن را دارند بسهولت جنگلی‌هارا از سرراه برکنار کند البته قزاقان هم برای اینکه زودتر بدیدار خانواده خود نائل گردند در این موقع جز حرکت فکری نداشتند و مخاطرات را بچیزی نمی‌شمردند .

من ازاین انتظار استفاده کرده وارکان حرب ژنرال دنسترویل را ازجریان اوضاع نظامی مسیحیانی که درارومیه مانده بودند آگاه کردم و بآنها فهماندم که هیچگونه کومك مؤثری از طرف انگلیسها نسبت بآنها

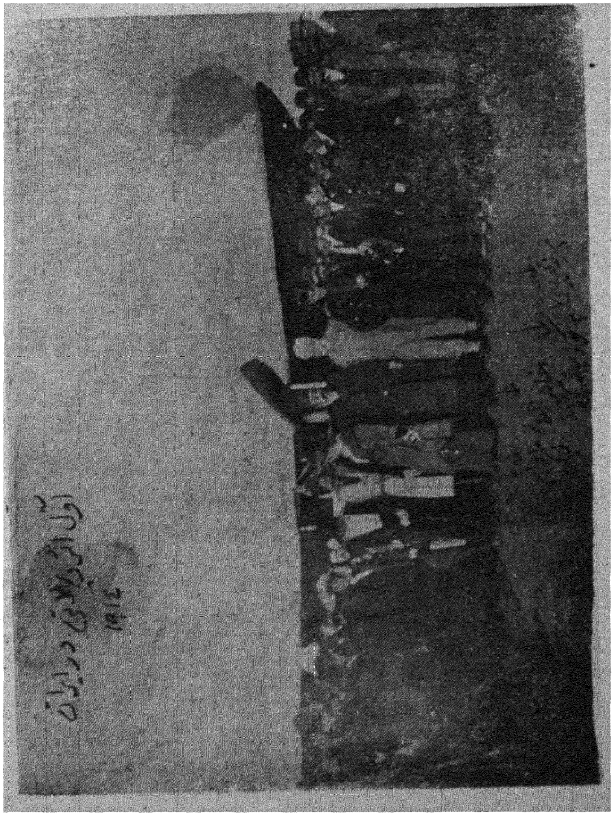

بعمل نیامده وفقط درماه ژوئن هواپیمائی بآنجا فرستادندکه باآنها تماس گرفت وتوصیه کردکه بطرف همدان عقب نشینی کنند درفصل آینده راجع بارومیه ووقایعی که پس ازحرکت ما درآنجا رویدادصحبت‌خواهم کرد.

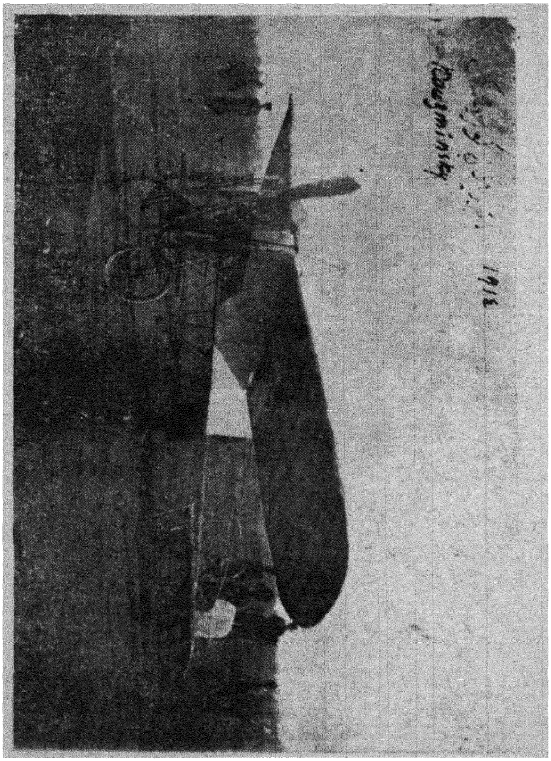

خلاصه پس ازچند روزانتظارعاقبت‌جواب مساعدی رسید که حاضرند نماینده فرماندهیB ودوست‌اورا بپذیرند ودر۲۱ ماه مه ما بطرف رشت حرکت کردیم فرستادگان جنگلی وهمراهان‌آنها دریك اتومبیل‌نشستند و دردیگری من وکلنل استکس ویکی ازشاگردان مدرسه نظامی جنگل‌این شاگرد مدرسه را با اینکه ما مایل نبودیم بعنوان کومك و راهنما همراه ما کردند دراین مسافرت دو چیز اساسی که اسباب خوشی مسافرت

است وجود نداشت یکی سرعت درحرکت و دیگری ادب و خوش اخلاقی راننده مواقعی پیش میآمد که بداخلاقی و بی احتیاطی راننده مارا سخت عصبانی میکرد حتی کلنل استکس گاهی مجبور میشد که بتغیرات وتهدیدات انگلیسی مبادرت کند بالاخره هرطور بود طرف عصر رسیدیم به گراند هتل منجیل که باصطلاح جنگلیها درمنطقه بیطرف درمیان پیش قراول نیروی B و نیروی جنگل واقع بود . پیش قراول B مرکب بود از ۳۰ نفرقزاق سواره و ۶۰ نفرپیاده نیروی جنگل پل منجیل را درتصرف داشت ودردامنه تپه سنگرهائی ساخته بود یك عده ده نفری پشمالو با ریشهای بلند وسرهای نتراشیده پیش قراول جنگل بود که برخلاف منطق جنگی در عقب پیش قراولان B موضع گرفته بودند این کارخلاف قاعدهٔ نظامی که اجازه بدشمن احتمالی داده بود که درعقب خطوط موضع بگیرند یکنوع تفکیك قوا بود که در تمام وقایع جنگی که من شاهد وگاهی هم بازیگرآن بودم نظیر نداشت اینها اتومبیل مارانگاه داشتند وپس ازآنکه فهمیدند ما فرستاده هستیم بااجازه حرکت دادند پس ازگذشتن ازاین پست جنگلی رسیدیم بپیش قراول B وبرای صرف چای توقف کردیم من ازآنها علت برقراری این پست جنگلی کوچك را دراین جا پرسیدم گفتند نظر باینکه اشخاصی ازجنگل گریخته و بقزوین میروند این پست را بارضایت ما دراینجا گذاشته اند زیرا که چندی قبل چندنفرقزاق ایرانی راکه بطوراجباردرجنگل نگاهداشته بودند فرار کرده وازاین راه بقزوین رفته اند

اگر چه من و کلنل استکس دررفتن عجله داشتیم که زودتر برشت برسیم اما شوفرها ببهانه اینکه ممکن است شب مورد حمله واقع گردند وبعلاوه چراغ هم نداشتند ازرفتن امتناع کردند و ما مجبور شدیم که در گراند هتل منجیل پیاده شویم اما شوفرها با سرعت غریبی قبل ازما بهترین اطاقرا تصرف کردند .

ما نیز به تصمیم شوفرها که بامقدرات ما بستگی داشت تسلیم شدیم و صبح درساعت ۶ براه افتادیم قبل ازرسیدن به پل منجیل چندنفرجنگلی باز فرمان ایست بما دادند ولی فرستادگان جنگلی که همراه ما بودند باآنها مذاکراتی کردند واجازه عبورداده شد درحین عبور از پل کلنل استکس

بدقت ببازرسی پل پرداخت ومعلوم شد که شهرت خراب شدن آن درقزوین صحت نداشته است پس ازعبورازپل درسمت چپ جاده تپه‌ای بود که درآن سنگرهای محکمی باآشیانه برای توپهای مسلسل ساخته بودنداتومبیل ها با سرعت میرفتند وما بدون حادثه ازدهکده بزرك رودبارعبور کردیم اما فرستادگان جنگلی درعقب توقف کردند ناچار شوفرما هم‌ایستاد وبلافاصله دسته ای ازجنگلیها باتومبیل نزدیك شدند ماهم ناچارپیاده شده وبایك نفر که لباس نظامی دربرو کلاه‌ایرانی برسرداشت با انگلیسی گفتگوئی کردیم این موسیوبکی از افسران آلمانی بود که ازطرف جنگلیها دراین‌جا بساختن استحکامات اشتغال داشت .

افسرآلمانی باآن ریش بزی بلوطی‌رنك بزبان انگلیسی‌ازمامعذرت خواست وگفت بموجب دستورات مخصوصی که دارد نمیتواند اجازهٔ عبور بافسران انگلیسی بدهد وبالضروره ما باید توقف کنیم تا او ازرشت برای عبورما کسب تکلیف نماید بکلنل میگفت شما میدانید که جنك درکار است وچون نظامی هستید البته خوب‌میدانید که من برحسب وظیفه‌نمیتوانم برخلاف دستوررفتار کنم ما نیز باوحق دادیم وچون گفتگوهم با او نتیجه‌ای نداشت بنا بدعوتش برای صرف چای بمنزل اورفتیم ودرانتظار کسب تکلیف وقت میگذراندیم من همیشه این صحنه را درخاطردارم که سه‌نفری در بالای بام یك خانهٔ ایرانی نشسته وباصرف‌چای مشغول‌صحبت شدیم مثل‌اینکه‌هیچگونه اتفاقی روی نداده است افسرآلمانی بکلنل استکس میگفت که من شمارا میشناسم وخودرا بنام ماژور پاشن معرفی کرد کلنل هم با این نام اظهار آشنائی کرد وگفت ستاد ارتش انگلیس دو نفر آلمانی را بایـن نام میشناسد که در ایران مأموریت دارند یکی پتر Peter ودیگری ویلیام illiam مخاطب‌اظهار داشت که من همان ویلیام‌هستم وبرادرم‌پترپاشن فوت کرده است کلنل گفت پس شما هستید که درجنوب ایران بتوسط‌نیروی انگلیس دستگیرومحبوس وبعد بروسها تحویل داده شدید ؟ مخاطب گفت آری ـ کلنل گفت راستی شما مردمان عجیبی‌هستید بسیاری‌ازافسران‌شماوا مادر چیترال Chitral و جاهای دیگر دستگیر وتوقیف کردیم با این حال بازبملاقات شما نائل میگردیم افسر آلمانی باین تعجب کلنل اعتنائی

نکرد ومثل این بود که طبیعتاً باید دراین جنگل‌های گیلان با این آدمهای ریشوو پشمالو که مارا احاطه کرده ومشغول تماشا هستند باشد چون تلفون پاسخی نداد مارا تنها گذارد ورفت به تلگرافخانه ما ازاین اتلاف وقت کمی متحیر ماندیم وچنین استنباط کردیم که اتحاد اسلام چندان مقید نیست که اجازه عبورمارا باین آلمانی وظیفه شناس اطلاع دهد. ازطرفی هم تصورمیکردیم که شاید سوء تفاهمی درکارباشد که بزودی خاتمه پیدا میکند بهرحال در انتظاررسیدن جواب دعوت اورا برای خوردن ششلیك (کباب) که ازروی صفا ومحبت بود پذیرفتیم ورفتیم باطاق اوازنداشتن نان معذرت خواست و کباب با برنج پخته صرف شد دراین اطاق دوافسرقزاق ایرانی وچند نفر مردان مسلح جنگلی هم بودند ویکنفرآلمانی هم به تعمیر تلفون مشغول بود دکتر ابوالقاسم رشتی که گمان میکنم سابقاً اورادررشت دیده بودم درآنجا بود که برای بازرسی بیمارستان جنگلیها آمده بود او کوشش میکرد که مارا با صحبت های خودسرگرم کند اما صحبت اونظر بعدم تناسب موقع آنطور که باید تأثیری نداشت بالاخره پس ازدوساعت انتظار ماژور پ بما مژده داد که در حرکت آزاد هستیم وبازهم معذرت خواست که اجباراً بتوقیف ما مبادرت کرده است.

بنابراین ما حرکت کردیم وازرودبارتا رشت حادثه ای روی نداد مقارن ساعت ۳ اتومبیل ما در مقابل قونسولخانه روس توقف کرد وچون فرستادگان همراه کمی عقب مانده بودند باکلنل استکس بقونسولخانه رفتیم که موسیو گریگوریو Grigoriev انتظار ورود مرا داشت در قونسولخانه مدت دوساعت توقف داشتیم وگریگوریومارا کاملا در جریان اوضاع وارد کرد وگفت جنگلی ها فوق العاده ازخود راضی وخودستائی دارند ازنفوذ خود استفاده کرده مالیات زیادی باهالی رشت وانزلی تحمیل کرده اند ببهانه اینکه بدون پول نمیتوان تشکیلات نیروی دلیر آزادیخواه رشت را اداره کرد تجار هم از عملیات آنها ناراضی و حاضر شده بودند که تصمیمی اتخاذ کنند اما وقتیکه شنید نـد فرستادگانی از قزوین میآیند (خبر ورود ما در شهر انتشار یافته بود) تصور کردند که شاید روز های خوشی برای گیلانیها فرا رسد و از اجرای تصمیمات

خودداری کردند فعالیت اتحاداسلام با ظاهر خیرخواهانه خوش نما بطور محسوس متوجه کیسهٔ ثروتمندان بود وانعکاس این‌عمل موجب رنج وزحمت طبقات پست شده‌بود . درنتیجهٔ این‌رفتار برنج نایاب‌وبسیار گرانبها گردیده وجنگلیهاهم ابداً درفکراصلاح اوضاع فلاکت بار بازار نبودند واز روی استبداد وجبر مقدارزیادی آذوقه درمحل ارکان‌حرب خوددر کسماو گوراب زرماخ احتکار کرده‌بودند براستی‌من گیلانی‌را که درمدت سه سال باآرامش وخوشی‌دیده‌بودم دیگر بار بازنشناختم این‌ایالت‌بواسطهٔ بیحسی‌دولت‌مرکزی دررنج واندوه غرق شده ونفوذ منحوس یکدسته اشخاص جسور غارتگر دراین ناحیه که مصر ایران محسوب میشود ریشه دوانیده وبه تهران‌اعتنائی نداشتندوتمام‌قدرت‌اداری‌وامتیازات رابدست گرفته‌بودندنطقهای پرحرارت میهن پرستی برای انحراف دقت و توجه عامه هر روز ایراد میشد طبقه روحانی‌هم که همیشه درایران‌متمایل بطرفی‌است که نفع‌خودرا درآن میبینند موجبات تقویت واستحکام این دستهٔ یغماگر را فراهم ساخته بود در واقع حکومت گیلان دریدقدرت مجلس‌سنائی بود که در کسمامنعقد میشدواعضای آن تقریبا ۱۲ نفر میشدند که اغلب آخوند وملابودند واحکام آنها بوسیلهٔ نیروی مسلحی که درزیرفرمان میرزا کوچك خان‌بود اجرامیگردید مرکز این نیروهم درگوراب زرماخ بود . تخلیهٔ باعجلهٔ قشون روس دراین جا هم مانند سایرنواحی ایران شمالی به تهوروجسارت این‌اشخاص که خودرا ملیون خطاب میکنند افزوده ومقدارزیادی اسلحه و ذخیره بابهای بسیار نازلی برای آنهافراهم‌ساخته‌است ازطرفی‌هم همدستی‌جنگلی‌ها بابلشویکهای انزلی نمونه های بارز وآشکاری داشت بلشویکها با طبقهٔ زارع وکارگر ایرانی اظهاراخوت کرده ودر قید منافع امپریالیستی‌روس نبودند وباحزب مساوات قفقاز نیزهمدستی داشتند .

باری پس از مذاکرات مختصر با گریگوریو اتومبیل فرستادگان جنگلی‌هم واردشد وصحبت ماقطع گردیدو باآنها بطرف شهررشت‌حرکت کردیم همدستان‌آنها درخانهٔ سپهدار (سردارمنصور) انتظار ورود ما را داشتند درحال عبوراز بازار عدهٔ زیادی از کنجکاوان بعنوان تماشا درمعبر مأجمع شده بودند بالاخره رسیدیم بخانهٔ سردارمنصور که بسبك اروپائی

بناشده وبسی خوشوقت شدیم که مارا دراطاق مخصوصی جای دادند که از اشخاص نامناسب دور باشیم .

بلافاصله بمن خبردادند که چندنفر آشنایان قدیمی میخواهند شما را ملاقات نمایند ناچاراز آنها پذیرائی کردم وتعجب کردم که میرمنصورمعاون قدیمی کارگزاری نیزدرمیان آنهادیده میشد . میرمنصورعمامهٔ سبزی برسر داشت وباعزت‌الله خان که اوهم ازعمال بانفوذجنگل بود بما اظهار محبت کرده وگفتند که کمیتهٔ نظامی اتحادا‌سلام این خانه را مخصوصا برای اقامت شما تخصیص‌داده است رئیس کمیته بارپش آبی‌رنك موزی بکمربسته و با خوش روئی وتبسم ازما احوالپرسی کرد در حیاط این خانه جمعیت زیادی افراد مسلح با کلاههای تاجور وجود داشت مخصوصا خانه های اعیان و ثروتمندانرا برای منزل نیروی مسلح معین کرده بودند .

پس‌ازسلام و تعارفات معموله و تبادل مکالمات فارسی که جنگلیها ازشنیدن‌آن محظوظ میشدند تشریفات‌درباری را کنارگذارده واردمقاصد اساسی‌خودشدیم وازمیزبانان‌پرسیدیم چه وقت ممکن‌است با میرزا کوچك خان ملاقات حاصل‌شود میرمنصوراصرار داشت که قبلا با کمیتهٔ رشت باید ملاقات ومذاکراتی کرد وپس‌از اتخاذ تصمیم نتیجه را باتحادا‌سلام‌گزارش داد امامن احساس کردم که باین وسیله میخواهند ملاقات ما را به تعویق اندازند بنابراین تقاضا کردم که چون مطالب فوری داریم بایدزود ترتیب ملاقات بامیرزا داده شود (معمولا همه میرزا کوچك‌خان را میرزا خطاب میکردند) یوسف‌خان کسمائی که از قزوین باما همراه بودگفت من فردا بکسمامیروم ووسیلهٔ ملاقات‌را زودترفراهم خواهم کرد .

بالاخره سه روز طول کشید تاامکان ملاقات دست داد ویکروزصبح بایك اسکورت سواره نفری جنگلی ازرشت خارج شده بطرف‌آشکاه که واقع است در سه کیلومتری غربی جنگل رفتیم وخوب احساس کردیم که برای نشان دادن‌ابهت تشکیلات نظامی جنگل وسایل مخصوصی‌فراهم کرده‌اند. بمحض خروج از شهر درشکه مادرهر۳تا۵دقیقه بسواران‌مسلحی برمیخورد که وضع جنگی خوبی داشتند وبالباس نظامی بما سلام میدادند ومعلوم بود که همه برای برخورد باما آمده اند ودو بدوحرکت میکردند

پس از ۲۰ دقیقه نوبت پیادگان رسید که دردوصف در فواصل پنجاه‌متری ایستاده بودند وضعیت نظامی آنها بد نبود و بترتیب منظمی برای ما پیشفنك‌میکردندوچون بباغ آتشگاه رسیدیم دسته سرباز پیاده‌ای رادیدیم که درتحت فرماندهی افسری مشغول تمرین بود. این افسر باریش‌خرمائی شباهت زیادی بآلمانها داشت. خلاصه تشریفات کاملا برطبق قواعد ورسوم نظامی برگذارشد وبا همان افسرآلمانی مذکور واردخانهٔ کوچکی شدیم میرمنصور جلوتر آمده ودرآنجا منتظرورود ما بود پس ازتبادل تعارفات شروع بصحبت کردیم ومنتظرورود میرزا بودیم بالاخره پس ازچند دقیقه میرزا بهمراهی حاجی احمد که بمنزلهٔ بازوی راست او ودرعین حال ملك موکل اوبود واردشد فرمانفرما وصاحب اختیار گیلان یعنی میرزا وضع ساده‌ای داشت و بیشتر شبیه باشخاص سیویل بود نه نظامی او نیز مانند سایر جنگلیها ریش وگیسوان بلندی داشت .(۱)

در سراو کلاه عرقچین مانندی بود اما درظاهر اسلحه‌ای نزد او دیده نمیشد بعد معلوم شد که موزری در زیر دامن نیم تنه پنهان دارد من میتوانم سوگند یاد کنم که درست یك کشیش روسی را با چشمان آبی‌رنك وفرورفته درمقابل خود میدیدم .

بر طبق نقشه قبلی که بااستکس کشیده بودیم ابتدا من میبایستی شروع بصحبت کنم بنابراین پس‌ازتعارفات رسمی بمیرزا گفتم : کلنل پیچراخووپس ازتقدیم سلام اظهارتشکرمیکند که حاضرشده‌ایدبا فرستادگان اومذاکراتی بکنید مقصودکلنل این‌است که هرچه زودتر بتواند خودرا بباد کوبه‌برساند زیرا که موقعیت چنین اقتضا میکند. اوبا اوضاع گیلان کاملا آشنائی دارد و نمیخواهد هیچگونه دخالتی در امور این ناحیه بکند بلکه فقط میل دارد که با شما سازشی حاصل کند و بدون زحمت بطرف مقصد خود رهسپار گردد وباکمال بی‌صبری منتظر قرارداد وشرایطی است که برای طرفین قابل قبول باشد واضافه کردم نظر باینکه شما میهن‌پرست عالیمقامی هستید خوب استنباط میکنید که کلنل دراینموقع عجله دارد که زودتر خودرا بباد-

(۱) جنگلیها سوگند یاد کرده بودند مادامیکه خاك ایران پایمال قشون بیگانه است سروصورترا نتراشند .

گوبه رسانده واز تصرفات ومداخلات ترکها در آنجا جلوگیری نماید مطلب دیگر اینکه کلنل با متحدین ما یعنی انگلیسها موافقت و اتحادی دارد و میخواهد بداند نسبت ببرادران مسلح او چگونه رفتار خواهد شد من از طرف خود تردیدی ندارم که مأموریت من باکلنل استکس بی نتیجه نخواهد بود و ما فقط از شما آزادی عبور از قزوین تا انزلی را تقاضا میکنیم که برای ما ضرورت فوری دارد وراجع بروابط شما با اجتماع محلی ودولت ایران کاملا بیطرف خواهیم بود وابداً مایل نیستیم که دراوضاع سیاسی کشور شما دخالت کنیم. هرگاه با این تقاضا موافقت فرمائید من شخصاً با خلوص نیت از شما تشکر خواهم کرد و امیدوارم که پاسخ شما مثبت باشد و این ایالت ممتاز ومهمان نواز گیلان که من مدت سه سال افتخار اقامت در آنرا داشته ام واکنون در تصرف شما میباشد از حوادث حزن آور وعواقب وخیم بکلی بر کنار باشد اکنون رشته صحبت را میدهم برفیق خودم کلنل استکس که بهتر از من مقصود وعلت این مأموریت را تشریح خواهد کرد

کلنل استوکس که زبان فارسی را خوب میدانست بنوبهٔ خود شروع بصحبت کرد در ضمن صحبت احساس کردم که اگرچه ببیانات من با دقت گوش میدادند برعکس بگفتار او روی خوشی نشان ندادند زیرا که او دستور داشت رسماً درمواد وموضوعات دیگر یهم داخل شود مفاد صحبتش این بود که قبل از هرچیز اوامر دولت بریتانی کبیر باید اجرا شود دولت انگلیس امر میکند که ماژور نوئل که چندی است درجنگل توقیف است آزاد گردد و...

دخول او دراینموضوعات مطبوع طبع رؤسای جنگل واقع نگردید و حاجی احمد سخن اورا قطع کرد و مذاکرات تلخ و ترشی بمیان آمد مخصوصا راجع بسلیمان میرزا لیدر دموکراتهای ایران که انگلیسها با او بدرفتاری کرده ودر کرمانشاه موقعی که درایل سنجابی افراد ایل را ترغیب بمقاومت میکرد غفلتا اورا دستگیر نمودند. مجلس کم کم وضع بدی بخود میگرفت برای اینکه صحبت بزمینه خطرناکی کشیده نشود من بمیان افتاده وگفتم عجالتا بیمورد است که وقت خودرا صرف حوادث گذشته کنیم بهتر آن است که درمقصود اصلی وفعلی ما صحبت شود وعبور نیروهای بیچراخوو و دنسترویل مطرح مذاکره قرار گیرد وقضایا با روح مسالمتی حل گردد

تردیدی نیست که طرفین میل دارند با احترام باهم رفتار کنند .

میرزا کوچك‌خان که تاآنوقت ساکت بود وگوش میداد آغاز سخن کرد و بمن گفت : مقصود بیچراخوو و همراهان اورا خوب فهمیدم برای اینکه با آنها مخالفت وممانعتی روی ندهد بملاقات شما راضی‌شدم وچون بایستی عبور قشون بـا بهترین ترتیبی صورت گیرد باید باین دستور عمل شود که افرادآن با دسته های صد و دویست نفری بیایند و اسلحهٔ خودرا در منجیل تحویل نیروی جنگل‌داده ودر انزلی درموقع سوارشدن بکشتی دریافت دارند . خود منهم در حین عبور با تمام افرادم در کنار راه حضور خواهم داشت و بنیروی روسی که میخواهد بوطن خود عودت نماید سلام خواهم داد واحتیاجات‌آنهارا کاملا فراهم خواهم ساخت . اما راجع بعبور نیروی انگلیس‌من فعلا نمیتوانم داخل‌مذاکره شوم وباید اینموضوع بکمیته اتحاد اسلام رجوع شود . ما درمقابل یك امپراتوری توانا چه هستیم ؟ ما مانند مورچه‌های کوچکی هستیم که میخواهیم درجنگل‌های خودآزاد باشیم من هیچ نمیدانستم که مسئله عبور نیروی انگلیس‌هم درمیان هست و دراین باب نمیتوانم بلافاصله جواب اطمینان‌بخشی بدهم ایموضوع بکمیته رجوع میشود وبعد نتیجه‌را بشما اطلاع خواهیم داد .

البته درجهٔ بهت من و استکس در چنین موقعی معلوم است زیرا که درتحت صورت پسندیده ومؤدبانه‌ای که فقط ایرانیها با زبان زیبا وتعجب آورخودرازآن را مالك هستند پاسخ منفی‌بما داده‌شد این یك‌نوع تدبیری است که ایرانیان بکار میبرند تـا طرف را بطور خشونت پذیرائی نکرده باشند من واستکس که زبان فارسی‌را خوب پراتیك کرده بودیم مقصودرا دریافتیم وبا بیاناتی عدم رضایت خودرا رسانده ودرعین‌حال ازاین ملاقات اظهارخوشوقتی کردیم و گفتیم که ناچاریم بدون تأخیر بقزوین رفته ونتایج خوبی که ازاین ملاقات‌حاصل گردیده گزارش دهیم.

درپایان جلسه ناهاری‌هم با آن مهمان نوازی که از خصائص ممتاز ایرانیان است صرف شد و بلافاصله بسمت رشت حرکت کردیم .

همینکه بمنزل رسیدیم با فکرآزاد آنچه‌را که گذشته بود مخصوصا صحبتهای حاجی‌احمد خان را تحت مداقه قراردادیم وبخوبی دانستیم که این

آدم بی‌تربیت وحریص داخل درتشکیلات جنگل نشده است مگر برای تأمین آتیه خود مخصوصا بمناسبت سمت خزانه داری وتصدی امور دارائی‌چنان نفوذی داشت که حتی در مقابل میرزا کوچك‌هم مقاومت بخرج میداد اما خود میرزا آدمی بود که کمال مطلوب خودرا می‌جست ومقید بجمع‌آوری ثروت نبود از طرف دیگر خوب فهمیدیم که در این کمدی نفوذ حکومت باد کوبه نیزوجود داشت وبالاخره افسران آلمانی‌هم از تأخیر نیروی روسی دررفتن بطرف باد کوبه بدون تردید مسرور بودند خلاصه بطوریکه ذکر شد مأموریت ما منتهی بیأس گردید و حوادث هم روز بروز بشکل بدتری بروز میکرد .

ما از دوستان رشتی‌خود توديع بعمل‌آورده وقصد داشتیم که هرچه زودتر بطرف قزوین حرکت کنیم نتیجه ملاقات راهم بطوراختصار بقزوین تلگراف کردیم .

تقدیرچنین‌خواست که‌ما نتوانیم بمقصودموفق گردیم‌زیرا که در ساعت ٤ صبح بنا بود اتومبیل حاضرباشد وماحرکت کنیم مدتی‌وقت مادرانتظار اتومبیل بیهوده تلف شد و بعد فهمیدیم که اتومبیلی درکارنیست وبه بهانهٔ تعمیر در گاراژ توقیف شده است با کمال اضطراب وبی صبری در عمارت راهداری راه شوسه انزلی بقزوین که در مقابل قونسولخانه روس بود توقف کردیم‌مقارن‌ظهرچندکامیون ازطرف بیچراخوو رسید . جوانی‌پیاده شد وباشتاب بطرف قونسولخانه میرفت .

من باستکس گفتم خوب است بااین تازه واردصحبتی بکنیم بنا بر این اورا صدا کرده ومشغول صحبت شدیم این جوان ارمنی بود واز طرف حکومت باد کوبه برای درك مقاصد بیچراخووبقزوین‌رفته وباعجله‌مراجعت کرده بود او بما اطلاع داد که ژنرال بیچراخوو از انتظار خسته شده وبا قسمت عمده نیروی خود حرکت کرده است و عملیات نظامی عنقریب شروع خواهد شد . مقاصد بیچراخووکاملا درخاطرم نیست همین قدرمیدانم که اواظهار کرده بود که توانسته است ذخائرکلی که پس از ژنرال باراتو درایران بجای مانده همه را بباد کوبه حمل نماید وخود نیزمانندسربازی باهمراهان عازم دفاع ازباد کوبه است .

پس ازاین مذاکرات مختصر که باجوان ارمنی کردیم تا اندازه ای اوضاع برای ما روشن گردید وبخاطر آوردم که درموقع جداشدن ازمیرزا کوچك خان باوخاطر نشان کرده بودم که من حتی‌الامکان کوشش خواهم کرد که خصومتی بروز نکند اما نظر باینکه وقت زیادی برای این ملاقات تلف شده است اطمینانی بقول خود ندارم . پس همانطور که گفته بودم پیش بینی من بوقوع پیوست ودرهرآن منتظر زدوخورد بودیم از طرف دیگرمن وکلنل استکس درحال یأس مانده ومراجعت بستادآرتش خودمان هم امکان پذیرنبود وماهم ابداً مایل‌نبودیم که گرفتارسرنوشت ماژورنوئل وماك لارن Mac Laren قونسول انگلیس بشویم که‌آن یك در اعماق جنگل گیلان ناپدید شده ودیگری هم اگر چه بحسب ظاهر آزادشده بوداما کاملا در تحت نظر جنگلیها بسرمیبرد

بنابراین تنها راه این بود که باکامیونهای بیچراخوو بانزلی برویم درآنجا یك دستگاه تلگراف بی‌سیم وجود داشت ومیتوانستیم اوضاع را مفصلا برای ژنرال بیچراخوودونسترویل شرح دهیم ومنتظر دستورات‌آنها باشیم وبواسطهٔ حضورگارداحمردرقازیان ازگزندجنگلیها درپناه بمانیم‌و بالاخره این‌فکرعملی شدوحرکت کردیم

درقازیان بینگاه مهمان نوازصیدماهی لیانوزو وارد شدیم وبوسیله بی سیم گزارش مفصلی بقزوین دادیم وبا تلفن از کمیتهٔ‌جنگلی استفسار کردیم که مذاکرات بکجا انجامید قدری بعد جواب تلگرافی از ژنرال دنسترویل وبیچراخووباین مضمون رسید:ما بدون اینکه بخواهیم‌دراوضاع سیاسی ونظامی جنگل دخالت کنیم مایلیم که تا انزلی مزاحم ما نشوند و بیش از این تحمل اتلاف وقت ممکن نیست واگرجواب فوری ندهند خود جنگلیها مسئول پیش آمدها هستند . بنابراین مابلافاصله نامه‌ای بجنگلیها نوشته وترجمه تلگرام را هم برای کمیته ضمیمه کرده توسط اسماعیل خان که ازطرف کمیته حکومت انزلی را داشت فرستادیم و لزوم جواب فوری را خاطرنشان کردیم

با همهٔ اقداماتی که ما بطور بیغرضانه برای حصول سازشی بعمل آوردیم جنگلیها تصمیم گرفته بودند که بتقاضای ما تسلیم نشوند ومنتظر

پیش آمد باشند من خیال میکنم مقصود آنها این بود که بیچراخوورا بمخاطراتی دچار کرده ودر نظر کمیسر فوق العاده شوروییهای قفقاز و رئیس حکومت بلشویك بادکوبه یعنی موسیو شااومیان اورا مفتضح نمایند. زیرا که باطناً باحکومت بلشویك بادکوبه همدست بودند وچون بخیال خود مقصودشان ازاین تشکیلات آزادی واستخلاص میهن ازرقبه امپریالیستی بود واکنون بانیروهای انگلیس وروس مواجه شده بودند باین نوع دیپلماسی متمایل گردیده بودند و چون بنیروی خود مغرور بودند عواقب وخیم آنرا بنظر نمی آوردند. بدیهی است نیکلا براوین همکارقدیمی من هم که سابقا در خوی قونسول ودراینوقت سفیر بلشویست تهران بود ازاین پیش آمد و نتایج آن استفاده میکرد براوین درموقع بروز بلشویسم تلگرافات متعددی بمن کرد و تقاضا داشت که مرا با خود همراه کرده در عملیات شرکت دهد ولی چون من گرفتار تشکیلات دفاعی بودم باو جوابی ندادم بعلاوه افکارما هم دردو نقشه مختلف کارمیکرد

برای اینکه زود تر بشرح خود خاتمه دهم راجع بکلنل استکس و مأموریت مشترك ما درماه مه ۱۹۱۸ باختصار میپردازم زیرا کتابی که ژنرال دنسترویل بعنوان حوادث دنسترفرس نوشته است حاوی تمام تفاصیل وقایع رشت. وزد وخورد با نیروی جنگلی هاهست و کسانیکه مایل بدانستن این وقایع باشند ممکن است بآن مراجعه نمایند این کتاب بقیهٔ سرگذشت مرا در رشت تکمیل مینماید. اگر احیانا این سطور از نظر کلنل استکس بگذرد (صرفنظراز وقایع سال ۱۹۱۱ یعنی کشمکش روس وایران که او بنفع انگلیس در ایران بر ضد روس کارمیکرد) خواهد دید که شرح این مأموریت مشترك را من با کمال بی غرضی نوشته ام و مقصودم این است که برحسب اقتضای موقعیت ما مجبور شدیم که با هم تشریك مساعی نمائیم تا از حملهٔ ثانوی ترکان بباد کوبه جلوگیری بعمل آید و البته بدون نقشه یا فکر بعدی باهم کوشش میکردیم تا بدون اتلاف وقت بمقصود نائل گردیم

بعقیده من ورود نیروی دنسترویل بقفقاز بقصد زیان رساندن بمنافع ملی ما نبود بلکه مقصودش همکاری با ما بود اما بعدم موفقیت برخورد و زود برگشت ودر واقع این عمل بمنزله اظهار امتنان مضمری بود ازعملیات

ما درایران که درسنوات ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ انجام‌دادیم. کتاب دنسترویل این عقیده مرا ثابت میکند این ژنرال که من افتخار آشنائی اورا پیدا کردم آدم صادق وبیغرضی بود اما نمیدانم که‌آیا عملیات‌فرماندهی بین‌النهرین‌هم همینطور بود یا نه . قیاس وتصدیق‌آنرا بخواننده واگذار میکنم .

بهرحال بعدهابا طرز ماهرانه‌ای سیاست جدیدی بمیان آمد این‌دفعه‌ژنرال تمسن Thomson پس ازترك محاربهٔ مودرس Moudros بباد کوبه واردشد واعلان کرد که بقصدپس گرفتن این شهراز ترکها آمده است اما روسیه دراین موقع نقشهٔ دیگری‌درپیش گرفت ونفوذانگلیس بکلی‌درقفقاز ازمیان رفت ایندفعه تمسن‌آمده بود که رشته جبال قفقازرا که آنهمه خون روسی‌درآن ریخته شده بود درامتداد جبال هیمالایا قراردهد و بطوری که شاعر حماسه سرای انگلیس ر. کیپلینك‌میگوید: این‌داستان دیگری‌است که باسایر داستانهافرق‌دارد . باری بمحض‌اینکه عزیمت مابانزلی‌دررشت شایع گردید ماك لارن‌واو آکشوت Oakshott که هنوز یادگاریهای اسارت خودرا درنزدجنگلیها در خاطر داشتند از بیم آنکه مبادا مجدداً بمخاطره‌گرفتار شوند محرمانه قاصدی نزد ما فرستاده و تقاضا کردند که وسیله فرارآنهارا فراهم‌نمائیم وما توانستیم بدستیاری‌گارد احمرتقاضای آنهارا انجام دهیم‌توضیح‌آنکه ایندسته قشون‌سرخ که درانزلی اقامت‌داشت مرکب بود ازافراد ارمنی که باطناً بازیگران صحنهٔ دیگری بودنددراین جا من خودرا با اقدامی‌مواجه دیدم که نظایر آنرا در ارومیه دیده بودم .

پانزده نفرارمنی دریك‌کامیون بایك مسلسل بقصدتقویت پست نزدیك شهر حرکت کردند اتومبیلی هم درهمان وقت بقصدگردش داخل شهررشت شد وافسر راننده‌بخیابانی که لارن و اوآکشوت‌درآن گردش‌میکردند رفت و مقصود بسهولت انجام یافت بمحض‌اینکه اتومبیل دردسترس رفقای ماقرار گرفت بارولور مستحفظ جنگلی‌را تهدید کردند وهردودراتومبیل جستندو فراراختیار کردند جنگلیها هم‌نتوانستند خبربه پست سرراه رشت و انزلی بدهند زیرا که ارمنی‌ها قبلا محض‌احتیاط سیم تلفن‌راقطع کرده بودند .

اکنون برگردیم باصل موضوع . نیرو های انگلیس و روس چون جواب مساعدی از جنگلیها دریافت نکردند ناچار از قزوین حرکت کرده

ودر منجیل باجنگلیها زدوخوردی کردند شرح این جنك مضحك را ژنرال دنسترویل در کتاب خودنوشته است خلاصه پس ازاین جنك مختصر عبور آزاد شد ونیروهای انگلیسی وروسی وارد رشت شدند ژنرال بیچراخوو بیش از یکهفته دررشت نماند وبا کشتی بطرف باد کوبه رفت انگلیسها درطول راه پست های نظامی گذاردندومرکز نظامی آنها دررشت درمقابل قونسولخانه روس بود فرمانده این قسمت مرکزی نایب سرهنك ماتیوس بود و من نیز در میان این قسمت وقونسولخانه وشهررابط بودم چند روز بعد تشریفات رسمی افتتاح قونسولخانهٔ انگلیس با حضور ژنرال دنسترویل صورت گرفت وایرانیان ازعملیات خودمعذرت خواستند وپلیس هم درمقابل پرچم انگلیس که دوباره برافراشته شد رژه داد ماك لارن قونسول قبلی انگلیس رفت وبجای اومستر . ی . موئیر M.i.Moir منصوب گردید من بامستر موئیر که اهل اسکاتلند ومانند ماك لارن فعالیت وجوش وخروشی داشت برای استخلاص ماژور نوئل اقداماتی کردیم امابایك نفرجنگلی سروکار پیدا کردیم که جز گرفتن پول مقصودی نداشت و چون از این معامله اطمینانی نبود نتیجه‌ای نگرفتیم .

ماتیوس افراد نظامی قلیلی دراختیارداشت زیرا که قسمت عمدهٔ نظامیان انگلیس در طول راه با اتومبیل های زره پوش پراکنده بودند واوضاع رضایت بخش نبود ودرواقع شهر رشت بصورت ظاهر تصرف شده بود . پاسبانان انگلیسی در بانك و قونسولخانه انگلیس بودند اما شهر پر از افرادنظامی جنگلی بود مخصوصاً رفتن بطرف مشرق شهر یعنی آنطرفی که من با استکس بآتشگاه رفتیم خالی ازخطر نبود در این امتداد قتل و جراحاتی رویداد واتومبیل های فرد نیزبواسطهٔ بی‌احتیاطی در این قسمت مفقود شدند درراه شوسه انزلی وقزوین نیزحوادثی رویداد وچهار نفر از افسران کل و جزء بدست جنگلیها بقتل رسیدند و اجساد آنها را بعنوان یادگار درقونسولخانهٔ روس دفن کردند جنگلیها ازهر طرف ما را احاطه کرده وخود درجنگل که بلافاصله بعد ازشهر شروع میشود محفوظ بودند حمل ونقل با اتومبیل های زره پوش انجام میگرفت و جنگلیها در موقع شب حتی در روز روشن هم انگلیسهارا نابود میکردند ومانند پشه هائیکه

درمزارع پرنیج کاری فراوان وپیوسته ازآزار واذیت انسان دست نمیکشند اینها نیز به نظامیان انگلیسی در پنهانی آزار میرساندند و در ضمن این عملیات بیانیه ها و روزنامه ای موسوم بجنگل باچاپ سنگی انتشار میدادند که گویا در کسما چاپ میشد من این بیانیه ها و روزنامه ها را که دارای مطالب زننده وتهدیدآمیز بود جمع کرده بودم متأسفانه اکنون آنها را در دسترس خودندارم این اوراق نسبت به امپریالیسم انگلیس حملات شدیدی میکردند البته نویسندگان متخصصی درجنگل بودند ومن بعدها درتهران بایکی ازنویسندگان آن آشنا شدم اوجوانی بود بنام میرزا رضاخان که از ممالك متحده امریکا فارغ التحصیل شده بود البته این اوضاع غیر طبیعی امکان دوام نداشت انگلیس ها هم بعلت قلت نفرات نمی توانستند حالت تعرضی بخودبگیرند بلکه تعرض همیشه ازطرف جنگلیها بروزمیکرد .

یکروز صبح درماه ژوییه بصدای ناگهانی شلیك از خواب بیدارشدم گلوله مانند رگبار تگرك بدیوارهای قنسولخانه میبارید صدای تاق تاق خشك مسلسل نیز شنیده میشد من حدس زدم که جنگلیها بانگلیسها حمله کرده‌اند زود لباس پوشیده از اطاق بیرون آمدم وخودرا بپلکان انداخته از دیوارمشترك بخانه‌ای که انگلیسها درآن توقف داشتند نگاه کردم دیدم سربازان با لباسهای کم بشتاب بطرف بیرون میدوند اتومبیل زره‌پوش هم آماده خروج ازگاراژ بود بی‌نظمی وآشفتگی اوضاع بحدی بود کـه نمی توانستیم بفهمیم تهدیداز کدام طرف میشود گلوله‌ها باصفیرهای گوشخراش ازهرطرف میبارید چندنفر سپاهی انگلیسی از پلکان عمارت ما بالاآمدند تا بروند زیر شیروانی وبدفاع بپردازند .

منهم در اینموقع فعالیتی کردم خانمهای قنسولخانه‌را در پناهگاهی جایداده و فوراً نزد نایب سرهنك ماتیوس که مشغول تدارکات جنگی بود رفتم میدان جنك وضع بدی داشت قنسولخانه روس وسربازخانه انگلیسها از سه طرف بوسیله جنگل که بباغها اتصال داشت احاطه شده و فقط از طرف شمال ممکن بود راهی باز شود اما اینطرف‌هم ساختمانهائی وجود داشت که مانع عملیات سریع بود جنگلی‌ها مطابق نقشه خاص خود از هر طرف شروع بحمله نموده بودند دراین ضمن خبررسید که دوشهرهم قنسول

خانه انگلیس وبانك مورد حمله واقع شده است . ما در خارج شهر بودیم و رودخانه‌ای بین ما وشهر واقع بود رابطهٔ ما با شهر بوسیله دوپل‌صورت میگرفت که یکی درصد متری واقع و از ساختمانهای قدیم ایرانی بود و سقف بلندی داشت وعبور ازآن خالی از اشکال نبود و دیگری درفاصله سه ربع کیلومتر که ازچوب ساخته‌شده واستحکامی نداشت که بتوان اتومبیل زره‌پوشرا ازروی‌آن عبور داد بدبختانه از ابتدای حمله گلوله‌ها تلگراف بی‌سیم را نیزخراب وازکار انداخته بودند و حرف زدن با تلفن هم با پست های گمرکی‌جاده انزلی بتهران بسته ببخت واقبال بود که جواب‌بدهد یانه.

نایب سرهنك ماتیوس توانست بالاخره باعدهٔقلیل خود باحمله‌مواجه شود سربازان هندی‌طوائف هانت وگورگاس‌رشادتی بخرج دادندودشمن را بتدریج بطرف جنگل عقب نشاندند ازطرفی هم که راه چندان‌آزادنبود خطی‌ازسربازان‌بااتومبیل‌های‌زره پوش‌مراقب حملات شد امادرجنگل جنك باشکال بر میخورد زیراکه جنگلیها بالای درختان‌کهن موضع‌گرفته و تفوق داشتنددراینجا تقریباًجنك تن به تن شروع شد وگورگانهای‌شجاع باصورتهای کوچك مغولی و قداره های بزرك که خوب بکار میبردند در این اولین‌حمله فاتح‌گردیدند و اسیرانی را آوردند در میان آنها یکنفر اطریشی را دیدم که در شرف هلاکت بود و با لکنت بزبان اطریشی التماس میکرد و میگفت : (آقای عزیز من خطاکار نیستم) وجود اودرمیان اسیران دلیل بود که بغیرازافسران آلمانی که جنك را اداره‌می کردند محبوسین بدبخت جنك هم پس ازانقلاب روسیه فرار کرده و داخل صفوف جنگلیها شده بودند .

باوجود رشادت سربازان هندی وخونسردی انگلیسها بازهم‌اوضاع خطرناك بنظرمیآمد و هیچ وسیله ای هم نبود که از پست های طول راه امدادی خواسته شود پست امامزاده هاشم هم درپناه نبود تلفن هم‌کار نمی کرد بعلاوه فرستادن کمك هم امکان پذیر نبود مگر بوسیله زره پوش که آنها راسرهنك‌ماتیوس برای محافظت قونسولخانه وبانك در شهر رشت لازم داشت وخلاصه آنکه عملیات جنگی به نتیجه قطعی منتهی نگردیداین اوضاع تانزدیکی ظهربطول‌انجامید من بماتیوس تکلیف کردم که بانزلی

تلفن کنیم و گارد احمررا بکمك طلبیم گفت اگر بشود خوب است بنابراین باتلفن باانزلی صحبت کردم در پاسخ گفتند با اینکه ما باکمال میل حاضر بحرکت هستیم لازم است باکمیته هم مذاکراتی بشود وخلاصه آنکه از این اقدام هم نتیجه ای گرفته نشد وکار ها بصورت دیگری اصلاح شد توضیح آنکه جنگلیها مانند تمام ملل شرقی پس از کوشش وحمله اول که واقعا جالب توجه بود وازحیث افرادهم برتری داشتند نتوانستند عملیات خود را تعقیب نمایند و بفکر صلح و سازش افتادند(تصور میکنم درمقابل ۴۰۰ سرباز انگلیسی اقلا ۱۲۰۰ نفر جنگلی وجود داشت) مقاومت سخت و بی باکانه سربازان هندی که باوضع وحشت آوری میجنگیدند باعث فتح گردید .

درحوالی غروب آفتاب موفقیتی حاصل شد و سربازان توانستند راهی ازمیان کوچه و بازار تامرکز شهر باز کنند ومستر مویرومستر او آگشوت را با مدافعین شجاع همراه بیاورند.

دراین جامن بشرح وقایع گیلان خاتمه میدهم و بطور خلاصه میگویم همینکه آرامشی حاصل شد نظر باینکه ازاوضاع ارومیه ورشت خسته شده بودم خیال کردم حق آنرا دارم که چندی استراحت کنم بنا براین به تهران رفتم ودر آنجا شنیدم که بعدازحرکت من هواپیماهائی ازقزوین بگیلان پرواز کرده و شهررشت را بمباران نمود وجنگلیها پراکنده شدند و شهر کاملا بتصرف انگلیسها درآمد وتقریبا دو هفته بعد مراسم صلح بعمل آمد اینمطلب را هم بایددرخاتمه ذکر کنم که هم قطارمن قونسول فرانسه موسیوژول - سامپ Jules Sempe درتمام مدت شورش درپست خوددررشت باقی ماند و پس ازتصرف شهر علو همتی بخرج داد وواسطهٔ صلح گردید .

وقایع ارومیه درتابستان ۱۹۱۸

اکنون باید دید درموقع شورش رشت که منهم در آن شرکت داشتم درارومیه چه میگذشت ؟

دربدو بروزجنك قشون مسیحی ازواحدهای زیر تشکیل یافته بود :
تیراندازآسیورها (٤ گردان) تیراندازارمنی (۲ گردان) باچهارتوپ کوهستانی وسیصدسوارویك گروهان مسلسل ویك سرویس تلگرافی .
اولین برخورد باقشون منظم ترك در ماه آوریل واقع شد عساکر

عثمانی که درطرف حیدرآباد در مُوقع جنك اسیر شده بودند میگفتند که گروهان آنها پس ازشکست خوردن ازانگلیسها ازطرف لشگرپنجم قشون ترك مأموریت یافته‌است که دراین نواحی باکتشافات پردازد . و در ضمن ازاوضاع واحوال روسها که جبهه جنك‌را ترك کرده‌اند اطلاع حاصل نماید وحکایت میکردند که لشگرترك برای تدارك‌آذوقه وتجهیزات دراین‌نواحی ویران باشکالات زیادی برخورده است .

درماه مه (ازسوم تاپنجم) جنك جدیدی با ترکها که ازطرف خوی آمده وقسمتی ازلشگرششم ترك بودند بوقوع پیوست . آندرونیك رئیس نیروی ارمنی ها که دراین نواحی پیشرفتی حاصل کرده بود ترکها را در گردنه قرهٔ تپه غافل‌گیر کرده شکست داد با این حال دوستون تشکیلات مسیحی که یکی از ارمنی های ایروانی روسیه و دیگری از اهالی ارومیه تشکیل یافته‌بود موفق نشدند که باهم اتصال یابند .

بهرحال مسیحیان در نتیجه این شکست که در شمال واقع‌گردید توانستند با فعالیت زیادی با لشگرپنجم که دردنبال‌گروهان اکتشافی خود تا حوالی ارومیه‌آمده بود بجنگند دراین جا شکست فاحشی بترکهادادند و۳۰ نفر افسر و۳۰۰ عسگرعثمانی را اسیر کردند وغنائم زیادی از قبیل توپ ومسلسل وقاطرهای حامل ذخیره وغیره نصیب‌آنها گردید .

درآغازماه‌ژوئن‌ترکها دوباره‌درشمال‌بحمله پرداختند ومسیحیان‌رابا ۱۵۰۰۰ نفر ارمنی که ازوان‌آمده وبآنها ملحق شده بودند شکست دادند ومجبور کردند که سلماس را تخلیه کرده بطرف ارومیه عقب نشینی کنند . تخلیه سلماس باعث بی نظمی صفوف مسیحیان‌گردید وفشار ترکها هم از طـرف وان بواسطـهٔ تقویت لشگر یازدهم زیادتـر شد و در ۲۵ ژوئیـه واحدهای نظامی وسکنهٔ مسیحی ارومیه که توانائی داشتند بطرف همدان فرار کردند .

کمی قبل ازاین مهاجرت یك خلبان انگلیسی موسوم به پنینگتون بارومیه فرود آمد ولی خیلی دیرشده بود و ممکن نبود تصمیمات مؤثری اتخاذ شود . اسکادرن چهاردهم نیزه دار بنگالی نیز فرستاده شد کـه در صائین قلعه (میان ساوجبلاغ وبیجار) بمسیحیان ملحق گردید اما باشکست

مواجه شد ونتوانست بمسیحیان مساعدتی بکند فقط عقب نشینی سریع آنها راکمی متوقف کرد .

بطوریکه درفوق ذکرشد این خلبان دیر بارومیه فرستاده شد یعنی درهمان‌موقع که‌من بقزوین‌واردشدم و اوضاع‌ارومیه‌راگزارش‌دادم او را به آنجا فرستادند .

جناب سنتاك که نمیخواست باقی مانده مسیحیان ارومیه راکه در میسیون فرانسه پناهنده شده بودند ترك کندبا سایر میسیونرها از قبیل پرلوتلیه ودنگهال بتوسط کردها که‌پس ازمهاجرت مسیحیان ارومیه را در ۳۱ ژوییه ۱۹۱۸ تصرف کردند بقتل رسیدند .

از این مقدمهٔ مختصرمیتوان فهمید که تشکیلات ناقص مسیحیان فقط چند ماهی توانست درمقابل ترکها مقاومت نماید وتصرف آذربایجان را برای آنها بتأخیر اندازد و برای نیروی دنسترویل سهولت اجرای نقشه را فراهم سازد .

پس‌ازمهاجرت مسیحیان درماه ژوییه قشون ترك‌تحت فرماندهی علی احسان پاشا بتصرف تمام ایالت آذربایجان موفق گردید و درماه سپتامبر انگلیس ها درگردنه قافلانکوه با ترکها جنگی کرده ومجبوربعقب نشینی شدند گروهان سوارنظام ترك تاساری درحوالی زنجان آنهارا تعقیب کرد و بالاخره ترك محاربه موندانیا Mondania باین اوضاع خاتمه داد(۱)

☆☆☆

(۱) پس از آنکه ارومیه در زمان پهلوی بتصرف ایران درآمدمن ازطرف وزارت‌فرهنك ماموریت‌یافتم که درآنجا مدارسی تأسیس نمایم . بطوریکه اهالی نقل میکردند اوضاع آنجا در تمام مدت جنك بسیار دلخراش و تاثرآوربوده است از قراریکه معتمدین محلی می گفتند دراین کشمکشهای روس و ترك و آشوری و کرد قریب هفتصد هزار تبعه ایران درارومیه وقراء اطراف آن ازمسیحی ومسلمان بقتل رسیده بودند و ارومیه که شهرت داشت درزیبائی عروس ایران و بقول اروپائیها سوئیس ایران است بویرانه ای مبدل گردیده بود .

پس ازکشته شدن مارشیمون رئیس آشوریها بدست اسمعیل آقای

کرد آشوریها ازقتل و غارت مسلمانان این ناحیه باندازه ای که توانستند فروگذاری نکردند ومسلمانانی را که موفق بفرار نشده بودند کشتند ودر دهکده های اطراف هم بقتل و غارت پرداختند از جمله قریه بزرگی بود بنام عسگرآباد که حصاری داشت سکنه مسلمان قراء اطراف آن نظر به استحکام این قلعه همه با زن وبچه بآنجا پناه بردندآشوریها آن قلعه را به توپ بسته خراب کردند مردان بکوهستان فرار کردند و عدهٔ زیادی زن و بچه که نتوانسته بودند فرار کنند در مسجدی پناهنده شده بودند آشوریها آن مسجد را بتوپ ومسلسل بسته برسرپناهندگان خراب نمودند وهیچیك از آنها نتوانست جان بدر برد . من وقتی بعزم گردش باین دهکده ویران خالی ازسکنه رفتم در بیرون قلعه اجساد مقتولین را دیدم که با لباس دفن کرده بودند و چون قبور درستی نداشتند بمرور زمان اسکلت های آنها با لباس ازخاك بیرون افتاده ومنظره بسیار حزن انگیز و تاثر آوری را نشان میداد .

روسها پس از شورش سربازان وعدم اطاعت آنان ازفرماندهان با بی نظمی ازاین نواحی رفتند وذخایر زیادی درشرفخانه ومرند وجلفا وسایر نواحی آذربایجان برجای گذاردند که دولت وقت نتوانست ازآنها استفاده کند درجلفا هزاران لکوموتیو وواگن های راه آهن را دیدم که همه در محوطهٔ بی سقفی درزیر باران مانده و زنك زده و ازکار افتاده بودند در جاده شوسه جلفا به تبریز غلطك های بزرك و کوچك جاده کوب ودر مرند تراکتورها وماشین های فلاحتی دیده میشد که همه خراب وبیمصرف شده بودند درشرفخانه عمارات زیادی ساخته شده بود که همه پر از مهمات و ذخایرجنگی بود ازقبیل تفنك وفشنك ومسلسل و لباس های نظامی و دارو وپارچه و آذوقه و غیره که همه به یغما رفت . قسمت عمده این ذخایر را بطوریکه می گفتند عثمانی ها بغارت بردند و بقیه بدست مجاهدین تبریز افتاد که به ثمن بخسی میفروختند از جمله از شخص موثقی شنیدم که مثلا فشنك را هر یکصد دانه بیك ریال می فروختند قبل از ورود مجاهدین دهقانان بآنجا آمده وهرچه توانستند وبکارشان می آمد غارت کردند مثلا شیشه های بزرك پر از داروهای قیمتی را برداشته محتوی آنرا بزمین

ریخته وشیشه خالی را میبردند درتمام خانه های روستائی ارومیه وحوالی دریاچه بیل و کلنك و دوچرخه های دستی و اسبی دیده میشد که همه از بقایای شرفخانه بود هنوز پس ازمدتی بقایای اتومبیل شکسته و کشتیهای نیمه تمام ورایل های آهن وسیم های خاردار درشرفخانه درکنار دریاچه بمقدار زیاد در روی زمین دیده میشد . عماراتی که روسها در شرفخانه ساخته بودند همه خراب شده و آثاری از آنها برجای بود روسها خیال داشتند که ازکنار دریاچه تا شهر ارومیه واگن اسبی بکشند و برای انجام این مقصود رایل‌آهن زیادی درکناردریاچه ریخته بودند که مقداری را دهقانان برای تبربام برده و هنوز مقدار زیادی درکنار دریا بحالت زنك زدگی باقی بود .

دراین موقع میسیونهای کاتولیك وامریکائی دوباره شروع بکار کرده و در هردهکده یك دبستان چهار یا سه کلاسه ویك نمازخانه دایر کرده بودند . امریکائی ها در خود شهر دو دبیرستان پسرانه و دخترانه و چند دبستان بایك مریضخانه داشتند اما فرانسویها درشهر بجز یك پانسیون که درآن تقریبا پنجاه نفرشاگردآشوری تحصیل میکردند چیزدیگری نداشتند سایر میسیونهای روسی و آلمانی و انگلیسی و غیره همه در موقع جنك مهاجرت نموده و مؤسسات آنها خراب شده بود پس از چندی دولت تمام مؤسسات امریکائی را خرید ومیسیون آنها از ارومیه رفت ما موفق شدیم که درشهریك دبیرستان شش کلاسه وچند دبستان وبالاخره دودانشسرای مقدماتی برای پسران ودختران دایرنمائیم .

ارومیه قبل ازجنك یکی ازشهرهای آباد و پرثروت ایران بود در وقتیکه هنوز درتهران پایتخت کشور نمایش وسینما رونقی نگرفته بود در این شهرچندین نمایشگاه وسینما دایر بود ازقراریکه میگفتند اسمعیل‌آقای کرد قریب پنجاه پیانو ازاین شهر بغارت برد .

ازوحشیگری اسمعیل‌آقا داستانهای وحشت‌آورنقل میکردند ازجمله اینکه تا ممکن بود بانواع زجر وشکنجه های وحشیانه پول و جواهر از اعیان و ثروتمندان میگرفت و چون نداشتند یا از دادن امتناع می کردند آخرین شکنجهٔ او این بود که امرمیکرد دو درخت تبریزی را بهم نزدیك

کرده بهر کدام یك پای شخص را می بستند و در حالی که آن مرد از سر آویخته بود ناگهان درخت ها را رها می کردند تا دو شقه شود . از قبایح اعمال او و دست اندازی بزنان و دختران داستان های نفرت آوری نقل میکردند .

موقعی که قشون دولتی او را تعقیب میکرد قصد فرار از سرحد را داشت همراه او چند قاطر بود که صندوقهای لیره بار داشتند عثمانیان در موقع عبور ازسرحد همه را از او گرفتند .

اسمعیل آقا چندین دفعه دیگر بایران آمد و بغارت پرداخت وهردفعه ازقشون دولتی شکست خورده بخارج فرارمیکرد اما در دفعه اخیر به امر رضاشاه فقید وتدبیرفرمانده لشگرآذربایجان که آنوقت سرتیپ ظفرالدوله بود در اشنو بقتل رسید وطغیان و شرارت او خاتمه یافت . مترجم

☆☆☆

وداع باایران (۱۹۱۸ - ۱۹۱۹)

درماه ژوییه ۱۹۱۸ من ازرشت بتهران واردشدم واحساس میکردم که اقامت من درسفارت روسیه باید موقتی باشد زیرا که فعالیت سیاسی در کار نبود رژیم قدیم بکلی تغییریافته وکارها صورت تازه‌ای بخود گرفته بود جنگی که قشون سفید در جنوب روسیه برضد شورویها ادامه میداد بنظر نمی‌آمد که باوجود فتوحات جزئی محلی بفتح کلی منتهی گردد زیرا که عدم تناسب آشکاری بین این دوقوه وجودداشت . متحدین هم دراینموقع فعالیتی بروز نمیدادندو بانظر تأمل باوضاع مینگریستند بعلاوه در میان آنها سازش کاملی برقرار نبود آینده کشور روسیه هم مبهم بود با این احوال چگونه میتوان یك روش قطعی سیاسی درایران برای چنین کشوری اتخاذ کرد بعلاوه علل دیگری هم درکار بود که مانع فعالیت سفارت میشد سرمایه‌ای هم که سفارت برای تدارکات لازم داشت ازمیان رفته ودرآینده هم بحصول آن امیدواری نبود تا چندی اعتماد به تفلیس درکار بود اما بزودی قفقاز هم نظر بمنافع محلی جهة خاصی را اختیار کرد و خلاصه اینکه ایام توقف ما در ایران بسر رسیده وهر کس از روی ناچاری میبایستی تصمیمی برای خود بگیرد من تصمیم گرفتم بپاریس که در آنجا فعالیت سیاسیون روسی ضد -

بلشویست، تمرکزیافته بود بروم بخصوص که ازاقوام خانم هم نامه هائی میرسید که ما را بپاریس دعوت میکردند بنابراین چند ماهی لازم بود که درتهران بمانیم و به تهیه وسائل مسافرت پردازیم دراین موقع من سمت آتاشه سفارت را داشتم .باری سفارت روس درشهر تهران باغ بزرگی رادرتصرف داشت که قبلا معروف بپارك اتابك وسفارت آنرا خریداری کرده بودمنزل شخصی سفیروعمارت پرسنل ودفترخانه وغیره هم دراین پارك قرارداشت.

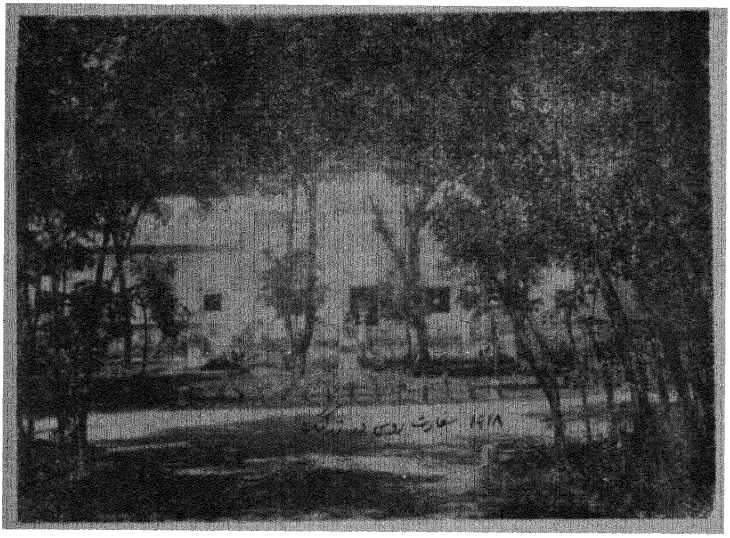

کاخ ییلاقی سفارت هم دردهکده زرگنده درفاصله ده کیلومتری تهران در روی تپه های شمالی که منتهی برشته جبال البرز میشوندواقع بود.

من چون بفعالیت دائمی عادت داشتم احساس کردم که دراین محیط تازه کمی سست شده ام ونیروی ابتکار وحس استقلال وآن انرژی که مراحتی درمواقع خطرناك حفظ میکردازدست داده ام . وظیفه من آنوقت درسفارت تجزیه و تفکیك مطبوعات ایرانی و کفالت کمیته امور مالی سفارت بود. مخصوصا رسیدگی و مطالعهٔ پرونده های طلبکاران که مایحتاج قشون اعزامی ژنرال باراتوراهم میکردند .واینکارراباشرکت دونفرافسر روسی

انجام میدادم . درموقع لزوم طلبکاران را احضار و باآنها مذاکرات لازم میکردم بعلاوه این کار فقط صورت ظاهر داشت زیرا که صندوق ژنرال خالی بود و فرمانده عالی انگلیس هم که همه تصور میکردند باید این حسابها را تصفیه کند با وجود وعده وقول صریحی که در موقع مسافرتش بهندوستان بیاراتو داده بود برای انجام وظیفه حاضر نشد من ازمطالعه این پرونده‌ها مدارکی را که مربوط به ناپایداری اقوال وخلاف عهد متحدین ما بود وعواقب وخیم وزیانی را که این جنگ برای ایران بیطرف داشت استخراج میکردم من وجداناً وباکمال صداقت اعتراف میکنم که اگر ایران نتوانست در این جنگ بی - طرفی خودرا حفظ کند بیشتر بعلت تخطی وتجاوزات ما بود این پرونده‌ها باصراحت مدلل میکرد که فعالیت نظامی در ایران را متحدین بروسیه تحمیل کردند باین بهانه که ایران توانائی جلوگیری عملیات خصمانه را ندارد . دولت انگلیس دخول مسلح ما را در ایران برای حفظ هندوستان خود غنیمت شمرد واز آن استفاده کرد ووقتی که موقع تأدیه وجه کوزه‌های شکسته رسید خودرا بثقل سامعه زدورفتاری که باکلنل کوزمین کرد این مسئله رانابت میکند. درموقعیکه کلنل مزکور برای مطالبه حقوق افسران روسی که تشکیلات مسیحیان را اداره میکردند ازهمدان به تهران آمد فرماندهی انگلیس خیلی زود رلی را که قشون مسیحی بدستور او بازی کرده بود فراموش کرد و در پاسخ ادعای طلب کلنل کوزمین در یك سند رسمی چنین نوشته شده : ادعای طلب کلنل کوزمین راجع بحقوق افسران روسی بدقت مورد مطالعه قرار گرفت اما وزارت جنك لندن اعلام داشته است که نمی تواند باین درخواست ترتیب اثر دهد زیرا که بعقیده او هیچگونه خدمتی انجام داده نشده که استحقاق پرداخت حقوقی را داشته باشد ژنرال فرمانده بین النهرین هم با این عقیده همراه است .

این بود جواب وزارت جنك انگلیس درصورتیکه مسلم است که اگر ترکها پس ازعزیمت قشون روس در آغاز سال ۱۹۱۸ برای تصرف آذربایجان بموانعی برخوردند بواسطه وجود آیسورها وارمنی ها باکادرهای روسی بود که توانستند نواحی ارومیه را تا ماه ژوئیه حفظ نمایند و وسیله شدند که انگلیس ها در طول خط ارتباط بین بغداد تا بحرخزر استقرار حاصل نمایند

درعین حال که من این مطالب را استنباط میکردم نمیتوانستم خیال کنم که چندسال بعد همین انگلیسها پس از آنکه آسورها را برضد کردها و اعراب درعراق بفعالیت واداشتند درپایان کار با کمال برودت آنها را رها کرده ودرمعرض قتل و غارت قرار خواهند دادند(۱) حتی خود انگلیسها هم ازاین طرز رفتار اظهار تنفر کردند واین قضیه در مطبوعات و پارلمان انگلیس سر و صدائی راه انداخت .

مطبوعات ایران درسال ۱۹۱۸ متن موافقت نامه ۱۹۰۷ انگلیس و روس راتفسیر میکردند بنابعقیده ایرانیها درهمان لحظه که روسیه تزاریست یکی ازطرفین متعاهد دست خود را ازروی این نقشه برداشت عمر این معاهده هم بپایان رسید . این مطالب را که من ذکر میکنم در این جا وارد بحث موجه بودن و یا نبودن آنها نمیشوم بریتانی کبیر نمی تواند تکذیب کند . یا در نظر گرفتن این اصل که تغییر رژیم کشوری باعث ابراز و افشای عهدنامه ها والزامهای حقوقی رژیم ملغی شده نمیگردد سرپرسی کوکس سفیر - انگلیس درآغاز سال ۱۹۱۹ بدولت ایران اعلان کرد که موافقت نامه ۱۹۰۷ باید بحال تعویق بماند تا پس از تشکیل دولت جدید روسیه که برسمیت شناخته شود معاهده دیگری منعقد گردد .

خلاصه آنکه انگلیسها بی سروصدا ازضعف نفوذ روس درایران استفاده کرده نه فقط میخواستند تحمیل نفوذی بایران کرده باشند بلکه میخواستند این کشور را کاملا تحت الحمایه خود قرار دهند واین کار در ۹ اوت ۱۹۱۹ که تاریخ امضای وثوق الدوله باسرپرسی است صورت گرفت .

سرپرسی کوکس نماینده خاصی بود از مکتب دیپلماتیك هندوستان که هر نوع افکار وملاحظاتی را تابع منافع دهلی میکرد نام اودر محیط انگلستان اسم عامی شده بود برای تعیین این نوع کارمندان .روزی سرتونلی Townly سفیر انگلیس درتهران به سابلین شارژه دافر روس گفته بود که بهترین راه نفوذ انگلیس درایران این است که درپهلوی هریك ازافراد

(۱) مراجعه شود بگزارشی که من دراین باب به آکادمی دیپلماتیك بین المللی دادم و کتاب Y . Malek که راجع بآشوریها نوشته است .

قاجار یك کوکسی قرار دهند' انگلیسها امثال کوکس‌را خوب می پسندند انتخاب اوبمقام دکترافتخاری دانشگاه‌آکسفورد این مسئله راثابت‌میکند

درآنجا نسبت باوگفته شد که کوکس مرد با حزم و احتیاطی است که شهرت ونفوذ انگلیس را همیشه نگاه داشته ومنافع ایندولت‌را خوب تأمین کرده است . جوانانیکه بسرمشق اورفتار کنند درخاور برای ماقابل استفاده خواهند بود . البته ایرانیان طوردیگرازاوتقدیر نمودند زیرا که موافقت نامه ۱۹۱۹ راحتی درحال ضعف وناتوانی آنوقت ایران ابداً برسمیت نشناختند بلکه این موافقت نامه موجب‌آن شد که ایران بشوروی نزدیکتر شود

آنچه ذکر کردم عین واقع است البته دوستان‌انگلیسی‌من هم‌ازذکر این مطلب نخواهند رنجید زیرا که خود اولین کسانی هستند که بصراحت لهجه معروف‌میباشند من باید بگویم : سرپرسی راکه دانشگاه اکسفورد مخصوصاً بواسطهٔ هنری که دربین النهرین بروز داده بود مفتخرنمود و اورا دانشمند حشره شناس معرفی کرد ابداً بعواقب ونتایج حاصله‌ازاین عهدنامه آشنا نبود .

این عهدنامه را موقعی بست که روسیه بلشویست نسبت بانگلیس در ایران‌حالت‌تهدیدی‌نداشت . وعوامل‌مخفی‌روس هم‌مانندبراوین دراین‌موقع تحت نظربودند ودرموقع لزوم تبعید میگردیدند هنگامیکه من از رشت بتهران میآمدم یکنفرازفرستادگان بلشویست هم باهمان‌کامیون میآمدبنام کلومی ایت سو Colomiit-ov که در تهران قائم مقام براوین شود درورود ونصب اوبسمت سفارت ممانعتی بعمل نیامد اما در آغاز ماه نوامبرانگلیس‌ها کاری کردند که‌مجبورشد فراراختیار کنداودوباره‌اقداماتی کرد ودر۱۹۱۹ بایران مراجعت نمودو بمحض پیاده شدن از کشتی در ساحل بحرخزر درگوشه ای محبوس گردید وبعد هم در جزیره آشوراده که تکیه‌گاه قدیمی بحرپیمائی روس و آنوقت در تصرف انگلیسها بود تیرباران شد انگلیس ها دراین موقع دربحرخزرتسلط یافته و روی چند واحد کشتی های جنگی مسلح روسی‌و کشتی های‌تجارتی‌آنهادست‌انداخته بودند واقعهٔ قتل ۲۶ نفر کمیسرهای‌بلشویست‌باد کوبه‌در کراسنووودسك‌نیزدر

همین موقع رویداد. بطوریکه قبلاذ کر شدژنرال بیچراخوودر بدوورودبباد کوبه به کودتائی مبادرت کردوحکومت بلشویست را ازمیان برد و خودرا بسمت دیکتاتورمرکزی بحرخزرمعرفی کرد وژنرال دنسترویل را هم بقفقاز (۱) دعوت کرد و کمیسرهای بلشویست که در رأس آنها شائومیان قرار داشت مجاز شدند که بطرف حاجی طرخان بروند اما آنهارا اجباراً بطرف کرانسنوودسك بردند که دوآنجابامرافسرانگلیسی تیك جونس همه تیرباران شدندگمان میکنم درباد کوبه بنائی بیادگارواحترام آنها ساخته شده باشد بطوریکه ازمذکورات فوق استنباط میگردد دولت انگلیس نسبت بشورویها وضع خاصی اختیار کرد بعلاوه بخت کمونیسم هم یاری نکرد که در ایران استقراریابد زیرا که آب وهوای ایران بمزاج آن ناسازگاربود. درباد کوبه یك جمعیت کمونیست تاتاربنام حزب همت وجود داشت وحزب دیگری هم بود بنام مساوات ولی نفوذآنها ازمحیط کارگران محلی تجاوز نمیکرد حتی بعدها هم که باد کوبه درسال ۱۹۲۰ بتصرف شورویها در آمد این احزاب هم درتعقیب قوای بحری نظامی موسوم بدسته کشتی سفید آمدند ودرانزلی پیاده شدند وحکومت انقلابی درتحت لوای آنها در ایران اعلام گردید امانتیجه‌ای نگرفتند واین اعلام روز بعدی رابخودندیدمیرزا کوچك خان هم که روابطی با بلشویکها داشت دراین فکربود که بوسیلهٔ آنها مقاصد وطن خواهی خودرا انجام دهد وازحیث عقیده باآنهاهمراه نبودبطوریکه یکی ازهمکاران خودرا بنام حیدرخان که با کمونیست ها همدست شده بود تیرباران کرد.

با این احوال موقعی هم رسید که تهران بنابرسیاست دیرین برای رهائی ازفشار انگلیسها بشورویها که دوباره بر قفقاز تسلط یافتند تکیه کرد واین قضیه درسال ۱۹۲۱ رویداد که معاهده بین تهران ومسکو منعقدگردید ودوباره روابط دیپلماتیك پیدا شد وموافقتنامه وثوق الدوله وسرپرسی کوکس برای همیشه ازبین رفت. اگرچه من ازموضوع خارج

(۱) نیروی دنسترویل برای مواجه شدن با اوضاع کافی نبود ودر آغازسپتامبر۱۹۱۸ ترکها درتحت فرمان نوری پاشا باد کوبه را تصرف کردند وانگلیس ها بطرف انزلی عقب نشستند.

شده‌ام ولی مقصودم این بود که سیاست سرپرسی را درجریان حوادث روشن نمایم. کاراینقدرها مشکل نبود وشاید انگلستان میتوانست با روش دیگری اوضاع خودرا درایران بدون اینکه لطمه ای بنفوذ اووارد شود بهترحفظ نماید. معروف است کسیکه زیادآغوش باز میکند ....

اکنون برمیگردم بشرح حال خود اوقاتیکه ما درتهران بودیم این تغییرات بدون اطلاع ما صورت میگرفت وروبنشو ونما بود . درموقعیکه انگلستان احساس میکرد که بمنتهای نفوذ خودرسیده است محیط نیرنك وخدعه ای درمیان افسران بریگاد قزاق وعوامل بانك روس ایجاد شده بود که پیوسته آنهارا روبتحلیل میبرد ونزدیك بود سفارت ماراهم احاطه نماید ولی خوشبختانه بآنجا سرایت نکرد . قرار بود که مستشار سفارت چین موسوم به شچکین Chtchekine بتهران بیاید و سفیر حاضرما اتر Etter بجای او برود اما هنوزآن یك نیامده واین یك هم بکاراشتغال داشت . تنها خاطرهٔ مطبوعی که من درمدت اقامت پرزحمت خود درتهران دارم ایجاد یك مجمع خاورشناسی روسی بود ما تقریباً ده نفر بودیم که از میان اعضای سفارت وافسران بریگاد قزاق ایرانی وکارمندان بانك روس دورهم جمع میشدیم وجلسات ما منظماً دایر بود وموفق شدیم که تنها واولین بیانیه خودرا انتشاردهیم ازتشکیل این انجمن اطلاعات مفیدی راجع بقتل گریبایدوو Griboïedov مؤلف مشهور روسی که دیپلمات وامضاء کننده عهدنامه ترکمانچای (۱۰ر۲ر۱۸۲۹) بود برای ما حاصل گردید

مدارك محرمانهٔ عجیبی درایران وجود دارد که از حادثه شوم قتل گریبایدووهمکاران او حکایت میکند اینها همه قربانی تعصبات ملی شدند تنها یکنفرتوانست ازاین واقعه جان بدربردلحن این مدارك مسخره آمیزو نشان میدهد که ایرانیان بفروتنی وگذشتی که دراین موقع ازطرف روسیه بروز کرد درست پی نبرده بودند . روسیه در قضیهٔ گریبایدوو علو همتی نشان داد و بفرستادن هیئتی ازایران برای معذرت خواهی ازاین عمل قناعت کرد مجسمهٔ کوچك قابل انتقال این شاعردیپلمات در باغهای سفارت در طهران وزرگنده این واقعهٔ تأثرآوررا بخاطرمیآورد گریبایدوو قربانی بی احتیاطی خودگردید زیرا که از تسلیم زنان ارمنی که جبراً مسلمان شده بودند

بایرانیان خودداری کرد

بیمورد نیست که چندکلمه ای هم راجع باجتماعات طهران ذکر کنم. درایالات وولایات ما روابط نزدیکی با ایرانیهاداشتیم وهمه روزه باآنها تماس میگرفتیم درطهران قضیه برعکس بود افرادکلنی اروپائی در این شهرزیاد وبدون اینکه با ایرانیان تماس زیادی داشته باشند احتیاجات زندگانی واسباب سرگرمی خودرا فراهم میکردند کلوب مخصوصی درتهران دایر کرده بودند که ایرانیان درآن راه نداشتند و اگر قبلا ذکر کردم که کلنی روس درتهران درزحمت بود علتش این است که دراین موقع همه در اوضاع ناگواری مستغرق وبطورکلی درتمام کلنیهای اروپائی یکنوع سنگینی و کسالتی احساس میشد .

دراین وقت جنك سال چهارم خودرا طی میکرد اعصاب انبساطی پیدا کرده وسست شده بودند همه آرزوی صلح را داشتند تابتوانند آزادانه روی کشورخودرا ببینند دردها وسختیها بحدی فشارآورده بود که این عده قلیل اروپائی دورازمیهن همه دررنج وزحمت بودند ذکر دوحادثه که درجریان این زمستان شوم کلنی را عزادار کرد برای اثبات مدعی کافی است یکی اینکه همکارانگلیسی رشت من ماك لارن ماژوربارتلت Bartelett آتاشه نظامی سفارت را کشت ودیگر اینکه موسیو آریوابن Arrivaben وزیرمختار ایتالیا اقدام بخودکشی کرد .

این مقدمات میرساند که ما تاچه اندازه مایل بترك طهران بودیم درصورتیکه بحسب ظاهرمانعی هم برای حرکت ما درکار نبود و فقط از پیش آمدهای جنك واغتشاش راهها بیم داشتیم بالاخره درماه ژوئن ۱۹۱۹ توانستیم باجرای مقصود پرداخته با موسیو اتراز راه بادکوبه و باتوم وقسطنطنیه بطرف پاریس برویم گذرنامهٔ من هم بعنوان مرخصی شش ماه بود اما این مرخصی تا امروزطول کشیده است.

حاشیه

مهاجرت ما بپاریس بمنزله قطع روابط کلی باگذشته بود زندگانی ما روی اساس جدیدی قرار گرفت درطی این تغییرزندگانی مادرمقدرات ایران هم تغییرات زیاد روی داد البته این تغییرات هم بر حسب اتفاق و

بطورغیرمترقبه بعمل نیامد. انقلاب روسیه که منجر به تغییراوضاع ما گردید درایران نیز تأثیراتی داشت واین تأثیرازدوجهة بود از یکطرف روسیه شوروی که پیوسته همکاری وخیرخواهی خودرا باملل خاوری اعلان میکرد موجب آن شد که فشارخودرا که تاآنوقت اسباب زحمت ایران بودترك کند از طرف دیگر تبلیغاتی میکرد که باید از تحت رقیت و قیمومیت بیگانگان خارج وآزادگردید. همین تبلیغات باعث نگرانی بریتانی کبیردرآسیا شد وآنرا مجبور کرد که ازمداخلات وفشارخود درایران بکاهد بنابراین ایران هم که درطی قرن نوزدهم موضوع ملعبهٔ سیاست بین المللی وبازیچه رقابت روس وانگلیس بودشایسته آن گردید که بشخصه درصحنهٔ شطرنج دیپلماتیك عرض اندام نماید وبالاخره موقعیت هم تقاضا کرد که در این وقت یك شخصیت برجسته ونیرومندی درایران ظهور کند وازایام مساعدی که تاریخ برای این کشور باستانی بوجودآورده است استفاده نماید درماه فوریه ۱۹۲۱ با الهام والقای دولت انگلیس کودتائی درتهران بعمل آمدوسرهنك بریگاد قزاق ایران موسوم برضاخان که قسمت عملیات نظامی شمال ایران باو سپرده شده بود مؤسس این کودتا شد. درآنروزایران بدون تردیدورادع ومانعی درمرحلهٔ نوینی ازتاریخ خودوارد گردید.

تشریح فعالیت های رضاخان که متوالیاً وزیر جنك ورئیس قوا و نخست وزیروبالاخره در ۱۹۲۵ به تخت سلطنت جلوس و تاج گیانی را تصاحب کردارتباطی بامن نداردزیرا که درمدت زمامداری رضا شاه درایران نبودم و نتوانستم نشو وارتقاء این کشوررا مراقب باشم بلکه ازدورنظری باوضاع آن داشته ام وتنها از ایرانی که شناخته ام صحبت میکنم روابط من بادوستان ایرانی درپاریس ومطالعهٔ روزنامه های تهران وغیره بمن اجازه داده اند که عقیدهٔ خودرا نسبت بایران نوین بطور اختصار اظهارنمایم.

صرفنظر از تنقیداتی که پس ازاستعفای رضاشاه ازاو کرده ومیکنند از قبیل دارا بودن صفات (استبداد ومیل به ثروتمندی و غیره) (۱)

(۱) همه میدانند که رژیم رضا شاه مورد تنقید روز نامهٔ پیکار که در برلن بوسیلهٔ مرتضی علوی در ۱۹۳۱ چاپ ومنتشر میگردید قرارگرفت و نظر باعتراض سفارت ایران این روزنامه در ۱۹۳۲ توقیف ومطبعه جریمه شد و علوی نیز تبعید گردید.

من عملیات او را میستایم کارهای او همه نسبت باحوال ایران مفیدبود این مرد باعزم وهمت‌پس‌ازآنکه بمرحلهٔ اقتداررسید وزمام اموررابدست گرفت وارث یك کشور فلاحتی گردید که فاقد وسایل ارتباطی بود ودر نتیجه جنك بکلی فقیر وناتوان شده وهرج ومرج وملوك‌الطوایفی درآن میدان وسیعی داشت قدرت مرکزی ابداً ظهور وبروزی نداشت در چنین کشوری بود که درزمان سلطنت‌پهلوی تغییرات وتحولات اساسی مهمی‌در تمام شئون ملی ایران پدیدار گردید مانند طرق ارتباطی وساختمان راه آهن سراسری که‌وسایل‌نزدیکی ومعاشرت ایرانیان را فراهم ساخت چادر نشینی وبیابان گردی‌روبه‌نقصان‌رفت خدمت نظام اجباری شد طبقهٔ‌روستائی برای پرداخت مالیات وضع‌مرتبی دید واستبداد و دلخواه مامورین ازمیان رفت وبطورکلی مالیات مستقیم وغیرمستقیم شکل منظمی بخود دیدبودجهٔ مملکت منظم شد مسکوکات بااصول علمی رایج گردید فعالیت بانکی از تحت‌قیمومیت بیگانگان بیرون‌آمد استقلال وآزادی گمرك ومسائل قضائی بوجود آمد قوانین غربی قائمقام قوانین شرعی گردید روحانیون از مسند محاکمات وقضاوت‌ودخالت درامور برکنارشدند ایجادکارخانه های‌صنعتی گوناگون بمحصولات کشور قدروقیمتی داد قشون منظمی بوجود آمد و امنیت در سراسر کشورحتی درزوایای دورافتاده مملکت حاصل شد و بسا کارهای دیگر که شرح‌آنها موجب تطویل کلام خواهدشد . اینها همه از ابتکارات‌سلطنت نوین‌ایران‌است‌احتیاجی باثبات نیست که ایجاد این‌وسایل درتمام اوضاع واحوال و شئون ملی وزندگانی‌ایرانی بالطبیعه پیوستگی والحاق مطبوعی بوجودآورد . درمیان تمام عناصر ایرانی یکنوع‌فعالیت اقتصادی واجتماعی‌بامسئولیت‌مشترك بروزکرد قوانین قضائی که‌ازپای‌بند مذهبی آزادشد تغییراتی درخوددید وبطور منصفانه اجراگردید . عملیات بی اعتبارقدیم‌ازمیان‌رفت وفکراقتصادی که تاکنون بی تأثیر ونتیجه‌مانده بود بکارافتاد وتوسعه یافت و بالاخره حیات خانوادگی واجتماعی بواسطه آزادی زنان درطریقی افتاد که‌میتوان مدارج ترقی وآثار خوش آنرا در آینده پیش بینی کرد . بافراهم شدن این اوضاع دیگرنمیتوان اهمیت فردی را درحرکت تدریجی تاریخی انکارنمود .

بالاخره من میدانم که لیاقت و عزم و همت واصلاح طلبی رضا شاه موجبات استحکام و تشکیلات ملی ایران را فراهم ساخت . اگرچه تشکیل مایت از زمان صفویه (در قرون۱۶ - ۱۷) شروع شد که برای پیشرفت مقاصد خود درتحت عنوان مذهب تشکیلاتی دادند وپیکر اداری وپیوستگی وتشکیل کادر اتحاد ملی را بوجود آوردند ولی سلاطین اخیر این سلسله نتوانستند بطوریکه باید آنرا حفظ نمایند زیرا که لیاقت و شایستگی این کاررا نداشتند. مخصوصاً دردورهٔ سلطنت قاجاراین بی‌لیاقتی بحدی رسید که بیم آن میرفت که یکباره کشورایران بحالت بردگی در آید اما ظهور رضا شاه ثابت کرد که ایران درگذشته پر افتخار هزاران ساله خود همیشه قوای‌محکم‌واستواری‌رامحفوظ داشته‌وپیوسته‌در موقع‌مقتضی بمعرض بروز خواهد آورد .

در این ساعت که من این سطور را مینویسم بنا بر تصرفات نظامی مشترك انگلیس وشوروی عملیات رضاشاه درمعرض تنقید واقع شده‌است تجربیات ومطالعات من درامورایران‌مرا ازاین همکاری‌دو همسایه قوی در تردید انداخته است وجای بسی افسوس است اگراین دخالتها بطول انجامد و بواسطه نیرنك های بیگانگان و اغراض آنان دوباره ایران در دریای هرج ومرج وبی‌نظمی غوطه ور گردد . استعفای رضاشاه را میتوان یکنوع انتقام دیپلماسی انگلیسی دانست زیرا که این دیپلماسی در طی سلطنت ۲۰ ساله رضا شاه مکرر بشکست برخورد که مهم ترین مواقع آن بدون بحث الغای امتیاز نفت درسال۱۹۳۲میباشد که بنفع ایران دوباره تجدید شد درهرحال‌مقاصدانگلیس‌وشوروی‌نسبت بایران هرچه باشد من یقین‌دارم که بالاخره بیك مخالفت میهن پرستانه سخت ومؤثری برخواهد خورد . اگر ایران درهنگام زوال قاجار در۱۹۲۱ توانست درمقابل مداخلات انگلیس مقاومت نماید بدون تردید میتواند در آتیه بانسل جدیدی که از محصلین مدارس غرب تشکیل یافته با هر اقدامی که برضد استقلالش باشد با تمام قوا مواجه ومقابل گردد .پاینده باد استقلال ایران .

سپتامبر۱۹٤۱ . پاریس

انقلاب ایران

تألیف مستشرق شهیر پروفسور ادوارد برون انگلیسی

ترجمه آقای احمد پژوه

کمتر کسی است که با کتاب سروکارداشته باشد ونام «ادواردبرون» دانشمند شهیر ایران دوست را نشنیده باشد کتاب « انقلاب ایران » که از پر ارزش ترین آثاراین مستشرق مشهورمیباشد جامع ترین وصحیح ترین کتابی است که درباره تحولات پنجاه ساله اخیر ایران و تاریخ جامعی از مشروطیت و رجال صدر مشروطیت ایران است که از روی مدارك و اسناد تاریخی نگارش یافته وبوسیله آقای احمد پژوه بسبکی شیوا بفارسی ترجمه و حاشیه شده است « انقلاب ایران » **سیاست مرموز بیگانگان - نقشه تقسیم ایران - قرارداد ۱۹۰۷ - ترور رجال مشروطیت - اسناد محرمانه** و بسیاری از حقایق مرموزی را که تاکنون در هیچ کجا انتشار نیافته مکشوف میکند « انقلاب ایران »مانندبهترین کتب سودمند و مفید ازطرف «**کانون معرفت**» واقع در اول خیابان لاله زار با چاپ زیبا و کاغذ اعلا و گراورهای ذیقیمت بالغ بر ۶۸۰ صفحه و جلد زرکوب به بهای ۲۰۰ ریال منتشر گردید .

تاکنون یازده کتاب ازسلسله انتشارات

صد کتاب از صد نویسنده بزرك دنیا

که تماماً بیك قطع واندازه (۱۴.۵ × ۲۰ سانتیمتر) با چاپ زیبا ، کاغذ عالی و پشت جلدهای رنگین و نفیس از نویسندگان مشهور ومترجمین مبرز زیرانتشار یافته است .

نام	نام کتاب	نام مترجم	بها
۱ - «اسکاروایلد» انگلیسی	**تصویردوریان گری**	«فرهاد»	۸۰ ریال
۲ - «پیرلوئیس» فرانسوی	**زن وبازیچه او**	«توکل - سیدحسینی»	۳۰

۳ - «بالزاك» فرانسوی	**دختر چشم طلائی**	« « «		۳۰
٤ - «لاژوس زیلاهی» مجارستانی	**نامزدی**	«عبدالله توکل»		۲۵
۵ - «داستایوسکی» روسی	**قمارباز**	«جلال آل احمد»		٤۰
٦ - «توماس مان» آلمانی	**تونیو کروگر**	«رضا سید حسینی»		۲۰
۷ - «جون اشتینبك» امریکائی	**موشها و آدمها**	«پرویز داریوش»		۲۵
۸ - «آلبر کامو» فرانسوی	**بیگانه**	«آل احمد - خبره زاده»		۳۰
۹ - «کاتلین وینسور» آمریکائی	**عنبر**	«مجید مسعودی»		۷۰
۱۰ - «سامرست موآم»	**گذرگاه خطرناك**	«مصطفی فرزانه»		٤۰
۱۱ - «ژان ژاك روسو» فرانسوی	**اعترافات** (دوجلد)	«فرهاد»		۹۰
۱۲ - «ماکسیم گورکی»	**همسنرمن**	«دریا»		۲۰
۱۳ - «موریس مترلینك»	**زنبور عسل**	«ذبیح‌الله منصوری»		٤۰
۱٤ - «شارلوت برونته»	**یتیم**	مسعود برزین		۳۵
۱۵ - «و - یان»	**چنگیز خان**	سرکیسیان		۳۵

از انتشارات نقویس «کانون معرفت»

الف: نویسندگان خارجی	نام کتاب	مترجم	بها
۱ - «فروید» اطریشی	**ارزش علمی و عملی**	«محمود نوائی»	۳۰ ریال
۲ - «فروید» «	**میل جنسی زن و مرد**	«عبدالله توکل»	٤۰ «
۳ - «دیل کارنگی» آمریکائی	**آئین زندگی**	«جهانگیر افخمی»	۵۰
٤ - «آنتونی کوئن» فرانسوی	**فراموشخانه**	«همایون فربود»	۲۰
۵ - «امیل زولا» «	**چهره یك زن**	«محمود پور شالچی»	۲۵
٦ - «آندره ژید» «	**مکتب زنان**	«توکل - سید حسینی»	۲۰
۷ - محمد عبدالله عنان» مصری	**محاکمات تاریخی**	«جواد فاضل»	۳۰
۸ - «لئونید سالاویف» روسی	**شهر آشوب**	«داریوش سیاسی»	۳۰
۹ - «ناپلئون هیل» آمریکائی	**راه توانگری**	«علی تعاونی سهیل»	۲۵
۱۰ - «لرد آویبوری» انگلیسی	**در جستجوی خوشبختی**	«ابوالقاسم پاینده»	٤۰
۱۱ «موریس مترلینك» بلژیکی	**مورچگان**	«ذبیح‌الله منصوری»	۳۰
۱۲ «فروید» اطریشی	**آینده یك توهم**	«محمود نوائی»	۲۵
۱۳ «موریس مترلینك» بلژیکی	**دنیای دیگر**	«ذبیح‌الله منصوری»	٤۰

۱۴ «ابراهام‌استون» امریکائی **راهنمای ازدواج** «رحیم‌متقی‌ایروانی» ۲۵

۱۵ «جرجی‌زیدان» مصری **فتح‌اندلس** «محمدعلی‌شیرازی» ۴۰

۱۶ «کنت‌دوگوبینو» فرانسوی **لیلاخانم** «ناصر ایراندوست» ۵

۱۷ «ژان‌پل‌سارتر» » **دوزخ** «مصطفی فرزانه» ۲۰

۱۸ باهتمام «حسن‌معرفت» **گلچین‌معرفت** ۲۵

ب - نویسندگان ایرانی

	نام کتاب	بها
۱ - «محمدعلی‌جمال‌زاده»	**صحرای‌محشر**	۶۰ ریال
۲ - « « «	**راه‌آب نامه**	۴۰ «
۳ - «صنعتی‌زاده کرمانی»	**سیاه‌پوشان**	۴۰ «
۴ - «ناصر نجمی»	**داستانهای‌تاریخی**	۱۲ «
۵ - « « «	**عباس میرزا**	۳۰ «
۶ - باهتمام «حسن‌معرفت»	**گلچین از شاهنامه‌فردوسی**	۲۵ «
۷ - «علی‌زرین قلم»	**تبهکاران**	۳۵ «
۸ - «جوادفاضل»	**خطبه‌های‌محمد** «ص»	۳۰ «
۹ - سیدمحمدعلی‌جمال‌زاده	**یکی بود یکی نبود**	۳۰ «

ج - آثار نویسنده معروف «اشتیفن‌تسوایك»

۱ - بیست‌وچهارساعت زندگانی یکزن	ترجمه (نوکل - سیدحسینی)	۲۰
۲ - ندای‌وجدان	(مجیدمسعودی)	۴۰ ریال
۳ - دربرابرخدا	(مصطفی‌فرزانه)	۳۰ «
۴ - کاشف‌مانیه‌تیسم	(ذبیح‌الله‌منصوری)	۳۵ «
۵ - ماری‌استوارت	(فرهاد)	۷۰ «
۶ - کازانووا	(بانونیرسعیدی)	۲۵ «
۷ - سه‌استادسخن (داستایوسکی - بالزاك - دیکنس)	(فرهاد)	۳۰ «
۸ - شب رویائی	ترجمه (عبدالله‌توکل)	۲۰ «
۹ - فروید	(فرهاد)	۳۵ «
۱۰ - تأثیرمحیط درزن	(مصطفی‌فرزانه)	۳۰ «

۱۱ - آخرین سالهای تسوایك «بضمیمه سه‌داستان‌ازتسوایك» (جوادشیخ‌الاسلامی) ۴۰ ریال

غلطنامه

نظر باتی هم که مؤلف پس ازطبع کتاب از پاریس فرستاده درضمن این غلطنامه درج میشود

ص	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	نیرود	نیرو
٤	۱۰	Panticaps	Panticapée
۷	۷	خارر	خاور
۹	٤	vesevold	vsevold
۱۲	۱۲و۱۳	عطیه	عطایا
۱۲	۲۵	Elevrovitch	Elevterovitch
۱۳	سطرآخر	مسکو	مسکوَ واقع بود
۱٤	۱۳	افسران	یاوران
۱۵	۱	Fidlere	Fidler
۱٦	۱۷	کلوژ	کلوگه
۱۷	٦	قرنی	قرن
۱۷	۱۷	وانس که	زاید
۱۷	حاشیه	محلات اسلامبول	محلات مجاور اسلامبول
۱۸	۲۲	قانون دان	فرمان بردار
۱۹	۲٤	سنارت	سنار
۱۹	۲٤	Silvain	Sylvain
۱۹	۲۵	پلیوت	پلیو
	۲۵	مذکور	مذکور یعنی
۱۹	۲۵	متبحر	متبحری
۲۰	۱	مریزی	ماوریزیو
۲۰	۲	Maurizi	Mavrizio
۲۰	۵	دیت	دیو
۲۰	۵	Cete d'hyote	Côte d'hyot
۲۲	۱۸	gean	jean
۲۲	۱۹	derilo	de Rilo
۲۲	۱۹	رودپس	رودپ
۲۲	۲٦	طوایف	دسته
۲۵	۲۸	Grzegorzski	Grzegorzevvski
۲٦	٤	Scheque	Tchéque
۲٦	۱۲	Ortodox	Orthodox

۲۸	٦	دانشگاه	،ؤسسه تعلیم شرقی
۲۹	۸	دانشگاه سن پطرزبورغ	مؤسسهٔ وزارتی
۲۹	۱۰	دانشکده	مؤسسهٔ تعلیم شرقی
۲۹	۱۵	که بتصدیق	که آنرا تصدیق
۲۹	۲۵	د حالیکه	درحالیکه
۳۰	۲٤	اداری	شرقی
۳۱	۸	de	des
۳۱	۲۲	Sazanov	Sazonov
۳۱	۲۹	لسارت	لسار
۳۲	۱۹	حواله	کالا
۳۳	٦	سه	سی‌وسه
۳۵	۱	برای پدر	برای پاپ پدر
۳٦	۱۰	پانچاکو	پانچنکو
۳٦	۲۳	منشی مخصوص	نایب رسمی
۳۸	۲٦	بطوریکه...تاازمیان‌رفت	بطورعموم اگر وقایع‌سابق با وضع سیاسی سال ۱۹۳۸ که موقع تحریر این کتاب است مقایسه شود البته اکنون اوضاع‌خطرناکتر بنظر میآید
۳۹	۱۱	فراوش	فراموش
٤۱	۱	این	موسیو
٤۱	۳	بعد ازکرد نوشته شود بعدها هم در سن‌پطرزبورغ معلم عربی شد	
٤۲	۲٦	آشته	داشته
٤۳	٥	بیطرف	روس
٤۷	۱٦	معین	ناصر
٤۸	۲۹	۱۹۳۸	۱۹۰۸
٤۷	۲۱	این مرد	پرفسور مذکور
٤۸	۲۵	بهن	بهن یعنی راه آهن
٤۹	۳۰	فاربن	نماینده
٤۹	۱۸	vvelitpoltik	vveltpolitik
٥۰	۱٤	بتفسر	بتفسیر
٥٤	۱۳	جیگوئیت	جیگیت
٥٤	۱٦	بامال	باکمال
٥۸		درحاشیه علاوه شود . ملکم خان از ۱۸۷۲ تا ۱۸۸۹ درلندن سفیرایران بو	
٦۰	۲۵	وسیری	رمزی
٦۰		درحاشیه علاوه شود بوت‌زو فرزند همان کسی است که درموقع قضیه تنباکو در تهران سفیر روس بوده است	

۶۱	۵	بود علاوه	بود فردیناند بنام تزار ادعا کرد و لازم بود در اینباب «تحقیقات تاریخی بکنم
۶۱	۲۹.	سیاسی	دیپلوماتیك
۶۲	۲	—	Quai d'orsay
۶۲	۶	یعنی	مثلا
۶۲	۱۱	توب	تاوبه
۶۲	۱۲	مارتن Martines	مارتنس Martens
۶۳	۵	معاهدهٔ حقوق	بمعاهده حفظ حقوق
۶۳	۲۲و۷	توب	تاوبه
۶۳	۲۵	بجای جملهٔ آقای . . . تا محول کرد باید نوشته شود آقای ورتینکو که سابقاً درسال ۱۹۰۸ مرالایق دانست که داخل شعبه تحصیلات شوم	
۶۵	۳	۱۸۱۱	۱۹۱۱
۶۵	۷	بجای از زیرا که . . . . تا مسافرت میکردند باید نوشته شود : یعنی عده روزهای مسافرت ازروی سفر با کالسکه حساب میشدومثل شمع اثر اوقات گذشته بود زیرا که درعهد قدیم بانبودن راه‌آهن مأمورین بایستی با کالسکه وتجملات مسافرت کنند	
۶۶	۱۹	مادر	خاور
۶۶	۲۷	مکتب	محفل
۶۷	۷	اقلا	اقلا معلوم است که
۶۷	۹حاشیه	آژیو	آریو
۶۸	۱۰	مانند حالت	بعنوان هم‌نژادی
۶۸	۱۷	دیر	موزه
۶۸	۱۸	ارتودکس	مسیحی
۶۸	۲۰	مانند اهل تورات	مانند یك قوم پست تورات موسوم به آگاری
۶۸	۲۲	میدانست خیالی	میدانست وبواسطهٔ روابط همجواری با مشرق خیالی
۶۸	۲۳	روحانی تولید	روحانی در محافل سیاسی تولید
۶۹	۱	مقدس	مقدس یعنی فلسطین
۶۹	۱۶	ارضی	معنوی
۶۹	حاشیه	مالیات بیت‌المقدس را دریافت میکردند	وظیفه خور حاکم بیت‌المقدس بودند
۶۹	۲	گردید روابط	گردید ودر هرصورت مبنی برگزارش های مختلف زوار ارض مقدس بود
۶۹	۳و۴	بجای جملهٔ راجع بمذهبی نبودن ایران وهندوستان فقط یکنفر این گزارش عجیب را می‌دهد این جمله باید نوشته شود (راجع بایران وهندوستان فقط یکنفر در قرن ۱۵ گزارش میدهد که جنبهٔ مذهبی ندارد)	

٦٩	٢٨	پس‌از احساس‌ضعف	بامساعدت
٧٠	١	مختلفه سر بلند	مختلفه برضد یکدیگر سر بلند
٧٠	٣	کنند ولی	کنندو نفع شخصی برند ولی
٧٠	١٤	مکتب تاریخی	مورخین
٧٠	١٥	است	اند
٧٠	١٦	شرایط	شرایط طبیعی
٧٠	٢١	اترك	ترك
٧١	٧	ارائه‌داد	هدیه کرد
٧١	٩	Bokovitch	Békovitch
٧٢	٦	Gribaiedev	Gribaiedov
٧٢	٨	هفدهم	هیجدهم
٧٣	٢	مقدس	جهاد
٧٣	١٠	اترك	ترك
٧٣	١ حاشیه	حاش	خاص
٧٣	٦حاشیه	قمزت	همزت
٧٤	١٢	گفت	کرفت
٧٤	٢٨	کشیشان	پیشینیان
٧٦	١٥	وارد مکتب	تحت نفوذ
٧٦	٢٥	مغول که	مغول‌روسیه که
٧٧	٤و٥	ومانع حس‌توسعه مالکیت ارضی نمیشد	وحس‌توسعه مالکیت ارضی‌درروسیه هرگز باندازه اروپا نبوده است
٧٧	٨	سطی	سطحی
٧٨	٦	استك	این کلمه درهمه جا استوکس خوانده میشود
٧٨	١٥	درطهران	زاید
٧٨	١٦	سفارت	وزارت
٧٨	١٦	Bochamams	Buchanan
٧٩	١	داشت	نداشت
٧٩	٩	محتاطا	محتاطرا
٨٠	٢٥	١٨٠٨	١٨٢٨
٨٢	٢	شده	شد
٨٤	١٠	کوچك	کوچك نظامی
٨٥		بعدازسطر اول باید نوشته شود	تأسیس قونسولگری کیلان واهمیت آن
٨٦	١	مای	ماهی
٨٦	٨	روسی	ایران
٨٦	٨	تابستان	زمستان

۸۶	۸	زمستان	تابستان
۸۶	۱۱	رئیس	مامور
۸۸	۲۲	کوچك که	که زاید
۸۸	بعد از سطر ۱۶ وسط سطر نوشته شود		عملیات اداری
۹۰	۳	شهر	نهر
۹۰	۲۸	اداده	اداره
۹۳	۳	تجاور	تجاوز
۹۳	۲۴	بیشتر	کاهی
۹۴	۵	کویت	کرت
۹۴	۹	وفقط	زاید
۹۴	۱۳	مقتول	مسموم
۹۶	۱۴ و ۱۷	انشائی	ثبتی
۹۷	۹	این سیاست بآرامش صورت میگرفت	این سیاست را می‌توان باآرامش نگریست
۹۸	۲۸	عالیر	حالیه
۹۸	۲۵	تسلط جابرانه	انرژی‌ودانس
۹۹	۱	Poklovsky	Poklevsky kozel
۹۹	۳	مشغول عیاشی	شریك‌زندگانی اجتماعی‌طبقات‌عالیه
۹۹	۱۵	دعوت	عودت
۹۹	۲۲	انگلیس	باانگلیس
۱۰۰	۱۲	بجای این جمله ــ که با خشونت رفتار کرده و تسلط جابــرانه را بکار برد	مایل بود که با نهایت جدیت و سخت گیری اقدام نماید
۱۰۰	۱۶	تسد	تعمد
۱۰۰	۲۵	oezeve	ozerov
۱۰۲	۸	dorm	dorn
۱۰۴	۵ و ۶	روس‌تهران را	روس‌را درتهران
۱۰۴	۱۵	هزاران	صدها
۱۰۴	۲۷	استقلالی	وسیله استفاده
۱۰۶	۱۵	درصد	در صدد
۱۰۶	۲۷	دهنه	دامنه
۱۰۷	۳	کاگری cagry	کارگری Gagry

۱۰۹	٤	خیانت		جنایت
۱۰۹	۱۰	آنی		آلتی
۱۱۰	۳	velassov		vlassov
۱۱۰	٦	وحاشیه شدزکو		خودزکو
۱۱۲		سطرآخرتلفات		تلفات
۱۱۳	۱۹	نمیشوند		یشوند
۱۱۳	۲۰	بسیارقلیل است		اینقدر قلیل نیست
۱۱۸	۲۲	بجای‌من فکرنمیکردم....		
		اشتباهی کرده باشم		باید گذارده شود اگرچه من سیاست خارجی خودمان را بکلی‌مورد تصویب نمیدانستم ولی
۱۲۰	۱۵	۱۱۹۱		۱۹۱۱
۱۲۱		درحاشیه اضافه‌شود:		رجوع شود بمقالهٔ من راجع برشت انسیکلوپدی اسلام
۱۲٤	۱	خادم خداچون		خادم‌خدای جاسوس ماب
۱۲٤	۲	هستند در		هستند بهانه اینکه قونسول معبدرا بانباء تبدیل کرده‌است در
۱۲٤	۷	مهاجرین		یکنفر
۱۲٤	۲۷	کردد		کرد
۱۲٦	۸	fede		fedo
۱۲۷	۲	نوروز چند		نوروز نظر باهمیت خاصی که داشت چند
۱۲۷	٦	شود		شد
۱۲۷	۲٦	نمایش		نمایشی
۱۲۸	حاشیه	Gogsl		Gogol
۱۲۸	حاشیه	قبل‌از ۱۳٦۰		قبل‌از اصلاحات ۱۸٦۰
۱۳۰	۱۵	عالی		متوسطه
۱۳۳	۲۰	تارود		تارو
۱۳۳	۲۷	پوادلارد		پوادبار
۱۳۳	۲۸	poidelard		poidebard
۱۳۳	۲۱	درباغها		از باغها
۱۳٤	۱۹	هولناك		هوسناك
۱۳۸	٦	جنگلی		چوبی
۱۳۹	۱٦	یکنواختی		یکنواخت
۱٤۰	۱۵	tnika		Tzoika
۱٤۱	۲۵	مراند		موران

۱۴۲	۱۵	لعو	لغو
۱۴۳	۱	اکنون	سابقا
۱۴۳	۲	موسوم‌است	موسوم بوده
۱۴۳	۱۶	نابه	ناحیه
۱۴۳	۱۸	یخ	آینه
۱۴۴	۱	فرستاد	فرستاده
۱۴۷	۲۴	ژنرال	ژرنال
۱۵۰	۱۴	کتاب	دراین کتاب
۱۵۰	۱۵	دراین	زائد
۱۵۰	حاشیه	Boganov	Bogdanov
۱۵۳	۱۰	vorontsv	vorontsov
۱۵۳	۱۱	ملاقات کردم	ازآن مطلع شدم
۱۵۵	۱۲	کالارود	قلعه‌رود
۱۵۶	۱۲	امیردوباج	امیره‌دباج
۱۵۸	۹	۲۰	۳۵
۱۶۰	۲۶	ژوکولسکی	ژوکوفسکی
۱۶۳	۶	آزای	آزادی
۱۶۸	۱۴	انگفیس	انگلیس
۱۷۲	۱۱	مگز	مگر
۱۷۵	۱۲	برارد	برار
۱۷۶	در آخر حاشیه علاوه شود		اسنادراجمع بلیاخوف توسط پرفسور برون انتشاریافته است
۱۷۸	۲۱	روسی آسیا	روسی‌در آسیا
۱۷۸	۲۵	شاهزاده	پرنس (لقب‌است)
۱۷۹	۲۳	منشی	زیب
۱۸۰	۲	B	O
۱۸۰	۱۸	ژانو	یانو
۱۸۰	۲۵	منشی	نایب
۱۸۱	۵	کسانیکه با	کسانیکه باسورتمه یعنی
۱۸۱	۱۰	توپچیان	تفنگچیان
۱۸۳	۷	بجای رسیدگی بعملیات یکی از قونسو های خاوری باید این‌جمله نوشته‌شود	رسیدگی باصلاحات دفاترقونسولگریهای‌خاوری
۱۸۴	۲۵	منشی گری	نایب
۱۸۵	۲	حاشیه ترکیه باهم	ترکیه در سال ۱۹۱۱ باهم
۱۸۷		در قصر	درجنب‌قصر

١٨٧	٢٣	راینجا	دراین‌جا
١٨٧	٢٧	جاری ساعد	جاری‌ازحیث عقاید
١٨٨	٨	مشغول بازی هستند	مبارزه‌میکنند
١٨٩	٧حاشیه	درموقع ورود من بآنجا	درسال ١٨٥٤
١٩٣	٥	شاپسال	شاپشال
١٩٤	١	١٩٢٠	١٩٤٤
١٩٥	١٤	بجای‌و بامنطق‌هم موافقت دارد که شاید روزی‌ملل آسیائی روسی شوند	باید گذارده شود : و بامنطق پیشرفت تاریخی ملت‌روس هم‌موافقت‌دارد
١٩٧	١٩	بعد ازباشم اضافه‌شود: ومثل‌این بودکه فعالیت قونسلگری روسیه را ازصفر شروع کنم	
١٩٧	٢٢	موهانجی	مهانجق
١٩٨	٦	خوهران‌تارک‌دنیا	خواهران‌پرستار ناخوش‌ها
١٩٩	٣	سنجاق و گیاور	سنجاق گیاور
٢٠٠	١٨	لازاریست‌وس و سان	لازاریست وخواهران‌سن و نسان
٢٠٠	٢٢	رنولت	رنو
٢٠١	٣حاشیه	دردائزه	وهم دردائره
٢٠١	٤حاشیه	مویو	موسیو
٢٠٢	٥	دکتر.پ. پاکارد	دکتر. ح.پ.پاکارد
٢٠٣	٦	تویچی	تفنگچی
٢٠٤	٥	این جمله‌زائد است	(در آنجامقصود باطنی‌خودرا پنهان کرده‌و)
٢٠٧	٥	schulem	schulen
٢٠٧	١٣	zng.mayer	zugmayer
٢٠٧	١٠حاشیه	Berghasen	Berghansen
٢٠٨	٢	Guillaum	Guillaume
٢٠٨	٤حاشیه	صمیاند	مهند
٢٠٨	٤حاشیه	میر	پسر
٢٠٨	٤حاشیه	ارهس	آرس
٢٠٨	٥حاشیه	مربنج	میربنج
٢٠٨	٥حاشیه	آق‌خرده	آق‌جزوه
٢١٠	٨	تصرف	تسلیم
٢١٠	١١	بتوسط	بتشویق
٢١٠	١٣	کرنسکی	ارومیه
٢١٠	١٩	شاهزاده‌وادلسکی	پرنس‌وادبولسکی
٢١٣	١	میبرددد	میبرد

۲۱۳	۱۳	pirakin	pizakin
۲۱۳	۵حاشیه	دولتها	حکومتها
۲۱۶	۱۵	تاموشو	تامامشو Tamamchev
۲۱۸	۲۵	نظامی	زاید
۲۲۱	۲۶	میسونرهای نستوری	میسیونرها
۲۲۹	۱۱	هستندفرماندهی	هستند و مذاکرات با آنها بی نتیجه است فرماندهی
۲۲۹	۱۶	جنك سرد و تبلیغات	جنك یا تبلیغات
۲۳۰	۲	شاهزاده	پرنس
۲۳۱	سطرآخر	ر	در
۲۳۲	سطرآخر	پایت	پایو
۲۳۲	۱۵	زرا	زرزا
۲۳۳	۳	هورکرنز	هورکرنیه
۲۳۴	۸	هاکاری	هکاری
۲۳۴	۱۸	sovdinan	sevdinan
۲۳۴	۱۳	مورنی	مورونی
۲۳۴	۲۱	beriki	beritki
۲۳۶	حاشیه	پایت‌منتشر گردیده است	پایومنتشر خواهدشد
۲۳۷	۱	mec	mac
۲۳۸	۱	کتابی	کتابی‌در این باب
۲۳۹	۳	محمود	ممدوح
۲۴۰	۱۷	بیحسی	بنابرعادت
۲۴۱	۱۲	سمیقو	سیمقو
۲۴۱	۲۰	بجای‌جملهٔ درقسمت‌زیاد قشون‌ما در شمال اختلال‌رویداد	باید این‌جمله نوشته شود قشون مادر شمال‌مشغول مدافعه‌بود
۲۴۳	۲۱	مجسمه	سنك
۲۴۵	۲۰	Bois	Boris
۲۴۶	حاشیه	ارجنیی کیدز	ارجینی کیدزه
۲۴۶	حاشیه	۱۹انتشار	۱۹درسال ۱۹۲۹؛انتشار
۲۴۷	۹	عموی مسلمانان	عموی ایران مسلمان
۲۴۷	۲۲	بعداز او	پیش‌ازاو
۲۴۹	۱۸	درآنجامحفوظ	درآنجانزد خواین محفوظ
۲۵۰	۵	مربوط	مربوط
۲۵۲	۱	کاج	کاش

۲۵۵	۷		
۲۵۶	۳		
۲۵۶	۳		
۲۵۷	۱۶	Brain	Bra'in
۲۵۷	۲۸	سرنامه	ببرنامه
۲۵۸	۱۶	قابون	قابو
۲۵۸	۱۷	شهاب	صاجب
۲۵۹	۲۲	ساعت ۱۵	ساعت٥
۲۶۰	۱۱	۱۶۰	۱۶°
۲۶۷	۲	قزوین	تبریز
۲۷۳	۱۵	روزدر	درروز
۲۷۹	٥	ازاول	یساول
۲۸۵	۱۶	بودبنام الهی که	بودکه
۲۸۶	۱۶	مسیحی	هجری
۲۸۹	٦	منشی	نایب
۲۹۶	۲۳	illiam	villiam
۲۹۹	۸	بارش آبی رنك	بارش بلندآبی رنك
۳۰۱	۳	بیرادران	بهمقطاران
۳۰۳	۲۳	ژنرال	کلنل
۳۰۴	۱۴	ژنرال	کلنل
۳۰۶	۷و۸	بجای این جمله(اماروسیه ۰۰۰۰ تاازمیان رفت) بایداین جمله گذارده شود اما درباب روسیه و حقوق آن گفتگوئی درکار نبود گوئی انگلیس ها کلمهٔ روسیه را بکلی فسراموش کردند)	
۳۰۶	۲۲	لادن	ماك‌لادن
۳۰۷	۱۱	m.i.moir	Mr.i.Moir
۳۰۷	۲۷	بااتومبیل	تحت‌حمایت اتومبیل
۳۰۹	۱۰	هانت‌وکورکاس	هانتس وگورگا
۳۰۹	۱۴	کورکانهای	گورگاهای
۳۰۹	۱۷	اطریش	آلمانی
۳۰۹	۲۶	سرهنك	نایب سرهنك
۳۱۰	۲۰	سامپsempe	سامپé sempé
۳۱۲	۸	دانگهال	دنخه
۳۱۲	۱۸	mondania	Moudania
۳۱۸	۲۱	مکتب	محافل
۳۱۸	۲۴	tovvnly	Tovvnley
۳۲۰	۱	ژنرال	کلنل
۳۲۲	۱۷	ari' en	Arivabené

ں آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

کتب خانہ

جامعہ ملیہ اسلامیہ

۱۔ اراکین مجلس کی تعداد مجلس کا سال

۲۔ سالانہ جلسہ کی تاریخ

۳۔ جلسہ میں پیش ہونے والی رپورٹ

۴۔ مصنوعہ مطبوعہ

۵۔ بجٹ

۶۔ کتب خانہ کی کتابیں

۷۔ کتب خانہ کے ممبروں کی تعداد

۸۔ کتب خانہ کی آمد و خرچ

۹۔ کتب خانہ کی کتابوں کی فہرست

۱۰۔ کتب خانہ کی کتابوں کی فہرست

۱۱۔ کتب خانہ کی کتابوں کی فہرست